



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



الرأیا  
علیها صاب

www.ghaemiyeh.com  
www.ghaemiyeh.org  
www.ghaemiyeh.net  
www.ghaemiyeh.ir

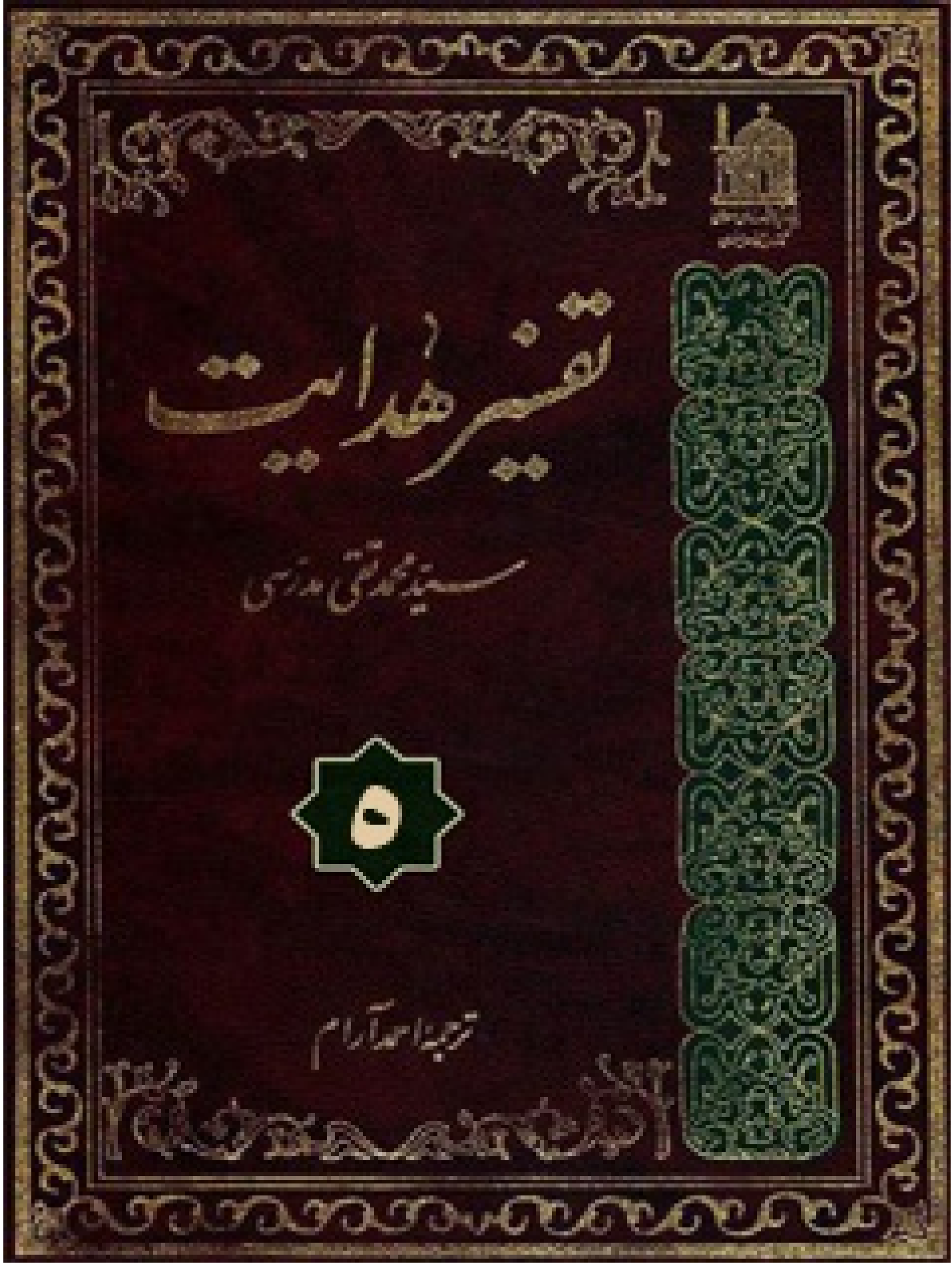
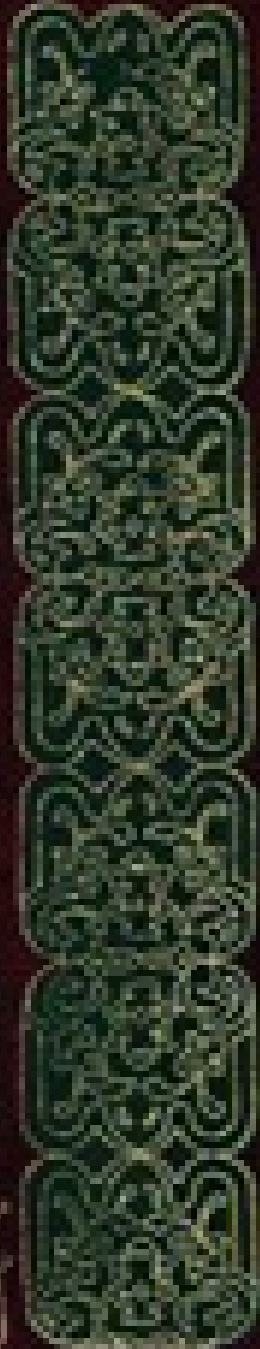


# تفسیر حدیث

سید محمد تقی مدنی



ترجمہ احمد امام



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# تفسیر هدایت

نویسنده:

محمد تقی مدرسی

ناشر چاپی:

بنیاد پژوهشهای اسلامی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

# فهرست

۵	فهرست
۳۱	تفسیر هدایت جلد ۵
۳۱	مشخصات کتاب
۳۲	اشاره
۳۶	سوره هود
۳۶	اشاره
۳۸	فضیلت سوره:
۳۹	زمینه کلی سوره
۴۲	[سوره هود (۱۱): آیات ۱ تا ۴]
۴۲	اشاره
۴۲	استواری آیات و تفصیل آنها
۴۲	اشاره
۴۲	رهنمودهایی از آیات:
۴۳	شرح آیات:
۴۳	اشاره
۴۴	توحید و فروع آن
۴۶	[سوره هود (۱۱): آیات ۵ تا ۸]
۴۶	اشاره
۴۶	معنای واژه ها
۴۷	علم خدا فراگیر است
۴۷	اشاره
۴۷	رهنمودهایی از آیات:
۴۸	شرح آیات:
۴۸	اشاره

- ۴۸ ..... احاطه داشتن علم خدا بر همه چیز
- ۴۹ ..... کافران در میانه عذاب دنیا و آخرت
- ۵۰ ..... [سوره هود (۱۱): آیات ۹ تا ۱۴]
- ۵۰ ..... اشاره
- ۵۱ ..... آدمی میان نومییدی و فخر
- ۵۱ ..... اشاره
- ۵۱ ..... رهنمودهایی از آیات:
- ۵۲ ..... شرح آیات:
- ۵۲ ..... اشاره
- ۵۲ ..... توانگری و تهیدستی
- ۵۳ ..... ای پیامبر، تو فقط هشدار دهنده ای
- ۵۴ ..... ده سوره همانند قرآن بیاورید
- ۵۶ ..... [سوره هود (۱۱): آیات ۱۵ تا ۱۶]
- ۵۶ ..... اشاره
- ۵۶ ..... معنای واژه ها
- ۵۶ ..... انسان میان دنیا و آخرت
- ۵۶ ..... اشاره
- ۵۶ ..... رهنمودهایی از آیات:
- ۵۷ ..... شرح آیات:
- ۵۷ ..... اشاره
- ۵۷ ..... رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ
- ۵۹ ..... [سوره هود (۱۱): آیات ۱۷ تا ۲۲]
- ۵۹ ..... اشاره
- ۵۹ ..... معنای واژه ها
- ۶۰ ..... زیانکاری فرجام کافران
- ۶۰ ..... اشاره

۶۰ ..... رهنمودهایی از آیات:

۶۱ ..... شرح آیات:

۶۱ ..... اشاره

۶۱ ..... کسانی به آن ایمان می آورند و کسانی کافر می شوند

۶۲ ..... صفات مدعیان دینداری

۶۵ ..... [سوره هود (۱۱): آیات ۲۳ تا ۲۸]

۶۵ ..... اشاره

۶۶ ..... معنای واژه ها

۶۶ ..... آیا به تو بگویم حال آن که پیروان تو مردمی حقیرند؟

۶۶ ..... اشاره

۶۶ ..... رهنمودهایی از آیات:

۶۷ ..... شرح آیات:

۶۷ ..... اشاره

۶۷ ..... آیا دو گروه مؤمن و کافر برابرند؟

۶۸ ..... پیر پیامبران و قوم او

۷۱ ..... [سوره هود (۱۱): آیات ۲۹ تا ۳۱]

۷۱ ..... اشاره

۷۱ ..... معنای واژه ها

۷۲ ..... من مؤمنان را طرد نخواهم کرد

۷۲ ..... اشاره

۷۲ ..... رهنمودهایی از آیات:

۷۲ ..... شرح آیات:

۷۲ ..... اشاره

۷۲ ..... پیامبر و اولیای رسالت

۷۴ ..... من همانند شما بشرم

۷۵ ..... [سوره هود (۱۱): آیات ۳۲ تا ۳۹]

۷۵ ..... اشاره

۷۶ ..... معنای واژه ها

۷۶ ..... و شما نتوانید گریخت

۷۶ ..... اشاره

۷۶ ..... رهنمودهایی از آیات:

۷۷ ..... شرح آیات:

۷۷ ..... اشاره

۷۷ ..... از قوم تو جز کسانی که گرویدند دیگر کسی ایمان نخواهد آورد

۸۰ ..... کافران غرق خواهند شد

۸۱ ..... [سوره هود (۱۱): آیات ۴۰ تا ۴۴]

۸۱ ..... اشاره

۸۲ ..... معنای واژه ها

۸۲ ..... دوری باد بر ستمکاران

۸۲ ..... اشاره

۸۲ ..... رهنمودهایی از آیات:

۸۴ ..... شرح آیات:

۸۴ ..... اشاره

۸۴ ..... گروه اندکی به نوح گرویدند

۸۵ ..... ظالمان را دوری باد

۸۷ ..... [سوره هود (۱۱): آیات ۴۵ تا ۴۹]

۸۷ ..... اشاره

۸۸ ..... سرانجام نیک از آن پرهیزگاران است

۸۸ ..... اشاره

۸۸ ..... رهنمودهایی از آیات:

۸۸ ..... شرح آیات:

۸۸ ..... اشاره



۸۸ ..... تسلیم در برابر قضای الهی

۹۱ ..... خلاصه قصه

۹۱ ..... [سوره هود (۱۱): آیات ۵۰ تا ۵۷]

۹۱ ..... اشاره

۹۲ ..... معنای واژه ها

۹۳ ..... هود گفت: من به خدا توکل کردم

۹۳ ..... اشاره

۹۳ ..... رهنمودهایی از آیات:

۹۴ ..... شرح آیات:

۹۴ ..... اشاره

۹۴ ..... رسالت هود و ابعاد آن

۹۶ ..... مبارزه سخت

۹۸ ..... [سوره هود (۱۱): آیات ۵۸ تا ۶۰]

۹۸ ..... اشاره

۹۸ ..... «عاد» را از رحمت خدا دوری باد

۹۸ ..... اشاره

۹۸ ..... رهنمودهایی از آیات:

۹۸ ..... شرح آیات:

۹۸ ..... اشاره

۹۸ ..... هان! نفرین بر عاد، این قوم هود

۱۰۰ ..... [سوره هود (۱۱): آیات ۶۱ تا ۶۴]

۱۰۰ ..... اشاره

۱۰۰ ..... معنای واژه ها

۱۰۰ ..... صالح، قوم خود را بیم می دهد

۱۰۰ ..... اشاره

۱۰۰ ..... رهنمودهایی از آیات:

۱۰۱ ..... شرح آیات:

۱۰۱ ..... اشاره

۱۰۱ ..... شالوده تمدن

۱۰۴ ..... گمراهی پدران یا رهنمونی رسالت؟

۱۰۶ ..... [سوره هود (۱۱): آیات ۶۵ تا ۶۸]

۱۰۶ ..... اشاره

۱۰۶ ..... قوم ثمود را از رحمت خدا دوری یاد

۱۰۶ ..... اشاره

۱۰۶ ..... رهنمودهایی از آیات:

۱۰۷ ..... شرح آیات:

۱۰۷ ..... اشاره

۱۰۷ ..... کیفر سکوت

۱۰۹ ..... [سوره هود (۱۱): آیات ۶۹ تا ۷۳]

۱۰۹ ..... اشاره

۱۰۹ ..... معنای واژه ها

۱۱۰ ..... آیا از کار خدا در شگفت هستی؟

۱۱۰ ..... اشاره

۱۱۰ ..... رهنمودهایی از آیات:

۱۱۰ ..... شرح آیات:

۱۱۰ ..... اشاره

۱۱۰ ..... ابراهیم و مزده های سه گانه

۱۱۲ ..... [سوره هود (۱۱): آیات ۷۴ تا ۸۳]

۱۱۲ ..... اشاره

۱۱۴ ..... معنای واژه ها

۱۱۵ ..... دیار لوط را زیر و رو کردیم

۱۱۶ ..... اشاره

- ۱۱۶ ..... رهنمودهایی از آیات:
- ۱۱۷ ..... شرح آیات:
- ۱۱۷ ..... اشاره
- ۱۱۸ ..... در مهمانی لوط(ع)
- ۱۲۰ ..... [آیا صبح نزدیک نیست؟]
- ۱۲۱ ..... [سوره هود (۱۱): آیات ۸۴ تا ۸۷]
- ۱۲۱ ..... اشاره
- ۱۲۳ ..... پیمانۀ و ترازو را کامل کنید
- ۱۲۳ ..... اشاره
- ۱۲۳ ..... رهنمودهایی از آیات:
- ۱۲۴ ..... شرح آیات:
- ۱۲۴ ..... اشاره
- ۱۲۵ ..... انگیزه های سقوط
- ۱۲۶ ..... رهنمود برای آینده
- ۱۲۸ ..... [سوره هود (۱۱): آیات ۸۸ تا ۹۵]
- ۱۲۸ ..... اشاره
- ۱۲۹ ..... معنای واژه ها
- ۱۳۰ ..... مبدا مخالفت من شما را به بلا دچار کند
- ۱۳۰ ..... اشاره
- ۱۳۰ ..... رهنمودهایی از آیات:
- ۱۳۱ ..... شرح آیات:
- ۱۳۱ ..... اشاره
- ۱۳۱ ..... شخصیت پیامبر
- ۱۳۲ ..... نشانه های عذاب
- ۱۳۵ ..... [سوره هود (۱۱): آیات ۹۶ تا ۱۰۳]
- ۱۳۵ ..... اشاره

- ۱۳۵ ..... معنای واژه ها
- ۱۳۶ ..... کار فرعون درست نبود
- ۱۳۶ ..... اشاره
- ۱۳۶ ..... رهنمودهایی از آیات:
- ۱۳۸ ..... شرح آیات:
- ۱۳۸ ..... اشاره
- ۱۴۰ ..... پند قریه های از میان رفته
- ۱۴۱ ..... [سوره هود (۱۱): آیات ۱۰۴ تا ۱۰۹]
- ۱۴۱ ..... اشاره
- ۱۴۲ ..... معنای واژه ها
- ۱۴۲ ..... فرجام آدمی: از بدبختی دوزخ تا خوشبختی بهشت
- ۱۴۲ ..... اشاره
- ۱۴۲ ..... رهنمودهایی از آیات:
- ۱۴۳ ..... شرح آیات:
- ۱۴۳ ..... اشاره
- ۱۴۳ ..... پس برخی از ایشان بدبخت و برخی خوشبخت هستند
- ۱۴۶ ..... [سوره هود (۱۱): آیات ۱۱۰ تا ۱۱۲]
- ۱۴۶ ..... اشاره
- ۱۴۶ ..... پایداری کن چنان که خدایت فرمان داده است
- ۱۴۶ ..... اشاره
- ۱۴۶ ..... رهنمودهایی از آیات:
- ۱۴۷ ..... شرح آیات:
- ۱۴۷ ..... اشاره
- ۱۴۸ ..... فاستقم كما امرت
- ۱۴۹ ..... [سوره هود (۱۱): آیات ۱۱۳ تا ۱۱۷]
- ۱۴۹ ..... اشاره

- ۱۵۰ ..... معنای واژه ها
- ۱۵۰ ..... چگونه پایداری را تضمین کنیم؟
- ۱۵۰ ..... اشاره
- ۱۵۰ ..... رهنمودهایی از آیات:
- ۱۵۱ ..... شرح آیات:
- ۱۵۱ ..... اشاره
- ۱۵۱ ..... به ستمکاران گرایش و اعتماد نداشته باشید -
- ۱۵۲ ..... از بردباری و نماز یاری بگیرید
- ۱۵۵ ..... [سوره هود (۱۱): آیات ۱۱۸ تا ۱۲۳]
- ۱۵۵ ..... اشاره
- ۱۵۶ ..... معنای واژه ها
- ۱۵۶ ..... اخباری که از پیامبران به تو نقل شد حق است
- ۱۵۶ ..... اشاره
- ۱۵۶ ..... رهنمودهایی از آیات:
- ۱۵۷ ..... شرح آیات:
- ۱۵۷ ..... اشاره
- ۱۵۷ ..... آیین کشاکش
- ۱۵۸ ..... گواهی تاریخ
- ۱۵۹ ..... چکیده سوره
- ۱۶۱ ..... سورة يوسف
- ۱۶۱ ..... اشاره
- ۱۶۳ ..... فضیلت سوره:
- ۱۶۴ ..... زمینه کلی سوره
- ۱۶۴ ..... اشاره
- ۱۶۴ ..... نام سوره:
- ۱۶۴ ..... هدفهای قصص قرآن

۱۶۵ ..... [سوره یوسف (۱۲): آیات ۱ تا ۳]

۱۶۵ ..... اشاره

۱۶۵ ..... بهترین داستانها

۱۶۵ ..... اشاره

۱۶۵ ..... رهنمودهایی از آیات:

۱۶۶ ..... هدف از فرستادن کتاب

۱۶۷ ..... [سوره یوسف (۱۲): آیات ۴ تا ۱۰]

۱۶۷ ..... اشاره

۱۶۷ ..... معنای واژه ها

۱۶۸ ..... رؤیا مژده ای از آینده

۱۶۸ ..... اشاره

۱۶۸ ..... رهنمودهایی از آیات:

۱۶۹ ..... شرح آیات:

۱۶۹ ..... اشاره

۱۶۹ ..... رؤیا دیدگاهی برای آینده

۱۷۱ ..... شورای برادران

۱۷۳ ..... [سوره یوسف (۱۲): آیات ۱۱ تا ۱۸]

۱۷۳ ..... اشاره

۱۷۴ ..... معنای واژه ها

۱۷۴ ..... توطئه حاسدان

۱۷۴ ..... اشاره

۱۷۴ ..... رهنمودهایی از آیات:

۱۷۵ ..... شرح آیات:

۱۷۹ ..... [سوره یوسف (۱۲): آیات ۱۹ تا ۲۳]

۱۷۹ ..... اشاره

۱۸۰ ..... معنای واژه ها

- ۱۸۱ ..... مبارزه یوسف با فساد
- ۱۸۱ ..... اشاره
- ۱۸۱ ..... رهنمودهایی از آیات:
- ۱۸۲ ..... شرح آیات:
- ۱۸۲ ..... اشاره
- ۱۸۲ ..... آب کشیدن از چاه و کشف حقیقت
- ۱۸۳ ..... منزلت یافتن
- ۱۸۷ ..... [سوره یوسف (۱۲): آیات ۲۴ تا ۲۹]
- ۱۸۷ ..... اشاره
- ۱۸۷ ..... معنای واژه ها
- ۱۸۸ ..... مراحل مبارزه
- ۱۸۸ ..... اشاره
- ۱۸۸ ..... رهنمودهایی از آیات:
- ۱۸۹ ..... شرح آیات:
- ۱۸۹ ..... اشاره
- ۱۸۹ ..... عصمت چیست؟
- ۱۹۱ ..... رویداد ناگهانی
- ۱۹۳ ..... [سوره یوسف (۱۲): آیات ۳۰ تا ۳۴]
- ۱۹۳ ..... اشاره
- ۱۹۴ ..... معنای واژه ها
- ۱۹۴ ..... عرصه مبارزه فراخ تر می شود
- ۱۹۴ ..... اشاره
- ۱۹۴ ..... رهنمودهایی از آیات:
- ۱۹۵ ..... شرح آیات:
- ۱۹۵ ..... اشاره
- ۱۹۵ ..... جامعه ای غوطه ور در فساد

۱۹۷	زندان برای من خوشایندتر است
۱۹۹	[سوره یوسف (۱۲): آیات ۳۵ تا ۴۱]
۱۹۹	اشاره
۲۰۰	خدایا، زندان برای من پسندیده تر است
۲۰۰	اشاره
۲۰۰	رهنمودهایی از آیات:
۲۰۱	شرح آیات:
۲۰۱	اشاره
۲۰۱	قرار زندان
۲۰۱	برنامه زندان
۲۰۶	[سوره یوسف (۱۲): آیات ۴۲ تا ۴۹]
۲۰۶	اشاره
۲۰۷	معنای واژه ها
۲۰۷	کاردانی و لیاقت مقدماتی رسیدن به منزلت
۲۰۷	اشاره
۲۰۷	رهنمودهایی از آیات:
۲۰۸	شرح آیات:
۲۰۸	اشاره
۲۰۸	سفارش یوسف
۲۱۱	رؤیای پادشاه
۲۱۱	کلیدهای رؤیا
۲۱۴	[سوره یوسف (۱۲): آیات ۵۰ تا ۵۷]
۲۱۴	اشاره
۲۱۴	معنای واژه ها
۲۱۵	ملک مصر چه کرد؟
۲۱۵	اشاره



۲۱۵ ..... رهنمودهایی از آیات:

۲۱۶ ..... شرح آیات:

۲۱۶ ..... اشاره

۲۱۶ ..... اینک حقیقت آشکار شد

۲۲۲ ..... [سوره یوسف (۱۲): آیات ۵۸ تا ۶۶]

۲۲۲ ..... اشاره

۲۲۳ ..... معنای واژه ها

۲۲۴ ..... آزمایش برادران یوسف

۲۲۴ ..... اشاره

۲۲۴ ..... رهنمودهایی از آیات:

۲۲۵ ..... شرح آیات:

۲۲۵ ..... اشاره

۲۲۵ ..... چهل سال پس از داستان چاه

۲۳۰ ..... [سوره یوسف (۱۲): آیات ۶۷ تا ۷۵]

۲۳۰ ..... اشاره

۲۳۱ ..... معنای واژه ها

۲۳۱ ..... من برادر تو هستم

۲۳۱ ..... اشاره

۲۳۱ ..... رهنمودهایی از آیات:

۲۳۲ ..... شرح آیات:

۲۳۲ ..... اشاره

۲۳۲ ..... قانون امتیث

۲۳۴ ..... ملاقات دو برادر

۲۳۵ ..... کیفر دزدی

۲۳۶ ..... [سوره یوسف (۱۲): آیات ۷۶ تا ۸۲]

۲۳۶ ..... اشاره

- ۲۳۷ ..... معنای واژه ها
- ۲۳۷ ..... طرح حکیمانه یوسف
- ۲۳۷ ..... اشاره
- ۲۳۷ ..... رهنمودهایی از آیات:
- ۲۳۸ ..... شرح آیات:
- ۲۳۸ ..... اشاره
- ۲۳۸ ..... در جستجوی پیمانہ
- ۲۳۹ ..... تهمت ناروا
- ۲۴۱ ..... اصرار در خواهش
- ۲۴۳ ..... [سوره یوسف (۱۲): آیات ۸۳ تا ۹۳]
- ۲۴۳ ..... اشاره
- ۲۴۴ ..... معنای واژه ها
- ۲۴۵ ..... از رحمت خدا نومید نباشید
- ۲۴۵ ..... اشاره
- ۲۴۵ ..... رهنمودهایی از آیات:
- ۲۴۶ ..... شرح آیات:
- ۲۴۶ ..... اشاره
- ۲۴۶ ..... نسیم آرزو
- ۲۴۸ ..... تأثیر گریه بر دلہای سخت
- ۲۴۸ ..... تقویت امید
- ۲۵۰ ..... در حضور یوسف
- ۲۵۲ ..... حلّ معنّا
- ۲۵۴ ..... لحظه های اعتراف:
- ۲۵۶ ..... [سوره یوسف (۱۲): آیات ۹۴ تا ۱۰۲]
- ۲۵۶ ..... اشاره
- ۲۵۷ ..... معنای واژه ها

- از خواب به حقیقت ..... ۲۵۷
- اشاره ..... ۲۵۷
- رهنمودهایی از آیات: ..... ۲۵۷
- شرح آیات: ..... ۲۵۸
- اشاره ..... ۲۵۸
- نسیم بشارت ..... ۲۵۸
- یعقوب بینایی خود را باز یافت ..... ۲۵۹
- تحقق رؤیا ..... ۲۶۲
- [سوره یوسف (۱۲): آیات ۱۰۳ تا ۱۱۱] ..... ۲۶۶
- اشاره ..... ۲۶۶
- معنای واژه ها ..... ۲۶۷
- قصه عبرت آموز ..... ۲۶۸
- اشاره ..... ۲۶۸
- رهنمودهایی از آیات: ..... ۲۶۸
- شرح آیات: ..... ۲۶۹
- اشاره ..... ۲۶۹
- بشر و طبیعت او ..... ۲۶۹
- وظیفه اصلی پیامبر ..... ۲۷۰
- منطق آسمانی ..... ۲۷۱
- سوره رعد ..... ۲۷۶
- اشاره ..... ۲۷۶
- فضیلت سوره: ..... ۲۷۶
- زمینه کلی سوره ..... ۲۷۶
- [سوره الرعد (۱۳): آیات ۱ تا ۲] ..... ۲۷۸
- اشاره ..... ۲۷۸
- معنای واژه ها ..... ۲۷۸

- ۲۷۹ ..... اسمای الهی و جلوه های آنها
- ۲۷۹ ..... اشاره
- ۲۷۹ ..... شرح آیات:
- ۲۷۹ ..... اشاره
- ۲۷۹ ..... آفاق قرآن
- ۲۸۰ ..... حقایق هستی
- ۲۸۳ ..... [سوره الرعد (۱۳): آیات ۳ تا ۷]
- ۲۸۳ ..... اشاره
- ۲۸۴ ..... معنای واژه ها
- ۲۸۴ ..... عظمت خدا در طبیعت جلوه گر است
- ۲۸۴ ..... اشاره
- ۲۸۴ ..... رهنمودهایی از آیات:
- ۲۸۶ ..... شرح آیات:
- ۲۸۶ ..... اشاره
- ۲۸۶ ..... نشانه هایی برای آنان که می اندیشند
- ۲۸۹ ..... نشانه هایی برای خردمندان
- ۲۹۰ ..... انگیزه انکار قیامت
- ۲۹۱ ..... آیین خدا و موضع کافران
- ۲۹۲ ..... جانشینی
- ۲۹۳ ..... [سوره الرعد (۱۳): آیات ۸ تا ۱۴]
- ۲۹۳ ..... اشاره
- ۲۹۵ ..... معنای واژه ها
- ۲۹۶ ..... آبشخورهای ایمان و انگیزه های شرک
- ۲۹۶ ..... اشاره
- ۲۹۶ ..... رهنمودهایی از آیات:
- ۲۹۷ ..... شرح آیات:

- ۲۹۷ ..... اشاره
- ۲۹۷ ..... علم خدا
- ۲۹۹ ..... نمادهای علم خدا
- ۳۰۱ ..... مردم خود تغییر می دهند
- ۳۰۲ ..... نشانه های قدرت و سلطه خدا در آسمان
- ۳۰۵ ..... ایمان به خدا! مهلکه های شرک
- ۳۰۶ ..... [سوره الرعد (۱۳): آیات ۱۵ تا ۱۸]
- ۳۰۶ ..... اشاره
- ۳۰۶ ..... معنای واژه ها
- ۳۰۷ ..... آیا نابینا و بینا برابرند
- ۳۰۷ ..... اشاره
- ۳۰۷ ..... رهنمودهایی از آیات:
- ۳۰۸ ..... شرح آیات:
- ۳۰۸ ..... اشاره
- ۳۰۸ ..... خضوع طوعا و کرها
- ۳۱۰ ..... کف آب از میان می رود
- ۳۱۲ ..... [سوره الرعد (۱۳): آیات ۱۹ تا ۲۴]
- ۳۱۲ ..... اشاره
- ۳۱۳ ..... مؤمنان، صفات و ارزش گذاری آنان
- ۳۱۳ ..... اشاره
- ۳۱۳ ..... رهنمودهایی از آیات:
- ۳۱۳ ..... شرح آیات:
- ۳۱۳ ..... اشاره
- ۳۱۳ ..... خردمندان
- ۳۱۴ ..... صفت نخست
- ۳۱۴ ..... صفت دوم

۳۱۵ ..... صفت سوم

۳۱۶ ..... صفت چهارم

۳۱۶ ..... صفت پنجم

۳۱۷ ..... صفت ششم

۳۱۷ ..... صفت هفتم

۳۱۷ ..... صفت هشتم

۳۱۸ ..... صفت نهم

۳۱۸ ..... آنان عاقبت نیک دارند

۳۲۰ ..... [سوره الرعد (۱۳): آیات ۲۵ تا ۲۹]

۳۲۰ ..... اشاره

۳۲۰ ..... معنای واژه ها

۳۲۱ ..... کافران، صفات و ارزش گذاری آنان

۳۲۱ ..... اشاره

۳۲۱ ..... رهنمودهایی از آیات:

۳۲۲ ..... شرح آیات:

۳۲۲ ..... اشاره

۳۲۲ ..... صفات کافران

۳۲۲ ..... نخست: پیمان شکنی

۳۲۲ ..... دوم: قطع رحم

۳۲۲ ..... سوم: تباہکاری در زمین

۳۲۴ ..... دو نکته

۳۲۵ ..... زندگی دنیا در برابر آخرت کالایی فریبنده است

۳۲۶ ..... چگونه دل آرامش می یابد؟

۳۲۸ ..... [سوره الرعد (۱۳): آیات ۳۰ تا ۳۵]

۳۲۸ ..... اشاره

۳۲۸ ..... معنای واژه ها

همگی امر از آن خداست ..... ۳۲۹

اشاره ..... ۳۲۹

رهنمودهایی از آیات: ..... ۳۲۹

شرح آیات: ..... ۳۳۰

اشاره ..... ۳۳۰

آنان به خدای رحمان کافرند ..... ۳۳۰

حقیقت قرآن ..... ۳۳۱

نومیدی از اصلاح ..... ۳۳۲

مهلت به کافران ..... ۳۳۳

دگرگونی معیارهای فطری ..... ۳۳۷

دو عاقبت ..... ۳۳۸

[سوره الرعد (۱۳): آیات ۳۶ تا ۳۸] ..... ۳۳۸

اشاره ..... ۳۳۸

قرآن، فرمانی روشنگر است ..... ۳۴۰

اشاره ..... ۳۴۰

رهنمودهایی از آیات: ..... ۳۴۰

شرح آیات: ..... ۳۴۰

اشاره ..... ۳۴۰

ایمان مصلحتی ..... ۳۴۰

حقایق قرآن در برابر خواهشهای نفسانی ..... ۳۴۲

زندگی و شؤون پیامبران ..... ۳۴۲

[سوره الرعد (۱۳): آیات ۳۹ تا ۴۳] ..... ۳۴۳

اشاره ..... ۳۴۳

معنای واژه ها ..... ۳۴۳

خداوند هر چه را بخواهد، چه حتمی و چه ممکن، از میان می برد ..... ۳۴۴

اشاره ..... ۳۴۴

۳۴۴ ..... رهنمودهایی از آیات:

۳۴۴ ..... شرح آیات:

۳۴۴ ..... اشاره

۳۴۵ ..... اولاً:دعا

۳۴۵ ..... ثانياً:کردار نیک

۳۴۹ ..... خداوند از حیث شاهد بودن کافی است

۳۵۰ ..... سورة ابراهيم

۳۵۰ ..... اشاره

۳۵۲ ..... فضیلت سوره:

۳۵۲ ..... زمينه كلی سوره

۳۵۴ ..... [سوره ابراهيم (۱۴): آیات ۱ تا ۵]

۳۵۴ ..... اشاره

۳۵۵ ..... معنای واژه ها

۳۵۵ ..... از تیرگیها به سوی روشنایی

۳۵۵ ..... اشاره

۳۵۵ ..... شرح آیات:

۳۵۵ ..... اشاره

۳۵۶ ..... وای به حال کافران از عذاب سخت خداوند

۳۵۸ ..... اتمام حجت

۳۵۹ ..... [سوره ابراهيم (۱۴): آیات ۶ تا ۱۲]

۳۵۹ ..... اشاره

۳۶۰ ..... معنای واژه ها

۳۶۱ ..... پیروی از پیامبران مایه هدایت و رهایی است

۳۶۱ ..... اشاره

۳۶۱ ..... رهنمودهایی از آیات:

۳۶۲ ..... شرح آیات:



۳۶۲ ..... اشاره

۳۶۲ ..... نعمتی را که خدا به شما داده است یاد کنید

۳۶۳ ..... اگر سپاس گزار باشید نعمت را می افزاییم و اگر کفر بورزید عذابی سخت در انتظار شماست

۳۶۴ ..... قصص پیامبران عبرت آموز است

۳۶۹ ..... [سوره ابراهیم (۱۴): آیات ۱۳ تا ۲۰]

۳۶۹ ..... اشاره

۳۶۹ ..... معنای واژه ها

۳۷۰ ..... ستمگر ستیزه گر نومید شد

۳۷۰ ..... اشاره

۳۷۰ ..... رهنمودهایی از آیات:

۳۷۲ ..... شرح آیات:

۳۷۲ ..... اشاره

۳۷۲ ..... ستمکاران را هلاک می کنیم

۳۷۴ ..... برنامه خدا در مدنیّت

۳۷۶ ..... [سوره ابراهیم (۱۴): آیات ۲۱ تا ۲۷]

۳۷۶ ..... اشاره

۳۷۷ ..... معنای واژه ها

۳۷۸ ..... خود را سرزنش کنید نه مرا

۳۷۸ ..... اشاره

۳۷۸ ..... رهنمودهایی از آیات:

۳۷۹ ..... شرح آیات:

۳۷۹ ..... اشاره

۳۷۹ ..... گفتگوی ضعفا با مستکبرین

۳۸۱ ..... مؤمنان به بهشت در آمدند

۳۸۲ ..... سخن نیکو و سخن بد

۳۸۳ ..... سخن ثابت و استوار

- ۳۸۴ ..... [سوره ابراهیم (۱۴): آیات ۲۸ تا ۳۴]
- ۳۸۴ ..... اشاره
- ۳۸۵ ..... معنای واژه ها
- ۳۸۵ ..... رابطه شکر با نماز و زکات
- ۳۸۵ ..... اشاره
- ۳۸۵ ..... رهنمودهایی از آیات:
- ۳۸۶ ..... شرح آیات:
- ۳۸۶ ..... اشاره
- ۳۸۶ ..... ستمکاران پیروان خود را به نابودی می کشانند
- ۳۸۸ ..... شکر حقیقی
- ۳۸۸ ..... توالی نعمتها
- ۳۹۱ ..... [سوره ابراهیم (۱۴): آیات ۳۵ تا ۴۱]
- ۳۹۱ ..... اشاره
- ۳۹۱ ..... معنای واژه ها
- ۳۹۲ ..... ابراهیم الگوی سپاسگزاری و دعوت شایسته
- ۳۹۲ ..... اشاره
- ۳۹۲ ..... رهنمودهایی از آیات:
- ۳۹۳ ..... شرح آیات:
- ۳۹۳ ..... اشاره
- ۳۹۳ ..... استقلال اندیشگی
- ۳۹۵ ..... دعای ابراهیم برای فرزندان
- ۳۹۶ ..... چگونه خدا را سپاس گزاریم؟
- ۳۹۷ ..... [سوره ابراهیم (۱۴): آیات ۴۲ تا ۵۲]
- ۳۹۷ ..... اشاره
- ۳۹۸ ..... معنای واژه ها
- ۳۹۹ ..... و همه در پیشگاه خدای واحد قهار حاضر آیند

- ۳۹۹ ..... اشاره
- ۳۹۹ ..... رهنمودهایی از آیات:
- ۴۰۰ ..... شرح آیات:
- ۴۰۰ ..... اشاره
- ۴۰۰ ..... خداوند به کافران تا روز قیامت که چشمها در آن روز از ترس خیره می شوند مهلت می دهد
- ۴۰۱ ..... دو گروه کافر در برابر عذاب -
- ۴۰۲ ..... نیرنگ بی اثر
- ۴۰۵ ..... سورة حجر
- ۴۰۵ ..... اشاره
- ۴۰۷ ..... فضیلت سوره:
- ۴۰۷ ..... زمینه کئی سوره
- ۴۰۸ ..... [سوره الحجر (۱۵): آیات ۱ تا ۸]
- ۴۰۸ ..... اشاره
- ۴۰۹ ..... آرزویی که با عمل همراه نیست
- ۴۰۹ ..... اشاره
- ۴۰۹ ..... رهنمودهایی از آیات:
- ۴۰۹ ..... شرح آیات:
- ۴۰۹ ..... اشاره
- ۴۱۰ ..... آرزوی فریبنده
- ۴۱۰ ..... عذاب سنت الاهی
- ۴۱۲ ..... توجیه واپس گرایی است
- ۴۱۵ ..... [سوره الحجر (۱۵): آیات ۹ تا ۱۸]
- ۴۱۵ ..... اشاره
- ۴۱۵ ..... معنای واژه ها
- ۴۱۷ ..... خداوند نگهبان رسالت است
- ۴۱۷ ..... اشاره

۴۱۷ ..... رهنمودهایی از آیات:

۴۱۸ ..... شرح آیات:

۴۱۸ ..... اشاره

۴۱۸ ..... خدا چگونه قرآن خود را حفظ می کند؟

۴۱۸ ..... پیامها و وحدت

۴۲۰ ..... دلیل خدا، آسمان

۴۲۴ ..... [سوره الحجر (۱۵): آیات ۱۹ تا ۲۵]

۴۲۴ ..... اشاره

۴۲۵ ..... معنای واژه ها

۴۲۵ ..... قدرت و حکمت خدا سر چشمه بخشش است

۴۲۵ ..... اشاره

۴۲۵ ..... رهنمودهایی از آیات:

۴۲۶ ..... شرح آیات:

۴۲۶ ..... اشاره

۴۲۶ ..... دلیل خدا، زمین

۴۲۸ ..... قدرت و حکمت خدا

۴۲۸ ..... [سوره الحجر (۱۵): آیات ۲۶ تا ۴۴]

۴۲۸ ..... اشاره

۴۳۰ ..... معنای واژه ها

۴۳۱ ..... چگونه باید با اغوای شیطان مبارزه کرد؟

۴۳۱ ..... اشاره

۴۳۱ ..... رهنمودهایی از آیات:

۴۳۲ ..... شرح آیات:

۴۳۲ ..... اشاره

۴۳۲ ..... مراحل آفرینش، مرحله نخست:

۴۳۲ ..... [۲۶]

- ۴۳۳ ..... طبایع بشریت
- ۴۳۴ ..... مرحله دوم
- ۴۳۷ ..... مرحله پایانی
- ۴۴۲ ..... [سوره الحجر (۱۵): آیات ۴۵ تا ۶۰]
- ۴۴۲ ..... اشاره
- ۴۴۳ ..... معنای واژه ها
- ۴۴۳ ..... پایان کار پرهیزگاران و گناهکاران
- ۴۴۳ ..... اشاره
- ۴۴۳ ..... رهنمودهایی از آیات:
- ۴۴۴ ..... شرح آیات:
- ۴۴۴ ..... اشاره
- ۴۴۶ ..... مهمان ابراهیم
- ۴۵۰ ..... [سوره الحجر (۱۵): آیات ۶۱ تا ۸۴]
- ۴۵۰ ..... اشاره
- ۴۵۲ ..... معنای واژه ها
- ۴۵۳ ..... عذاب الاهی ستمکاران را نابود می کند
- ۴۵۳ ..... اشاره
- ۴۵۳ ..... رهنمودهایی از آیات:
- ۴۵۴ ..... شرح آیات:
- ۴۵۴ ..... اشاره
- ۴۵۴ ..... ورود مهمانان
- ۴۵۸ ..... مسئولیت اجتماعی
- ۴۶۳ ..... اصحاب ایکه در پشت ابر
- ۴۶۵ ..... یاران حجر و پناهگاه سنگی
- ۴۶۷ ..... [سوره الحجر (۱۵): آیات ۸۵ تا ۹۹]
- ۴۶۷ ..... اشاره

۴۶۸ ..... بر حسب فرمان حق را آشکار کن

۴۶۸ ..... اشاره

۴۶۸ ..... رهنمودهایی از آیات:

۴۶۹ ..... شرح آیات:

۴۶۹ ..... اشاره

۴۷۱ ..... سبع مثانی

۴۷۳ ..... برخه نگران در ترازوی سنجش

۴۷۷ ..... به هنگام دلتنگی...

۴۸۱ ..... درباره مرکز

سرشناسه: مدرسی، محمدتقی، ۱۹۴۵ -

عنوان و نام پدیدآور: تفسیر هدایت/ محمدتقی مدرسی؛ ترجمه احمد آرام

مشخصات نشر: مشهد: بنیاد پژوهشهای اسلامی، - ۱۳۷۷.

مشخصات ظاهری: ج ۱۸

شابک: ۹۶۴-۴۴۴-۱۴۹-۴۲۵۰۰۰۰ ریال: (دوره)؛ ۹۶۴-۴۴۴-۱۵۰-۸ (ج. ۱)؛ ۹۶۴-۴۴۴-۱۵۱-۶ (ج. ۲)؛ ۹۶۴-۴۴۴-۱۵۲-۴ (ج. ۳)؛ ۹۶۴-۴۴۴-۱۵۴-۰ (ج. ۵)؛ ۹۶۴-۴۴۴-۱۵۵-۹ (ج. ۶)؛ ۹۶۴-۴۴۴-۱۵۶-۷ (ج. ۷)؛ ۹۶۴-۴۴۴-۱۵۷-۵ (ج. ۸)؛ ۹۶۴-۴۴۴-۱۵۸-۳ (ج. ۹)؛ ۹۶۴-۴۴۴-۱۵۹-۱ (ج. ۱۰)

وضعیت فهرست نویسی: فهرست نویسی قبلی

یادداشت: جلد های مختلف این کتاب توسط مترجمین متفاوت ترجمه شده است

یادداشت: عنوان اصلی: من هدی القرآن.

یادداشت: چاپ اول: ۱۳۷۸؛ ۲۵۰۰۰ ریال (دوره) (ج. ۱۱): ISBN ۹۶۴-۴۴۴-۱۶۰-۵

یادداشت: کتابنامه

مندرجات: (ج. ۱۲): ISBN ۹۶۴-۴۴۴-۱۶۱-۳ (ج. ۱۳): ISBN ۹۶۴-۴۴۴-۱۶۲-۱ (ج. ۱۴): ISBN ۹۶۴-۴۴۴-۱۶۳-۰ (ج. ۱۵): ISBN ۹۶۴-۴۴۴-۱۶۴-۸ (ج. ۱۶): ISBN ۹۶۴-۴۴۴-۱۶۵-۶ (ج. ۱۷): ISBN ۹۶۴-۴۴۴-۱۶۶-۴ (ج. ۱۸): ISBN ۹۶۴-۴۴۴-۱۶۷-۲:

موضوع: تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴

شناسه افزوده: آرام، احمد، ۱۳۷۷ - ۱۲۸۱. مترجم

شناسه افزوده: بنیاد پژوهشهای اسلامی

رده بندی کنگره: BP۹۸ م ۴ م ۸۰۴۱ ۱۳۷۷

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۱۷۹

شماره کتابشناسی ملی : م ۷۹-۴۱۱۱

ص : ۱

**اشاره**









سورۃ ھود

اشاره

ص: ۵



### فضیلت سوره:

پیامبر (ص) فرمود: «هر که سوره هود را بخواند، ثواب ده حسنه دارد به شمار کسانی که نوح و نیز هود، صالح، شعیب، لوط، ابراهیم و موسی را تصدیق یا تکذیب کردند».

(مجمع البیان، ج ۵ و ۶، ص ۱۴۰).

نیز فرمود: «سوره هود و همانندهای آن مرا پیر کرد».

(نور الثقلین، ج ۲، ص ۳۳۴).

امام باقر (ع) فرمود: «کسی که سوره هود را در همه جمعه ها بخواند، خداوند او را روز رستاخیز در زمره پیامبران بر انگیزد و حساب را بر او آسان گیرد و در آخرت گناهی که مرتکب آن شده باشد نخواهد داشت».

(مجمع البیان، ج ۵، ص ۱۴۰)

ص: ۷

## زمینه کلی سوره

از آیه های ۱۱۲ تا ۱۲۰ در اواخر سوره می توان به طرح کلی پی برد. در آن آیات خداوند پیامبر گرامی را به استقامت و دوری جستن از ستمکاران و گزاردن نماز و الزام صبر و نیکوکاری فرمان می دهد.

و نیز نقش «بقیة الله» را یادآور می شود که چگونه در روزگاران گذشته مردانی برخاستند که نهی از تباهکاری کردند و خداوند آنان را از عذاب رهانید و ستمکاران و گناهکاران متنعم و مترفین را نابود ساخت.

و همچنین روش خدا را درباره اهلک مردم شهرها بیان می دارد که این امر انجام نمی گیرد مگر آن که صلاح از میان ایشان رخت بر بسته باشد.

و نیز این که وجود اختلاف سنت تاریخی است و خداوند مردم را نیافریده است تا تعذیب کند بلکه آفرینش آنان برای شمول رحمت است، اما حکم الهی چنین است که دوزخ را از جنّ و انس پر خواهد کرد.

و نیز: هدف از بیان قصص تثبیت دل پیامبر و همچنین بیان حقیقت و ارائه پندها و یاد آوریها برای مؤمنان است.

همین نکته است که تفصیل آنها را در سوره هود می بینیم و این تفصیل بر پایه بیان جوهر ۵ رسالتهای الهی است که پیامبران حامل آنها هستند و از برای آن رنجهای فراوان کشیدند و خداوند آنان را از آسیب مردم گمراه رهانید و منکران رسالت را دچار عذاب سختی کرد.

این رسالتها معیار نجات یا عذاب را روشن ساخت: هر که پذیرفت خدایش نجات داد و هر که مخالفت کرد، در این جهان گرفتار عذاب و لعنت و در

آن جهان دچار آتش و بدبختی گردید.

طلایه «جوهر رسالتها» پیام قرآن است: یگانه پرستی، بیم دادن از عذاب الهی و بشارت به بهشت و امر به آمرزش طلبی و بازگشت به سوی او برای رسیدن به زندگی سعادت‌مند. (۳/۱) ترس از روز رستاخیز و ترس از خدایی که نهان و آشکار مردم و نیز همه چیز را می‌داند، خدایی که آسمانها و زمین را آفرید و هدف او آزمایش مردم است.

اگر عذاب کسانی که به خدا و پیامبران و نیز روز رستاخیز کافر شدند به تأخیر افتاده باشد، از آن روست که وقت معینی دارد و در همان وقت انجام خواهد گرفت (نباید آن را دلیل تبرئه خود بدانند). (۸/۴) آن گاه می‌فرماید که طبیعت بشر، به جز مؤمنان، بر جزع است و سپس دل پیامبر را استوار می‌سازد که وی بیم دهنده است اما منتقم خداست که بر همه موجودات سلطه دارد، خداوند به پیامبر خود فرمان می‌دهد که کافران را به آوردن همانند قرآن فرا خواند و تحدی کند، اما چون به این کار قادر نخواهند بود بدانند که قرآن به «علم خدا» و از سوی اوست.

خداوند پیامهای خود را به زبان نوح بر قوم او فرستاد، اما نپذیرفتند و به راه عناد و ستیز رفتند. مبارزه نوح با قوم خود بیانگر آزرده‌گی قوم و استقامت نوح بود و به وقوع طوفان انجامید. خداوند نوح و گروندگان او را رهایی داد و ستمکاران را که در میان آنان پسر نوح بود غرق کرد و پسر پیامبر بودن سودمند نیفتاد، زیرا پایه رهایی یگانه پرستی است. (۴۸/۲۵) پس از نوح، هود پیامبر قوم عاد آمد و پیامهای خدا را آورد، او را نیز نپذیرفتند و عناد ورزیدند و مبارزه در گرفت. هود آنان را به عذاب الهی بیم داد و سرانجام خدا وی را یاری، و قوم عاد را عذاب کرد. (۶۰/۵۰) ثمود نیز چنین بود. خداوند برادرشان صالح را پیامبری داد. صالح فرمود که تنها خدا را پرستند و معجزه «ناقه» را برای آنان آورد اما بی‌درنگ او را پی کردند و کشتند و سرانجام مشمول عذاب یعنی صیحه شدند. خداوند پیامبر خود صالح را



رهایی بخشید و ستمکاران نابود شدند. (۶۸/۶۱) همچنین بود ابراهیم، لوط، شعیب و موسی، و با آن که جوهر رسالات خدا یکی است، به سبب اختلاف زمان و مکان تفصیلهای گوناگونی در آیات قرآن دیده می شود.

به دنبال بیان داستانها، خداوند چگونگی پندگیری را گوش زد می کند، و قیامت را به یاد می آورد و می گوید: عذاب دنیوی نشانه عذاب اخروی است چنان که لطف و نجات دهی او در این جهان نشانه نعم بهشتی است که از آن مؤمنان است، و در پایان پیامبر خود را به ضرورت پایداری توجه می دهد، و همین مسئله بود که سبب شد تا پیامبر بگوید: «سوره هود مرا پیر کرد».

ص: ۱۰

[سوره هود (۱۱): آیات ۱ تا ۴]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ . الر كِتَابٌ أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ (۱) أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ وَ  
 بَشِيرٌ (۲) وَ أَنْ إِسْتَتَفَرُوا رَبُّكُمْ ثُمَّ تَوَبُوا إِلَيْهِ يُمْسِكْكُمْ مَتَاعاً حَسِيباً إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى وَ يُؤْتِ كُلَّ ذِي فَضْلٍ فَضْلَهُ وَ إِنْ تَوَلَّوْا فَإِنِّي  
 أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ كَبِيرٍ (۳) إِلَىٰ اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ وَ هُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۴)

۵/

استواری آیات و تفصیل آنها

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

این قرآن آیاتی است که به حکمت خدا استوار شده است. آن گاه خداوند آیات را تفصیل داده و حقایق را بدانها روشن ساخته است. فرستنده آن خدای

ص: ۱۱

حکیمی است که از تباهی باز میدارد و «نیکی» را می آفریند و به دقایق امور دانا و آگاه است.

از جمله آیات محکمه اینهاست: به یاد آوردن خدا، امر به یک دلی در پرستش او، این که پیامبر از جانب او بیم دهنده و مژده آور است، و هر گاه که گناهها و لغزشها و غفلتها آدمیان را از درگاه خدا دور کند، باید از او آمرزش خواهند و به سوی او برگردند تا در دنیا به زندگی سعادت مند برسند و در طلب فضل خدا باشند و چون آدمیان گرفتار ضلالت شوند و به راه گمراهی و انحراف روند بیم آن است که عذاب روز بزرگ (قیامت) دامنگیرشان شود. فردا چون به قدرت الهی از گور برخیزند در پیشگاه خدا از آنان حساب می کشند.

## شرح آیات:

## اشاره

[۱]

کلمه های ثابت نظیر همین «الر» چه مفهومی دارند؟ آنها ۵ اشاره هایی به حقایق اند: حقایق را یادآوری و خردها را بدان توجّه می دهند:

«الر كِتَابٌ أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ - الف، لام، را، کتابی است با آیاتی استوار و روشن.» قرآن اندیشه ها نیست، بلکه آیاتی است که مستقیماً به حقیقت اشاره می کند تا آدمی در بادی نظر آنها را ببیند. «آیه» به معنی نشانه است از ماده «اوی» به معنی باز گشت به خانه، و گویی «نشانه» است که تو را به آستانه خود حقیقت می برد، و قرآن همان کتابی است که تو را به حقایق رهنمون می شود.

آیات قرآن محکم و مفصل است. محکم است زیرا که بر پایه حکمت خداست و در کلمات آن خللی نیست و باطل بدان راه ندارد. کلمات به اندازه «حقیقت» است بی آن که ذره ای کم یا زیاد باشد یا جزئی از قلم افتاده باشد.

قرآن تمام حقیقت را در همه ابعاد آن بیان می دارد، امّا تفصیل آیات محدود ساختن آن حقایق با بیان واجبات و محرمات فرعی است. قرآن همانند درختی است با ریشه های استوار و شاخه های بسیار.

ص: ۱۲

لازمهٔ «محکم بودن» وجود حکمت است، کسی که از خطوط زندگی آگاه نباشد چگونه می تواند برنامه ای کامل برای زندگی بنهد و به هدف خود برسد، و لازمهٔ «تفصیل» آگاهی و آشنایی کامل به دقایق و لطایف امور است و خداست حکیم آگاه.

« مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ - از جانب حکیمی آگاه. » حکمتی که در سراسر جهان هستی می بینیم و آگاهی که در دقایق و لطایف امور ملاحظه می کنیم، مانند آفرینش صورت مورچه و بندهای پاهای او یا سلول زنده یا هسته ای (اتمی) که بی نهایت ظریف و کوچک است، همه بر حکمت و آگاهی خدا دلالت دارد. خالق حکیم کهکشانها و صانع خبیر هسته است که به حکمت خود امر به اخلاص در عبادت داد و با «آگاهی» خود برنامهٔ تفصیلی برای این عبادت نهاد.

۵/

## توحید و فروع آن

[۲]

از جمله آیات محکمهٔ قرآن دعوت آشکار به ردّ شرک است.

« أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ - که جز خدای یکتا را نپرستید، » زیرا توحید بینش کلی است و سایر شرایع الهی از آن متفرّع می شوند و پس از توحید «رسالت» است که با نقشی که دارد از فروع توحید به شمار می رود.

« إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ وَ بَشِيرٌ - من از جانب او بیم دهنده و مژده دهنده شما هستم. » [۳]

آمزش خواهی فرع دوم توحید است. زیرا چون دل آدمی صادقانه به خدا بگردد و عظمت و بزرگواری و نیز نعمتهای بی شمار او را بشناسد، در برابر خدا احساس کوچکی می کند، آمزش می جوید و به او می پناهد. در آیهٔ دیگری آمده:

« فَأَعْلَمَ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اسْتَغْفِرُ لِدُنْبِكَ (۱) که استغفار پس از «ایمان» قرار گرفته،

ص: ۱۳

زیرا فرع پیوسته آن است، و پس از حالت استغفار مرحله «توبه» یعنی بازگشت به سوی خداست و یک دلی در پرستش او و نیز در کارهایی که برای خدا انجام می گیرد.

پیدا است که پشیمانی بر گناهان گذشته بسنده نیست و گناهکار باید در آینده کردار خود را نیک کند.

« وَ أَنْ اسْتَغْفِرُوا رَبُّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ - وَ نِيزَ از خدا آمرزش بخواهید و به در گاهش توبه کنید.» آمرزش خواهی و بازگشت به سوی خدا سبب می شود که خدا زندگی طبیعی و آرام در زمانی معین به بندگان خود ببخشد.

« يُمَتِّعُكُمْ مَتَاعًا حَسَنًا إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى وَ يُؤْتِي كُلَّ ذِي فَضْلٍ فَضْلَهُ - تا شما را رزقی نیکو- تا آن گاه که مقرر است- برخوردار می دهد و هر شایسته انعامی را نعمت دهد.» / یعنی هر قدر که آدمی تقرب و استغفار و توبه را بیشتر کند، خداوند فضل بیشتری به او می بخشد.

« وَ إِنْ تَوَلَّوْا فَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ كَبِيرٍ - اگر رویگردان شوید بر شما از عذاب روز بزرگ بیمناکم.» اما اعراض از خدا، بیم عذاب اخروی را در پی دارد از نوع عذابهای عاد و ثمود که در یک روز همه دست آوردهای آنان که در روزگار درازی فراهم آمده بود نابود شد و به همین سبب «یوم کبیر» خوانده می شود.

[۴]

آن گاه مردم روز رستاخیز به سوی خدا باز می گردند و این امر به قدرت بالغه خدا که هیچ چیز سد راه آن نمی شود انجام می گیرد.

« إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِلَيْكَ نَسْتَعِينُ - وَ هُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ - بازگشتتان به خداست و او بر هر کاری تواناست.» و از این آیه و آیات دیگر چنین بر می آید که مهم ترین مانع درونی که مردم را از اعتقاد به قیامت باز می دارد، نبود ایمان به قدرت الهی برای بعث جدید است و از این رو اغلب به دنبال ذکر قیامت قدرت خدا یاد آوری می شوند.

ص: ۱۴

## [سوره هود (۱۱): آیات ۵ تا ۸]

## اشاره

أَلَا إِنَّهُمْ يَثْنُونَ صُدُورَهُمْ لِيَسْتَخْفُوا مِنْهُ أَلَا حِينَ يَسْتَغْشُونَ ثِيَابَهُمْ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (۵) وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَمُسْتَوْدَعَهَا كُلٌّ فِي كِتَابٍ مُبِينٍ (۶) وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ لِيَبْلُوكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا- وَلَئِنْ قُلْتُمْ إِنَّكُمْ مَبْعُوثُونَ مِنْ بَعْدِ الْمَوْتِ لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ (۷) وَلَئِنْ أَخْرْنَا عَنْهُمْ الْعَذَابَ إِلَىٰ أُمَّه مَعْدُودَةٍ لَيَقُولَنَّ مَا يَحْسِبُهُ إِلَّا يَوْمَ يَأْتِيهِمْ لَيْسَ مَصْرُوفًا عَنْهُمْ وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ (۸)

## معنای واژه ها

[۵] یشون]

ثنی در اصل به معنای تا کردن و دولا کردن است و در این جا مقصود آن است که دشمنی و کفر خود را در سینه هایشان پنهان می دارند.

[لیستخفوا]

استخفاء به معنای خواهان پنهان کردن چیزی است. گفته می شود: استخفی و تخفی (پوشیده و مخفی شد).

[یستغشون ثیابهم]

با جامه هایشان خود را می پوشانند، جامه بر سر می کشند تا دیده نشوند و حرفهایشان را کسی

ص: ۱۵

وقتی و برهه ای از زمان.

۵/

## علم خدا فراگیر است

### اشاره

### رهنمودهایی از آیات:

در بخش پیشین از سوره هود برخی از آیات محکم بیان گردید و خطوط عرضی رسالت نموده شد، اینک تفصیل آنها از زبان قرآن: نخست به کفر و انکار مردم اشاره می کند که عامل اصلی آن ناآگاهی کافران است از این که خدا کاملاً به حال آنان آگاه است و نیز انگیزه های اصلی کفر ایشان را می داند. آنان می خواهند حقیقت را نهان دارند حال آن که خدا از رازهای ایشان مطلع است.

روزی هر فرد زنده بر عهده خداست و او مدت زندگی و زمان مرگش را می داند. همه اینها در کتاب آشکار (لوح محفوظ) ثبت است. خداوند آسمانها و زمین را در شش روز آفرید و عرش (قدرت و سلطه) او بر آب، آفریده نخستین که زندگی هر چیز بدان است، قرار داشت. حکمت این که خدا مردمان را آفرید این است که بداند چه کسی نیکوکارتر است تا در رستاخیز او را پاداش دهد. در این میان کسانی رستاخیز را باور ندارند و آن را افسون می دانند و منظورشان ۵/ قلب، حقیقت است. اینانند که اگر عذاب دنیوی که راه دیگری برای بیدار شدن است به تأخیر افتد، وجود عذاب را به کلی انکار می کنند و می گویند: در حالی که ما سزاوار عذابیم چه چیز مانع آن است؟ غافل از آن که اگر عذاب مقرر شود، باز نخواهد گشت و کیفر استهزایی که کرده اند، آنان را خواهد گرفت.

احاطه داشتن علم خدا بر همه چیز

[۵]

کافران سینه هایشان را می خمانند تا حقیقت را پنهان کنند، گویی سینه ها را بر سرّ می خمانند تا آن را پوشانیده دارند، یا آن که آدمی چون بخواهد رازی را بگوید خم می شود و سینه او نیز به تبع خمیده می گردد، اما آیا نماندن حقیقت سودی به حال آنان دارد؟ نه، خدا نماند و آشکار آنان و نیز شهوات و امیال و انگیزه هایی را که سبب طرد و انکار می شود همچون استکبار و نادانی و لا ابالیگری و دوستداری دنیا و رفاه جویی می داند.

« أَلَا إِنَّهُمْ يَثْنُونَ صُدُورَهُمْ لِيَسْتَخْفُوا مِنْهُ أَلَا حِينَ يَسْتَخْفُونَ لِيَا بَهُمْ - آگاه باش که اینان صورت بر می گردانند تا راز دل خویش پنهان دارند.» در لحظاتی که خود را زیر جامه ها نماند می دارند- که در این حالت آدمی هست و وجدانش- وجدان درباره انکار رسالت، دروغ و نفاق به محاکمه شان می کشند، خدا نیز شاهد این صحنه است.

« يَعْلَمُ مَا يُسْرُونََ وَ مَا يُعْلِنُونَ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ - حال آن که بدان هنگام که جامه های خود در سر می کشند خدا آشکار و نماند آنها را می داند زیرا او راز دلها را می داند.» [۶]

علم خدا و نیز رحمت او فراگیر است. خدا روزی ده هر جنبنده ای است، چرا نتواند به او آگاه باشد.

« وَ مَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا وَ يَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا / ۵ وَ مُسْتَوْدَعَهَا - هیچ جنبنده ای روی زمین نیست جز آن که روزی او بر عهده خداست و موضع و مکانش را می داند.» یعنی زندگی و مرگ او را می داند و نیز این که در خانه یا در سفر است.

« كُلُّ فِي كِتَابٍ مُبِينٍ - زیرا همه در کتاب مبین آمده.» آشکارا و مشخص (در لوح محفوظ) نوشته شده است.



خداوند به جنندگان زمین آگاهی و رحمت فراگیری دارد، و از پیش آسمانها و زمین را در شش روز به تدریج آفرید، سلطه و هیمنه خود را با گسترش رحمت و برکت خود بر جهان هستی مقرر داشت.

« وَ هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَ كَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ - اوست که آسمانها و زمین را در شش روز آفرید و عرش او بر روی آب بود. » گویا عرش خدا کنایه از قدرت و تسلط اوست، زیرا در آن هنگام بجز ماده سائله ای مانند آب وجود نداشت، و از این رو عرش خدا بر آب بود، و خدا داناست.

« لِيُبَلِّغُكُمْ أَيْكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا - تا بداند کدام یک از شما عملی نیکوتر دارد. » حکمت آفرینش بشر آزمایش اراده و خرد اوست، و این حکمت جز از راه ایمان به آخرت صورت نمی گیرد، و از این روست که منکرین آخرت به رسالت الاهی گردن نمی نهند.

« وَ لَئِنْ قُلْتُمْ إِنَّكُمْ مَبْعُوثُونَ مِنْ بَعْدِ الْمَوْتِ لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ - و اگر بگویی که بعد از مرگ زنده می شوید کافران گویند که این جز جادویی آشکار نیست. »

کافران در برابر رسالت و برهانهای آن موضع منفی می گیرند و همه را مانند سحر تمویه و اضلال می دانند. از این رو درباره آن نمی اندیشند تا به درستی آن پی ببرند، / حال آن که اگر اندکی در آفرینش آسمانها و زمین بیندیشند، نشانه های حکمت و تطوّر و تکامل جهان هستی را در می یابند، و متوجه می شوند که هر جزئی از هستی را غایت معینی هست و آدمی نیز برای تحقق بخشیدن هدفی مشخص آفریده شده که جز از راه آزمایش میسر نیست و این آزمایش با پاداش و کیفر روز رستاخیز تکمیل می شود.

کیفرها یا در دنیا و یا در آخرت انجام می گیرد و تأخیر آنها همچون آزمایش جز بر پایه حکمت نیست، اما کافران این تأخیر را بهانه کفر و انکار خود قرار می دهند.

« وَ لَئِنْ أَخَّرْنَا عَنْهُمْ الْعَذَابَ إِلَىٰ أُمَّهٍ مَّعْدُودَةٍ لَّيَقُولُنَّ مَا يَحْبِسُهُ و اگر چند گاهی عذابشان را به تأخیر بيفکنیم می پرسند چه چیز مانع آن شده است؟» تأخیر عذاب دنیوی بی حکمت و تقدیری راستین نیست. وقتی معین (امه معدوده) دارد، اما کافران از سبب تأخیر می پرسند، گویی آن را دلیل نبود عذاب می دانند، و این امر آشکارترین نقیصه آدمیان است: از کیفر عاجل می ترسند و منکر کیفر آجل (اخروی) می شوند. اینک باید بدانند که چون عذاب برسد باز نمی گردد.

« أَلَا يَوْمَ يَأْتِيهِمْ لَيْسَ مَصْرُوفًا عَنْهُمْ وَ حَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ - آگاه باشید چون عذابشان فرا رسد آن را بازنگردانند و آنچه را مسخره می کردند در بر خواهندشان گرفت. » کافران عذاب را به مسخره می گرفتند، اما اینک آنان را فرا گرفته است بی آن که بتوانند آن را باز گردانند و پیش از این نیز استهزا می کردند.

۵/

### [سوره هود (۱۱): آیات ۹ تا ۱۴]

#### اشاره

وَ لَئِنْ أَدْفَنَّا الْإِنْسَانَ مِمَّا رَحِمَهُ ثُمَّ نَزَعْنَاهَا مِنْهُ إِنَّهُ لَيُؤْسُ كَفُورٌ (۹) وَ لَئِنْ أَدْفَنَاهُ نَعْمَاءَ بَعْدَ ضَرَاءٍ مَسَّتْهُ لَيَقُولَنَّ ذَهَبَ السَّيِّئَاتُ عَنِّي إِنَّهُ لَفَرِحَ فَخُورٌ (۱۰) إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ أَجْرٌ كَبِيرٌ (۱۱) فَلَعَلَّكَ تَارِكٌ بَعْضَ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ وَ ضَائِقٌ بِهِ صِدْرُكَ أَنْ يَقُولُوا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ كِتَابٌ أَوْ جَاءَ مَعَهُ مَلَكٌ إِنَّمَا أَنْتَ نَذِيرٌ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ كُلِّ شَيْءٍ وَ كَيْلٌ (۱۲) أَمْ يَقُولُونَ إِفْتَرَاهُ قُلْ فَتَنَّا بِعَشْرِ سُوْرٍ مِّثْلِهِ مُفْتَرِيَاتٍ وَ أَدْعُوا مَنِ اسْتِطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۱۳) فَإِلَّمْ يَسْتَجِيبُوا لَكُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّمَا أُنزِلَ بِعِلْمِ اللَّهِ وَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ (۱۴)

ص: ۱۹

## آدمی میان نومییدی و فخر

### اشاره

### رهنمودهایی از آیات:

در این بخش خداوند سرشت آدمی را پیش از تربیت و ترکیه یعنی صفات جاهای او را یادآور می شود: نومییدی و ناسپاسی وی را به هنگام از دست رفتن نعمت ذکر می کند.

چون به نعمتی پس از سختی می رسد به گمان این که نعمت پایدار خواهد بود، غرق شادی و کبر و فخر می شود، اما حالت مردم شکبیا که رویدادهای گذشته و اکنون و آینده را به درستی ارزش می نهند، به گونه دیگر است، با فقدان نعمت توازن خود را از دست نمی دهند و بدین سبب به آمرزش و ثواب بزرگی می رسند.

پیامبر را سزاست که برترین صفات نیکو از جمله استقامت را داشته باشد و از این رو او را نسزد که دارای خصال جاهلی که ناشی از نفسانیت تنگ عرصه است باشد: چنین نفسانیتی می خواهد که پیامبر گنج داشته باشد یا فرشته ای او را همراهی کند. بر آن است که رسالت پیامبر از جانب خدا نیست و دروغ است، حال آن که قرآن تحدی کرده، به کافران پیشنهاد می کند که اگر راست می گوید ده سوره که در علم و بلاغت نظیر سوره های قرآن باشد بسازید و هر که را می خواهید

گواه بگیرید. / ۵ اما قطعا به این تحدی پاسخ نخواهند داد. باید بدانیم که هر چه نازل شده است به علم خداست و زاده آن علم فراگیر است و بر ماست که با تمام وجود به قرآن گردن نهیم.

این سخنان تمهیدی برای بیان حقیقت رسالت و حکایت پایداری پیامبر در برابر خرافات جاهلی است.

## شرح آیات:

### اشاره

### توانگری و تهیدستی

[۹]

نعمت که از سوی خدا باشد، نبود آن در زمانی محدود یا وجود آن در وقت دیگری دلیل آن نیست که تا ابد باقی یا زایل خواهد بود، زیرا بخشیدن یا گرفتن نعمت بر پایه حکمت بالغه پروردگار است و وی قادر است بر حسب حکمت و با وجود شرطهایی نعمت را باز گرداند و از این رو مردم نباید به هنگام نبود نعمت نومید، و به نعمتهای دیگری که خداوند به ایشان بخشیده است ناسپاس باشند و با عینک سیاه به زندگی بنگرند که در این صورت زندگی را تیره می بینند.

« وَ لَئِنْ أَذَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنَّا رَحْمَةً ثُمَّ نَزَعْنَاهَا مِنْهُ إِنَّهُ لَيُؤْسُ كَفُورٌ - اگر به انسان رحمتی بچشانیم آن گاه از او بازش گیریم مأیوس می شود و کفران می ورزد. » [۱۰]

به هنگام نزول نعمت به ویژه پس از مشقت و سختی که اثری عمیق تر در نفس آدمی دارد، تعادل از میان می رود و انسان می پندارد که سختیها تا ابد او را ترک کرده اند، شادی و سرمستی بر او مسلط می شود و در نتیجه کاستی و ناتوانی در خود نمی بیند و ذهنش به آن نعمت متمرکز شده و به آن می نازد.

« وَ لَئِنْ أَذَقْنَا نَعْمَاءَ بَعْدَ ضَرَاءٍ مَسْتَه لَيَقُولَنَّ ذَهَبَ السَّيِّئَاتُ عَنِّي إِنَّهُ لَفَرِحٌ / فَخُورٌ - و اگر پس از سختی و رنج نعمت و آسایشی به او بچشانیم می گوید ناگواریها از من دور شده است و در این حال شاد است و فخر می فروشد. » [۱۱]

کفران نعمت و نشناختن آن یکسان است، همچنین است فخر و

غفلت از نقایص، اینها از صفات آدمی پیش از تزکیه است. تزکیه ای که وسیله پیامبران صورت می گیرد به انسان می فهماند که چون نعمتی رسید شروط و اهداف خود و نیز حکمتی را که لازمه آن است خواهد داشت. نعمت هم چنین است.

آدمی نباید با زوال نعمت که لطف الهی است و جزئی از ذات بشر نیست، نومید گردد. زیرا همان نعمت یا بهتر از آن به وی می رسد، و آن گهی نعمتهای دیگری دارد که بزرگتر از آن است و با نومیدی و ناسپاسی خدای ناکرده از دست او می رود. پس نباید شادی و سرمستی و نازیدن به نعمت تو را از حالت عادی بیرون کند، زیرا کاستیهای بسیاری هم چنان تو را فرا گرفته است که باید برای اصلاح همه آنها بکوشی. اما مؤمنان شکیبایی می ورزند و همه رویدادها را ارزیابی می کنند، در روزگار سختی، گشایش و فراخی مورد انتظار را می بینند؛ روزگار گذشته را به یاد می آورند؛ در می یابند که زندگی همواره در تغیر است و آنان مستقیم یا غیر مستقیم خود سبب تغیرند. پس موظف اند در روزگار سختی کار نیک کنند تا سختی از میان برود و نیز در روزگار فراخی نعمت دوام یابد و به درجات برتری برسند.

«إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ» - مگر کسانی که شکیبایی ورزیدند و کارهای نیکو کردند که آمرزش و مزد بزرگی از آن آنهاست. «گناهانشان را می بخشند و عوامل سختی و مشقت از بین می رود و به سبب کارهای نیکو به اجر بزرگی می رسند و بدین سان مدام به سوی پیشرفت در حرکت اند.

**ای پیامبر، تو فقط هشدار دهنده ای**

[۱۲]

پیامهای آسمانی برای تزکیه بشر است. پس باید که پیامبر(ص) در ابلاغ پیامها پایداری ورزد حتی اگر با خواهشهای نفسانی مردم معارض باشد.

پیامبران نباید ۵/ برای جلب رغبت مردم یا ترس از خشم آنان بخشی از پیامها را ترک کنند، زیرا در این صورت هدف رسالت که اصلاح تباهاکاریهاست، تحقق نمی یابد. در آیه های پیشین دیدیم که انسان بدون تربیت دینی جاهل و عجول

ص: ۲۲

است، از این رو پیامبر باید در راه اصلاح و رهانیدن آدمی از طبیعت جهل پایداری ورزد.

« فَلَعَلَّكَ تَارِكٌ بَعْضٌ مَّا يُوحَىٰ ۖ إِلَيْكَ ۖ وَضَائِقٌ بِهِ صَدْرُكَ - شاید برخی از چیزهایی را که بر تو وحی کرده ایم وا گذاشته ای و بدان دلتنگ شده باشی. » ای پیامبر، شاید تو می خواهی برخی را از آنچه بر تو وحی می شود ترک کنی، اما نه، باید در برابر تمایلات و خواسته های ایشان شکبیا باشی.

« أَلَمْ يَقُولُوا لَوْلَا ۖ أَنْزَلَ عَلَيْنَا كِتَابًا أَوْ جَاءَ مَعَهُ مَلَكٌ - که می گویند چرا گنجی بر او افکنده نمی شود و چرا فرشته ای با او نمی آید. » آنان صبر نمی کنند که ببینند که بر اثر اجرای رسالت درهای رحمت بر آنان گشوده می شود و این امر از گنجی که به پیامبر داده شود به مراتب ارزشمندتر است و پیروزیهای او بزرگتر از آن است که فرشته ای از سوی خدا همراه او باشد، زیرا روح القدس بزرگترین فرشتگان بر او نازل می گردد. اما کافران این حقیقت را در نمی یابند.

آنان به راه خود می روند و اعمالشان آینده آنها را تأمین نمی کند. وظیفه پیامبر است که یادآوری و راهنمایی شان کند.

« إِنَّمَا أَنْتَ نَذِيرٌ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ - جز این نیست که تو بیم دهنده ای بیش نیستی و خداست که کارساز هر چیزی است. » خداست که با قدرت خود برای کسانی که به پیام الهی عمل می کنند زندگی سعادت‌مندی می بخشد و آن چنان زندگی را از کافر می گیرد.

### ده سوره همانند قرآن بیاورید

[۱۳]

کاری که کافران نادان می کنند، این است که منکر رسالت اند و به پیامبر (ص) تهمت می زنند که قرآن را خود ساخته و به خدای تعالی بسته است، اما قرآن تحدی می کند و می گوید شما هم اگر می توانید ده سوره مانند قرآن را بیاورید و به خدا دروغ ببندید!

ص: ۲۳

۵/ « أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوْرٍ مِّثْلِهِ مُفْتَرِيَاتٍ وَادْعُوا مِنْ آسِيءِ تَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ - یا آن که می گویند که از خود بر می بافد و به دروغ به خدا نسبتش می کند، بگو: اگر راست می گویند جز خدا هر که را توانید به یاری بطلید و ده سوره مانند آن به هم بر بافته، بیاورید. » [۱۴]

اما منکران قطعا در این مبارزه شکست می خورند، زیرا قرآن سخن خدایی است که علمش به همه چیز محیط است. ارزشهای خالصی از شرک بت پرستان و تعصبات در آن آمده و نیز دارای ارزشهای والای انسانی است که برتر از حد قبیله، عشیره، قوم، زمین، زبان، خون و سایر عواملی که بشر از هنگام هبوط به زمین تا کنون با آنها درگیر است. نویسندگان و شاعران و اندیشه وران به این عوامل گردن نهاده اند جز پیامبران و مؤمنان یک دل. قرآن برای مردم در همه عرصه های زندگی چنان برنامه هایی دارد که مغز فیلسوفان و دانشمندان قانون و سیاست و اقتصاد از رسیدن به جزئی از آن ناتوان است، زیرا این برنامه ها مطابق با نظام زندگی و آیین های طبیعت و متناسب با طبع بشر است و با طبع بشر و عوامل و انگیزه ها و نقاط ضعف و جز آن پیوند سختی دارد. آیا بشر می تواند همانند قرآن را بیاورد؟ « فَأَلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَكُمْ فَأَعْلَمُوا أَنَّ مَا نُزِّلَ بِهِ عَلَّمِ اللَّهِ - اگر پاسخ ندادند بدانید که قرآن به علم خدا نازل شده. » حال که در این کار شما را اجابت نکردند، بدانید که قرآن به علم الهی فرود آمده، و معبودی که اطاعت او و پیروی از برنامه ها و پیامهایش واجب است خدای تعالی است و باید آدمی تسلیم او گردد.

« وَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ - و نیز هیچ خدایی جز او نیست، آیا تسلیم می شوید؟ »

## [سوره هود (۱۱): آیات ۱۵ تا ۱۶]

## اشاره

مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا نُوفِّ إِلَيْهِمْ أَعْمَالَهُمْ فِيهَا وَهُمْ فِيهَا لَا يُبْخَسُونَ (۱۵) أُولَئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا  
النَّارُ وَحَبِطَ مَا صَنَعُوا فِيهَا وَبَاطِلٌ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۶)

## معنای واژه ها

[۱۵] لا یبخسون

:بخس در لغت به معنای کاهش یافتن و کم گردیدن حق (و بها) است.

## انسان میان دنیا و آخرت

## اشاره

## رهنمودهایی از آیات:

یکی از شبهه‌هایی که در دشمنی با «رسالت» بر دل کافران چیره شده، این است که به ظاهر زندگی خوشی در دنیا دارند. خداوند تذکار می‌دهد که هر کاری جزایی دارد، کسی که عملش برای آخرت باشد در آن جا پاداش می‌گیرد، در دنیا نیز از نصیب خود بر خوردار می‌شود و هر که عملش برای دنیا باشد، تمام جزای خود را در دنیا، بی آن که چیزی از آن کاسته شود، می‌گیرد، و این به آن معنی است که جزای او در آخرت دوزخ است، زیرا هر کار نیکی که در دنیا می‌کند پوچ و باطل است و کارهای بد و مسئولیت او باقی می‌ماند که باید کیفر داشته باشد.



## رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَاقٍ

[۱۵]

زندگی خوش و مرفه کافران و منافقان چه اجتماعی و چه فردی مردم را می فریبد و چنین می پندارند که اگر رسالت درست و پیامبر بر حق بود و کافران بر باطل بودند، دشمنان رسالت در دنیا زندگی خوشی نمی داشتند. / این مردم ساده لوح دو حقیقت را فراموش می کنند:

۱- دنیا خانه آزمایش است و جزای دنیوی مردم جنبه کيفر و آزمودن هوشیاری، خرد، اراده و خوبی یا بدی انتخاب آنان را ندارد و اگر خداوند در عقاب کافران یا ثواب مؤمنان می شتافت، فرصت آزمایش آنان از میان می رفت چنان که امام علی (ع) درباره پیامبران فرمود:

«لو كانت الأنبياء اهل قوه لا ترام، و عزه لا تضام، و ملك تمدّ نحوه اعناق الرجال و تشدّ اليه عقد الرجال لكان ذلك اهوى على الخلق في الاعتبار و ابعدهم في الاستكبار، و لأمنوا عن رهبة قاهره لهم، او رغبه مائله بهم، فكانت التيات مشتركة و الحسنات مقسمه» (۱) یعنی اگر پیامبران را نیرویی بود که با آن به ستیز نتوان برخاست، و عزتی که از آن نتوان کاست، و پادشاهی که مردمان گردن به سوی آن کشند، و آرزومندان رخت بر اشتران بسته روی به سوی آن نهند، بر مردمان آسان تر بود که از قدرت آنان عبرت پذیرند، و راه گردن کشی پیش نگیرند، لیکن در چنین حال ایمانشان یا از بیم جان بود یا امید [به دست آوردن نان، و چنان ایمان و کار نیکو خالص نمی نمود].

بلکه نیمی از ترس و نیمی به رغبت بود.

۲- عمل کافران طبیعتاً خوش ظاهر و بد باطن است، مانند درختی شاداب یا ساختمانی زیبا که به سبب سستی پایه ها در حال فرو افتادن باشد. هر جزایی که مربوط به ظاهر و صورت خارجی عمل باشد، بی کم و کاست نصیب

ص: ۲۶

کافران می شود، حال آن که جزای حقیقی از آن کسانی است که عملشان به واقع نیک است.

درخت کرم خورده شادی و صفا و سایه دارد اما میوه ندارد. چنین است هر عملی که بر پایه ایمان و صدق نباشد، مانند عمل ریا کار که به ظاهر سبب شهرتی در میان مردم می شود اما مثلاً نماز ریایی او وی را به آسمان فضیلت و تقوا نمی برد.

همچنین است جامعه کفار که تنها برای رفاه مادی می کوشد و به ظاهر و تنها برای زمان محدودی به رفاه و خوشی می رسد، زیرا گناه و ستمگری مردم به یکدیگر و نیز به سایر اجتماعات مانند کرمی ریشه آنها را می خورد / ۵ و ساختمان زیبای آنها فرو می ریزد و به راه اقوام گذشته عاد، ثمود، اصحاب الرّسّ و اصحاب الأیکه می روند که تمدن و رفاهی که فریشان داده بود و گمان می کردند جاودانی است، نابود گردید.

« مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَ زِينَتَهَا نُوفِّ إِلَيْهِمْ أَعْمَالَهُمْ فِيهَا وَ هُمْ فِيهَا لَا يُخْسُونَ - آنان که زندگی و زینت این دنیا را بخواهند پس همه مزد کردارشان را در این جهان می دهیم و از آن هیچ نمی کاهیم. » [۱۶]

اما جامعه کافر مانند جوانی است که همه توانهای خود را در زمان تندرستی و فراغ و نیرومندی به کار می برد و چون به پیری می رسد دست خالی است:

اموالش خرج شده، توانها و امکانات او از دست رفته است. جامعه کافر هم چنین است. زمان فعلی را در نظر می گیرد و درباره ارزشها و اجتماعات دیگر نمی اندیشد و توجه ندارد که در آخرت بی نصیب و کارهای گذشته او باطل است، چرا که از آغاز پایه استواری نداشته است.

« أُولَئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ وَ حَبِطَ مَا صَبَّعُوا فِيهَا وَ بَاطِلٌ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ - اینان کسانی هستند که در آخرت جز آتش نصیبی ندارند و هر چه کرده اند ناچیز شود و هر چه به جای آورده اند باطل است. » دنیا طلبان بنای زندگی را بر پایه تجاوز و ظلم و فساد نهادند که بر کناره دیوار پوسیده قرار دارد و آنان را به آتش دوزخ سرازیر می کند.

## [سوره هود (۱۱): آیات ۱۷ تا ۲۲]

## اشاره

أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْتِهِ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابٌ مُوسَىٰ إِمَامًا وَرَحْمَةً أُولَٰئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمَنْ يَكْفُرْ بِهِ مِنَ الْأَحْزَابِ  
 فَالذَّارُ مَوْعِدُهُ فَلَا تَكُ فِي مَرْيَةِ مِنْهُ إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ (۱۷) وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا  
 أُولَٰئِكَ يُعْرَضُونَ عَلَىٰ رَبِّهِمْ وَيَقُولُ الْأَشْهَادُ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَىٰ رَبِّهِمْ أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ (۱۸) الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنِ  
 سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ (۱۹) أُولَٰئِكَ لَمْ يَكُونُوا مُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَمَا كَانَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ  
 أَوْلِيَاءَ يُضَاعَفُ لَهُمُ الْعَذَابُ مَا كَانُوا يَسْتَطِيعُونَ السَّمْعَ وَمَا كَانُوا يُبْصِرُونَ (۲۰) أُولَٰئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا  
 كَانُوا يَفْتَرُونَ (۲۱) لَا جَرَمَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمْ الْآخْسَرُونَ (۲۲)

## معانی واژه ها

[۱۷] مریه

: دو دلی و تردید.

[۱۸] الاشهاد

: جمع شاهد (گواهان).

[۱۹] عوجا

: عوج به معنای منحرف شدن از راه راست است.

[۲۰] معجزین

: اعجاز به معنای ناتوانی و درماندگی از تحقق بخشیدن به مقصود.

ص: ۲۸

## زیانکاری فرجام کافران

### اشاره

#### رهنمودهایی از آیات:

دو گروه از مردم هستند که اگر آنها را با یکدیگر مقایسه کنیم روشن می شود که به کدام یک باید پیوست. نخست مؤمنانی که به راهنمایی خداوند بر طریق هدایت اند، شاهد خدایی، پیامبر و امام آنان را رهبری می کنند. خط تاریخی را با تجربه فراوان پی می گیرند: خط موسی، شاهد خدایی که کتابی پیشرو حامل لطف الهی آورد. گروه دوم کافرانی که به دسته های گوناگونی تقسیم شده اند، و فرجام آنان آتش دوزخ است، آیا تردیدی می ماند در این که حق همان است که مؤمنان بدان گرویده اند؟ اما بیشتر مردم ایمان ندارند.

در حالی که مؤمنان به راه خدا می روند، کافران را می بینی که به خدا دروغ می بندند و بر خود ستم می کنند. اینان فردا روز قیامت در پیشگاه خدا حاضر می شوند تا شاهدان (پیامبران و اولیا) بر آنها شهادت دهند و آنها را جدا سازند و بگویند: اینان به خدا دروغ بستند و ستم کردند، لعنت خدا بر ۵/ ستمکاران باد.

صفت دیگر کافران منع از راه خداست. می خواهند این راه مانند جامعه منحرف و روانهای عقده دار آنان کج باشد. منکر آخرت اند لیکن کجا می گریزند؟ آیا می توانند از عذاب خدا برهند؟ آن جا کسی هست که یاریشان کند و کیفر را از ایشان بردارد؟ نه، بلکه عذاب دو چندان می شود به اندازه توانهای سمعی و بصری که برای هدایت خود از آنها بهره نبردند. در واقع به خود و توانها و امکانات خویش زیان زدند. اما افتراها و دروغهایشان می سوزد و از این رو و به ناچار در آخرت زیانکارتر می شوند، زیرا مالک چیزی جز کوه هایی از گناه نیستند.

کسانی به آن ایمان می آورند و کسانی کافر می شوند

[۱۷]

چه کسانی از مردم زندگی برتری دارند و به راه هدایت رفته اند؟ مؤمن یا کافر؟ پیش از گزینش راه، به مجملی از زندگی روندگان آن راه بنگر. یک سو مؤمنی است که در راهی با نشانه های روشن می رود با حجتی از خدا و اطمینان و آگاهی به آن راه.

« أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْنِهِ مِنْ رَبِّهِ - آیا کسی که از جانب خدای خویش دلیلی روشن دارد، شاهدی هم که ایمانش با وحی الهی کامل گردیده، یعنی پیامبر یا امام، پیشرو اوست و به درستی راه گواه است. او را رهبری می کند تا گمراه نشود. این شاهد از سوی خداست، خداوند برکت و تأیید خود را شامل حالش می کند.

« وَ يَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ - و زبانش بدان گویاست. » افزون بر این، این خط به اندازه خود انسان قدیم است. بشر در سراسر روزگار آن را آزموده، ۵/ و درخشان ترین مثالی از رستگاری است.

« وَ مِنْ قَبْلِهِ كِتَابٌ مُّوسَىٰ إِمَامًا وَ رَحْمَةً - و پیش از این کتاب موسی که خود پیشوا و رحمتی بوده بدان شهادت داده. » کتاب موسی همچون قرآن رهنمود و نماینده راهی درست است. کسی که بر این راه رود کجی نمی یابد، و موسی شخصا همان شاهد خدایی بر گروهی است که در راه «رسالت» گام برمی دارند، و به علاوه کتاب موسی پیشرو و رحمت است. از یک سو هدایت، پایداری، علم و عرفان، و از سوی دیگر زندگی، سعادت و رفاه است.

أُولَٰئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ

-به آن ایمان آورده اند. اینانند که خدا راهنماییشان کرده، به خدا و کتاب او باور دارند.

این، یک راه است. راه دیگر طریق دسته‌هایی است که در دنیا پراکنده و در آخرت همگی در دوزخ اند.

« وَ مَنْ يَكْفُرْ بِهِ مِنَ الْأَحْزَابِ فَالنَّارُ مَوْعِدُهُ - و هر گروه دیگری که بدان کافر شود جایگاهش در آتش است. » اینک یکی از دو راه پیش‌توست. باید که به نیروی خرد و اراده از شک بگذری و بدان راه بروی، چرا که راه حق همین است.

« فَلَا تَكُ فِي مِرْيَةٍ مِنْهُ إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ - در آن شک مکن که حق است و از جانب خدایت آمده ولی بیشتر مردم ایمان نمی‌آورند. » نباید که به اکثریت گمراه‌خداشناس اعتنا کنی، بلکه باید شک را بزدایی و به خدا ایمان بیاوری و به خرد خود اعتماد کنی.

[۱۸]

همه مردم راه خدا را می‌جویند و طالب هدایت به سوی خدایند، اما برخی به راه درست می‌روند و به مراد می‌رسند، برخی دیگر فریب هوای نفس را می‌خورند و بر خدا دروغ می‌بندند و ادعا می‌کنند که بر راه خدایند! چه گناه بزرگی را مرتکب می‌شوند و چه ستمی بزرگ به خود و به مردم روا می‌دارند! / خود و دیگران را از نور هدایت خدایشان محروم می‌کنند.

« وَ مَنْ أَظْلَمَ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أُولَئِكَ يُعْرَضُونَ عَلَى رَبِّهِمْ وَ يَقُولُ الْأَشْهَادُ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى رَبِّهِمْ أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ - چه کس ستمکارتر از کسی است که به خدا دروغ می‌بندد؟ اینان را به پروردگارشان عرضه خواهند داشت و شاهدان گواهی خواهند داد که اینانند که بر پروردگارشان دروغ می‌بسته‌اند، هان، لعنت خدا بر ستمکاران باد. »

### صفات مدعیان دینداری

[۱۹]

اثر منفی قانونهای نادرست و نیز فرهنگ کفر آمیز مادی یا افترا بر خدا چیست؟ در سه امر خلاصه می‌شود:

ص: ۳۱

۱- بازداشتن مردم از حرکت در راه خدا که خرد و سرشت آدمی بدان راهبر است و وحی الهی یاد آور آن است.

«الَّذِينَ يَصِفُونَ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ - آنان که مردم را از راه خدا باز می دارند.» هر گاه فرهنگهای منحرف که مدعیان دین آنها را به دروغ و بهتان به خدا نسبت می دهند نمی بود، با یادآوری، مردم به حقیقت راه می بردند.

۲- ارائه راههای انحرافی و ادعای این که راه خداست.

«وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا - و راه خدا را منحرف می خواهند.»

۳- منحصر کردن نظر آدمی به این جهان و از میان بردن تمایلات روحی و ممانعت از توجه فطری او به آخرت.

«وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ - و به روز واپسین ایمان ندارند.»

۵/ می توان گفت که این سه صفت نشانه های آشکار مدعیان دین است که بدان شناخته می شوند. اینان مانع خیرند و از پیشرفت و رفاه مردم جلوگیری می کنند و کارها را معقد و دشوار می سازند، با «رسالت» دشمنی می ورزند و نیز روز رستاخیز را به طور جدی به مردم یاد آوری نمی کنند.

[۲۰]

اما این خیانتکاران به دین خدا، به کجا می گریزند؟ آیا می توانند از ید قدرت خدا بیرون روند؟ و آیا به جز خدا کسی هست که ایشان را یاری کند؟ نه، بلکه به سبب عمل و سخن باطل آنان که مردم را منحرف کرده، عذابشان دو چندان خواهد بود.

«أُولَئِكَ لَمْ يَكُونُوا مُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ - اینان نمی توانند در روی زمین از خدا بگریزند.»

عالمان بد و مدعیان دین بر دین حيله می کنند و گویی از حکم خدا و سرشت و دانش خود می گریزند! آیا از عذاب الهی نیز می توانند بگریزند؟! «وَمَا كَانَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ - و جز خدا ولی دیگری ندارند.»

اینان به طمع استمالت مردم و گرد آوردن پیروان بسیار دین را تغییر می دهند، اما آیا از این کار سودی خواهند برد؟ نه، بلکه اغوای مردم سبب می شود

که افزون بر بار گناهان خود، بار گناهان گمراه شدگان را نیز بر دوش گیرند.

«يُضَاعَفُ لَهُمُ الْعَذَابُ مَا كَانُوا يَسِيئُونَ السَّمْعَ وَمَا كَانُوا يُبْصِرُونَ - عذابشان مضاعف می شود و نه توان شنیدن داشته اند نه دیدن».

این آیه را دو نوع تفسیر کرده اند:

۱- این که عذاب دو چندان می شود به سبب این که می توانستند بشنوند و ببینند، اما از روی عناد نمی شنوند و نمی بینند. به عبارت دیگر به شنیدن و دیدن آنچه خدا به آنان بخشیده است، از قبیل نعمت دانش و نزدیکی / ۵ به منابع هدایت توانا بودند اما بر خوردار نمی شدند.

۲- چون گوشه‌هایشان برای شنیدن آیات خدا سنگین است و از یاد آوری و فهمیدن سخنان خدا کراهت دارند، به منزله کسانی اند که به شنیدن و دیدن توانا نیستند.

[۲۱]

آیا اینان سود می برند؟ و آیا کسانی که آینده خود و فرصتهای به دست آمده را تباه می کنند، حتی اگر چند درهم یا شماری پیرو به دست آورده باشند به سود رسیده اند؟ «أُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ - اینان به خویشتن زیان رسانیدند و آنچه را به دروغ خدا می خواندند از دست دادند».

یعنی از آنان زیانکار شدند و دروغهایی را که ساخته بودند از دست دادند.

سخنان باطلی که مردم را بدان فریب داده بودند از میان رفت، نه آن اندیشه های تباه ماند و نه گول خوردگان ماندند.

[۲۲]

ناگزیر کافران باید زیانکارترین مردمان باشند، زیرا از نعمتهای موجود سود نبردند و به جای این که به برکت علم و هدایت در مقام پیامبران و صدیقان باشند و دو بار مأجور شوند: یکی به سبب کار نیک و دیگر به جهت این که مردم به دست آنان هدایت می یابند، سزاوار عذاب مضاعف گردیدند، زیرا عملشان فاسد بود و مردم را هم گمراه می کردند، باید در روز قیامت بار همه گناهان خود و



نیز بار گناهان کسانی را که به دست آنان گمراه شده بودند، بر دوش کشند (۱).

«لَا جَرَمَ أَنَّهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمُ الْأَخْسَرُونَ - بناچار در آخرت زیانکارترند».

جرم» در اصل به معنی قطع است و «لا جرم» یعنی لا قطع قاطع عن هذا (ناگزیر، قطعاً). سرانجام کافران زیانکاری است که خود آن را برای خود برگزیدند.

سخن پایانی در این بخش این که چون آیات مذکور را با آیه ۱۲ «فَلَعَلَّكَ تَارِكٌ بَعْضَ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ وَ ضَائِقٌ بِهِ صِدْرُكَ...» -تطبیق کنیم، ۵/ معیار آشکاری می یابیم که با آنان می توان میان صاحب رسالت حق (پیامبر)، که با وجود دلتنگی و فشار بسیار ذره ای از پیام خود نمی کاهد و میان کسی که به سبب طمع در دوستی مردم یا رغبت به هدایای پادشاهان آدمیان را گمراه می کند تمیز داد.

۵/

### [سوره هود (۱۱): آیات ۲۳ تا ۲۸]

#### اشاره

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ أَحْبَبُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۲۳) مَثَلُ الْفَرِيقَيْنِ كَاللَّذَاتِ وَالْمَاصِمِ وَالصَّيْرِ وَالسَّمِيعِ هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا أَمْ لَا تَذَكَّرُونَ (۲۴) وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ (۲۵) أَنْ لَا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمِ أَلِيمٍ (۲۶) فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا تَرَاكَ إِلَّا بَشَرًا مِثْلَنَا وَ مَا تَرَاكَ إِلَّا تَبَعَكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَادُوا بِآدَائِكَ الرَّاْيِ وَ مَا نَرَىٰ لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ بَلْ نَظُنُّكُمْ كَاذِبِينَ (۲۷) قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَىٰ بَيْنِهِ مِنْ رَبِّي وَ أَنَا رَحْمَةٌ مِنْ عِنْدِهِ فَعُمِّيَتْ عَلَيْكُمْ أَنْ نُنزِلُكُمْ مَوْتًا وَ أَنْتُمْ لَهَا كَارِهُونَ (۲۸)

ص: ۳۴

رذل به معنای پست و بی مقدار از هر چیز است.

جمع آن «أرذل» و «أراذل» می باشد.

۵/

### آیا به تو بگرویم حال آن که پیروان تو مردمی حقیرند؟

#### اشاره

#### رهنمودهایی از آیات:

از این بخش آیات مربوط به بیان داستانهای پیامبران آغاز می شود که قوم خود را که از قبول رسالت ابا می کردند، به سختی بیم می دادند و می گفتند عذاب سخت خدا آنان را خواهد گرفت. بیان قصص برای هدفهایی چند است. از جمله یادآوری مردم به این که قرآن یکی از نذیرهاست و هر که از آن رو بگرداند بدو آن رسد که به اقوام گذشته رسید (آیه نخستین این بخش بدین نکته اشاره دارد).

دیگر از هدفها این است که با رسالت پیامبر دل پیامبر و مؤمنان را استوار کند تا استقامت ورزند و به ستمکاران متمایل نشوند. در همین سوره هود (آیه ۱۲۰) می فرماید: همه آنچه از خبرهای پیامبران بر تو حکایت می کنیم برای استواری دل توست، و این قصه ها متضمن سخنان حق و پند و یادآوری برای مؤمنان است.

مؤمنان نیکو کردار که به یاد خدا آرامش یابند، اهل بهشت و در آن جا جاویدانند، زیرا گوش و چشمشان می شنود و می بیند حال آن که کافران همچون

کور و کردند که هدایت نمی یابند.

۵/ داستان نوح و قوم او همین فرق میان دو گروه مؤمن و کافر را آشکار می کند: خداوند نوح را به سوی قوم خود فرستاد تا آنان را بیم دهد تا جز خدا را نپرستند، زیرا در غیر این صورت عذاب سختی بر ایشان فرو خواهد آمد. بزرگان کافر کیش گفتند: تو بشری مانند ما هستی و پیروان تو از طبقه پست اجتماع ما هستند و تو به سبب «رسالت» بر ما برتری نداری، بلکه به گمان ما دروغ می گویی. نوح بار دیگر آنان را بیم داد و گفت: هر گاه راستگو بوده باشم... من از سوی خدا حجتی و رهنمودی دارم و به راه راست می روم. وی رحمت خود را شامل حال من کرده است، حال آن که شما راه درست را نمی بینید! آیا امکان دارد که من شما را به ایمان مجبور کنم در حالی که شما آن را نخواسته باشید؟! در بخشهای آینده قرآن فصلهایی دیگر از قصه نوح را برای ما بیان خواهد کرد.

### شرح آیات:

#### اشاره

#### آیا دو گروه مؤمن و کافر برابرند؟

[۲۳]

چون ایمان در دل جایگیر و بر نفس چیره شود، مؤمن احساس آرامش و خرسندی می کند و از این رو عملش جز برای خدا و کسب رضای او نیست و پاداش او در نزد پروردگار بهشت جاودانی است.

« إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَأَخْبَتُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ - کسانی که ایمان آورده اند و کارهای شایسته کرده اند و در برابر پروردگارشان فروتن بوده اند.»

اخبات «آرامش و طمأنینه، از «خبت» به معنی زمین مستوی وسیع است و گویا «اخبات» به معنی خضوع مستمر همراه با سکون باشد.

« أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ - آنها اهل بهشت اند که جاودان در آن مانند.»

[۲۴]

مؤمن فروتن در برابر خدا و کافر منکر دو الگوی متفاوت اند که

واقعیت آن دو با مقایسه روشن می شود. مؤمن همچون آدمی بینا و شنواست که بر وفق خرد و هدایت الهی حرکت می کند حال آن که کافر همچون کور و کر راه می رود.

۵/ « مَثَلُ الْفَرِيقَيْنِ كَالْأَعْمَى وَالْأَصْمَى وَالْبَصِيرِ وَالسَّمِيعِ هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا أَفَلَا تَذَكَّرُونَ - مثل این دو گروه کور و کر و بینا و شنواست، آیا این دو به مثل برابرند، چرا پند نمی گیرید؟» در این باب به بحث بیشتر نیازی نیست، حقیقتی آشکار و شناخته شده ای است که می توان دریافت.

### پیر پیامبران و قوم او

[۲۵]

قرآن در ضمن مثل‌های بسیار به مقایسه دو گروه (مؤمن و کافر) و فرجام کار آنان می پردازد و حقایق دیگری نیز بیان می دارد که در آغاز سوره یاد آوری کرده است.

« وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ - و نوح را بر مردمش به پیامبری فرستادیم گفت من برای شما بیم دهنده ای آشکارم.»

از تدبّر در این آیه در می یابیم که نوح به سوی قومی که خود از آنان بود، فرستاده شده و این امر در رسانیدن پیام الهی به جا و بیانگر دوری از تعصب بود. از سوی دیگر مهم ترین اصل دعوت او «بیم دادن» بود که اثرش در دلها بیشتر است، زیرا در فطرت آدمی دفاع از ذات و گریز از هر بلا و گرفتاری احتمالی نهاده شده و طبیعت دفاع از ذات در او قوی تر از جلب منفعت است.

[۲۶]

خلاصه دعوت نوح و هدف رسالت او پرستش خدای یگانه و نفی شرک بود و چون بت ها برانداخته می شد، سلطه سیاسی و اجتماعی مشرکان و نیز سامان امور اقتصادی و فرهنگی و هر آنچه بر پایه بت پرستی استوار شده بود، از میان می رفت.

ص: ۳۷

« أَنْ لَا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمِ أَلِيمٍ - که جز خدای یکتا را نپرستید، زیرا از عذاب سخت روز قیامت بر شما بیمناکم.»

مجرد ترس از روز قیامت، روزی با عذابی چنان سخت که خود آن دردناک می شود، ۵/ کافی است که آدمی را در جستجوی رهایی به سوی ایمان سوق دهد.

[۲۷]

پاسخ قوم نوح که غرق تحجر و مادیت و تعصب طبقه ای بودند، در برابر دعوت نوح چنین بود:

۱- آنان می پنداشتند که پیامبر باید غیر بشر باشد، زیرا بشر مخلوق از حمل رسالت ناتوان است، و این پندار نوعی تحجر جاهلی است.

۲- به جای خود رسالت به حامل آن و یا گروندگان آن نگریستند، به ارزشهای رسالت که دعوت به عدالت و هدایت بود، توجه نکردند و این نوعی نگرش مادی در ارزشهاست.

۳- مستضعفانی را که رسالت را پذیرفته بودند، به سبب تکبر و تعصب طبقه ای پست و فرومایه می شمردند.

« فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا تَرَاكَ إِلَّا بَشَرًا مِثْلَنَا وَمَا تَرَاكَ اتَّبَعَكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَادُوا بِآدِي الرَّأْيِ - مهتران قومش که کافر بودند گفتند:

ما تو را جز انسانی همانند خویش نمی بینیم و نمی بینیم جز ارادل قوم از تو پیروی کنند.»

(«ملأ» یعنی اشراف و بزرگان قوم) و چون اینان منکر رسالت شدند، وضع آنان همان وضع اغلب کسانی شد که با ایشان هم طبقه اند و بنا بر این تباهاکارند، و دشوار است که به کسی از جنس خود خضوع کنند، زیرا روانه ایشان پست و فاقد اطمینان و آرامش گردیده است، و از این رو پنداشته اند که مؤمنان از طبقه پست اند و در نگاه نخستین این فرومایگی را می توان دید.

(۱)

ص: ۳۸

۱- ۴) - تفسیر معروف «بادی الرأی» این است که مؤمنان ساده نگرند (به زعم کافران).

« وَمَا نُرِيكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ - و نمی بینیم که شما را بر ما فضیلتی باشد».

کافران غافل اند از این که «رسالت» به ذات خود فضل بزرگی است.

« بَلْ نُنظِّنُكُمْ كَازِبِينَ - بلکه پنداریم که دروغ می گوئید».

۵/ این کافران پیرو خیال و گمان اند و بنا بر این اندیشه های تازه ای را که مخالف مصالح آنان باشد، به دروغ متهم می کنند تا تبختر و تکبر خود را توجیه کنند.

[۲۸]

نوح(ع) به این شبهه ها پاسخ داد که:

۱- سوی از سوی خدا فرستاده شده و با آن که بشر است این امتیاز را دارد که «هدایت» به دست او سپرده شده و «حجت از جانب خدا» است و کافران این امتیازها را ندارند.

۲- سوی مال ندارد، اما خداوند او را از رحمت گسترده خود غنی ساخته که مهم تر از مال است. زیرا ثروت همه دشواریها را حل نمی کند، اما بر عکس رحمت خدا بیشتر آنها را از میان می برد.

۳- تهمت دروغ بستن به نوح ناشی از کوری و اندیشه جدی ناکردن است و در این حالت نوح آن کافران را به پذیرش رسالت مجبور نمی کند، و این سخن ردّ قول آنان تواند بود که گفتند: « وَمَا نُرِيكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ » زیرا آنان پیامبر را همچون پادشاه می دانستند که باید دارای قوه قاهره و تعیین کننده راه زندگی مردم باشد، حال آن که پیامبر از برای هدایت آمده که بدون داشتن اختیار و آزادی میسر نیست.

« قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَىٰ بَيْنِهِ مِنْ رَبِّي وَآتَانِي رَحْمَةً مِنْ عِنْدِهِ فَعَمَّيْتُ عَلَيْكُمُ - گفت: ای قوم من! چه می گوئید اگر از پروردگارم حجتی به همراه داشته باشم و او مرا رحمت خویش ارزانی کرده باشد و شما از دیدن آن ناتوان باشید».

یعنی ای قوم، اگر من به حق از جانب خدا آمده باشم و رحمتی (پیامبری)

از جانب خود به من داده باشد.

« أَ تَلْزَمُكُمْوهَا وَ أَنْتُمْ لَهَا كَارِهُونَ - آیا در حالی که خود نمی خواهید شما را به اکراه به قبول آن واداریم؟ » و شما این حقیقت را دریافته باشید (بینه بر شما پنهان بماند، یعنی راه راست یا حجت واضح) و از قبول آن تن بزنید، شما را به پذیرش مجبور می کنیم؟! ۵/

[سوره هود (۱۱): آیات ۲۹ تا ۳۱]

اشاره

وَ يَا قَوْمِ لَا - أَشِيءُ لَكُمْ عَلَيْهِ مَالًا - إِنْ أَجْرِي إِلَّا - عَلَى اللَّهِ وَ مَا أَنَا بِطَارِدِ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ وَ لَكِنِّي أَرَاكُمْ قَوْمًا تَجْهَلُونَ (۲۹) وَ يَا قَوْمِ مَنْ يَنْصُرُنِي مِنَ اللَّهِ إِنْ طَرَدْتَهُمْ أَ فَلَآ تَذَكَّرُونَ (۳۰) وَ لَا - أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَ لَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَ لَا أَقُولُ إِنِّي مَلَكٌ وَ لَا أَقُولُ لِلَّذِينَ تَزْدَرِي أَعْيُنُكُمْ لَنْ يُؤْتِيَهُمُ اللَّهُ خَيْرًا اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا فِي أَنْفُسِهِمْ إِنِّي إِذًا لَمِنَ الظَّالِمِينَ (۳۱)

معنای واژه ها

[۳۱] تزدری

ازدراء به معنای خوار و حقیر شمردن است.

گفته می شود: زریت علیه یعنی از او عیبجویی کردم.

ص: ۴۰

## من مؤمنان را طرد نخواهم کرد

### اشاره

#### رهنمودهایی از آیات:

قوم نوح همچون مستکبرین هر دوره ای با پندارها و شبهه های خود «رسالت» را نپذیرفتند. در این بخش نوح به بیان واقعیت رسالت و ردّ شبهه های باطل می پردازد. قوم نادان پنداشتند که نوح قصد تسلط بر آنان دارد یا می خواهد به مال و ثروتی برسد. وی این ترس را برطرف کرد و گفت: او از ایشان مال نمی خواهد و مال را معیاری برای ارزش گذاری انسانها نمی داند و از این رو مؤمنان را به سبب فقر از نزد خود نمی راند و می گوید: حسابشان با خداست و به دیدار خدا خواهند شتافت. اما کافران به سبب نادانی ارزشهای پست را معیار ارزش گذاری می دانستند که کاری نادرست است و خدا آن را نمی پسندد. هر کس با تکیه بر این گونه ارزشها مؤمنان را براند از رحمت و نصرت خدا دور است.

آن گاه نوح در ردّ شبهه دیگر گفت: وی مردی خارق العاده نیست که گنجینه های خدا به دست او باشد یا غیب بداند یا مانند فرشتگان از نور آفریده شده باشد. سپس نوح تکرار می کند که وی مؤمنان را، که منکرین به نظر حقارت به آنان می نگرند، طرد نخواهد کرد، ۵/ زیرا از ضمیر ایشان آگاه است: اگر صادق باشند، خدا پس از مرگ به آنان خیر عطا خواهد کرد. پس چرا طردشان کند و درباره آنان مرتکب ظلم باشد.

#### شرح آیات:

### اشاره

#### پیامبر و اولیای رسالت

[۲۹]

اشراف قوم نوح و همچنین اشراف مستکبر هر قومی که مردم را

ص: ۴۱



استثمار می کنند، به رویدادها جز از خلال طبقه خود نمی نگرند، از این رو به پیامبران تهمت می زنند که به بهانه دعوت به خداپرستی، خواهان ثروتند. پیامبران با تمام نیرو این تهمت را رد می کنند تا ثابت شود که دعوت اصلاحی از دعوت‌های اشراف قوم، که هدفی جز بهره کشی بیشتر از مستضعفان ندارند، به کلی جداست.

« وَ يَا قَوْمِ لَا اسئَلُكُمْ عَلَيْهِ مَالًا اِنْ اَجْرِي اِلَّا عَلَى اللّٰهِ - ای قوم من! در برابر تبلیغ رسالت خویش مالی از شما نمی طلبم مزد من تنها با خداست. » کار نوح مانند کار همه انسانهاست: مزد می خواهد و هدفی دارد، اما نه از مردم بلکه از خدا. بدین سان بار دیگر نوح ثابت می کند که رسالت او مهر غیبی دارد و از جانب خداست. وی نمی خواهد از «علم» خود بهره برداری کند تا در فهرست «ملا» جای گیرد و به کسب ثروت از طریق ظلم به مردم و بهره کشی آنان پردازد چنان که علمای فاسد می کنند. از این رو وی طرف مظلومان را می گیرد و آشکارا می گوید:

« وَمَا اَنَا بِطَارِدِ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا - آنهایی را که ایمان آورده اند از خود نمی رانم. » طبقه پست که به سوی ایمان می شتابند، گاهی رسوبات ذهنی منفی دارند که ناشی از جهل یا ستم دیدگی آنان است. رسالت الهی مسئول این رسوبات ذهنی نیست و طرد نکردن آنان همیشه به این معنی نیست که پیامبر کاملاً ترکیه شان می کند، بلکه حسابشان با خداست.

۵/ « اِنَّهُمْ مُّٰلِقُوْا رَبِّهٖم - آنان با خدای خویش دیدار خواهند کرد. » اما اشراف قوم نوح بر گمراهی پای می فشردند و مردم را بر پایه ثروت یا خون تقسیم می کردند.

« وَ لِكُنِّيْ اَرَاكُمْ قَوْمًا تَجْهَلُوْنَ - ولی من شما را قومی نادان می بینم. »

[۳۰]

طبقه پست که به پیشواز ایمان رفت به دژ خدا در آمد و خدا کسانی را که به او پناهنده شوند حمایت می کند، و اگر کسی بخواهد آنان را براند و خدا اراده کند که یاریشان نماید، اراده خدا پیروز است، و طرد کننده را آن نیرو نیست که

ص: ۴۲

خشم خدا را باز دارد.

« وَ يَا قَوْمِ مَنْ يُنصِرُنِي مِنَ اللَّهِ إِنْ طَرَدْتَهُمْ - ای قوم من! اگر آنها را از خود برانم چه کسی در قبال خدا مرا یاری خواهد کرد؟ »  
این که پیامبر خدا مؤمنانی را که از طبقه پایین جامعه هستند، حمایت می کند برای تسلط به آنان یا افزودن شمار پیروان نیست بلکه به این سبب است که مؤمن اند و خدا مؤمنان را دوست دارد.

« أَفَلَا تَذَكَّرُونَ - آیا حقیقت را در نمی یابید؟ » موضوع نیازمند یادآوری و تأمیل است تا آدمی بداند که کارها به دست خداست و او نه به ثروت و مقام بلکه به ایمان و کار نیک می نگرد.

### من همانند شما بشرم

[۳۱]

نوح(ع) باز می گردد به تبیین ابعاد رسالت خود که همان ابعاد رسالت همه پیامبران و نیز مصلحانی است که پیرو خط پیامبرانند:

نخست این که: پیامبر مردم را به سوی خدا و به سوی حقیقتی که با فطرتشان آن را می شناسند می خواند، و این ۵ سرمایه اوست. وی به سوی خود نمی خواند، زیرا خود را دارای ثروت هنگفتی می داند.

« وَلَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ - من به شما نمی گویم گنجینه های خدا نزد من است. » نمی گویم که خزاین خدا نزد من است. این خزاین در ذات آدمی و در زمینی است که خداوند بشر را به تسخیر آن به وسیله ایمان و کار نیک توانا ساخته است. پس این اندیشه نادرست است که از پیامبر خواسته شود تا در زمین چشمه ها روان سازد و گنجهای زندگی را بیرون آورد و بی آن که کار کنند به آنان اعطا کند.

دوم این که: پیامبر مدعی غیب دانی نیست مگر آنچه خداوند در خلال رسالتش به او وحی کند و از این رو وی به مردم وعده رفاه نمی دهد که مثلاً

ص: ۴۳

دستهایشان را بگیرد و به معادن زر و سیم راهنمایی شان کند.

« وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ - و غیب نمی دانم. » سوم این که: مدعی داشتن قوه قاهره نیست و از قبیل فرشتگان هم نیست.

« وَلَا أَقُولُ إِنِّي مَلَكٌ - و نمی گویم فرشته هستم. » چهارم این که: نسبت به مردم ادعای برتری ندارد.

« وَلَا أَقُولُ لِلَّذِينَ تَزْدَرِي أَعْيُنُكُمْ لَنْ يُؤْتِيَهُمُ اللَّهُ خَيْرًا - و نمی گویم که خدا به آنان که شما به حقیقت در آنها می نگرید خیر خود را عطا نکند. » یعنی به کسانی که در نظر شما حقیرند نمی گویم که خدا به ایشان خیر نخواهد بخشید، خیر و شر از خود آدمی است. کار نیک از نیت خوب نشأت می کند و آن را خدا می داند و بس.

« اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا فِي أَنْفُسِهِمْ إِنِّي إِذَا لَمِنَ الظَّالِمِينَ - خدا به آنچه در دلهای آنهاست آگاهتر است، اگر چنین کنم از ستمکاران خواهم بود. » ۵/

### [سوره هود (۱۱): آیات ۳۲ تا ۳۹]

#### اشاره

قَالُوا يَا نُوحُ قَدْ جَادَلْتَنَا فَأَكْثَرْتَ جِدَالَنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ (۳۲) قَالَ إِنَّمَا يَأْتِيكُمْ بِهِ اللَّهُ إِنْ شَاءَ وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ (۳۳) وَلَا يَنْفَعُكُمْ نُصْحِي إِنْ أَرَدْتُ أَنْ أَنْصَحَ لَكُمْ إِنْ كَانَ اللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يُغْوِيَكُمْ هُوَ رَبُّكُمْ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۳۴) أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ إِنْ افْتَرَيْتُهُ فَعَلَىٰ إِجْرَامِي وَأَنَا بَرِيءٌ مِمَّا تُجْرِمُونَ (۳۵) وَأَوْحَىٰ إِلَيْنَا نُوحَ أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا مَنْ قَدْ آمَنَ فَلَا تَهْتِسِسَ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ (۳۶) وَاصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَلَا تُخَاطِبْنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُّغْرَقُونَ (۳۷) وَيَضَعُ الْفُلْكَ وَكُلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ مَلَأَ مِنْ قَوْمِهِ سَخِرُوا مِنْهُ قَالَ إِنْ تَسْخَرُوا مِنَّا فَإِنَّا نَسْخَرُ مِنْكُمْ كَمَا تَسْخَرُونَ (۳۸) فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَيَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُّقِيمٌ (۳۹)

ابتناس به معنای اندوهگین شدن است.

۵/

و شما توانید گریخت

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

نوح(ع) در راه تبلیغ حق پیوسته می کوشید تا آن که قوم او رنجیدند و گفتند:

«يَا نُوحُ قَدْ جَادَلْتَنَا فَأَكْثَرْتَ جِدَالَنَا»

و از او خواستند که به سخن پایان دهد و عذابی را که وعده داده به انجام برساند، غافل از این که وی فقط رساننده پیام خدایش است، و اگر خدا بخواهد آنان را عذاب کند، از حکم و سلطه او نمی توانند بگریزند. امر تبلیغ که نوح بر عهده دارد با «هدایت» فرق دارد: هدایت و اضلال به دست خداست و اگر او بخواهد گروهی را به سبب ناسپاسی به نعمت رسالت در گمراهی باقی گذارد، پیامبر نمی تواند هدایتشان کند. همچنین رسالتها کار پیامبران نیست بلکه ناشی از وحی خداست و هر گاه پیامبری به دروغ ادعای رسالت کند مسئول عملش است اما اگر در ادعای خود صادق باشد مسئول کفر قوم خود نیست و از عمل آنان بری است.

ص: ۴۵

خداوند به نوح وحی کرد که مدّت تبلیغ او به پایان رسیده است، زیرا به جز شماری از قوم او که ایمان آورده اند کسی دعوت او را نخواهد پذیرفت و نباید به کارهای آنان غمگین شود. بدین سان مرحلهٔ آمادگی برای عذاب آغاز شد. خداوند به پیامبر خود فرمود ۵/ تا کشتی را بسازد و دربارهٔ گناهکاران قوم با او سخن نگوید و شفاعت نخواهد، زیرا به ناچار غرق خواهند شد. نوح(ع) کشتی را می ساخت و مستکبران بر او می گذشتند و تمسخر می کردند، امّا وی می گفت: ما نیز روزی شما را تمسخر خواهیم کرد چنان که شما امروز ما را مسخره می کنید، و آن روز خواهید دانست که بهرهٔ شما عذاب خوار کننده است.

## شرح آیات:

### اشاره

### از قوم تو جز کسانی که گرویدند دیگر کسی ایمان نخواهد آورد

[۳۲]

از بارزترین صفات پیامبری که انبیای بزرگ از آن برخوردار بودند، پایداری و پافشاری در دعوت بی اظهار ناتوانی است. نوح(ع) به سبب مجادلهٔ بسیار با قوم خود، آنان را رنجانید تا آن که خواستار عذاب شدند و گمان کردند که آمدن عذاب برای ایشان بهتر از دعوت نوح است که پیوسته و همه جا دامنگیر آنان است.

« قَالُوا يَا نُوحُ قَدْ جَادَلْتَنَا فَأَكْثَرْتَ جِدَالَنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصّٰدِقِيْنَ - گفتند: ای نوح! ما جدال کردی و بسیار هم جدال کردی، اگر راست می گویی هر وعده ای که به ما داده ای بیاور.» نوح(ع) شب و روز، نهان و آشکار قوم خود را به خدا پرستی دعوت کرد و ۹۵۰ سال در میان ایشان بود. مدام با ایشان سخن می گفت و آنان را به سختی بیم می داد تا این که قوم او ملول شدند امّا او نومید نگردید. سزاست که اهل رسالت در هر روزگاری در دعوت این چنین پایداری نشان دهند هر چند که زمان دعوت به درازا بکشد.

[۳۳]

نوح سخن آخر منکران را بی پاسخ نگذاشت، بلکه بار دیگر به آنان هشدار داد که خداست که عذاب را می آورد نه او، و وقتی عذاب آمد، از آن

نمی توانند بگریزند.

« قَالَ إِنَّمَا يَأْتِيكُمْ بِهِ اللَّهُ إِنْ شَاءَ وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ - گفت خداست که اگر بخواهد آن وعده را آشکار می کند و شما از آن نتوانید گریخت.» و این نشانه مهم دیگری در رسالتهای آسمانی است که پیامبران به نفع خود ادعایی ندارند و مردم را یادآور می شوند که آنان فقط نقش مبلغ دارند، و کار به دست خداست.

۵/

[۳۴]

در تأکید این حقیقت نوح یادآوری می کند که خیر خواهی و اندرز جز به اجازه خدا سودی نمی بخشد، زیرا هدایت و ضلالت تنها به فرمان و اجازه اوست، و هر گاه کسی به نعمت عقل ناسپاسی کند، خداوند آن را از وی می گیرد و در نتیجه از نصیحت سودی نمی برد.

« وَلَا يَنْفَعُكُمْ نُصِيحِي إِنْ أَرَدْتُ أَنْ أَنْصَحَ لَكُمْ إِنْ كَانَ اللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يُغْوِيَكُمْ هُوَ رَبُّكُمْ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ - و اگر خدا خواسته باشد که گمراهتان سازد اگر من بخواهم شما را اندرز دهم اندرز سود نخواهد کرد. اوست پروردگار همه شما و همه بدو باز می گردید.» «غی» نادانی ناشی از اعتقاد فاسد است. توضیح آن که نادانی گاهی در انسانی پیدا می شود که نه اعتقاد خود دارد و نه اعتقاد بد، و گاهی در اعتقاد به امری فاسد است و این نوع دوم را «غی» خوانند، و این غی گاهی بدان جا منتهی می شود که خدا نعمت عقل را از بشر می گیرد و او باطل را حق می پندارد و به آن معتقد می گردد.

[۳۵]

همه رسالتهای خدا چنین است. رسالت نوح با آنچه به محمد (ص) نازل شد یکی است و همه از جانب خداست. پیامبر می داند دامنه خیانت کسی که به خدا افترا می بندد تا چه حد است! اما آن که هدایت را نمی پذیرد گناه او نیز ساده نیست، و این که کسی موضوع را سهل بینگارد و رسالت پیامبر را به مجرد احتمال دروغ بودن آن نپذیرد گناه بزرگی را مرتکب شده است.

« أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ إِنْ افْتَرَيْتُهُ فَعَلَيْ إِجْرَامِي وَأَنَا بَرِيءٌ مِمَّا

ص: ۴۷

-یا می گویند که من به خدا دروغ بسته ام بگو اگر به خدا دروغ بسته باشم گناهش بر من است و من از گناهی که می کنید مبرّا هستم.» طبرسی در مجمع البیان گوید: «گفته اند مراد محمّد (ص) است و منظور این است که آیا کافران قوم محمّد (ص) خبری را که وی درباره نوح (ع) می دهد، باور می دارند، یا آن که آن را دروغی می دانند / ۵ که خود او ساخته است؟ و نیز به قولی مراد نوح است و وی به خدا دروغ می بندد». (۱)

اما در تفسیر آیات قرآن امکان بیش از یک وجه هست و از این رو توان گفت: تنها رسالت محمّد (ص) نیست بلکه رسالت نوح نیز مطرح است.

[۳۶]

نوح (ع) به جدال به قوم خود ادامه می داد و زمانی آن را رها کرد که خداوند فرمود: از حالا به بعد ایمان ایشان محال گردید و تو نباید غمگین باشی و به سبب کارهایشان بد حال گردی.

« وَ أَوْحَىٰ إِلَيَّ نُوحٌ أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا مَنْ قَدْ آمَنَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ - و به نوح وحی رسید که از قوم تو جز آن گروه که ایمان آورده اند دیگر ایمان نخواهند آورد. از کردار آنان اندوهگین مباش. » پیامبران از جانب خدا به روشنی می رسند و پرتوی از جنبش و شتاب برای تبلیغ پیام خدا می گیرند و از غم این که چرا مردم ایمان نمی آورند خود را هلاک می کنند. قرآن می گوید: طه ﴿ مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَىٰ ﴾ (۲) و نیز: ﴿ فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ عَلَىٰ آثَارِهِمْ إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهَذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا ﴾ ، (۳) و اینک نوح (ع) به سبب تبلیغ دچار سختی و غم می شود، اما خدایش او را از این کار باز می دارد و دستور می دهد که از شیوه عادی پیروی کند.

ص: ۴۸

۱- (۵) - مجمع البیان ج ۶، ص ۱۵۸.

۲- (۶) - طه ۱.

۳- (۷) - الکهف ۶.

۵/ [۳۷]

جریان عذاب با ساختن کشتی آغاز می شود.

« وَ اضْيَعِ الْفُلَكَ بِأَعْيُنِنَا وَ وَحْيِنَا - کشتی را زیر نظر ما بساز. » نوح(ع) گامی بر نمی دارد مگر طبق برنامه ای که خدا برای او ترسیم کرده، و زیر چتر حمایت او قرار دارد.

وَ لَا تُخَاطِبُنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُغْرَقُونَ

و- درباره این ستمکاران با من سخن مگوی که همه غرقه اند. در دل نوح بقیه ای از آرزو مانده بود که او را وامی داشت که با تضرع به درگاه الهی در آخرین لحظه از او لغو عذاب را بخواهد، اما پیامبر پس از یأس از ایمان قوم نباید بر آنان دل سوزی کند، زیرا سزاوار عذابند.

[۳۸]

نوح، ساختن کشتی را در بیابانی خشک آغاز کرد و این برای اجابت فرمان خدا و ایمان به راستی وعده او بود که دلالت می کرد وی پیرو هوای نفس نیست و به خدا دروغ نمی بندد. چه، اگر چنین می بود دلیلی برای ساختن کشتی در صحرا وجود نداشت.

پیامبران به کارهایی دست می زنند که مردم آنها را نوعی از دیوانگی می پندارند، چرا که با آگاهیها و اندیشه های زمان و نیز با رویدادهایی که اتفاق می افتد یا حوادث احتمالی متناسب نیست. این خود دلیل روشنی است که آنان تابع وحی اند، و گاهی پیامبر نمی داند که چرا و گاهی پیغمبران نمی دانند که چرا از سوی خدا به فلان امر مأمور شده اند، و این گواه میزان خلوص ایشان است و نیز دلیل است به این که منحصر با غیب ارتباط دارند.

« وَ يَضِيْعُ الْفُلَكَ، وَ كَلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ مَلَأَ مِنْ قَوْمِهِ سَيِّئُوا مِنْهُ - نوح کشتی می ساخت و هر بار که مهتران قومش بر او می گذشتند مسخره اش می کردند. » این که مردم نوح را مسخره می کردند، گواه آن است که وی پیامبری بود که از جریان عادی پیروی نمی کرد بلکه به سبب ایمان به غیب با آن مبارزه می کرد.

ص: ۴۹



قَالَ إِنَّ تَسْخَرُوا مِنَّا فَإِنَّا نَسْخَرُ مِنْكُمْ كَمَا تَسْخَرُونَ

- اگر شما ما را مسخره می کنید زودا که ما هم همانند شما مسخره تان کنیم.» ۵/ [۳۹]

نوح آنان را به فرجام بدی که در انتظارشان بود بیم داد.

« فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ - به زودی خواهید دانست که عذاب بر که رسد و خوارش سازد.» یعنی خواهید دانست که عذاب خوار کننده به سراغ چه کسی آمده، در دنیا در سراسر تاریخ چه کسی را رسوا خواهد کرد؟ وَ يَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُّقِيمٌ - و عذاب جاوید بر که فرود آید.» عذاب دایمی آخرت که را خواهد گرفت؟ ۵/

[سوره هود (۱۱): آیات ۴۰ تا ۴۴]

اشاره

حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُّورُ قُلْنَا احْمِلْ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ وَمَنْ آمَنَ وَمَا آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ (۴۰) وَقَالَ اِرْكَبُوا فِيهَا بِسْمِ اللَّهِ مَجْرَاهَا وَمُرْسَاهَا إِنَّ رَبِّي لَغَفُورٌ رَحِيمٌ (۴۱) وَهِيَ تَجْرِي بِهِمْ فِي مَوْجٍ كَالْجِبَالِ وَنَادَىٰ نُوحٌ ابْنَهُ وَكَانَ فِي مَعْزِلٍ يَا بُنَيَّ اِرْكَبْ مَعَنَا وَلَا تَكُنْ مَعَ الْكَافِرِينَ (۴۲) قَالَ سَاوِي إِلَىٰ جَبَلٍ يَعْصِمُنِي مِنَ الْمَاءِ قَالَ لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِلَّا مَنْ رَحِمَ وَحَالَ بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ فَكَانَ مِنَ الْمُغْرَقِينَ (۴۳) وَقِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكِ وَيَا سَّمَاءُ أَقْلِعِي وَغِيضَ الْمَاءِ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَاسْتَوَتْ عَلَىٰ الْجُودِيِّ وَقِيلَ بُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (۴۴)

۵/

ص: ۵۰

[و فار]

جوشید، فوران کرد، «فور» در اصل به معنی بلند شدن است.

[تنور]

تنور معروف که در آن نان می پزند.

۴۱ [مرسی]

«ارساء» نگاه داشتن کشتی با چیزی که آن را متوقف کند.

۴۳ [سآوی]

از «أوی یاوی» یعنی منزل و جای گرفت (پناه گرفتن).

[یعصمنی]

باز دارد مرا.

۴۴ [اقلعی]

اقلاع: از ریشه برانداختن تا اثری از آن نماند، «اقلعت السماء»: بارانش از میان رفت و چیزی از آن نماند. «اقلع عن الأمر»: به کلی آن را رها کرد.

[الجودی]

نام کوهی.

۵/

**دوری باد بر ستمکاران**

**اشاره**

**رهنمودهایی از آیات:**

نوح منتظر امر الهی و آمادهٔ اجرای وظایف بود تا آن که امر خدا آمد و آب از تنور خانهٔ پیر زن جوشید. به نوح وحی شد که سوار کشتی شود و از هر جاننداری زوجی در آن فراهم آورد و نیز خانواده را به جز افراد کافر که زن و دو پسر او بودند و همچنین مؤمنانی به شمار اندک در آن جمع کند. نوح با توکل به خدا و با آگاهی به

ص: ۵۱

این که حرکت و ایستادن کشتی به اذن خداست، به کشتی در آمد. امواج کوه پیکر طوفان به حرکت آمد. نوح پسر خود را که در کناری نشسته بود ندا کرد و گفت تا همراه او به کشتی در آید و کافران را رها کند، اما وی می پنداشت که اگر بالای کوه برود نجات خواهد یافت. نوح او را بیم داد و گفت: در برابر فرمان خدا باز دارنده ای نیست مگر آن که لطف خدا شامل حال شود، و پیش از پایان گیری گفتگو موج رسید و پسر نوح را غرق کرد. آن گاه ندای غیبی که در آن فرمانهایی قاطع بود رسید: ای زمین آب را فرو ببر و ای آسمان ۵/ از بارانیدن دست بازدار. آب فروکش کرد و امر انجام شد و کشتی بر کوه قرار گرفت و ستمکاران از رحمت خدا محروم شدند.

## شرح آیات:

### اشاره

### گروه اندکی به نوح گرویدند

[۴۰]

لحظه ای که صاحبان رسالت منکران را با آن بیم می دادند و آنان تمسخر می کردند، فرا رسید. اینک حقیقتی که پیامبر گفته بود، وقوع یافته و راه گریز نبود. فرمان خدا صادر شده و آب از تنوری که عادتاً دور از آب است جوشیده بود.

نوح با خانواده و شمار کمی از مؤمنان به کشتی در آمده بودند.

حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُّورُ قُلْنَا احْمِلْ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ إِلَّا مَن سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ وَمَنْ آمَنَ وَمَا آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ

چون فرمان ما فراز آمد و تنور جوشید گفتیم از هر نر و ماده دو تا و نیز خاندان خود را در کشتی بنشان- مگر آن کس که حکم از پیش درباره اش صادر شده باشد- و نیز آنهایی را که به تو ایمان آورده اند، و جز اندکی به او ایمان نیاورده بودند. در حدیثی به نقل از مفضل بن عمر از ابو عبد الله (ع) چنین آمده است: تنور در خانه زنی مؤمنه در دیر قبله جانب راست مسجد کوفه قرار داشت. مفضل گوید:

پرسیدم که فوران آب چگونه بود؟ فرمود: خداوند خواست که به قوم نوح معجزه ای نشان دهد، باران سختی فرستاد و فرات و نیز چشمه ها پر آب شد و خدا آن قوم را

غرق کرد و نوح و کشتی نشینان را رها کنید. گفتیم: نوح چه مدت در کشتی ماند تا آب فروکش کرد و وی بیرون آمد؟ فرمود: هفت شبانه روز. (۱)

۵/

[۴۱]

چون نوح با پیروان صالح خود در کشتی نشست، روح ایمان خالص در آنها تجلی کرد و آموزش و رحمت خدا را به یاد آوردند. آموزش گناهانشان را از میان می برد و رحمت سبب برکات و فضل خدا بود.

« وَ قَالَ ارْكَبُوا فِيهَا بِسْمِ اللَّهِ مَجْرَاهَا وَمُرْسَاهَا - گفت بر آن سوار شوید که به نام خدا به راه افتد و به نام خدا بایستد. » هر چیزی مخلوق خدا و با او قائم است، به نام خدا حرکت و رشد می کند و سخن می گوید، جز این که حوادثی وجود دارد که تدبیر خداوند در آنها بیشتر تجلی می کند مانند کشتی نوح که آن را به فرمان خدا ساخت بی آن که پیش از آغاز کردن ابعاد عملی آن را بداند. نوح نمی دانست که کشتی به کجا می رود و در کجا و کی می ایستد، به خدا اعتماد کرده بود، زیرا یقین داشت که کشتی تحت تدبیر الهی و سلطه مطلقه او بر عالم هستی است.

« إِنَّ رَبِّي لَغَفُورٌ رَحِيمٌ - زیرا پروردگار من آمرزنده و مهربان است. »

### ظالمان را دوری باد

[۴۲]

در فاصله یک لحظه و لحظه دیگر صحراها به دریاهاى موج بدل شد.

موجهایی که چون کوه های متحرک بود متلاطم شد. نوح پسرش را دید که در گوشه ای ایستاده، ندا زد تا با او سوار کشتی شود - شاید این کار به سبب شفقت پدری یا رحمت نبوت بود - به هر حال پسر بدبخت دعوت را رد کرد، زیرا توکل او به خدا نبود بلکه به ماده بی اراده بود که از پیش به آن تعلق داشت. از این رو گفت: برای حفاظت خود از طوفان به کوه پناه خواهم گرفت.

« وَ هِيَ تَجْرِي بِهِمْ فِي مَوْجٍ كَالْجِبَالِ وَ نَادَى نُوحٌ ابْنَهُ وَ كَانَ فِي مَعْزِلٍ يَا بُنَيَّ ارْكَب مَعَنَا وَ لَا تَكُن مَعَ الْكَافِرِينَ »

ص: ۵۳

- کشتی، آنان را در میان امواجی چون کوه می برد. نوح پسرش را که در گوشه ای ایستاده بود ندا داد: ای پسر! با ما سوار شو و با کافران مباش.» پسر نوح که به گفته برخی نامش کنعان بود، از جمله کسانی بود که در کنار معرکه گرم حق و باطل می ایستند. وی نمی خواست در مسائل مربوط به رسالت وارد شود. بسیاری از اشخاص ترسو که شجاعت پیوستن به راه خدا را ندارند چنین اند، اما این گونه اشخاص سرانجام ۵/ به کافران می پیوندند، و تنها ایمان است که آدمی را نجات می دهد.

[۴۳]

قَالَ سَيَأْوِي إِلَيَّ جَبَلٌ يَعْصِمُنِي مِنَ الْمَاءِ قَالَا لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِلَّا مَنْ رَحِمَ وَحَالَ بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ فَكَانَ مِنَ الْمُغْرَقِينَ -  
گفت: من بر سر کوهی که مرا از آب ننگه دارد جا خواهم گرفت. گفت: امروز هیچ نگهدارنده ای از فرمان خدا نیست مگر کسی را که بر او رحم گیرد ناگهان موجی میان آنان حایل گشت و او غرق شد. [۴۴]

در فاصله زمانی میانه صبح و شام وضع زمین دگرگون شد و قوم ستمکار به هلاکت رسیدند، ناگاه ندا در دادند که «یا أرض ابلعی ماء ک»، آبها به مخازن زیر زمینی فرو رفتند و ابرها که به فرمان خدا باران می ریختند پراکنده شدند و بقیه آبها در چشمه ها و دریاها سرازیر شد و قصه پایان گرفت. کشتی بر کوهی نشست و روی زمین از ستمکارانی که به قدرت خداوند ملعون و مطرود شدند پاک گردید.

« وَ قِيلَ يَا أَرْضُ ابلعی ماء کِ وَ يَا سَمَاءُ اقلعی - و گفته شد ای زمین! آب خود را فرو بر و ای آسمان باز ایست. » « اقلعی » یعنی دست بازدار. مفسیری گفته است: آبی که از آسمان باریده بود، روی زمین باقی ماند، زیرا خدا به زمین امر کرد: « ابلعی ماء ک » و نگفت « ابلعی الماء » اما این گوینده توجه نکرده که همه آبها در واقع از زمین است.

ص: ۵۴

-آب پایین آمد.» یا فروکش کرد.

« وَ قُضِيَ الْمَأْمُرُ وَ اسْتَيْتَتْ عَلَى الْجُودِيِّ - و کار به پایان آمد و کشتی بر کوه جودی قرار گرفت.» فرمان خدا درباره هلاک ستمکاران و رهایی مؤمنان و تحقق جزاء برای هر دو گروه در دنیا انجام شد.

« وَ قِيلَ بُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ - و ندا آمد که ای لعنت باد بر مردم ستمکاره.» / ۵

[سوره هود (۱۱): آیات ۴۵ تا ۴۹]

### اشاره

وَ نَادَى نُوحٌ رَبَّهُ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ (۴۵) قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْتَلِنَ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّي أَعْطُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ (۴۶) قَالَ رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَسْئَلَكَ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَإِلَّا تَغْفِرْ لِي وَ تَرْحَمْنِي أَكُنْ مِنَ الْخَاسِرِينَ (۴۷) قِيلَ يَا نُوحُ اهْبِطْ بِسَلَامٍ مِنَّا وَ بَرَكَاتٍ عَلَيْكَ وَ عَلَيَّ أُمَّمٌ مِمَّنْ مَعَكَ وَ أُمَّمٌ سَنُنْتَهُمْ ثُمَّ يَمْسُهُمْ مِنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ (۴۸) تِلْكَ مِنْ آيَاتِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا أَنْتَ وَ لَا قَوْمُكَ مِنْ قَبْلِ هَذَا فَاصْبِرْ إِنَّ الْعَاقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ (۴۹)

## سرانجام نیک از آن پرهیزگاران است

### اشاره

#### رهنمودهایی از آیات:

پیش از آن که نوح به زمین باز گردد، درباره فرجام پسر غریقش پرسید، و این به سبب جاذبه شفقتی است که خدا در دل هر پدری نهاده است اگر چه پدر پیر پیامبران باشد، اما خداوند او را یادآور شد که معیار در نزد خدا کردار نیک است نه انتساب به این و آن. نوح دریافت که سبب انحراف بشر تنها وجود محیط فاسد یا سلطه ستمکاران نیست، و گاهی علت در خود آدمی نهفته است. از این رو از خدا خواست که آمرزش و رحمت خود را شامل حال او کند و او را از انحراف باز دارد، و بی رحمت و آمرزش او آدمی زیانکار خواهد بود. پیروان نوح و آنانی که خداوند ایشان را به زمین باز گردانید و سلام و برکات خود را شامل حالشان کرد چنین بودند، آنان نیز انگیزه های انحراف را داشتند: برخی به راه انحراف رفتند و برخی دیگر به ریسمان هدایت الهی چنگ زدند.

در پایان داستان نوح، قرآن به پندهایی از این قصه از قبیل صبر و پرهیزگاری اشاره می کند و می گوید: فرجام نیک ۵/ از آن پرهیزگاران است و این به صبر و پایداری نیاز دارد.

#### شرح آیات:

### اشاره

#### تسلیم در برابر قضای الهی

[۴۵]

در حدیثی آمده است: «شیطان مخفیانه به کشتی نوح درآمد» واقع این است که حکمت آفرینش آدمی آزمایش، و وجود شیطان جزئی از معادله

ص: ۵۶



آزمایش است و انحراف آدمی همیشه به سبب فشار عامل خارجی نیست بلکه هوا و شهوت و فریفتگی به مظاهر زندگی که خدا در وجود هر کسی نهاده است، جزء دیگری از معادله آزمایش و حکمت نخستین زندگی است.

چنین بود آدم ابو البشر نخستین کسی که به انگیزه رسیدن به ملک و خلود مرتکب خطا شد، اما رحمت و عصمت الهی او را دریافت و نجاتش داد.

نوح نیز با کافران در می آویزد و مبارزه با جبت داخلی و طاغوت خارجی را پیروزمندانه به پایان می برد، لیکن هم چنان به آمرزش و رحمت پروردگار نیازمند است تا او را از تکرار خطا باز دارد. نوح با ظرافت خاص از خدا می خواهد که به وعده خود درباره رهایی خانواده او وفا کند امّا به صراحت پاسخ می شنود که «إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ»، زیرا پیوند حقیقی او با نیکوکاران است و پسر او معیار عمل صالح را ندارد.

« وَ نَادَى نُوحٌ رَبَّهُ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِي مَتَىٰ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ - نوح پروردگارش را ندا داد: پروردگار من، پسر من از خاندان من بود و وعده تو حق است و نیرومندترین حکم کنندگان تو هستی. » [۴۶]

قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْتَلِنَ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّي أَعْطُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ - گفت: ای نوح! او از خاندان تو نیست، او عملی است ناصالح. از سر نا آگاهی از من چیزی نخواه، بر حذر می دارم تو را که از مردم نادان باشی. این آیه اشارتی دارد به اینکه آدمی باید در برابر تقدیرهایی که ۵/ حکمت آنها را نمی داند رضای کامل داشته باشد و نیز به او امری که از فلسفه آنها آگاه نیست تسلیم مطلق باشد.

[۴۷]

تسلیم پیامبران در برابر خدا و اوامر و تقدیرهای او به سبب احراز والاترین درجات تربیت است. از این رو می بینیم که نوح از عصمت الهی یاری می جوید تا درباره چیزی که بدان آگاهی ندارد نپرسد و درباره اموری که به صلاح او و صلاح رسالت و امت اوست و وی نمی داند سؤال نکند.

ص: ۵۷

قَالَ رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَإِلَّا تَغْفِرْ لِي وَتَرْحَمْنِي أَكُنُ مِنَ الْخَاسِرِينَ

-گفت: ای پروردگار من! پناه می برم به تو اگر از سر ناآگاهی چیزی بخواهم، و اگر مرا نیامرزی و بر من رحم نگیری زیانکار خواهم بود.» آرمزش خدا از ضروریات زندگی برای آدمی است تا آثار گناهان و خطاها را که وی همیشه در معرض آنهاست از میان ببرد و بدون آرمزش این آثار در دل جایگیر شده، و حجاب عقل می شود. رحمت الاهی نیز یکی دیگر از ضروریات است تا انسان پاک بماند و ضعف و ناتوانی او را به سوی گناهان نکشد. در دعا آمده است: «اللَّهُمَّ اغْنِنَا بِحِلَالِكَ عَنْ حِرَامِكَ، وَبِطَاعَتِكَ عَنْ مَعْصِيَتِكَ، وَبِفَضْلِكَ عَنْ سَوَاكِ...» یعنی خدایا ما را با حلالیت از حرام، با طاعتت از نافرمانی و با فضل و بخشش از دیگران بی نیاز کن. رحمت خداست که آدمی را از گناهان باز می دارد و در این مورد فرقی میان پیامبر و غیر او نیست.

[۴۸]

نوح با فرمان خدا به زمین آمد و دو هدیه آورد: سلام و برکت.

«سلام» به معنی حفظ نعمتی است که اکنون برجا و موجود، و به دنبال آن دفع ضرری که سبب زوال نعمتهاست، و «برکت» یعنی افزونی نعمتها و پیشرفت در عرصه زندگی.

«قِيلَ يَا نُوحُ اهْبِطْ بِسَلَامٍ مِنَّا وَبَرَكَاتٍ عَلَيْكَ وَعَلَىٰ أُمَّمٍ مِّمَّنْ مَعَكَ» - گفته شد: ای نوح! با سلامت و برکاتی که بر تو و آنها که همراه تو اند ارزانی داشته ایم فرود آی.» سلام و برکت از سوی خدا و به سبب رسالت است و کسی که به رسالت وقعی نگذارد، از آن دو محروم، و منکر رسالت می شود از این رو قرآن برخی امتها را مشمول سلام و امن دانسته و برخی دیگر را محروم شمرده است.

«وَأُمَّمٍ سَيُنْتِغِيهِمْ ثُمَّ يَمَسُّهُمْ مِمَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ» - و امتهایی هستند که آنها را بر خوردار می سازیم، آن گاه دستخوش عذاب دردآور می شوند.» / ۵/ زیرا گروه دوم رسالت را نپذیرفته و دین خود را تغییر داده اند، و این آیه

ص: ۵۸

اشاره دارد به این که سنت اولیّه زندگی سلام و برکت است به شرط آن که آدمی منحرف نشود.

## خلاصه قصه

[۴۹]

از قصه نوح و قوم او دو نکته می آموزیم:

۱- رسالت محمد(ص) ادامه رسالت نوح است و هیچ کس از قوم محمد(ص) داستان نوح را نمی دانسته، یا دست کم به تفصیلی دقیق که حتی حالات نفسانی، علل اجتماعی و عوامل طبیعی موجود در ساختار قصه را بیان می کند با آن آشنایی نداشته است. قرآن همه اینها را برای این که گواهی بر صدق رسالت محمد(ص) باشد، یاد کرده است.

۲- هر رسالتی با مخالفت‌های جاهلانه رو به رو بوده است و حامل یا حاملان رسالت می بایست به سلاح تقوا و صبر برای رسیدن به فرجام نیکو مسلح باشند.

« تَلَمَّكَ مِنَ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا أَنْتَ وَ لَأَقُومَكَ مِنْ قَبْلِ هَذَا - اینها از خبرهای غیب است که بر تو وحی می کنیم و نه تو و نه قومت پیش از این، آن را نمی دانستید. » بنا به مضمون این آیه حتی رسول خدا از ماجرای نوح آگاهی نداشته و هر چه می دانسته است از جانب خدا نه از توانایی و ذکاوت وی بوده است.

« فَاصْبِرْ إِنَّ الْعَاقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ - پس صبر پیشه کن که عاقبت از آن پرهیزگاران است. » صبر نوح در واقع دراز و مشقت بار بود و اثر قاطعی در هلاکت دشمنانش داشت.

۵/

## [سوره هود (۱۱): آیات ۵۰ تا ۵۷]

### اشاره

وَ إِلَىٰ عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا مُفْتَرُونَ (۵۰) يَا قَوْمِ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى الَّذِي فَطَرَنِي أَفَلَا تَعْقِلُونَ (۵۱) وَيَا قَوْمِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا وَ يَزِدْكُمْ قُوَّةً إِلَى قُوَّتِكُمْ وَ لَا تَتَوَلَّوْا مُجْرِمِينَ (۵۲) قَالُوا يَا هُودُ مَا جِئْتَنَا بِبَيِّنَةٍ وَ مَا نَحْنُ بِتَارِكِي آلِهَتِنَا عَنْ قَوْلِكَ وَ مَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ (۵۳) إِنْ نَقُولُ إِلَّا اعْتَرَاكَ بَعْضُ آلِهَتِنَا بِسُوءٍ قَالَ إِنِّي أُشْهِدُ اللَّهَ وَ إِشْهَدُوا أَنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ (۵۴) مِنْ دُونِهِ فَكَيْدُونِي جَمِيعًا ثُمَّ لَا تُنظِرُونَ (۵۵) إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ رَبِّي وَ رَبِّكُمْ مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هِيَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا إِنْ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۵۶) فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ مَا أُرْسِلْتُ بِهِ إِلَيْكُمْ وَ يَسْتَخْلِفُ رَبِّي قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَ لَا تَضُرُّونَهُ شَيْئًا إِنْ رَبِّي عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ (۵۷)

ص: ۵۹

۵۲]مدرار[ا]

مدرار به معنای فراوان و پیاپی اما به اندازه نیاز به آن نه بیشتر که مایه خرابی و زیان باشد.

۵۴]اعتراک[

«عرا یعرو» به معنای اصابت کردن و وارد آوردن است.

ص: ۶۰

## هود گفت: من به خدا توکل کردم

### اشاره

### رهنمودهایی از آیات:

هود(ع) از جانب خدا به قوم عاد فرستاده شد و با همان ندای ایمانی سلف خود نوح(ع) آنان را به سوی حق تعالی فرا خواند:

۱-خدای یگانه را که جز او معبودی نیست پرستند و بدانند که پرستش طاغیان یا بت ها افترا و گمراهی است.

۲-گفت که از آنان مزدی نمی خواهد و اجرش بر خدایی است که وی را آفرید. آیا نمی اندیشند تا بدانند میان پیامبر راستین و آن طاغیان و کاهنان مفتری که هدفشان سلطه و استکبار در روی زمین است، فرقه‌هاست.

۳-از آنان خواست که خود را اصلاح کنند و به تعالیم الهی باز گردند تا نعم خدا بر ایشان افزون تر شود و نیروی فعلی آنان بیشتر گردد و اگر نپذیرند از گناهکاران و مخالفان خدا و رسول او و نیز سزاوار عذاب خواهند بود.

۵/ اما قوم هود هر سه دعوت را رد کردند و گفتند: دلیل کافی بر راستی پیامبری خود نداری و ما خدایان خود را رها نمی کنیم و با این که تو مزدی نمی خواهی، زمام امور خود را به دست تو نمی دهیم، و پنداشتند که سخن نوح ناشی از جنونی است که به سبب خشم خدایان بر او رسیده است. آن گاه هود از قوم خود کنار کشید و از بت پرستی آنان بیزارى نمود و خدا را بر این امر گواه گرفت و دل به خدا بست و با همه آنان به مبارزه برخاست و فرمود: او را مهلت ندهند و هر چه می توانند کید کنند، تا وی نهایت ناتوانی ایشان را در راه مخالفت کفر آمیز بدانند.

هود به خدایی دل بسته بود که دارنده هر جاندار و مدبّر کارهای اوست. وی سالک

راه راست بود و با تمام نیرو بدان راه فرا می خواند. هود به آنان هشدار داد که با ابلاغ رسالت مسئولیت خود را به پایان برده و خداوند قوم دیگری را جایگزین ایشان خواهد کرد (نابودشان خواهد کرد) بی آن که آنان بتوانند زبانی به وی برسانند، خدا نگهبان همه چیز است.

## شرح آیات:

### اشاره

### رسالت هود و ابعاد آن

[۵۰]

خداوند کسی را به سوی عاد فرستاد که وی را «اخ» می خواند تا قبول رسالت آسان تر و مطلب روشن تر باشد. هود ایشان را به پرستش خدا و ترک معبودهای دروغین فرا خواند و از همان آغاز گفت که بت ها دروغی و پلیدند. روش او مانند روش پیامبران بود که در راه تبلیغ دین هرگز وقفه ای روا نمی دارند.

« وَ إِلٰهِيَّ عَادِ أَخَاهُمْ هُوْدًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللّٰهَ مَا لَكُمْ مِّنْ اِلٰهٍ غَيْرُهُ اِنْ اَنْتُمْ اِلَّا مُفْتَرُونَ - و بر قوم عاد برادرش هود را فرستادیم. گفت: ای قوم من! خدای یکتا را پرستید، شما را هیچ خدایی جز او نیست و شما دروغ سازانی بیش نیستید.» ای قوم، شما با ادعای این که بت ها مظاهر خدا در زمین هستند به خدا دروغ می بندید. از این آیه چنین بر می آید که انحراف اصلی آدمی عادتاً این است که جوهر دین نه قالب خارجی آن را تغییر می دهد و در نتیجه همین اصل، دین که «امر به عبادت خدا و طرد بت ها» بت، به مفهوم متناقض یعنی «عبادت بت ها بر پایه افترا بر خدا» تفسیر می شود. مثلاً ۵/ سخن خدا که فرمود: أَطِيعُوا اللّٰهَ وَ أَطِيعُوا الرّٰسُوْلَ وَ اُوْلٰى اَلْاَمْرِ مِنْكُمْ - توجیه می شود به لزوم اطاعت از هر حاکم ستمگر گردنکش صرفاً به سبب این که بر مردم مسلط شده است که به کلی با اندیشه توحید و اطاعت خدا مغایرت دارد. چنین است نزد مسلمانان، اما نزد عاد چیزی شبیه آن بود، به این معنی که معبودها را پرستیدند به عنوان این که جانشینان خدایند و به عبادت بت ها پرداختند به بهانه این که نزد خدا شفاعتگرند.

ص: ۶۲

در حالی که کاهنان، خادمین بتخانه ها شده و علمای بد که در کاخهای مستکبران پرسه می زنند، دانش خود را به هر خریداری می فروشند و بر ضعفا تجاوز می کنند، هود(ع) از قوم خود هیچ مزدی نمی خواهد. همین امر گواه و دلیل آشکاری بر راستی پیامبری اوست. اگر در دعوت خود صادق نبود، چرا جان خود را عرضه چنان دشواریها می ساخت؟ او مزدی از مردم نمی خواست و هدف خاصی را هم دنبال نمی کرد.

يَا قَوْمِ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى الَّذِي فَطَرَنِي أَفَلَا تَعْقِلُونَ

-ای قوم من! در برابر رسالتم از شما مزدی نمی طلبم، مزد من تنها با آن کسی است که مرا آفریده است، چرا از روی خرد نمی اندیشید؟» [۵۲]

هود خواستار شد که قوم او خود را اصلاح کنند با آموزش خواهی از خدا و اظهار پشیمانی از گناهان گذشته و آن گاه بازگشتن به تعالیم آسمانی و اجرای آنها.

وَيَا قَوْمِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ

-وای قوم من! از پروردگارتان آمرزش بطلبید آن گاه به سوی او توبه کنید.» و اگر چنین کنند، خداوند درهای رحمت را به روی آنان می گشاید و باران انبوه می باراند و بر نیرو و خویشتن داری ایشان می افزاید.

يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا وَيَزِدْكُمْ قُوَّةً إِلَى قُوَّتِكُمْ

-تا باران پی در پی بر شما فرو ریزد و بر نیرویتان بیفزاید.» و اگر نپذیرند گناهکار و منکر قانون و سزاوار عذاب به شمار می آیند.

وَلَا تَتَوَلَّوْا مُجْرِمِينَ

-و چون گنهکاران روی برمتابید.» [۵۳] ۵/

قوم هود منکر رسالت شدند و گفتند که دلیلها و برهانهای او آنان را قانع نکرده است، اما دروغ بود و انگیزه اصلی این بود که کورانه تقلید می کردند و خدایانی را می پرستیدند که به اعتماد بر سخن هود آنها را ترک کرده بودند. دلیل دیگری نیز برای انکار وجود داشت: خود داری از تسلیم شدن در برابر هود، که تعبیرهایی به شکل خطاب که در آنها پیامبری را ادعای خود هود قلم داد می کردند،

حال آن که وی صرفاً پیامبر و حامل رسالت بود، چنان که در آیه آمده.

قَالُوا يَا هُوْدُ مَا جِئْتَنَا بِبَيِّنَةٍ وَمَا نَحْنُ بِتَارِكِي آلِهَتِنَا عَنْ قَوْلِكَ وَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِيْنَ

-گفتند: ای هود! تو برای ما دلیل روشنی نیاورده ای و ما به گفتار تو خدایان خویش را ترک نمی کنیم و به تو ایمان نمی آوریم.» چنین می پنداشتند که ایمان آنان برای پیامبر و به سود اوست، اما واقعیت چنین نبود.

[۵۴]

و برای این که نادانی خود را نسبت به واقعیت رسالت توجیه کنند و نقاط ضعف سخنانشان را بپوشانند، رسالت را حالت غیبی مجهولی قلم داد کردند که به پیامبر روی داده و ابعاد آن شناخته نیست.

إِنْ نَقُولُ إِلَّا اعْتَرَاكَ بَعْضُ آلِهَتِنَا بِسُوْءٍ

-جز این نگویم که بعضی از خدایان ما به تو آزاری رسانده اند.» و بدین سان به خطای سخنان گذشته خود از قبیل این که هود به نفع خود دعوت می کند معترف شدند، و هود دانست که تعصب کورانه بر دل‌هایشان غلبه یافته و از آن رو بی آن که بیندیشند حق را منکر می شوند.

قَالَ إِنِّيْ أَشْهَدُ اللّٰهَ وَ أَشْهَدُوْا أَنِّيْ بَرِيْءٌ مِّمَّا تُشْرِكُوْنَ

-گفت: خدا را گواه می گیرم و شما نیز گواه باشید که من از آنچه جز خدای یکتا به شرک می پرستید بیزارم.» مرحله تازه ای از درگیری آغاز شد: مبارزه ای سخت یعنی اعلام بیزاری هود از افکارشان و دوری او از جامعه فاسد آنان.

۵/

## مبارزه سخت

[۵۵]

هود آمادگی خود را برای مبارزه بی امان اعلام کرد و به آنان هشدار داد هر چاره و حيله ای که می تواند بکنند.

مِنْ دُوْنِهِ فَكِيْدُوْنِيْ جَمِيْعًا ثُمَّ لَا تُنظِرُوْنَ

-همگی به حيله گری علیه من برخیزید و مهلتم ندهید.»

ص: ۶۴



و چون چاره از غیر خدا و بی استعانت از او باشد ناگیر به نتیجه نمی رسد.

[۵۶]

آیا هود در مبارزه با همه قوم نیروی لازم را داشت؟ آری، وی به نیروی خدا که از جانب او فرستاده شده بود متکی بود و این بزرگ ترین گواه صدق دعوت اوست.

إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ رَبِّي وَرَبِّكُمْ مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا

من بر خدای یکتا که پروردگار من و شماست توکل کردم هیچ جنبنده ای نیست مگر آن که زمام اختیارش را او گرفته است. یعنی همه موجودات زنده را خداوند پاک رهبری می کند، گویی از ناحیه کسی گرفته هر جا که بخواهند او را می برند. اما کار خدا در گرداندن جهان هستی بیهوده و بازیچه نیست بلکه آن را با عدالت و به راه راست سیر می دهد.

إِنَّ رَبِّي عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ

همانا پروردگار من بر صراط مستقیم است. و چنان که همه موجودات را به راه راست سوق می دهد، کسانی را که بر او توکل می کنند به همان راه مستقیم که به هدف نزدیکتر است رهنمون می شود.

[۵۷]

چون قوم هود را تبشیر سودی نبخشید، پیامبران آنان را بیم داد و گفت: هر گاه از قبول رسالت ابا کنید بدانید که من به وظیفه خود، ابلاغ رسالت، عمل کردم، و خداوند شما را از میان خواهد برد و مردم دیگری را جایگزین شما خواهد کرد بی آن که شما بتوانید در برابر عذاب الهی کاری بکنید.

فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ مَا أُرْسِلْتُ بِهِ إِلَيْكُمْ وَيَسْتَخْلِفُ رَبِّي قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَ لَا تَضُرُّوهُ شَيْئًا إِنَّ رَبِّي عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ

اگر هم رویگردان شوید، من رسالت خویش را به شما رسانیدم و پروردگار من مردم دیگری را جانشین شما خواهد ساخت و هیچ به او زیانی نمی رسانید، زیرا پروردگار من نگهبان همه چیزهاست. پروردگار توانا با قدرت و سلطه خود حافظ همه موجودات است چنان که اگر آنها را به حال خود گذارد نابود می شوند، یعنی بقای آنها به اراده و مدد الهی

ص: ۶۵

### [سوره هود (۱۱): آیات ۵۸ تا ۶۰]

#### اشاره

وَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا هُودًا وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمِهِ مِنَّا وَنَجَّيْنَا هُم مِّنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ (۵۸) وَتِلْكَ آيَاتُ الْعَادِ الَّذِينَ كَفَرُوا رَبَّهُمْ أَلا بُعْدًا لِّعَادِ قَوْمِ هُودٍ (۶۰)

#### «عاد» را از رحمت خدا دوری باد

#### اشاره

#### رهنمودهایی از آیات:

قوم عاد پیامبرشان هود را منکر شدند. فرمان خدا دایر بر رهایی مؤمنان از عذاب سخت الهی و هلاک منکران رسید تا عبرت برای مردم باشد: عاد آیات خدا را انکار و از پیامبران نافرمانی کردند و جبّاران و گردنکشان و منکران را پیروی نمودند. در نتیجه لعنت و دوری از رحمت الهی در دو جهان نصیب آنان گردید.

اینها همه به سبب انکار خدا و نیز پیامها و فرستاده او بود.

#### شرح آیات:

#### اشاره

#### هان! نفرین بر عاد، این قوم هود

هود و مؤمنان منتظر فرمان خدا شدند. اینان از آغاز بر خداوند پاک

اعتماد کردند و در دعوت به حق به خود یا قبیله یا هر نیروی مادی دیگر اعتمادی نداشتند. به منکران فرصتی کافی داده شد تا برخی از آنان که آگاهی دارند، هدایت یابند و برخی دیگر که به ایشان اتمام حجت شده است گمراه شوند. آن گاه فرمان خدا دایر بر عذاب رسید، و این عذاب خارق العاده بود، ۵/ زیرا همه افراد قوم اعم از کافر و مؤمن را که در غم و شادی با هم بودند فرانگرفت، بلکه تنها کافران دچار عذاب شدند حال آن که در عذابهای طبیعی مانند و با، زلزله و گرسنگی همه مبتلا می شوند.

وَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا هُودًا وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَنَجَّيْنَا هُمْ مِنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ

چون فرمان ما در رسید به بخشایش خویش هود و کسانی را که به او ایمان آورده بودند نجات دادیم و از عذاب سخت رهایی دادیم. یعنی عذابی سخت فراگیر که کافران را در گرفت.

[۵۹]

چرا خداوند با چنین عذابی سخت قوم عاد را معذب ساخت؟ زیرا پس از آشنایی با آیات خدا و شناختن پیامبری که به سوی آنان فرستاده شده بود به راه انکار رفتند و پیرو جبار ستیزه گری شدند که خود کامه و مخالف شورا بود و پیروی از راه راست نمی کرد.

وَتِلْكَ عَادٌ جَحَدُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَعَصَوْا رُسُلَهُ وَاتَّبَعُوا أَمْرَ كُلِّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ

اینان قوم عاد بودند که آیات پروردگارشان را انکار کردند و پیامبرانشان را نافرمانی کردند و به فرمان هر جبار کینه توزی گردن نهادند. [۶۰]

سرانجام به سبب انحراف اندیشگی و سیاسی و اجتماعی لعنت ابدی دامنگیر آنان شد و از رحمت خدا محروم و در دو جهان گرفتار عذاب گردیدند، و این همه به سبب انکار خدا و پیامبرش بود.

وَ اتَّبِعُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ اَلَا اِنَّ عَادًا كَفَرُوا رَبَّهُمْ اَلَا بُعْدًا لِعَادِ قَوْمِ هُودٍ

و در این دنیا و در روز قیامت گرفتار لعنت شدند. آگاه باشید که قوم عاد به پروردگارشان کافر شدند که لعنت باد بر عاد قوم هود.

ص: ۶۷

## [سوره هود (۱۱): آیات ۶۱ تا ۶۴]

## اشاره

وَإِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ هُوَ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا فَاسْتَغْفِرُوا لَهُمْ ثُمَّ تَوْبُوا  
 إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ مُجِيبٌ (۶۱) قَالُوا يَا صَالِحُ قَدْ كُنْتَ فِينَا مَرْجُوًّا قَبْلَ هَذَا أَتَنْهَانَا أَنْ نَعْبُدَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا وَإِنَّا لَفِي شَكٍّ مِمَّا  
 تَدْعُونَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ (۶۲) قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَىٰ بَيْتِهِ مِنْ رَبِّي وَآتَانِي مِنْهُ رَحْمَةً فَمَنْ يَنْصُرُنِي مِنَ اللَّهِ إِنْ عَصَيْتُهُ فَمَا  
 تَزِيدُونَنِي غَيْرَ تَخْسِيرٍ (۶۳) وَيَا قَوْمِ هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةٌ فَذُرُّوهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابٌ قَرِيبٌ  
 (۶۴)

## معنای واژه ها

[۶۲] مرجوًّا

امید؛ رجی و ترجی: امیدوار شد، امید بست.

[۶۳] تخسیر]

زیان و خسران.

## صالح، قوم خود را بیم می دهد

## اشاره

## رهنمودهایی از آیات:

قوم عاد هلاک شد و قوم ثمود در شهر بر قرار گردید. خداوند یکی از میان آنان (صالح) را برانگیخت. صالح به دعوت بر  
 یگانه پرستی و طرد بت ها آغاز کرد و

ص: ۶۸

گفت که این شهر را بت ها نساخته اند، بلکه از نعمتهای الهی است. خداست که آنان را آفریده و در آن جا برای ایشان سکنا داده است. باید از او آموزش بخواهند و خطاهای گذشته را اصلاح کنند و به سوی او باز گردند و در زمانی که پیش رو دارند، به راه هدایت بروند. خدا به ایشان نزدیک است، آموزش آنان را می شنود و خواسته هایشان را اجابت می کند. اما رسالت صالح را منکر شدند، نه به این سبب که از او و امانت و اخلاقش شکایت داشتند و نه از آن رو که ابعاد رسالت را در نیافتند، بلکه تعصب ورزیدند و طریقه آبا و اجداد را پیش گرفتند. صالح گفت که بر ادعای خود دلیلی روشن دارد و خداوند پاک فضل و رحمت خود را شامل حال او کرده است و او هرگز خدا را رها کرده به سخنان ایشان که جز ضرر و زیان چیزی در پی ندارد گوش نخواهد داد. قوم ثمود معجزه خواستند، فرمود: هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ. بگذارید این شتر از گیاهان زمین خدا بخورد و به او صدمه ای نزنید که در این صورت عذاب فوری شما را در می گیرد.

رسالت صالح نیز همچون رسالتهای نوح و عاد بر پایه ۵/ دعوت به توحید بود و پاسخ جاهلان نیز یکسان بود یعنی تعصب بر پدران و اندیشه های باطل، اما فرجام کار هم یک چیز بود چنان که پس از این خواهد آمد.

### شرح آیات:

### اشاره

### شالوده تمدن

[۶۱]

از ویژگیهای پیامهای خدا این است که به زبان مخاطبان پیام و به وسیله یکی از همان مردم القا می شود تا بیشتر تأثیر کند و از تعصب دورتر باشد.

وَإِلَىٰ تَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا

-بر قوم ثمود برادرشان صالح را فرستادیم.» گفته اند ثمود قومی از عرب بوده که در قرای بین شام و مدینه می زیسته است.

قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ

-گفت: ای قوم من! خدای یکتا را پرستید. شما را جز او خدایی نیست.»

این سخن همچون صاعقه ای بر سر آن قوم بود، زیرا از آنان می خواست که مسیر اندیشه، برنامه زندگی، ارزشهای رفتاری و نظام سیاسی و اقتصادی جامعه خود را دگرگون کنند.

پرستش خدا یعنی پذیرفتن روشها و ارزشهای الهی. پرستش خدا یعنی ترک ارزشهای فرهنگی مسلم که مردم با آنها خو گرفته اند و مقدسشان می دانند و شکی بدانها راه نمی یابد و اندیشه به آنها نزدیک نمی شود و نباید در آنها مناقشه کرد. این مقدسات در کتابهای کاهنان آمده و ارزشهایی است که هر کس با آنها درافتد از جامعه طرد و به اشد عذاب محکوم می شود.

پرستش خدا در وهله دوم ترک سلطه بزرگان قبایل و سرشناسان جامعه و صاحبان زر و زور است. از این رو واکنشهای اولیه در برابر دعوت رد مطلق بود.

مستکبران و تباہکاران به مردم چنین تلقین می کردند که پیشرفت و رفاه و رسیدن به لذایذ و حتی روزی طبیعی که این همه برای آنان فراهم می شود، نتیجه کیان ۵/ اجتماعی و فرهنگی و نظام سیاسی و اقتصادی مسلط بر جامعه است و با فروپاشی کیان اجتماعی و نظام موجود، همه منافع و فواید از میان می رود. از این رو پیامبران صالح (ع) یاد آوری کرد که خیرات همه از خدایی است که ایشان را آفریده و بر آباد کردن زمین توانا ساخته است.

هُوَ أَنشَأَكُم مِّنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَ كُمْ فِيهَا

-اوست که شما را از زمین پدید آورد و خواست که آبادانش دارید.» خداست که ژرف نگری را در آدمی به ودیعه نهاده و او را توانا ساخته و آنچه را در زمین است به تسخیر او در آورده، اینها شروط آباد کردن زمین و ایجاد شهرهاست، و نظام فاسد دزد منافع مردم و راهبر ایشان به سوی هلاک است. اگر مردم نظام فاسد را رها نکنند و به راه راست در نیابند شهرشان با فنا رو به رو می گردد.

فَاسْتَغْفِرُوهُ ثُمَّ تَوْبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ مُّجِيبٌ

-پس از او طلب آمرزش کنید و به سوی او توبه کنید که خدای من نزدیک و پاسخگوست.»

از اسماء حسناى الهى و نیز از نعمتهای بزرگ او «غفور» و «غفران» است. خداوند پاک در آمرزش خواهی و توبه را به روی مردم گشوده و به آنان این توانایی را بخشیده که به راه کج نروند و آثار تباهاکاریهای گذشته را پاک کنند، و همچنین این امکان را داده است که دربارهٔ پروردگار و سنت های او صفحهٔ جدیدی باز کنند. از آیهٔ مذکور دو نکته می توان استنباط کرد:

۱- تمدن درخشانی که امروز در برخی نقاط جهان به چشم می خورد، به سبب نظامهای حاکم بر آنها نیست. نه نظام سرمایه داری مادى و نظام سوسیالیزم بی خردانه سبب پیشرفت امریکا، اروپا، ژاپن و یا روسیه و اروپای شرقی نیستند.

کشورهای بسیاری را در جهان سوم می بینیم که با آن که از سرمایه داری غرب یا از سوسیالیزم و کمونیزم شرق تقلید کردند دچار عقب ماندگی شدند. مصر عبد الناصر در تقلیدی که از شرق (اتحاد شوروی سابق) کرد، فرجام بدی داشت و همچنین مصر فاروق و انور سادات از تقلید سرمایه داری جز بدی ندید. علت این است که تقدّم به سبب نظام ۵/ مادى و حتّی جدایی دین از سیاست یا بریدگی از ریشه های تاریخی مانند آنچه ترکیهٔ آتاتورک کرد نبود. تمدن و تقدّم سبب دیگری دارد و آن کوشش در راه آبادی زمین بر اساس التزام سنن صالحهٔ خدا مانند کار و کوشش و تعاون و همیاری است و ما دام که ملتها به این سنتها پای بند باشند دست آوردهای آنان حفظ خواهد شد و هر گاه فخر فروشی، غرور و استثمار جایگزین آنها باشد، حصول دست آوردها به خطر خواهد افتاد. از این رو می توان معتقد شد که نظامهای مادى و عادات بی خردانه که بر ملت‌های پیشین حاکم بوده است موجب از دست رفتن دست آوردها و فساد تمدن ایشان خواهد بود، و آغاز تباهی به این است که همه کوششهای تودهٔ مردم به نفع سرمایه داران سلطه گر در غرب یا مستکبران حاکم در شرق به کار انداخته می شود.

۲- مدنیت انسان نخست با پیروی و عمل به سنتهای خدا از قبیل کوشش و تعاون آغاز می گردد اما سپس نقش این سنتها در پیشرفت جامعه فراموش می شود و انسان به بت ها روی می آورد و چنین می پندارد که پیشرفت و رفاه از جانب

بت هاست. این انحراف که عادت بشری است و گویی سنت های ثابت است در برابر آزادگی بشر و پیام الهی که این آزادگی را یاد آور می شود شکست می خورد و از اینجاست که اسلام نمی خواهد تمدن ها از میان برود، بلکه به حضارت فرصت می دهد تا از راه اصلاح خود و بازگشت به سنن خدا استمرار یابد، و این همان نکته است که در بخش آخر آیه بدان اشاره شده و در آن امید استمرار هست، چنان که می فرماید: **إِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ مُّجِيبٌ**. یعنی اصلاح فاسد و بازگرداندن حضارت با آموزش خواهی و توبه آسان تر از آن است که مردم می پندارند.

### گمراهی پدران یا رهنمونی رسالت؟

[۶۲]

قوم صالح در «گذشته» غرق شده بودند، به بزرگان پیشین خود می نازیدند و از پدران خود تقلید می کردند و از این رو با وجود اعتمادی که به صالح داشتند به شخص او پرداختند.

۵/

قَالُوا يَا صَالِحُ قَدْ كُنْتَ فِينَا مَرْجُوًّا قَبْلَ هَذَا أَتَنْهَانَا أَنْ نَعْبُدَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا

- گفتند: ای صالح! پیش از این به تو امید می داشتیم، آیا ما را از پرستش آنچه پدرانمان می پرستیدند باز می داری؟ و چون «گذشته» در چشم ایشان قداست داشت، در رسالت پیشاپیش و بی آن که بیندیشند شک کردند و گفتند:

وَإِنَّا لَفِي شَكٍّ مِّمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ

- ما در آنچه ما را بدان می خوانی در شکیم. آیه اشاره دارد به این که قوم صالح به شک درباره او بسنده نکردند، بلکه وی را تهمت زدند که به راه باطلی می رود و خواستند تا نسبت جهل و گمراهی را که به پدرانشان داده شده بود رد کنند.

[۶۳]

صالح از خود دفاع کرد و گفت که چرا با وجود رنج و سختی که از ناحیه قوم می رسد بر راه راست رسالت پایداری می ورزد و با این عمل خود آنان را متوجه می کند که «گذشته» را فراموش کنند- اگر چه سخت است- و خود را از

ص: ۷۲



قیود آن برهانند. صالح اعلام کرد که بر راه روشن است و خدا این راه را پیش پای او نهاده، و او در این راه به دست آوردهای عملی از قبیل هدایت و آرامش رسیده است، و بیم داد از این که به خدا نافرمانی کند که در این صورت آنان نمی توانند در برابر خدا یاریگر او باشند.

قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَىٰ بَيْنِهِ مِنْ رَبِّي وَآتَانِي مِنْهُ رَحْمَةً

گفت: ای قوم من! چه گوئید اگر از پروردگارم حاجتی به همراه داشته باشم و او مرا رحمت خویش ارزانی کرده باشد؟» یعنی ای مردم، چرا در راهی که پیش گرفته اید شک نمی کنید، و نمی اندیشید که راه من شاید درست باشد، به ویژه که در این مورد بیم «ضرر» هست (اگر راه حق را نپذیرید عذاب شما را فرو می گیرد).

فَمَنْ يَنْصُرُنِي مِنَ اللَّهِ إِنْ عَصَيْتُهُ

—چه کسی مرا یاری می کند اگر از فرمان خدا سرپیچم؟» آدمی اگر احساس خطر کند به اندیشه تغییر راه خود می افتد. از این رو قرآن هشدار می دهد که اگر به درستی رسالت نیندیشند احتمال خطر هست.

فَمَا تَزِيدُونَنِي غَيْرَ تَخْسِيرٍ

—اگر از شما فرمان برم جز به زیان من نخواهید افزود.» / افزون بر احتمال خطر، احتمال زیان و خسارت و از دست رفتن منافع نیز هست.

[۶۴]

به عنوان آخرین سخن درباره راهنمایی و اتمام حاجت برای قوم ثمود، و پس از آن که معجزه خواستند، خداوند «شتر»ی آفرید و صالح به آنان گفت:

وَيَا قَوْمِ هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةٌ فَذَرُوهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابٌ قَرِيبٌ

—ای قوم من! این ماده شتر خداوند است و نشانه ای است برای شما، بگذاریدش تا در زمین خدا بچرد و به بدی میازایدش که به زودی، عذاب شما را فرو گیرد.»

ص: ۷۳

## [سوره هود (۱۱): آیات ۶۵ تا ۶۸]

## اشاره

فَعَقَرُواهَا فَقَالَ تَمَّعُوا فِي دَارِكُمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ ذَلِكَ وَعَدُّ غَيْرُ مَكْدُوبٍ (۶۵) فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا صَالِحًا وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَمِنْ خِزْيِ يَوْمِئِذٍ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْقَوِيُّ الْعَزِيزُ (۶۶) وَأَخَذَ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةَ فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ جَاثِمِينَ (۶۷) كَأَن لَّمْ يَعْنُوا فِيهَا آلًا إِنَّا نُمُودَ كَفَرُوا رَبَّهُمْ أَلَا بُعْدًا لِّثُمُودَ (۶۸)

## قوم ثمود را از رحمت خدا دوری باد

## اشاره

## رهنمودهایی از آیات:

جریان رویارویی ثمود در برابر رسالت و پی کردن و کشتن «شتر» پایان یافت و هنگام کیفر سخت فرا رسید. خداوند سه روز به آنان مهلت داد و آن گاه وعده درست خدا رسید. صالح و مؤمنان به سبب رحمت الهی از عذاب و نیز از خواری آن روز بد نجات یافتند و قوت و عزت خداوند جلیل تجلی کرد. با «قوت» خود بر هلاک کردن دشمنان و رهانیدن مؤمنان قادر شد و با «عزت» خود آن را انجام داد.

اما نوع عذاب صیحه ای بود که کافران را گرفت چنان که در خانه هایشان بی حرکت و خاموش شدند و همه چیز تمام شد و هیچ نشانه ای از ثمود نماند گویی وجود نداشته و از زندگی و رفاه برخوردار نبوده اند. این بود جزای کفر آنان که موجب دوری از رحمت خدا گردید!

[۶۵]

فرجام بد قوم ثمود که به سبب گردن کشی از حق به تدریج به آن گرفتار شدند فرا رسید: آنان شتر را که معجزه الهی بود کشتند. این معجزه را خود خواسته بودند و وجود شتر زبانی به حال آنان نداشت / بلکه سودمند بود، و این شتر را ستمکارترین فرد کشت. وی یک تن بود، اما چون همه به کار او راضی شده سکوت کردند، در گناه او شریک شدند و خداوند خطا را به همه آنان نسبت داد.

فَعَقَرُوهَا فَقَالَ تَمَتُّعُوا فِي دَارِكُمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ ذَلِكُمْ وَعَدُّ غَيْرُ مَكْدُوبٍ

- پس ماده شتر را پی کردند. گفت: سه روز در خانه های خود از زندگی برخوردار شوید و این وعده ای است عاری از دروغ. سلطه سیاسی یا اجتماعی یا اقتصادی فاسد بود که در فضایی از انقیاد ساده به کشته شدن «ناقه» انجامید و این نتیجه طبیعی جمود، تقلید و نازش به دست آوردها بود. وضع خود کامگیها در سراسر تاریخ چنین بود. مردم را به خواب خوش دست آوردهای مادی می برند و توان اندیشه سالم را از آنان می گیرند و آن گاه به استثمار و بهره گیری از نیروهای آنان، هر گونه بخواهند می پردازند و بی آن که ترسی از تمرد و مقاومت داشته باشند، به پرتگاههای هلاکتشان می اندازند.

[۶۶]

قدرتهای استکباری با قوم ثمود چنین کردند، اما گناهکار اصلی خود ثمود بود، چرا که در آغاز در برابر قدرتها ساکت ماندند. خرسندی در برابر خود کامگی نخستین گام به سوی کشتارگاه است زیرا خود کامگان گرامی ترین چیز یعنی خرد و اندیشه را از آدمی می گیرند و در نتیجه زیان از سود بیش تر می شود. از همین رو بود که فرمان قاطع خدا (عذاب) به ثمود رسید.

فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا صَالِحًا وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَمِنْ خِزْيِ يَوْمِئِذٍ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْقَوِيُّ الْعَزِيزُ

- چون امر ما فرا رسید، صالح را با کسانی که به او ایمان آورده بودند به رحمت خویش از خواری آن روز نجات بخشیدیم،

زیرا پروردگار تو توانا و پیروزمند است. «عزت» مظهر قدرت در عرصه اجتماع است و خداوند نمی گذارد که ارزشهای راستین در جانها و خردها و در اندرون نامه ها و سخن رانیها باقی بماند، بلکه به آنها در متن واقعیت تجسم می دهد. آن گاه ظلم به تیرگیها و گناه به کیفر و فساد به ویرانی تحوّل می یابد.

۵/

[۶۷]

و ناگاه سکوت در برابر ظلم و خرسندی به گناه و تسلیم شدن در برابر فساد به «صیحه» نابود کننده بدل می شود، صیحه حقی که از آن خاموش ماندند و کیفر گناهی که به آن خرسند شدند و فرجام تباهکاری که به آن گردن نهادند.

وَ أَخَذَ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةَ فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ جَاثِمِينَ

و ستمگران را به صیحه ای فرو گرفت و در خانه های خود برجای مردند. «صیحه» در یک لحظه رسید چنان که زبانهای کسانی را که در برابر ستم خاموش بودند خاموش کرد و آنان را که فریفته منافع مادی بودند از حرکت انداخت چنان که بر رو افتادند، رویی که آن را از قبول حق گردانده بودند.

[۶۸]

کجاست آن دیاری که در آنها از زندگی خوش بهره مند شدند و روزگاری در آنها به سر بردند؟ کجاست آن جنب و جوش، و کجاست عمارت و دم و دستگاه؟ همه ویران و نابود شد گویی از آغاز در آن سرزمین مردمی نبوده است.

كَأَن لَّمْ يَغْنَوْا فِيهَا

چنان که گویی هرگز در آن دیار نبوده اند. «ألا- إِنَّ تَمُودَ كَفَرُوا رَبَّهُمْ أَلَا- بُعِيداً لِّتَمُودَ- آگاه باشید که قوم ثمود به پروردگارشان کافر شدند، هان بر قوم ثمود لعنت باد.» قوم ثمود از پرستش خدا و قبول رسالت سرباز زدند و پیامبر خود را که از سوی خدا آمده بود نپذیرفتند. انکار پیامبر در واقع انکار خداوند بود، و این حقیقت بزرگی است که آدمی از آن غافل است یا تجاهل می کند و میان خدا و رسالت او جدایی می اندازد و می خواهد عملاً به رسالت کافر باشد و در عین حال ایمان به خدا را داشته باشد اما این دو با یکدیگر تناقض آشکاری دارند.

ص: ۷۶

قوم ثمود خواستند که میان خدا و رسالت او جدایی اندازند و از این رو از رحمت الهی و نام نیک و ثواب آخرت محروم شدند. آیا آزموده را باید بیازماییم؟ ۵/

### [سوره هود (۱۱): آیات ۶۹ تا ۷۳]

#### اشاره

وَلَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَى قَالُوا سَلَامًا قَالَ سَلَامًا قَالُوا فَمَا لَبِثَ أَنْ جَاءَ بِعِجْلٍ حَنِيدٍ (۶۹) فَلَمَّا رَأَىٰ أَيْدِيَهُمْ لَا تَصِلُ إِلَيْهِ نَكَرَهُمْ وَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً قَالُوا لَا تَخَفْ إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَىٰ قَوْمِ لُوطٍ (۷۰) وَإِمْرَأَتُهُ قَائِمَةٌ فَضَحِكَتْ فَبَشَّرْنَاَهَا بِإِسْحَاقَ وَمِنْ وَرَاءِ إِسْحَاقَ يَعْقُوبَ (۷۱) قَالَتْ يَا وَيْلَتَىٰ أَأَلِدُ وَأَنَا عَجُوزٌ وَهَذَا بَعْلِي شَيْخًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجِيبٌ (۷۲) قَالُوا أَتَعْجَبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ رَحْمَتُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ (۷۳)

#### معنای واژه ها

[۷۰] اوجس]

:ایجاس به معنای احساس است و گفته می شود: اوجس خوفای یعنی ترسی را در دل نهان داشت.

[خیفه]

:ترس.

[۷۲] بعلی]

:بعلی به معنای شوهر است و در اصل به معنای مسئول و سرپرست یک کار می باشد.

ص: ۷۷

## آیا از کار خدا در شگفت هستی؟

### اشاره

#### رهنمودهایی از آیات:

قرآن مجید به سیاق خود قصه رسالت در زمان ابراهیم(ع) را دنبال می کند و ضمن تلخیص قصه آن را به داستان قوم لوط می پیوندد. سخن را با فضایی از سلام و مژده آمیخته به ترس می آغازد: فرشتگان بر ابراهیم نازل می شوند و به او مژده می دهند که «فرزندانی» خواهد داشت که خط او را پی خواهند گرفت و دشمنانش را نابود خواهد کرد.

ابراهیم برای ایشان خوراک گوساله بریان آورد، اما نخوردند و وی بیمناک شد و پرسید که چرا نمی خورند. گفتند: ما فرستادگان خدا به سوی قوم لوط هستیم.

در این میان زن او که بر سر نماز یا سرگرم پذیرایی از مهمانان بود، از شگفتی و شادی به سبب هلاک قوم لوط خندید. خداوند او را به ولادت اسحاق و پس از او یعقوب بشارت داد. زن سخت شگفت زده شد و فریاد زد: من چگونه می توانم صاحب فرزند باشم حال آن که زنی سال خورده ام و شوهرم پیر است؟! فرستادگان گفتند: چرا از کار خدا در شگفتی؟ خاندان شما مشمول رحمت و برکات الهی، و خدا ستوده و والا مقام و نیکوکار است.

۵/ بدین سان خداوند قصه اصحاب لوط را، که موضوع رسالت ابراهیم(ع) بود و ابراهیم سوی آنان نیز فرستاده شده بود، زمینه سازی کرد.

#### شرح آیات:

### اشاره

#### ابراهیم و مژده های سه گانه

[۶۹]

ابراهیم(ع) در تبلیغ یگانه پرستی پایداری می کرد و هیچ گونه شک و

نومیدی به دل راه نمی داد. اینک هنگام بشارت مورد انتظار فرا رسیده بود. خداوند فرشتگانی را به صورت مردانی زیبارو به سوی او فرستاد و این امر بزرگداشت او و قدرشناسی جهاد دراز مدت او بود. فرشتگان مژده دادند که:

۱- به اراده الهی پیروز خواهد شد؛ ۲- دشمنان رسالت یعنی قوم لوط که خدا «أول المؤمنین» (ابراهیم) را به سوی آنان فرستاد، نابود خواهند شد.

۳- پروردگار، پس از این همه رنج و مشقت و نومیدی ابراهیم، فرزندان او را خواهد بخشید تا راه او را ادامه دهند.

وَلَقَدْ جَاءَتْ رُسُلَنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَى قَالُوا سَلَامًا قَالَ سَلَامٌ

-به تحقیق رسولان ما برای ابراهیم مژده آوردند. گفتند: سلام. گفت: سلام. فرشتگانی که از جانب خدا نزد ابراهیم آمدند، شاید نخستین مهمانانی بودند که ابراهیم را که پیر و سال خورده شده بود از غربت روحی بیرون کشیدند، از این رو ابراهیم خوراک خوبی که گوساله بریان بود برایشان آورد.

فَمَا لَبِثَ أَنْ جَاءَ بِعِجْلٍ حَنِيذٍ

-و لحظه ای بعد گوساله ای بریان حاضر آورد. [۷۰] ۵/

ابراهیم انتظار داشت که مهمانانش غذا بخورند و حتی به بلعیدن گوساله بریان، همچون عادت مسافری که گذرش به صحرا افتاده باشد، بشتابند، اما چنین نکردند و ابراهیم ناراحت و بیمناک شد، زیرا مهمان که غذا نخورند نیت سوء دارد، اما فوراً ترسش ریخت و فرشتگان حقیقت امر را به او گفتند و پیام مهم خود را که مژده نابودی قوم لوط ستیزه گر بود، اعلام کردند.

فَلَمَّا رَأَى أَنَّهُمْ لَا تَصِلُ إِلَيْهِ نَكِرَهُمْ وَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً قَالُوا لَا تَخَفْ إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَىٰ قَوْمِ لُوطٍ

-و چون دیدند که بدان دست نمی یازند آنان را ناخوش داشت و در دل از آنها بیمناک شد. گفتند: مترس. ما را بر قوم لوط فرستاده اند. [۷۱]

در چهره زن بردباری که با شوهرش ابراهیم در جهاد طولانی

همکاری کرده بود، یعنی ساره دختر هاران دختر عموی ابراهیم، همسر و هم مسلک او شادی پیدا بود. از مژده ای که فرشتگان داده بودند می خندید بر سر نماز یا به هنگام خدمت برای مهمانان.

وَ امْرَأَتُهُ قَائِمَةٌ فَضَحِكَتْ

—وزن او ایستاده بود و می خندید.» در این جا بود که فرستادگان مژده دوم را که شگفت آورتر بود یعنی زادن فرزند را به وی دادند.

فَبَشَّرْنَاهَا بِإِسْحَاقَ وَمِنْ وَرَاءِ إِسْحَاقَ يَعْقُوبَ

—فرشتگان او را به اسحاق بشارت دادند و پس از اسحاق به یعقوب.» [۷۲]

ساره در شگفت بود که چگونه صاحب فرزند می شود؟ خود و شوهرش هر دو پیر بودند.

قَالَتْ يَا وَيْلَتَىٰ أَأَلِدُ وَأَنَا عَجُوزٌ وَهَذَا بَعْلِي شَيْخًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجِيبٌ

—زن گفت: وای بر من. آیا در این پیرزالی می زایم و این شوهر من نیز پیر است. این چیز عجیبی است.» [۷۳]

فرستادگان خدا سومین و بزرگ ترین مژده را به خانواده ابراهیم دادند و آن خشنودی خدا بود که متضمن رفاه و خیر و رحمت از سوی او و نیز افزایش شمار افراد خاندان و پیشرفت و همکاری بود و به دنبال آن برکات خدا می رسید، زیرا آنان خاندان جهاد و ایمان بودند، و پروردگار ستوده و والا مقام است.

۵/

قَالُوا أَتَعْجَبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ رَحْمَتُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ

—گفتند: آیا از فرمان خدا تعجب می کنی؟ رحمت و برکات خدا بر شما باد و او ستوده و بزرگوار است.» صفت «حمید» از آن روست که مردم خدا را به سبب بخشندگی و فضل گسترده اش می ستایند.

۵/

[سوره هود (۱۱): آیات ۷۴ تا ۸۳]

اشاره

فَلَمَّا ذَهَبَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ الرَّوْعُ وَجَاءَتْهُ الْبُشْرَىٰ يُجَادِلُنَا فِي قَوْمِ لُوطٍ (۷۴) إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ مُنِيبٌ (۷۵) يَا إِبْرَاهِيمُ أَعْرِضْ عَنْ هَذَا إِنَّهُ قَدْ جَاءَ أَمْرُ رَبِّكَ وَإِنَّهُمْ آتِيهِمْ عَذَابٌ غَيْرُ مَرْدُودٍ (۷۶) وَ لَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سَيِّئًا بِهِمْ وَ ضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا وَقَالَ هَذَا يَوْمٌ عَصِيبٌ (۷۷) وَ جَاءَهُ قَوْمُهُ يُهْرَعُونَ إِلَيْهِ وَ مِنْ قَبْلُ كَانُوا يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ قَالَ يَا قَوْمِ هَؤُلَاءِ بَنَاتِي هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ لَا



تُخْزُونَ فِي ضَعْفِي أَلَيْسَ مِنْكُمْ رَجُلٌ رَشِيدٌ (٧٨) قَالُوا لَقَدْ عَلِمْتَ مَا لَنَا فِي بَنَاتِكَ مِنْ حَقٍّ وَإِنَّكَ لَتَعْلَمُ مَا نُرِيدُ (٧٩) قَالَ لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةً أَوْ آوِي إِلَى رُكْنٍ شَدِيدٍ (٨٠) قَالُوا يَا لُوطُ إِنَّا رُسُلُ رَبِّكَ لَنْ يَصْطَلُوا إِلَيْكَ فَاسِيرٌ بَأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ وَلَا يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ إِلَّا امْرَأَتَكَ إِنَّهُ مُصِيبُهَا مَا أَصَابَهُمْ إِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ أَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ (٨١) فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا جَعَلْنَا عَالِيَهَا سَافِلَهَا وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهَا حِجَابًا مِنْ سَجِيلٍ مُنْضُودٍ (٨٢) مُسَوِّمَةً عِنْدَ رَبِّكَ وَمَا هِيَ مِنَ الظَّالِمِينَ بِبَعِيدٍ (٨٣)

## معنای واژه ها

[۷۴] الرّوع

ترسانیدن، «راع»: ترسانید، و «ارتاع»:

ترسید. «روع»: نفس، القی فی روعی یعنی در جانم افکنده شد.

[۷۵] اَوَاه

آن که بسیار دعا کند، خدا را فرا خواند.

[منیب]

باز گردنده به سوی خدا در همهٔ امور.

ص: ۸۱

۷۷ [سیء بهم]

:آمدن ایشان او را غمگین کرد.

[ذرعاً]

:توانایی و وسع.

[عصیب]

:بسیار سخت. «عصبت الشیء» یعنی آن را بستم.

۸۰ [رکن]

:ستون که بر بنیاد ساختمان قرار می گیرد.

[شدید]

:آن چنان فشرده که نتوان بازش کرد.

۸۱ [بقطع]

:بخش بزرگی که از شب گذشته باشد. و گفته اند: نیمه ای از شب.

۸۲ [سجیل]

:سنگ سخت.

[منضود]

:پیاپی، چنان که یکی به دنبال دیگری بیاید.

۸۳ [مسومه]

:نشان دار، از «سیما» به معنی نشانه.

رهنمودهایی از آیات:

چون ترس ابراهیم بر طرف شد و مژده ها را دریافت، با تضرع از خدا خواست که قوم لوط را نجات دهد. ابراهیم به حق در اوج بردباری بود که همواره نجات قوم را می طلبید و این به سبب پیوستگی او به خداوند بود، اما پروردگار اعلام کرد که مرگ آن قوم فرا رسیده و عذاب خدا بازگشتی نیست.

از سوی دیگر لوط به هنگام آمدن فرشتگان دلتنگ می شود، زیرا می دانست که قوم او طالب فسادند و به همین جهت به خانه او شتافتند تا بنا به عادت بد با مهمانان فساد کنند لوط به آنان پیشنهاد کرد که با دختران او ازدواج کنند و به راه

درست بروند و متعرض مهمانان نشوند و پرخاشگرا نه به آنان گفت: آیا در میان شما مردی رشید نیست؟! نپذیرفتند، و لوط دریافت که جز خدا پناهی ندارد. در این جا بود که فرشتگان راز را آشکار کردند و او را آرام ساخته، گفتند تا شبانه از شهر بگریزد، زیرا عذاب / ۵ صبحگاه خواهد آمد. بدین سان خداوند سرزمینهای قوم لوط را ویران ساخت و بارانی از سنگها که نام آنان بر آنها نقش بسته بود بر سرشان فرو ریخت و مردند و از ایشان پندی در تاریخ ماند.

## شرح آیات:

### اشاره

[۷۴]

چون دل ابراهیم از خبرهای ناگهانی آرام گرفت و مژده پیروزی داده شد، مهربانی سرشارش او را واداشت که مردم را از نادانی برهاند. از این رو درباره قوم لوط با خداوند به گفتگو پرداخت و با تصریح از او خواست که فرصتی دیگر به آنان بدهد تا به راه آیند.

فَلَمَّا ذَهَبَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ الرَّوْعُ وَجَاءَتْهُ الْبُشْرَى يُجَادِلُنَا فِي قَوْمِ لُوطٍ

چون وحشت از ابراهیم برفت و شادمانی جایش را بگرفت با ما درباره قوم لوط به مجادله برخاست. [۷۵]

گفتگوی ابراهیم با خدا و دفاع پیگیر او از مردم، دلیل آن است که پیامبران به مردم توجه و دل سوزی داشتند و دعوت آنان برای مصالح خود نبود بلکه ناشی از دوستی عمیق به انسانها بود.

إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ مُنِيبٌ

ابراهیم بردبار و نازکدل و فرمانبردار است. ابراهیم (ع) با بردباری عظیم خود به آزار قوم صبر کرد و آرزومند بود که روزی هدایت یابند. وی همواره در انتظار هدایت آنان نه نابودی شان بود. پیوسته به خدا تصریح می کرد. از راه مناجات با خدا به او پیوسته بود. دعا می کند که قوم را رهایی بخشد و فرصتی دیگر به آنان بدهد تا به راه بیایند. اما از غیب آگاهی نداشت و نمی دانست که امیدی نمانده است. وی تأسف می خورد و به هر حال

تسلیم امر خدا بود و انابه می کرد و اگر دعایش اجابت نمی شد باز خشنود بود و باز هم انابه می کرد.

[۷۶]

ابراهیم بردبار و انابه گر هم چنان برای قوم لوط نجات می طلبد، اما ۵/ خداوند خطاب می کند که:

يَا اِبْرَاهِيْمُ اَعْرِضْ عَن هٰذَا اِنَّهٗ قَدْ جَاءَ اَمْرٌ رَبِّكَ وَ اِنَّهُمْ اَتَيْهِمْ عَذَابٌ غَيْرُ مَرْدُوْدٍ

ای ابراهیم! از این سخن اعراض کن. فرمان پروردگارت فراز آمده است و بر آنها عذابی که هیچ برگشتی ندارد فرود خواهد آمد. و او می پذیرد. نتیجه آن که تا امری جدی و حتمی نشده است آدمی می تواند برای تغییر آن عملاً - یا از راه دعا بکوشد، اما چون حکم خدا صادر شد، تغییر آن ممکن نیست.

### در مهمانی لوط (ع)

[۷۷]

فرستادگان خدا از نزد ابراهیم (ع) به خانه لوط (ع) آمدند و در آن جا حادثه ناگوار دیگری روی داد و وضع سخت تر شد اما امید گشایش می رفت.

وَ لَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سِيءَ بِهِمْ وَ ضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا وَ قَالَ هٰذَا يَوْمٌ عَصِيْبٌ

چون رسولان ما نزد لوط آمدند، لوط اندوهگین و دلتنگ شد و گفت:

امروز، روز سختی است. لوط چنین می پنداشت که فرستادگانی که به صورت جوانان زیبا و نزد او آمده اند مهمان هستند و قوم او عادتاً به مهمانان نظر بدی داشتند، از این رو غمگین شد و عرصه بر او تنگ گردید و دانست که روز سختی در پیش دارد و هیچ کاری نمی تواند بکند، زیرا در میان قومی طغیانگر که نه دین دارند نه شرف، گرفتار آمده است.

[۷۸]

چون قوم لوط دیدند که جوانان به خانه لوط رفتند، به قصد کار زشت با آنان بدان جا شتافتند. لوط از انحراف جنسی بازشان داشت و آنان را به بازگشت به سنت الهی یعنی ازدواج با زنان فرا خواند.

وَ لَجَاءَهُ قَوْمُهُ يُهْرَعُونَ إِلَيْهِ / ۵ وَ مِنْ قَبْلُ كَانُوا يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ قَالَ يَا قَوْمِ هَؤُلَاءِ بَنَاتِي هُنَّ أَطَهَرُ لَكُمْ

و قومش شتابان نزد او آمدند و آنان پیش از این مرتکب کارهای زشت می شدند، لوط گفت: ای قوم من! اینها دختران من هستند.

برای شما پاکیزه ترند.» برخی گفته اند: لوط (ع) از آنان خواست که با دختران امت که در واقع دختران خود او، به سبب ابوت روحانی و رسالتی، بودند ازدواج کنند، و برخی دیگر بر آنند که مرادش این بود که با دختران خود او ازدواج کنند و می خواست به هر وسیله ممکن آنان را از کار زشت باز دارد.

فَاتَّقُوا اللَّهَ

پس از خدا بهراسید.» لوط می خواهد که به راه تقوا بروند و عادت زشت را رها کنند، و این هشدار پس از آن بود که راه درست اطفاء شهوت جنسی را نشان داده و خواسته بود که راه شرافتمندانه در پیش گیرند.

وَلَا تُخْزُونِ فِي ضَعْفِي

و مرا در برابر مهمانانم خجل مکنید.» ای قوم، اگر دین ندارید، دست کم عرف و آیین را رعایت کنید که طبعاً هتک حرمت مهمان روا نیست.

أَلَيْسَ مِنْكُمْ رَجُلٌ رَشِيدٌ

آیا مردی خردمند در میان شما نیست.» [۷۹]

پاسخ قوم لوط در کمال نرمی و نیز بی شرمی بود.

قَالُوا لَقَدْ عَلِمْتَمَا لَنَا فِي بَنَاتِكَ مِنْ حَقٍّ

گفتند: تو خود می دانی که ما را به دختران تو نیازی نیست.» یعنی درباره آنچه به قضیه دختران مربوط می شود، ناگزیر از ازدواج هستیم و این حق ماست اما اکنون خواستار لذتی هستیم که تکلیف و مسئولیتی برای ما ایجاد نکند.

وَ إِنَّكَ لَتَعْلَمُ مَا نُرِيدُ

و تو می دانی که ما چه می خواهیم.» / می توان گفت که قوم لوط قوانین ازدواج را دشوار می شمردند و از این رو به انحراف جنسی می گراییدند و شاید پیامبرشان می خواست قیود را کمتر کند به دلیل

آن که فرمود: «هُؤْلَاءِ بَنَاتِي» و آنان گفتند: «مَا لَنَا فِي بَنَاتِكَ مِنْ حَقٍّ».

[۸۰]

لوط از قوم خود قطع امید کرد و نومیدی بر او چیره شد و سخنانی اسف بار بر زبان آورد.

قَالَ لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةً أَوْ آوِي إِلَىٰ رُكْنٍ شَدِيدٍ

-لوط گفت: کاش در برابر شما قدرتی می داشتم یا می توانستم به مکانی امن پناه ببرم. آرزو کرد که دارای چنان نیرویی می شد که می توانست با آنان مبارزه کند یا چنان قبیله ای می داشت که از وی حمایت می کردند.

**[آیا صبح نزدیک نیست؟]**

[۸۱]

مشکل سخت تر شد تا آن جا که می بایست به لطف خدا امید بست.

در این هنگام بود که مهمانانی که مورد طمع جاهلان قرار گرفته بودند واقعتاً را آشکار کرده و گفتند که فرشتگان خدا هستند.

قَالُوا يَا لُوطُ إِنَّا رُسُلُ رَبِّكَ لَنْ يَصِلُوا إِلَيْكَ

-گفتند: ای لوط! ما رسولان پروردگار تو هستیم، دست آنها هرگز به تو نخواهد رسید. آن گاه فرمانهای قاطع بعدی آمد:

الف: فَاسْرِبْ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ -چون پاسی از شب بگذرد خاندان خویش را بیرون ببر. پس از آن که شب چادر قیرگون خود را برکشید و چشمها به خواب رفت خانواده ات را حرکت بده.

ب: وَلَا يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ إِلَّا أَمْرَاتُكَ إِنَّهُ مُصِيبُهَا مَا أَصَابُهُمْ -و هیچ یک از شما روی بر نمی گرداند جز زنت که به او نیز آنچه به آنها رسد خواهد رسید. به پشت سر نگاه نکن که بدانی کافران چه حالی دارند، جان و دل خود را از آنان جدا نگاه دار ۵/ تا شریک عذابشان نباشی. از این رو بود که زن لوط که جان و دلش با کافران بود همچون آنان گرفتار عذاب شد.

ص: ۸۶



سپس فرمان قاطع خدا از زبان فرشتگان اعلام شد که:

إِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ أَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ

—وعده آنها صبحگاه است.

آیا صبح نزدیک نیست؟» [۸۲]

خداوند به قوم لوط چه کرد؟ هر چه بود خود آنان کردند: سنت های الهی را دگرگون کردند و از حال عادی در آوردند. به جای زنان از روی شهوت به مردان روی آوردند و خداوند به عنوان عذاب شهرشان را بر سرشان فرود آورد.

فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا جَعَلْنَا عَالِيَهَا سَافِلَهَا

—چون فرمان ما فراز آمد، آنجا را زیر و زبر کردیم. «قوم لوط سفارشهای خدا و اندرزهای پیامبران را که همچون باران رحمت بود نپذیرفتند و در نتیجه عرضه عذاب سخت الهی شدند و به جای برکات باران عذاب آنان را فرو گرفت.

وَ أَطْرَقْنَا عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ مَنْصُودٍ

—و بر آن شهر بارانی از سنگهای سجیل، پی در پی فرو باریدیم. «شاید مراد از سنگهای به هم چسبیده که گویی به رشته کشیده شده اند سنگهای آتش فشانی باشد، و الله اعلم.

[۸۳]

آن سنگها برای چنین گروهی منحرف اختصاص داده شده بود و گویا نشانه هایی ویژه داشته است که این معنی را می رسانید.

مُسَوِّمَةً عِنْدَ رَبِّكَ وَمَا هِيَ مِنَ الظَّالِمِينَ بَعِيدٍ

—که بر آنها نشان پروردگارت بود و چنین عذابی از ستمکاران دور نیست. « ۵/

[سوره هود (۱۱): آیات ۸۴ تا ۸۷]

اشاره

وَ إِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ وَلَا تَنْقُصُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ إِنِّي أَرَاكُمْ بِخَيْرٍ وَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ مُّحِيطٍ (۸۴) وَيَا قَوْمِ أَوْفُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْثَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ (۸۵) بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُّؤْمِنِينَ وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ (۸۶) قَالُوا يَا شُعَيْبُ أَصِ لَاتِكَ تَأْمُرُكَ أَنْ نَتْرَكَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا أَوْ أَنْ نَفْعَلَ فِي أَمْوَالِنَا مَا نَشَاءُ إِنَّكَ لَأَنْتَ الْحَلِيمُ الرَّشِيدُ (۸۷)



## پیمانه و ترازو را کامل کنید

### اشاره

### رهنمودهایی از آیات:

قرآن کریم در بحث از ملت‌های گمراه، فرجام مدین، قوم شعیب، را یادآور می‌شود. این قوم گرفتار فساد اقتصادی شدند و از پیمانه و ترازو کم می‌کردند. شعیب آنان را از این کار بازداشت و دستور داد که خدا را بپرستند و از برنامه‌های او در زندگی اقتصادی پیروی کنند و به آنان هشدار داد که به سبب ظلم و رفاه را از دست خواهند داد و عذاب الهی آنان را خواهد گرفت، و نیز از تباهکاری بر حذر داشت و به رعایت عدالت فرمان داد و یادآور شد که در صورت پذیرفتن هدایت و رسالت، خود ایشان منتفع خواهند شد و تأکید کرد که وی فقط رسانندهٔ پیام الهی است و عهده‌دار کارهای آنان هم نیست. اما قوم او با این که خود او را قبول داشتند دعوتش را نپذیرفتند، و با آن که دانستند وی صاحب دین و متعهد به شعایر و نیز بردبار و رشید است روا نداشتند که در کارهایشان مداخله کند و آنان را از پرستیدن خدایانی که پدرانشان می‌پرستیدند باز دارد یا آن که در کارهای اقتصادی آزادی آنان را

## شرح آیات:

### اشاره

[۸۴]

کناره جزیره العرب مسکن قوم مدین بود که فراخی ۵/ روزی آنان را سرمست کرده بود، به یکدیگر ستم می کردند و از پیمانانه و ترازو می کاستند و در زمین تباہکاری می کردند.

خداوند شعیب را فرستاد و او آنان را به پرستش خدا و اجرای تعالیم آسمانی فرا خواند. از خود پرستی و نیز پرستیدن ثروت فانی بر حذر داشت. از کاستن پیمانانه و ترازو نیز بیم داد، زیرا این کار نوعی ستم و پیوندی فاسد میان آدمیان، و سبب نابودی خیر است، و همچنین آنان را از روزی که عذابش فراگیر است و گریز از آن نشدنی است بر حذر داشت.

وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ

و بر مدین برادرشان شعیب را فرستادیم. گفت: ای قوم من! خدای یکتا را پرستید، شما را هیچ خدایی جز او نیست. قوم مدین مانند دیگر اقوام جاهل بودند که مدعی ایمان ظاهری به خدا بوده، در واقع رسالت او را نمی پذیرفتند. از این رو شعیب قوم خود را به پرستش خداوند فرا خواند و گفت که شریعت را در روابط اجتماعی خود حاکم کنند و چنین نباشد که به ذکر نام خدای سبحان بسنده کرده خدایان دیگری را پرستند چنان که کاهنان و طاغیان و اشراف و ثروتمندان می کنند.

وَلَا تَنْقُصُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ إِنِّي أَرَاكُمْ بِخَيْرٍ

و در پیمانانه و ترازو نقصان نکنید، اینک شما را در نعمت می بینم. مراد این است که من زندگی مادی شما را مرّفه می بینم اما هر لحظه ممکن است این رفاه به سبب ظلم اجتماعی که دامنگیرتان شده است از میان برود.

وَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ مُّحِيطٍ

و از روزی که عذابش شما را فرو گیرد بیمناکم.

شعیب به قوم خود امر کرد که روند سقوطی را که در مدینت شکوفای آنان رخ نموده بود، متوقف کنند:

۵/ ۱- بی‌اعتنایی به مقیاسهای اقتصادی که موجب اعتبار و اعتماد مردم است همچون پیمانہ و ترازو که کاستن از آنها زوال نظام اجتماعی را به دنبال دارد.

زیرا پایه نظام بر اعتماد و توافق اجتماعی است و چون مقیاسها و ارزشها که باید ثابت و معتبر باشد خلل پذیرد اعتماد و توافقی وجود نخواهد داشت.

۲- تغییر دادن روابط اجتماعی سابق. این روابط بر پایه محترم شمردن حقوق دیگران و رقابت سازنده برای بهره برداری از منافع زمین از طریق همیاری و اعتماد به یکدیگر استوار بود. آنان به جای آن رابطه مبارزه را نهادند که هر فرد یا گروهی یا دسته ای می خواهد به حقوق دیگران تجاوز کند که این کار اساس جامعه و پایه تمدن را تهدید می کند.

۳- این که علاقه طبیعی انسان به اصلاح و آبادانی و سازندگی و بهره برداری معقول را به رابطه تباهکاری و ویرانگری و زیاده روی در بهره برداری یا کج روی در آن بدل کردند.

بدین سان رسالت الهی به دست شعیب برای اهل مدین در لحظه ای که به هدایت نیازمندتر بودند، رسید. شعیب به آنان گفت:

وَيَا قَوْمِ أَوْفُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ

ای قوم من! ترازو را از روی عدل، کامل ادا کنید. یعنی پیمان و ترازو را رعایت کنید تا کیل و وزن با عدالت کامل انجام گیرد.

وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ

و به مردم چیزهایشان را کم مدهید. کم فروشی نکنید چه در اشیای مادی و چه در امور معنوی؛ به ادای حقوق دیگران و احترام به آنان و شناخت منزلت و کرامت ایشان بی کم و کاست اهتمام

□  
وَلَا تَعْتَوُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ

و چون تبهکاران در زمین فساد مکنید.» ۵/

### رهنمود برای آینده

[۸۶]

شعیب(ع) به قوم نادان رهنمودی مهم داد که استمرار تمدن را تضمین می کرد و از هلاکت و نابودی نگاهشان می داشت. این رهنمود، گذشتن از جاذبیت ماده و پرواز در آسمان ایمان و اعتقاد عملی به آینده و سرانجام دورنگری و ژرف بینی بود، آن گاه گفت:

□  
بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ

□  
- اگر ایمان آورده اید آنچه خدا باقی می گذارد برایتان بهتر است.» «بَقِيَّتُ اللَّهِ» چیست؟ خشنودی خدا و ثوابی که می دهد.

در این جا سؤالی پیش می آید و آن این که: برای قومی مانند قوم شعیب چگونه ممکن است به «باقیات صالحات» برسند؟ مگر آن که عوامل هلاک کننده را که در آیه پیشین یاد شد ترک کنند، سپس در راه خدا بکوشند یعنی به اعمالی پردازند از قبیل: اطعام در ماندگان، تأدیه حق فقرا، بنای مساجد و رباطها، کمک مالی برای ساختن سدها، قناتها، راهها و... هر چه در راه خدا باشد. آیا چنین نیست؟ عمل کردن به مواردی که گفته شد سبب می شود که تمدن و درخشندگی آن در آینده تداوم یابد و در مصرف دست آوردها در زمان حاضر زیاده روی نشود. هر تمدنی در آغاز تکوین می درخشد. سپس باز می ایستد و آن گاه به سبب زیاده روی در مصرف به پایان می رسد و از میان می رود. اما اگر مدنیّت برای زمان آینده پی ریزی و تداوم یابد و مناسبات مثبت و سازنده با مردم و طبیعت ایجاد کند، می ماند و ادامه می یابد. از این روست که فرمان الهی را که شعیب اعلام کرد ضامن تداوم تمدن

دانستیم. برخی آیات دیگر قرآن نیز به این حقیقت اشاره دارد از جمله:

الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ ۗ أَمَلًا - (۱)

و نیز: زِينَةُ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ... وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَبَإِ - (۲)

وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ

و من نگهبان شما نیستم.» شعیب گفت: این دروغ است که گمان کنید رهبر به بازداشتن عذاب از شما تواناست بی آن که کردار نیک کنید یا خود را تغییر دهید، بلکه شما در آغاز و انجام مسئولید. ظاهراً آیه اشاره به حالتی در کشورداری می کند که قوم شعیب به آن دچار شده بودند و این امر در ملتهای عقب مانده روی می دهد که همه مسئولیت را متوجه قائد می کنند.

[۸۷]

اما قوم شعیب در وضع فاسد خود ماندند و پیامبر خود را عتاب کردند.

قَالُوا يَا شُعَيْبُ أَصَلَاتُكَ تَأْمُرُكَ أَنْ نَتْرُكَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا

- گفتند: ای شعیب! آیا نمازت به تو فرمان می دهد که ما آنچه را پدرانمان می پرستیدند ترک گوئیم.» گویا بت پرستی نزد ایشان دین مقدسی گردیده بود چرا که کار پدران بوده است. از این رو شخص با ایمانی مانند شعیب را روا نیست که با بت ها معارضه کند. سایر نظامها همچون حکومت مطلقه فردی نیز چنین است.

أَوْ أَنْ نَفْعَلَ فِي أَمْوَالِنَا مَا نَشَاءُ

- یا در اموالمان آن چنان که می خواهیم تصرف نکنیم.» آیا نماز تو، ای شعیب، مانع از این است که مال بیندوزیم از راه مشروع یا نامشروع؟ و به مردم ستم کنیم یا کم فروشی کنیم؟ ۵/ و مال خود را به هر طریقی که

ص: ۹۲

۱- ۹) - سورة كهف ۴۶/.

۲- ۱۰) - آل عمران ۱۴/.

بخواهیم در راه صلاح یا فساد خرج کنیم؟! إِنَّكَ لَمَأْنَتَ الْحَلِيمِ الرَّشِيدِ - براستی تو مردی بردبار و خردمند هستی.» تو جوان سبک سری نیستی که با آیین پدران درافتی و حقوق صاحبان ثروت و مزایای آنان را محترم نشماری.

از سخنان قوم شعیب توان فهمید که سخت گمراه شده بودند تا آن جا که خوب را بد و بد را خوب می پنداشتند. «فساد» دین مقدس آنان گشته بود، و این امور انحراف محض نبود و از همین رو اندرز شعیب سودی نبخشید.

۵/

### [سوره هود (۱۱): آیات ۸۸ تا ۹۵]

#### اشاره

قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِن كُنْتُمْ عَلَىٰ بَيْنِي مِنِّي رَبِّي وَرَزَقَنِي مِنْهُ رِزْقًا حَسِينًا وَمَا أُرِيدُ أَنْ أُخَالِفَكُمْ إِلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَنْهُ إِن أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ (۸۸) وَيَا قَوْمِ لَا يَجْرِمَنَّكُمْ شِقَاقِي أَنْ يُصِيبَكُمْ مِثْلُ مَا أَصَابَ قَوْمَ نُوحٍ أَوْ قَوْمَ هُودٍ أَوْ قَوْمَ صَالِحٍ وَمَا قَوْمِ لُوطٍ مِنْكُمْ بِبَعِيدٍ (۸۹) وَاسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي رَحِيمٌ وَدُودٌ (۹۰) قَالُوا يَا شُعَيْبُ مَا نَفَقْتُهُ كَثِيرًا مِّمَّا تَقُولُ وَإِنَّا لَنَرَاكَ فِينَا ضَعِيفًا وَلَوْ لَا رَهْطُكَ لَرَجَمْنَاكَ وَمَا أَنْتَ عَلَيْنَا بِعَزِيزٍ (۹۱) قَالَ يَا قَوْمِ أَرَهْطِي أَعَزُّ عَلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَاتَّخَذْتُمُوهُ وَرَاءَكُمْ ظَهْرِيًّا إِنَّ رَبِّي بِمَا تَعْمَلُونَ مُحِيطٌ (۹۲) وَيَا قَوْمِ اعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ إِنِّي عَامِلٌ سَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَمَنْ هُوَ كَاذِبٌ وَارْتَقِبُوا إِنِّي مَعَكُمْ رَقِيبٌ (۹۳) وَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا شُعَيْبًا وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَأَخَذَتِ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةَ فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ جَاثِمِينَ (۹۴) كَأَن لَّمْ يَغْنَوْا فِيهَا أَلَا بُعِدًا لِّلْمَدِينِ كَمَا بَعَدَتْ ثَمُودُ (۹۵)

۵/

ص: ۹۳



۹۱ [نفقه]

فقه فهمیدن سخن و محتوای آن است، و اصطلاحاً به قسمی از علوم دینی گفته می شود و آن علم به مدلول ادلّه سمعی است، اما اصول دین علم به مدلول ادلّه عقلی است.

[رهطک]

قوم و عشیره انسان و در اصل به معنی بستن است.

[لرجمناک]

رجم: سنگسار کردن.

۹۲ [ظہریاً]

آنچه به پشت می اندازند و فراموش می شود.

گویند: قد جعل فلان هذا الامر بظہره: یعنی به آن اعتنا ندارد.

۹۳ [و ارتقبوا]

منتظر باشید.

ص: ۹۴

## مبادا مخالفت من شما را به بلا دچار کند

### اشاره

### رهنمودهایی از آیات:

در بخش پیشین دیدیم که قوم شعیب در دفاع از خرافات و بت پرستی مجادله کردند، اما شعیب در بیان حق پای فشرد و احتجاج کرد که:

۱- خداوند او را هدایت کرده و حجت آشکاری به او داده است؛ ۲- حیات شخصی او به بهترین وجه است؛ ۳- وی نخستین کسی است که از برنامه های خدا پیروی می کند؛ ۴- هدف او اصلاح وضع فاسد است تا آن جا که بتواند؛ ۵- بی توجهی قوم اهمیتی برای او ندارد و نومید هم نیست، زیرا او به توفیق الهی به دعوت برخاسته و اعتماد و بازگشت او نه به خود و مردم بلکه به خداست. شعیب به آنان هشدار داد که ستیزه و مخالفتشان با وی ایشان را همچون ۵ اقوام گمراه گذشته در ورطه هلاک می اندازد. قومهای نوح و صالح و لوط که از حیث زمان و مکان یا هر دو به آنان نزدیک اند باید مایه عبرت باشند.

آن گاه شعیب بار دیگر آنان را به آمرزش خواهی و توبه فراخواند، لیکن پاسخی نیافتند و گفتند: ما بسیاری از سخنان تو را نمی فهمیم. معیار ما در ارزش گذاری سخنان، خود سخن نیست بلکه خود گوینده است. ما در میان خود تو را ناتوان می بینیم و اگر پیروان و خاندان تو نبودند سنگسارت می کردیم. فرمود: «آیا خاندان و قبیله من در نظر شما از خدایی که من و شما را آفریده عزیزتر است؟!».

سپس از موضع قاطع گفت: «هر چه خواستید بکنید، من هم به کار خود ادامه می دهم و آینده نشان خواهد داد که عذاب خوار کننده چه کسی را خواهد گرفت؟ دروغگو منم یا شما؟ منتظر باشید من نیز منتظر و شاهد خواهم بود. فرمان خدا (صیحه) رسید. شعیب و پیروان او به لطف پروردگار نجات یافتند و کافران در خانه هاشان بر جای خود خشک شدند و از میان رفتند، گویی در آن جا ساکن نبوده اند. خداوند آنان را از رحمت خود محروم کرد چنان که پیش از آن قوم ثمود گرفتار شده بودند.

## شرح آیات:

### اشاره

### شخصیت پیامبر

[۸۸]

اسلوب رسالت ادامه دارد، اسلوبی که دلها را روشنی می بخشد، و با وجدان پس از زدودن زنگ آن سخن می گوید و پرده آن را کنار می زند. کار شعیب این چنین بود، از خود آغاز کرد، واقعیت تازه ای را پیش قوم نهاد.

قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَىٰ بَيْنِهِ مِنْ رَبِّي

- گفت: ای قوم من! چه می گوئید اگر با من از جانب پروردگارم حجّتی باشد. اگر روشن شود که دید من سالم و راهم درست است و حجّت واضحی از سوی خدا دارم، چه می کنید؟ آیا خطا نیست که در این باره نیندیشید و از آغاز رد کنید.

۵/

وَرَزَقْنِي مِنْهُ رِزْقًا حَسَنًا

- او مرا رزقی نیکو عطا کرده باشد. اخلاق نیکوی شعیب، رفتار خوب، اراده استوار، تندرستی، تکامل معنوی، و افزون بر همه اینها رسالت از سوی خدا که نعمت بزرگی است، شواهدی بر درستی را او بودند.

وَمَا أُرِيدُ أَنْ أُخَالِفَكُمْ إِلَهِي مَا أَنهَأَكُم عَنْهُ

- اگر شما را نهی می کنم برای آن نیست که خود سودی ببرم. من نخستین کسی هستم که به «محتوای رسالت» عمل می کنم

که دلیل

ص: ۹۶

راستگویی من و نیز خرسندی من به آن است و در آن تکلف و تحمیلی نمی بینم.

إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ

-تا آن جا که بتوانم قصدی جز به اصلاح آوردنتان ندارم.» به رغم اختلافی که در مفهوم صلاح و فساد در بعضی از ابعاد آن است، بیشتر مردم بر آنند که دلها را به هم نزدیک کردن، دعوت به پرهیزگاری، درستی پیمانانه و ترازو و اهتمام به حال محرومان و مستضعفان همه صلاح و نیکی است و پیامبر شخصا به کار نیک می پردازد و این را دلیلی بر حقیقت رسالت اعلام می کند.

وَ مَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ

-توفیق من تنها با خداست. به او توکل کرده ام و به درگاه او روی می آورم.» میزان موفقیت برنامه های پیامبران بالاتر از تمام موازین است زیرا این موفقیت از عامل ناشناخته ای برای پیروزی بهره مند است و آن توفیق خدا و درستی بینش پیامبرانه است، که به نوبه خود دلیلی بر صدق رسالت است. از سوی دیگر وضع برنامه هایی که به غیب متکی است و غیب عامل مهمی در روند آن برنامه هاست، دلیل دیگری است بر درستی رسالت، و این همان توکل است. پیامبر مردی متکی به غیب است نه تنها در کارها و رفتارها بلکه در انابه به خدا و تضرع و نماز بسیار و رشد و بردباری؛ (۱) و چنان که آیه اشاره دارد شعیب به خدا متوجه بود و انابه او از پیامبران دیگر بیشتر بود تا آن جا که گفته اند: از ترس خدا و شکر گزاری به او به قدری گریسته بود که چشمش نابینا شده بود.

۵/

## نشانه های عذاب

[۸۹]

شعیب قوم خود را از ستیزه و مخالفت با رسالت که به مجرد اعلام پیامبری آغاز شد، بر حذر داشت و خواست که آنان را به این نکته متوجه کند که

ص: ۹۷

---

۱- (۱۱) - به نظر می رسد که مطلب چنین باشد: پیامبر متکی به غیب است نه تنها در انابه و تضرع و نماز و... بلکه در کارها و رفتارها (مترجم).

حساب اندیشه از گوینده آن جداست. اگر روشهای راعی و اسلوبهای تبلیغ خشم آنان را بر می انگیزد، روا نیست که با مخالفت با اندیشه درست به خود ستم ورزند، زیرا دچار رنجهای سختی می شوند.

وَيَا قَوْمِ لَا يَجْرِمَنَّكُمْ شِقَاقِي أَنْ يُصِيبَكُمْ مِثْلُ مَا أَصَابَ قَوْمَ نُوحٍ أَوْ قَوْمَ هُودٍ أَوْ قَوْمَ صَالِحٍ وَمَا قَوْمَ لُوطٍ مِنْكُمْ بِبَعِيدٍ

ای قوم من! مخالفت با من شما را به کاری وا ندارد تا آنچه بر قوم نوح یا هود یا صالح در همین نزدیکی به قوم لوط رسید به شما نیز برسد.» [۹۰]

آن گاه شعیب از آنان خواست که خود را اصلاح کنند و از گناهان آمرزش بخواهند تا مبادا گناهان گذشته سبب انکار رسالت و مخالفت اوامر الهی باشد.

وَاسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي رَحِيمٌ وَدُودٌ

از پروردگارتان آمرزش بخواهید، به درگاهش توبه کنید که پروردگار من مهربان و درست است.» دعوت به آمرزش خواهی از آن روست که گاهی انسان به کارهای بد خو می گیرد و چنین می پندارد که خدا رهایش کرده و در پی آن نومیثدی از رحمت الهی به او دست می دهد و همه آنها سبب می شود که خود را به دامن کفر بیندازد تا اعمال فاسد خود را توجیه کند. از اینجاست که شعیب قوم خود را به مخالفت با عادت و امیدواری به رحمت خدا واداشت.

[۹۱]

اینک نوبت قوم شعیب فرا رسید تا دلایل شعیب را رد کنند، آیا چه گفتند؟ و چگونه به رد رسالت از نیروی نادانی و ستیزه، تمسک به مادیات و غرور بهره گرفتند؟ قالوا یا شعیب ما نفقه کثیراً مما تقول وانا لکراک فینا ضعیفاً و لولا رهطک / لرجمناک - گفتند: ای شعیب! بسیاری از چیزهایی را که می گویی نمی فهمیم. تو را در میان خود ناتوان می بینیم، اگر برای قبیله ات نبود سنگسارت می کردیم.» یعنی اگر عشیره تو نبود تو را به بدترین صورت می کشتیم.

ص: ۹۸

و تو بر ما پیروزی بیایی.» [۹۲]

شعیب آن مردم نادان را که با خدا عناد می کردند و از قبیله شعیب می ترسیدند سفیه خواند و:

قَالَ يَا قَوْمِ أَرَهْطِي أَعَزُّ عَلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَ اتَّخَذْتُمُوهُ وِرَاءَ كُمْ ظَهْرِيًّا إِنَّ رَبِّي بِمَا تَعْمَلُونَ مُحِيطٌ

-گفت: ای قوم من! آیا قبیله من نزد شما از خدا پیروزمندتر است؟ آیا خدا را پس پشت خویش افکندید و حال آن که پروردگار من به هر چه می کنید احاطه دارد.» یعنی کاری نمی توانید بکنید زیرا در ید قدرت الهی و قلمرو حکومت او هستید.

[۹۳]

آن گاه مرحله تحدی و مبارزه رسید. شعیب از دشمنان جدا شد و گفت به شیوه خود کار کنید، و من طبق دستور خدا عمل می کنم، و هر دو منتظر عواقب خواهیم بود.

وَيَا قَوْمِ اعْمَلُوا عَلَيَّ مَكَانَتِكُمْ إِنِّي عَامِلٌ سَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَ مَنْ هُوَ كَاذِبٌ وَ ارْتَقِبُوا إِنِّي مَعَكُمْ رَقِيبٌ

-ای قوم من! شما هم چنان که هستید به کار خویش مشغول باشید و من هم به کار خویش مشغول می شوم. به زودی خواهید دانست که آن عذاب خوار کننده بر چه کسی فرود می آید و چه کسی دروغگوست، منتظر بمانید، من نیز با شما منتظر می مانم.» بدین سان شعیب پس از جهاد و حصول عوامل آشکار پیروزی، در انتظار فرج بود، و انتظار فرج از برترین اعمال است. در حدیث نبوی آمده: «افضل اعمال امتی انتظار الفرج.»

[۹۴]

سرانجام فرجام کار که پرده از چهره حقیقت مظلوم بر انداخت تا از ستیزه کاران انتقام گیرد، فرا رسید.

وَ لَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا شُعَيْبًا وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَ أَخَذَتِ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةَ فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ جَاثِمِينَ

-چون امر ما فراز آمد شعیب و کسانی را که به او ایمان آورده بودند به رحمت خویش رها کردیم و

ستمکاران را صیحه ای فرو گرفت و در خانه های خویش برجای مردند.» [۹۵]

و چنان نابود شدند که گویی کسی در آن دیار نبوده است.

كَأَنَّ لَمْ يَغْنُوا فِيهَا إِلَّا بُعْدًا لِمَدِينٍ كَمَا بَعَدَتْ ثَمُودُ

چنان که گویی هرگز در آن دیار نبوده اند هم چنان که لعنت بر قوم ثمود.» ۵/

[سوره هود (۱۱): آیات ۹۶ تا ۱۰۳]

اشاره

وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا وَ سُلْطَانٍ مُّبِينٍ (۹۶) إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِ فَاتَّبَعُوا أَمْرَ فِرْعَوْنَ وَ مَا أَمْرُ فِرْعَوْنَ بِرَشِيدٍ (۹۷) يَتَقَدَّمُ قَوْمَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَأَوْرَدَهُمُ النَّارَ وَ بئسَ الْوَرْدُ الْمَوْرُودُ (۹۸) وَ اتَّبِعُوا فِي هَذِهِ لَعْنَةً وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بئسَ الرَّفْدُ الْمَرْفُودُ (۹۹) ذَلِكُمْ مِنْ أَلْبَاءِ الْقُرَىٰ نَقَضَهُ عَلَيْكَ مِنْهَا قَائِمٌ وَ حَصِيدٌ (۱۰۰) وَ مَا ظَلَمْنَاهُمْ وَ لَكِنْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَمَا أَغْنَتْ عَنْهُمْ آلِهَتُهُمُ الَّتِي يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ لَمَّا جَاءَ أَمْرُ رَبِّكَ وَ مَا زَادُوهُمْ غَيْرَ تَتْبِيبٍ (۱۰۱) وَ كَذَلِكَ أَخْذُ رَبِّكَ إِذَا أَخَذَ الْقُرَىٰ وَ هِيَ ظَالِمَةٌ إِنَّ أَخْذَهُ أَلِيمٌ شَدِيدٌ (۱۰۲) إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِمَنْ خَافَ عَذَابَ الْآخِرَةِ ذَلِكَ يَوْمٌ مَجْمُوعٌ لَهُ النَّاسُ وَ ذَلِكَ يَوْمٌ مَشْهُودٌ (۱۰۳)

۵/

معنای واژه ها

[۹۸]يقدم]

قدمت القوم: در پیش آنان راه رفتن و ایشان پیروی کردند.

ص: ۱۰۰

«ورود» در آمدن به آب، و اصل آن نزدیک شدن به ورود در آب است. مراد این است که چه بد است آن آبی که تشنگان برای زنده نگاه داشتن خود بدان وارد می شوند، یعنی آتشی که در آن داخل می شوند.

[۹۹] الرّفد المرفود

عطایی که به آنان بخشیده می شود.

[۱۰۰] قائم

باقی، اگر چه اهل آن قریه نابود شده باشند.

[حصد]

به معنی محصود (دریوده)، مراد چیزی است که درو شده و اثرش از میان رفته باشد.

[۱۰۱] تیبیب

زیان و صدمه زدن.

۵/

## کار فرعون درست نبود

### اشاره

### رهنمودهایی از آیات:

خداوند موسی را با آیات روشن و حجت آشکار (معجزه) فرستاد. «آیات» همان ارزشهایی بود که موضوع دعوت موسی را تشکیل می داد و نیز حقایقی که آنها را به مردم بیان می کرد و همان فطرت فراموش شده ای که آن را در دلها زنده گردانید و معرفتی که از آن ناآگاه بودند و خداوند آگاهشان کرد.

موسی با حجت و برهان نزد فرعون و بزرگان قوم او آمد، اما بزرگان نپذیرفتند و از فرعون پیروی کردند که ناکامل و هدایت نیافته بود، زیرا وی پیروان خود را به جایگاه بد یعنی دوزخ فرا می خواند که لعنت خدا در دنیا و آخرت را به دنبال داشت.

چه راهنمایی و پذیرایی بدی بود! آیا خداوند به آنان ستم کرد؟ نه، ایشان به خود ستم کردند که پیرو فرعون





و سایر خدایان دروغین شدند و این خدایان به هنگام نزول عذاب به یاری آنان نشتافتند، عذاب خدا سخت و دردناک است.

۵/ پس هر که از عذاب آخرت بترسد، نابودی قریه‌ها برای او عبرتی خواهد بود امّا آن که از روز رستاخیز که مردم و فرشتگان در آن حضور می‌یابند بترسد، آیات و عبرتها به حال او سودی نخواهد داشت.

## شرح آیات:

### اشاره

[۹۶]

هدف از ارسال پیامبران به سوی مردم این بوده که آنان را به کار بستن پیمان فطرت وادارند، و خردهایشان را بیدار کنند و این پیامبران نیازی به آوردن معجزه نداشتند، با این همه رحمت خداوند سبحان ایجاد کرد که حجّت به طور قاطع تمام شود و بی اتمام حجّت کامل عذابشان نکند، از این رو فرمود:

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا وَ سُلْطَانٍ مُّبِينٍ

و ما موسی را همراه با آیات و حجّت آشکار خویش فرستادیم. این معجزه‌ها بزرگی بود که همه ریسمانهای ساحران را بلعید و سرانجام ساحران به خداوند ایمان آوردند. و معجزه دیگر «ید بیضا» بود، اما فرعون رسالت موسی را نپذیرفت.

[۹۷]

إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِ فَاتَّبَعُوا أَمْرَ فِرْعَوْنَ - نزد فرعون و مهتران قومش، اما آنان پیرو فرمان فرعون شدند. آن قوم پیرو فرمان فرعون شدند که مدّعی خدایی بود، اما راه فرعون نه بر پایه خرد و تجربه، بلکه بر پایه خواهش نفس و شهوات بود، و آدمی چه قدر باید ظالم به نفس باشد که از کسی که اسیر شهوات است پیروی کند، و اگر میزان طاعت هوای نفس و شهوات باشد بهتر آن است که تو از شهوات خود پیروی کنی نه از شهوات دیگران! ۵/ میزان در اطاعت از دیگری این است که وی خردمندتر و مجرب تر باشد، اما اگر او امر او سبک و بی خردانه و قائم بر پایه واکنشهای مرحله‌ای و آنی باشد و نیز بر اساس روش عقلانی و ایمانی سالم نباشد چگونه می‌توانی از او اطاعت

ص: ۱۰۲

کنی؟! فَاتَّبِعُوا أَمْرَ فِرْعَوْنَ وَ مَا أَمْرُ فِرْعَوْنَ بِرَشِيدٍ - پس از فرمان فرعون پیروی کردند که فرمانی حکیمانه نبود.» [۹۸]

چرا راه فرعون درست نبود؟ زیرا وی زندگی را در چار چوب دنیا می دید و درباره زندگی آخرت چیزی نمی دانست، از این رو همه اندیشه ها و عمل کردهای او خطا بود. چه، شناخت او از زندگی شناختی نادرست بود. به همین جهت در روز قیامت پیشاپیش قوم گمراه خود به سوی آتش حرکت می کند.

يَقْدُمُ قَوْمَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَأْوَرَدَهُمُ النَّارَ وَ بئْسَ الْوِرْدُ الْمَوْرُودُ

- در روز قیامت پیشاپیش قوم خود بیاید و همه را به آتش در آورد که وارد شدن را بد بد جایگاهی است.» [۹۹]

فرعون یاران و پیروان خود را وارد دوزخ می کند، دوزخی که در آن جا نه رحمتی هست و نه نعمت و آسایشی، و پایانی هم ندارد. آتش آن بسیار گرم است. دوزخی بسیار ژرف که نورش تاریکی است و سوخت آن دوزخیانند.

افزون بر عذاب جسمانی که فرعون سبب آن شده بود، در معرض عذابی دیگر یعنی عذاب بدنامی و نیز لعنت که تا ابد دامنگیر ایشان است قرار گرفتند.

اینکه قرآن پس از هزاران سال که از مرگ فرعون و قومش می گذرد ملعون بودن آنان را بیان می کند.

آیا این عبرت انگیز نیست؟ وَ اتَّبِعُوا فِي هَذِهِ لَعْنَهُ ۝ وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ - لعنت این جهان و لعنت روز قیامت را از پی دارند.» در این دنیا به لعنت و در روز قیامت افزون بر عذاب باز هم به لعنت گرفتار می شوند! بئس الرّفُودُ الْمَرْفُودُ - چه بد عطایی به آنان داده شده است.» «ورد مورود» یعنی وارد شدن به آتش دوزخ که اثر مادی است و «رفد» مرفود» یعنی عطیة بد داده شده که آثار معنوی است. این بود کیفر قوم فرعون که از

او پیروی کردند. بنا بر این روا نیست که کسی از دیگری پیروی کند که او را به راه راست نمی برد بلکه گمراهش می کند.

[۱۰۰]

ذَلِكَ مِنَ الَّذِينَ الْقُرَى نَقَّضَهُ عَلَيْكَ مِنْهَا قَائِمٌ وَحَصِيدٌ - اینها اخبار قریه هایی است که برای تو حکایت می کنیم؛ قریه هایی که بعضی هنوز برپایند و بعضی ویران. «قریه هایی باقی اند و قریه هایی دیگر از میان رفته اند. باقی ها اگر ظالم به نفس باشند نابود خواهند شد اما آنها که از میان رفته اند مانند مزرعه ای هستند که درویده باشد و چیزی از آن بر جای نماند. نابودی این قریه ها مایه عبرت ماست.

### بند قریه های از میان رفته

[۱۰۱]

پندی که این قریه ها به ما می دهند در آیه بعد است که خدا فرمود:

وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ

- ما به آنها ستم نکردیم بلکه خود به خود ستم می کردند. «خداوند زندگی خوشی به مردم این قریه ها بخشید و فرصتی برای هدایت داد و در مواردی که خطر آنان را تهدید می کرد مصلحانی فرستاد. اینان آنچه در توان داشتند به کار بردند. بیم و امید دادند، ۵/ آیات الهی را یاد کردند، به بیدار ساختن خردها پرداختند و هر چه می توانستند کردند جز هدایت اجباری. اما کافران از فرصت هدایت بهره نگرفتند، به ستیزه و مبارزه و گردن کشی و ظلم به نفس ادامه دادند.

انحراف اصلی این بود که در راه پرستش خدایان رنجها کشیدند اما این خدایان در لحظه ای که عذاب سخت الهی فرا رسید به فریاد آنان نرسیدند و نتوانستند یاریشان کنند.

فَمَا أَغْنَتْ عَنْهُمْ آلِهَتُهُمُ الَّتِي يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ لَمَّا جَاءَ أَمْرُ رَبِّكَ

- و چون امر پروردگار تو فراز آمد خدایانی که به جای خدای یکتا می پرستیدند هیچ به کارشان نیامدند.»

ص: ۱۰۴

وجود خدایان مانع اجرای فرمان الهی نشد.

وَ مَا زَادُوهُمْ غَيْرَ تَتْبِيبٍ

و جز زیانکاری چیزی بر آنها نیفزودند.» بلکه بر شدت عذاب و هلاک و زیانکاری افزود.

[۱۰۲]

وَ كَذَلِكَ أَخْذُ رَبِّكَ إِذَا أَخْذَ الْقُرَىٰ وَ هِيَ ظَالِمَةٌ إِنَّ أَخْذَهُ أَلِيمٌ شَدِيدٌ - این چنین بود مؤاخذه پروردگار تو وقتی که بخواهد قریه ای ستمکار را به مؤاخذه کشد که مؤاخذه ای سخت دردناک است.» نکته ای که در این قصه هست در دو چیز خلاصه می شود:

۱- عذاب و مجازات خدا سخت و دردناک است و ما نباید فرمانهای خدا را خوار و کیفر او را سبک بشماریم.

[۱۰۳]

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّمَنْ خَافَ عَذَابَ الْآخِرَةِ ذَلِكَ يَوْمٌ مَّجْمُوعٌ لَهُ النَّاسُ وَ ذَلِكَ يَوْمٌ مَّشْهُودٌ - در اینها برای کسانی که از عذاب آخرت بیمناکند عبرتی است، در آن روز که مردم گرد آورده شوند و آن روز که مردم را در آن حاضر آورند.» ۲- عذاب دنیا که سخت و دردناک است به مؤمنان می فهماند که عذاب ۵/ آخرت سخت تر و دردناک تر است.

مؤمن از طریق برخورد با آلام دنیوی، به روز جزا (قیامت) متوجه می شود که همه مردم در آن روز گرد می آیند و شاهدانی از مردم و فرشتگان حضور می یابند. بر ماست که با آگاهی از چنین روزی زندگی کنیم و خوف آخرت داشته باشیم.

۵/

**[سوره هود (۱۱): آیات ۱۰۴ تا ۱۰۹]**

**اشاره**

وَ مَا نُوحِرُهُ إِلَّا لِأَجَلٍ مُّعَيَّنٍ (۱۰۴) يَوْمَ يَأْتُ لَا تَكَلِّمُ نَفْسٌ إِلَّا بِذَنبِهِ فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَ سَعِيدٌ (۱۰۵) فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُّوا فِي النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَ شَهيقٌ (۱۰۶) خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ إِنَّ رَبَّكَ فَعَّالٌ لِّمَا يُرِيدُ (۱۰۷) وَ أَمَّا الَّذِينَ سَعَدُوا فِي الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ عَطَاءٌ غَيْرَ مَجْدُودٍ (۱۰۸) فَلَا تَكُ فِي مَرْيَمَ مِمَّا يَعْبُدُ هَؤُلَاءِ مَا يَعْبُدُونَ إِلَّا كَمَا يَعْبُدُ آبَاؤُهُمْ مِنْ قَبْلُ وَ إِنَّا لَمَوْفُونَ بِمَا نَصِيبُهُمْ غَيْرَ مَنْقُوصٍ (۱۰۹)

ص: ۱۰۵

## معنای واژه ها

۱۰۶ [زفیر و شهیق]

«زفیر» بازدم، و نیز باز گردانیدن نفس با صدا به جهت غم است. اصل «زفیر» شدت است «زفرت النار» یعنی نعره شعله آتش شنیده شد. «شهیق» صدای سختی که از اندرون با نفس کشیدن بیرون می آید، و اصل آن طول بسیار است. زفیر و شهیق را به معنی عرعر خرا، اول و آخر آن، نیز گفته اند.

۱۰۷ [ما دامت]

هر قدر که باقی ماند.

۱۰۸ [مجذوذ]

بریده شده. از «جذ».

۱۰۹ [مریه]

شکی که دلالت بر تهمت زدن کند.

## فرجام آدمی: از بدبختی دوزخ تا خوشبختی بهشت

### اشاره

### رهنمودهایی از آیات:

در پایان بخش پیشین سخن از تحذیر از رستاخیز بود و در این جا به عنوان

ص: ۱۰۶

تأکید مطلب آمده است که تأخیر روز قیامت نامحدود نیست بلکه در پایان مدّت معینی خواهد رسید. ما با قطار زمان به آن نزدیک می شویم. در آن روز حکومت الهی آشکار می شود چنان که کسی قادر به سخن نیست مگر آن که خدا اجازه دهد، و مردم به دستۀ خوشبختان و دستۀ بدبختان تقسیم می شوند. بدبختان در آتش دوزخ میان مرگ و زندگی هستند و تا آسمان و زمین برقرار است در آن جا می مانند مگر آن که خدا بخواهد، اما خوشبختان در بهشت جاودانی اند ما دام که آسمان و زمین باقی است مگر آن که خدا خواهد، و این بهشت بخشش ناگستنی خداست.

## شرح آیات:

### اشاره

### پس برخی از ایشان بدبخت و برخی خوشبخت هستند

[۱۰۴]

چرا خداوند عذاب را به تأخیر می افکند؟ زیرا از پیش مدّت مقرّری تعیین کرده / ۵ و به سبب حکمت و رحمت در این مدّت فرصت آزمایش به مردم داده است: هر که ایمان آورد و کار نیک کرد، از عملش سود می برد و از پایان گرفتن مدّت نمی هراسد، و هر کس کوتاهی کرد فرصت را از دست داده است، و هر گاه آدمی قابلیت‌های خیر و شرّ خود را با تحوّل زمان بروز داد مدّت آزمایش او پایان گرفته است و باید آماده ترک کردن حوزه امتحان که همان دنیا است باشد و به سوی جزای عمل در آخرت روانه شود.

وَمَا تُؤَخِّرُهُ إِلَّا لِأَجَلٍ مُّعَدُّودٍ

— و ما آن را جز برای زمانی معین به تعویق نمی اندازیم. یعنی تأخیر به جهت مدّت مقرّری است که خداوند در دنیا برای انسان تعیین کرده است.

[۱۰۵]

چون آن روز ترسناک برسد، سکوت مهیب همه جا را فرا می گیرد و مردم در پیشگاه خدا خاموش می ایستند. کسی جز به اجازه خدا سخن نمی گوید و این دالّ بر احاطۀ حکومت خدا بر همگان است.

يَوْمَ يَأْتِ لَا تَكَلِّمُ نَفْسٌ إِلَّا بِإِذْنِهِ

— روزی که چون بیاید هیچ کس جز

به فرمان او سخن نگوید.» در آن روز مردم خود به دو گروه تقسیم می شوند: بدبختان که فرصت کارهای نیک را در دنیا از دست داده اند و در این جا دستشان خالی است و اعمالشان صرفاً بد است. اینان اهل دوزخ اند، خوشبختان که کارهایشان صرفاً برای خداست و در نتیجه اهل بهشت اند.

فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ

و مردمان بعضی بدبخت و بعضی خوشبخت باشند.» [۱۰۶]

کیفر بدبختان این است که در آتش می سوزند نه می میرند و نه زنده می مانند بلکه مدام دچار رنجهای گوناگونند. گاهی به جهت ضعف آهی خفیف (زفیر) و گاه به سبب درد سخت آهی بلند (شهیق) می کشند.

فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُّوا فَفِي النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَ شَهِيْقٌ

اما بدبختان در آتش اند و مردمان را در آن جا ناله ای زار و خروشی سخت بود.» [۱۰۷]

این کافران در آتش دوزخ جاودان می مانند تا زمانی که آسمانها و زمین پیرامون دوزخ پایدار باشند.

۵/

خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ

و تا آسمانها و زمین باقی است در آن جا جاودانه بمانند مگر آنچه پروردگارت بخواهد.» پرسشی که مفسران مطرح کرده اند این است که چرا استثنای «مشیت الهی» آمده است؟ و پاسخهای متعدّد گفته اند و به نظر من پاسخ نزدیک به حقیقت این است که خدا به وعده خود وفا می کند اما چیزی بر او محتوم نیست خاصه که کیفر و پاداش برای بدبختان است اما درباره خوشبختان به اندازه گناه نیست بلکه تنها بر حسب کار نیک است. و از سوی دیگر همه اینها به مقام ربوبیت مرتبط است. نماز چون برای خداست، ثواب بزرگی دارد و همچنین ترک نماز کار قبیح و دارای کیفر سختی است، این نیز به مقام پروردگار متعال مربوط است و به همین سبب اوست که مدت و اندازه و نهایت آن را تعیین می کند چنان که آیه به این اشاره دارد.

ص: ۱۰۸



إِنَّ رَبَّكَ فَعَّالٌ لِّمَا يُرِيدُ

-همانا خدای تو هر چه خواهد کند. [۱۰۸]

اما خوشبختان در بهشت اند، ما دام که زمین و آسمان آن برجاست، لیکن مشیت خدا فوق همه اینهاست. می توان گفت اراده خدا که محدود نیست بر این تعلق گرفته است که بهشت را جاودانی کند تا مؤمنان زمان بیشتری برای ماندن در آنجا داشته باشند.

وَ أَمَّا الَّذِينَ سَعِدُوا فَفِي الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ

-اما نیکبختان تا آسمانها و زمین باقی است در بهشت جاویدان بمانند مگر آنچه پروردگارت بخواهد. معنایی را که برای مشیت گفتیم، آیه:

عَطَاءٌ غَيْرَ مَجْذُودٍ

-عطای او هیچ منقطع نمی شود. تأیید می کند که اشاره به عطای ناگسستگی خدا دارد. شاید مفهوم آیه خلود در بهشت است اما نه به آن معنی که تبدل ذاتی باشد که در ۵/ عالم هستی روی می دهد و طبیعت آن از فانی به خالد تحوّل یابد، بلکه بدین معنی که خدا اراده کرده که بهشت جاودانی باشد و الله اعلم.

[۱۰۹]

پافشاری کافران در عقیده باطل خود و نیز عناد آنان در گمراهی ممکن است مؤمن را دچار شک کند که راه آنان درست است یا تا حدی حق به جانب ایشان است. خداوند این شک را مردود می داند و می گوید در بطلان عقیده آنان نباید تردید کرد.

فَلَا تَكُ فِي مِرْيَةٍ مِّمَّا يَعْْبُدُ هَؤُلَاءِ

-از آنچه اینان می پرستند در تردید مباش. «عبادت کافران باطل است و آنان از پدرانشان که گمراه بوده اند تقلید می کنند و چنان که خداوند آن پدران را با عذاب دنیوی کیفر داد اینان را نیز عذاب خواهد کرد.

مَا يَعْْبُدُونَ إِلَّا كَمَا يَعْْبُدُ آبَاؤُهُمْ مِنْ قَبْلُ وَ إِنَّا لَمَوْفُوهُم نَصِيبُهُمْ غَيْرَ مَنْقُوصٍ

-جز بدان گونه که پدرانشان پیش از این می پرستیدند، نمی پرستند، ما

ص: ۱۰۹

**[سوره هود (۱۱): آیات ۱۱۰ تا ۱۱۲]**

**اشاره**

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَاخْتَلَفَ فِيهِ وَلَوْ لَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ وَإِنَّهُمْ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مُرِيبٍ (۱۱۰) وَإِنَّ كُلاًّ لَمَّا لِيُؤْفِقِيَهُمْ رَبُّكَ أَعْمَالَهُمْ إِنَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ خَبِيرٌ (۱۱۱) فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَمَنْ تَابَ مَعَكَ وَلَا تَطْغَوْا إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۱۱۲)

۵/

**پایداری کن چنان که خدایت فرمان داده است**

**اشاره**

**رهنمودهایی از آیات:**

در بخش پیشین دیدیم که مقیاس ایمان بدبختی یا رستگاری در روز قیامت است. در اینجا قرآن می خواهد ایمان به آخرت را مبتنی بر اعمال در دنیا کند. از این رو پیامبر را از تردید در گمراهی کافرانی که خدایانی را می پرستند باز می دارد و می فرماید: اینان بر مشرکان پیشین برتری ندارند و خداوند آنان را بی هیچ کاستی کیفر عادلانه ای خواهد داد.

این کافران به کسانی می مانند که در کتاب موسی اختلاف کردند و آن را نپذیرفتند. خداوند بنا به وعده خود فرصت آزمایش به آنان داد و اگر این وعده نبود مؤمنان را به رغم دشمنان تأیید می کرد و عذاب الهی کافران را فرو می گرفت. به هر

ص: ۱۱۰

حال اختلاف در کتاب از آن جا ناشی بود که در خدایی بودن آن شک کردند.

البته فرصت داده شده نیز دایمی نیست بلکه محدود به پایان آن فرصت و مهلت است که آن گاه خداوند کارهایشان را که به آنها مطلع است فاش و به آنها رسیدگی خواهد کرد.

امّا تو ای پیغمبر باید که بر حسب فرمان خدا پایداری کنی و همچنین شما ای مؤمنان باید استقامت ورزید / ۵ و از حدود تجاوز نکنید، خدا به اعمالتان بیناست.

## شرح آیات:

## اشاره

[۱۱۰]

خداوند قرآن را فرستاد تا در اختلافی که دارند داوری کند، آنان در خود قرآن اختلاف کردند و آن را بر خواهشهای نفسانی خود تطبیق نمودند، زیرا در حقیقت نه به کتاب آسمانی بلکه به خواهشهای نفس خود ایمان آورده بودند و اگر این نبود که دنیا جای آزمایش است پذیرندگان کتاب را تأیید و پیروان هوای نفس را خوار می کرد.

وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَاخْتَلَفَ فِيهِ وَ لَوْ لَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ

- به موسی کتاب دادیم. در آن کتاب اختلاف شد، اگر نه حکمی بود که از پیش از جانب پروردگارت صادر شده بود. یعنی در کتاب اختلاف کردند و اگر سخن خدا مبنی بر تأخیر عذاب به روز قیامت یا روز پایان مهلت کافران و پیروزی مؤمنان نمی بود آنان را کیفر می داد.

لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ

- میانشان داوری شده بود. یعنی به نوع دیگر درباره منکرین حکم می کرد نه آن که کتابی برای ایشان بفرستد که آنان را سودمند نیفتد و به سبب طغیان و پیروی از هوای نفس هدایتشان نکند.

وَ إِنَّهُمْ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مُرِيبٍ

- که ایشان در آن کتاب سخت در تردید بودند. اختلاف در کتاب دلیل شک کردن در آن است.

بشر کارهای بد و خطاهای خود را توجیه می کند و می کوشد که به انگیزه هوای نفس مسائل دینی را به نفع خود بچرخاند و یا کتاب خدا را به غلط تفسیر می کند و خود را فریب می دهد، خداوند به هیچ یک از اینها نمی نگرد، بلکه به حقیقت اعمال می نگرد و جزای آنها را به طور کامل می دهد و علم پروردگار به همه آن اعمال فراگیر است.

وَإِنَّ كَلًّا لَّمَّا لِيُؤْفِقْنَهُمْ رَبُّكَ أَعْمَالَهُمْ إِنَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ خَبِيرٌ

و پروردگار تو پاداش اعمال همه را به تمامی خواهد داد و خدا به کارهایی که می کنند آگاه است. / ۵/ تأکیدهای پیاپی که در آیه دیده می شود دالّ بر این است که بشر با توجیه کتاب خود را می فریبد چنان که با چیزهای دیگر فریب می دهد و خداوند یاد آور می شود که این خدعه سراب است و تنها چیزی که می ماند عمل اوست.

### فاستقم كما امرت

چرا انسانها در دنیا اختلاف می کنند؟ زیرا آدمی به حدود و حقوق خود خرسند نیست بلکه می خواهد از حدود تجاوز و به حقوق دیگران تعدی کند. شخص متجاوز با تجاوز خود ارزشهای الهی را که بر سر راه او هستند از میان می برد و آنها را بر حسب تمایلات خود تفسیر می کند تا ارزشهای الهی را جزء معاملات فاسد خود قرار دهد. از این رو بسیار سخت است که کسی درباره تفسیر کلام آسمانی بر حسب خواهشهای نفسانی با نفس خود مبارزه کند و در خط «کتاب» بایستد و خود را با معیارهای آن تطبیق دهد.

قرآن قاطعانه بر این حقیقت تأکید می گذارد.

فَاسْتَقِمَّ كَمَا أُمِرْتَ

همان گونه که فرمان داده شده ای استقامت کن. « پیامبر به برکت عصمت الهی و حسن توکل استقامت می کند. مؤمنان در این باره با دشواریهایی رو به رو می شوند که آنان را از راهشان منحرف می کند، امّا فوراً به سوی خدا باز می گردند و استقامت می ورزند.

-همراه با آنان که با تو رو به خدای کرده اند.» اما سبب انحراف و توجیه کتاب خدا بر حسب خواهشهای نفسانی و سپس اختلاف در کتاب طغیان است.

وَلَا تَطْغَوْا إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ

-و طغیان نکنید که او به هر کاری که می کنید بیناست.» / ۵ بر ماست که از راه هدایت بی افزایش یا کاهش پیروی کنیم، و جز این «طغیان» خواهد بود.

در حدیث به روایت از ابن عباس آمده است: هیچ آیه ای از میان آیات نازل شده بر رسول اکرم، سخت تر و مشقت بارتر از این آیه نیست و از این رو بود هنگامی که اصحاب گفتند: یا رسول الله زود به پیری رسیده ای! پاسخ داد:

«شبیبتی هود و الواقعة».

۵/

### [سوره هود (۱۱): آیات ۱۱۳ تا ۱۱۷]

#### اشاره

وَلَا تَزْكُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُم مِّنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ ثُمَّ لَا تُنصِرُونَ (۱۱۳) وَ أَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفِي النَّهَارِ وَ زُلْفًا مِّنَ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ ذَلِكَ ذِكْرٌ لِلذَّكِرِينَ (۱۱۴) وَ اصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضَيِّعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ (۱۱۵) فَلَوْ لَا كَانَ مِنَ الْقُرُونِ مِن قَبْلِكُمْ أُولُوا بَقِيَّتِهِ يَبْهَوْنَ عَنِ الْفَسَادِ فِي الْأَرْضِ إِلَّا قَلِيلًا مِّمَّنْ أَنْجَيْنَا مِنْهُمْ وَ اتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَا أُتْرِفُوا فِيهِ وَ كَانُوا مُجْرِمِينَ (۱۱۶) وَ مَا كَانَ رَبُّكَ لِيُهْلِكَ الْقُرَى بِظُلْمٍ وَ أَهْلِهَا مُصْلِحُونَ (۱۱۷)

۵/

ص: ۱۱۳

۱۱۳ [و لا ترکنوا]

از «رکون» به معنی آرامش گرفتن با چیزی همراه با دوست داشتن آن و گوش فرا داشتن.

۱۱۴ [طرفی النهار]

صبح و عصر، زیرا نماز صبح در بخش اول روز و نماز ظهر و عصر در بخش دوم آن است.

[و زلفا]

جمع زلفه به معنی منزلت. و «زلف» اول اوقات شب است.

۱۱۶ [اولوا بقیه]

بقیه اسم مصدر از «ابقاء» است و مراد این است که باقی مانده خیر از خیر پیشین است.

[أترفوا]

یا ناز و نعمت و لذت خو گرفتند، و «ترف» یعنی عادت به نعمت. به متنعّم «ترف» گفته می شود از آن رو که در تنعم به روی او باز است.

۵/

## چگونه پایداری را تضمین کنیم؟

### اشاره

### رهنمودهایی از آیات:

تا این جا قصه های کافران از قبیل عاد، ثمود و اصحاب الأ-یکه، و فرجام دردناک آنان بیان شد. در این بخش، قرآن پایگاه درست و نیز پندگیری از مطالبی را که گفته شده به این شرح آورده است:

۱- دوستی با کافران و اطاعت از آنان حرام است و کسی نباید به راه ایشان بگراید و به آتش ایشان بسوزد و اگر چنین کند خدا او را یاری نخواهد کرد؛

۲- یاری جویی از نماز و صبر، و منتظر گشایش موعود از سوی خدا بودن؛ ۳- تشکیل جبهه ای از صالحان که با نظام منحرف همکاری نکرده اند و نیز اعتماد بر ایشان در مبارزه با فساد.

آیات بیانگر این است که انگیزه کافران در زندگی ناز و نعمت و سرمستی است و ۵/ به همین جهت به حقّ مردم تجاوز می کنند و در زمین فساد می کنند، و خدا هرگز مردم صالح شهری را از روی ستم عذاب نمی کند بلکه فساد است که سبب هلاک آنان می شود.

### شرح آیات:

### اشاره

### به ستمکاران گرایش و اعتماد نداشته باشید

[۱۱۳]

فقط کافر نیست که در جامعه گناهکار است، بلکه کسانی که در برابر کفر و ظلم خاموشند و به ظالمان کمک می کنند نیز گناهکارند. خداوند سبحان ما را باز می دارد از این که به ظالمان بگراییم و با آنان دوستی بورزیم و طرف مشورت ایشان باشیم، اطاعت و نیز تقویت مادی کنیم. همه اینها سبب می شود که در گناه با ایشان شریک باشیم و آن گاه عذابی که فراگیر است ما را نیز خواهد گرفت.

وَلَا تَزْكُنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ

-به ستمکاران میل نکنید که آتش بسوزاندتان. «رکون» ضدّ دوری و نفرت و به معنی آرامش یافتن با چیزی و اعتماد بر آن با خرسندی. از این رو به ظاهر می توان در برابر ظالم سکوت کرده منتظر فرصتی بود که بتوان او را نابود ساخت.

وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ

-شما را جز خدا هیچ دوستی نیست و کس یاریتان نکند. «جامعه ای که در برابر ظلم خاموش، یا به ستم دیدگی کسی در حقّ آن جامعه خرسند باشد، در زمین و آسمان هیچ کس دوست و یاریگر آن نخواهد بود. نه

خدا چنین جامعه ای را یاری خواهد کرد- زیرا وی به مقابله در برابر ظالمان فرمان می دهد- و نه اولیای خدا که خواستار جنبش مستضعفان بر ضد ظالمان اند و نیز می خواهند همکاری مستضعفان را جلب کنند و با ستمکاران بجنگند.

### از بردباری و نماز یاری بگیرید

[۱۱۴]

برای مقاومت در برابر زر و زوری که تکیه گاه ظالمان است و پایداری ۵/ در برابر فشار سخت آنان و برای این که دل‌های ما در برابر اضلال ستمکاران استوار باشد و در مبارزه با آنان قدرتمند باشیم باید از بردباری و نماز یاری جویم و همچنین برای این که اعتماد به نفسی را که طاغیان با تبلیغ و تحذیر آن را ناتوان ساخته اند بازیابیم و کفاره گناه بزرگی که عادتاً گروه‌های مستضعفان به آن مرتکب اند بدهیم- و این گناه نومی‌دی از رحمت خدا و آب به آسیای ظالمان ریختن و اعتقاد به این است که آنان مقهور نخواهند شد- باید از صبر و نماز استعانت کنیم، چنان که خدا در جای دیگر فرمود: **وَ اِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ اِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ** (بقره، ۵۴).

زیرا نماز بنده را به خدا می پیوندد و به او آرامش می بخشد و از گناهان نگاهش می دارد.

**وَ اَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفِي النَّهَارِ**

-نماز بگزار در آغاز و انجام روز». یعنی صبح پیش از دمیدن آفتاب و پس از طلوع فجر که آغاز روز است و نیز بعد از ظهر که مسلمان نمازهای ظهر و عصر را می خواند نماز بخوان.

**وَ زُلْفًا مِنَ اللَّيْلِ**

-و ساعاتی از شب». و نیز پس از گذشتن زمانی از شب که مراد نمازهای مغرب و عشاءست. رسول خدا فرمود: «المغرب والعشاء زلفی اللیل».

با توجه به این آیه بر مؤمن است که در سه وقت پنج نماز بخواند، (۱) چنان

ص: ۱۱۶

---

۱-۱۲) -ظاهراً مراد مؤلف این است که نمازها در اوقات صبح و بعد از ظهر و شب خوانده می شود و این مغایر با پنج وقتی نمازها نیست. مثلاً نماز ظهر هنگام زوال آفتاب و نماز عصر چند ساعت پس از آن گزارده می شود اما هر دو در بعد از ظهر ادا می گردد. به عبارت دیگر منظور مؤلف جمع کردن بین نمازهای ظهر و



که در آیه دیگر (اسراء، ۷۸) آمده: **أَقِمِ الصَّلَاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ وَقُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا** -

نماز بديها و گناهان را از میان می برد. زیرا وقتی به ظالم گرایش و اعتماد نداشته باشی و او را یاری نکنی نماز روزانه ایمان گم شده ات را به تو باز می گرداند و آثار منفی ۵/ تأیید ظالم را که در دل تو باقی مانده است می برد.

**إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ**

-خوبیها بديها را از میان می برند. اما نه هر نمازی بدی را می زداید بلکه نمازی این نقش را دارد که در پاک کردن دل از غفلت یاریگر و سودمند باشد. از این رو نمازی که بر حسب عادت یا ریا خوانده شود سودی ندارد. به همین جهت است که پروردگار ما فرمود:

**ذَلِكَ ذِكْرِي لِلذَّاكِرِينَ**

-این ذکری است برای ذاکران. و در حدیث مأثور از پیامبر گرامی آمده که فرمود: «ارجی آیه فی کتاب الله و اقم الصلاه طرفی النهار...» آن گاه خطاب به علی (ع) فرمود:

«یا علی، و العذی بعثنی بالحق بشیرا و نذیرا ان احدکم ليقوم من وضوءه فتساقط عن جوارحه الذنوب، فاذا استقبل الله بوجهه و قلبه لم یقلب و علیه من ذنوبه شیء، كما ولدته امه، فإن اصاب شیئا بین الصلاتین کان له مثل ذلك من عد الصلوات الخمس. ثم قال: یا علی، انما منزله الصلوات الخمس لأمتی کنهر جار علی باب احدکم، كما یظن احدکم لو کان فی جسده درن، ثم اغتسل فی ذلك النهار خمس مرات، أکان یقی فی جسده درن؟ فکذلك و الله الصلوات الخمس لأمتی». (۱)

یعنی «ای علی، سوگند به خدایی که مرا به حق بشیر و نذیر فرستاد، کسی از شما که وضو می گیرد گناهان از اعضای او فرو می ریزد و چون روی و دلش را به

(۱۲)

عصر یا مغرب و عشا نیست (مترجم).

ص: ۱۱۷

۱- (۱۳) - نور الثقلین، ج ۲، ص ۴۰۱.

سوی خدا متوجه می کند، در همان حال چیزی از گناهانش نمی ماند، گویی اکنون از مادر زاده شده است. اگر عملی میان دو نماز کند، به شمار نمازهای پنجگانه ثواب می برد. «سپس گفت: «ای علی، نمازهای پنجگانه برای امت من مانند چشمه جاری بر خانه یکی از شماست. اگر در تن او چرکی باشد و خود را پنج بار در آن چشمه بشوید، آیا چرکی در تن او می ماند؟ به خدا سوگند، نمازها برای امت من چنین است.»

[۱۱۵]

چنان که نماز توان مقاومت می دهد و آدمی را در برابر عوامل منفی نظام فاسد استوار و پا برجا می کند، بردباری و تحمل دشواریها نیز ایجاد مقاومت می کند، زیرا صبر یعنی انتظار آینده با اعتقاد به این که ۵/ خداوند مزد نیکوکاران را ضایع نخواهد کرد، این است جوهر صبر. اطمینان به این که کار نیک پاداش خوبی در دنیا یا در آخرت به دنبال خواهد داشت، نفس را در برابر شهوات و دشواریها آرامش می بخشد.

وَ اصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ

صبر کن، زیرا خداوند مزد نیکوکاران را تباه نمی سازد. [۱۱۶]

هدف از مقاومت ایجاد گروهی از مؤمنان است که در برابر نظامهای فاسد بایستند.

فَلَوْ لَا كَانَ مِنَ الْقُرُونِ مِنْ قَبْلِكُمْ أُولُوا بَقِيَّتِهِ يَسْتَهْزِئُونَ عَنِ الْفُسَادِ فِي الْأَرْضِ

چرا در میان مردمانی که پیش از شما بودند خردمندانی نبودند تا مردم را از فساد در زمین باز دارند. یعنی فقط گروهی از مردم جامعه که اهل فساد نبودند باقی ماندند، زیرا کارشان نهی از فساد و پایداری در برابر انحراف بود.

إِلَّا قَلِيلًا مِمَّنْ أَنْجَيْنَا مِنْهُمْ

جز اندکی از آنان که نجاتشان دادیم. اکنون همین گروه اندک هستند و خداوند ایشان را نجات داده حال آن که دیگران را هلاک کرده است.

وَ اتَّبِعِ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَا أَتَرَفُوا فِيهِ وَ كَانُوا مُجْرِمِينَ

ظالمان از پی

ص: ۱۱۸

آسودگی و لذات دنیوی رفتند و گنهکار بودند.» ظالمان چگونه به راه فساد رفتند؟ نعمتهای فراوانی که خداوند به ظالمان داده بود آنان را فریفت تا شیفته نعمت شدند و جانهای خود را تباه کردند. آیه اشاره دارد به این که تباهی به وسیله نعمت با ظلم مردم به یکدیگر و تلاش در راه پیشی جستن بر دیگران پدید می آید. و نوع فساد ظالمان با نوع نعمت فراوانی که دارند مرتبط است. فساد ثروت به جز فساد قدرت یا علم است، و فساد به گناهی می انجامد که تجاوز به حقوق مردم و نیز هتک آشکار ارزشها و حرمتها را فریاد می کند.

۵/

[۱۱۷]

چون فساد عام شد، خداوند صاحبان قدرت را هلاک می کند، لیکن اگر گروهی صالح وجود داشته باشند و در راه صلاح حرکت کنند، آنان را می بخشد.

وَمَا كَانَ رَبُّكَ لِيُهْلِكَ الْقُرَىٰ بِظُلْمٍ وَأَهْلِهَا مُصْلِحُونَ

-پروردگار تو هیچ قریه ای را که مردمش نیکوکار باشند به ستم هلاک نخواهد ساخت. «اما اگر مردم شهری، به جز عده اندکی که خداوند آنان را توفیق هدایت داده است، فاسد شوند، پروردگار اینان را نجات می دهد و دیگران را هلاک می کند چنان که با عاد و ثمود کرد.

۵/

[سوره هود (۱۱): آیات ۱۱۸ تا ۱۲۳]

اشاره

وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ الدَّاسِ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَا يُرَالُونَ مُخْتَلِفِينَ (۱۱۸) إِلَّا مِنْ رَحْمَةٍ رَبِّكَ وَإِلَيْكَ خَلَقَهُمْ وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ (۱۱۹) وَكُلًّا نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُنَبِّئُ بِهِ فُؤَادَكَ وَجَاءَكَ فِي هَذِهِ الْحَقُّ وَمَوْعِظَةٌ وَذِكْرٌ لِلْمُؤْمِنِينَ (۱۲۰) وَقُلْ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ اِعْمَلُوا عَلَيَّ مَكَانَتِكُمْ إِنَّا عَامِلُونَ (۱۲۱) وَانْتَظِرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ (۱۲۲) وَ لِلَّهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَيْهِ يُرْجَعُ الْأَمْرُ كُلُّهُ فَاعْبُدْهُ وَتَوَكَّلْ عَلَيْهِ وَ مَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ (۱۲۳)

ص: ۱۱۹

تثبیت به معنای محکم و استوار کردن چیزی است.

[فؤادك]

فؤاد به معنای دل و قلب است.

۵/

**اخباری که از پیامبران به تو نقل شد حق است**

**اشاره**

**رهنمودهایی از آیات:**

در پایان سوره هود قرآن به این پرسش که «کشاکش برای چیست؟» پاسخ می دهد. آیا خدای، قادر نیست همه را ائت واحد کند؟ چرا، امّا دنیا خانه عمل و انتظار است، مردم به حال اختلاف می مانند به جز کسانی که مشمول لطف خدا بوده و به راه راست هدایت شده باشند. تاریخ فهرستی از این کشاکش گسترده است، و بیان قصه های پیامبران برای این است که دل پیامبر و مؤمنان استوار باشد و حق روشن گردد و اندرزها برای یادآوری مردم گفته شود. خداوند در این جهان به همه مردم فرصت داده که عمل کنند، مؤمنان نیز به نوبت خود عمل کنند و همه منتظر فرجام کار باشند.

علم و قدرت پروردگار فراگیر است. غیب آسمانها و زمین و نیز وضع آینده و کنونی موجودات را می داند. بر ماست که خدا را پرستیم و به او توکل کنیم.

ص: ۱۲۰

خداوند از اعمال بندگان ناآگاه نیست و علم و قدرتش بر همه اعمال آنان فراگیر و چیره است.  
بدین سان در سوره هود ضرورت توکل بیان شده و بیشتر ۵ آیات آن بر محور توکل می چرخند.

## شرح آیات:

### اشاره

### آیین کشاکش

[۱۱۸]

کشاکش آیین زندگی است و باید کوشید تا راههای به نتیجه رسیدن آن را یافت، اما نباید نومید شد یا از بیم رو به رو شدن با آن به این سو و آن سو نگریست. «کشاکش» مانند اجل معلق است که می توان از آن اجتناب جست و نیز مانند عقب ماندگی و بیماری و فقر و همه دشواریهای تمدن بشری است که باید کوشید تا آنها را تا حد امکان تخفیف داد بی آن که نومید شد.

وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً

و اگر پروردگار تو خواسته بود همه مردم را یک امت کرده بود. اگر خدا می خواست همه مردم را از آغاز مؤمن می آفرید چنان که آفرینش آنان یکسان است، همه از نعمت چشم و زبان و لب بهره مندند، اما دو نیروی مختلف در آنان نهاد: وَ هَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ - و آنان را مکلف ساخت که از «عقبه» بگذرند: فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ -.

وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ

ولی همواره گونه گونه خواهند بود. مردم هم چنان در اختلاف اند بی آن که این اختلاف را خدا خواسته باشد، بلکه ناتوانی خرد و قوه شهوات مایه اختلاف گردیده است.

[۱۱۹]

از میان مردمی که اختلاف می کنند شماری مشمول هدایت شده، به ریسمان الاهی چنگ زدند و خداوند با دین و نور خود آنان را یگانه کرد، چنان که اگر همه آنچه در زمین است، خرج می شد، این یگانگی دلها به وجود نمی آمد.

نتیجه آن که وحدت هدف والای انسانی است که بشر در راه آن می کوشد،

و در عین حال وحدت ۵/ غایت آفرینش است. خدا مردم را نیافریده است که عذابشان کند بلکه برای این که لطف کند و آنان را با یکدیگر دوست گرداند. اما خداوند سبحان مسئولیت تحقق این هدف والا را بر عهده انسان گذاشته است و البته وسایل آن را از قبیل پیامبران و پیشوایان و کتابها و شریعتها از پیش فراهم ساخته است.

إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ

-مگر آنها که خدایت به آنها رحم کرده و آنها را برای همین بیافریده است.» اگر در گمراهی بمانند و با شریعت مخالفت کنند، خداوند به سختی عذابشان خواهد کرد، چرا که مسئولیت خود را نپذیرفتند.

و تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ

-و سخن پروردگار تو بر این مقرر شده است که جهنم را از همه انس و جن انباشته می کنم.» از این رو کشاکش طبیعتی است که اولویت دارد و وحدت غایت قانونمندی دینی است و اختلاف پدیده ای فاسد است که از میان بردنش ضروری است و گرنه آتش دوزخ مسلماً و قطعاً پی آمد آن خواهد بود.

## کواهی تاریخ

[۱۲۰]

قضه هایی از کشاکش حق و باطل که در سراسر تاریخ پیامبران و پیروان گمراه آنان به چشم می خورد و قرآن آنها را بیان کرده است، وجود کشاکش را تأکید می کند و توان تحمل دشواریها را به ما می دهد.

وَ كَلَّا نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَلْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُثَبِّتُ بِهِ فُؤَادَكَ

-هر خبری از اخبار پیامبران را برایت حکایت می کنیم تا تو را قویدل گردانیم.» همچنین اخبار پیامبران تأکید می گذارد که رسالت حق است و پیروز خواهد شد و بر انسانهاست که به پیام خدا عمل کنند و با یاد کردن آن خردها را استواری بخشند.

وَ جَاءَكَ فِي هَذِهِ الْحَقُّ

-و در این کتاب بر تو سخن حق نازل شده.»

ص: ۱۲۲

یعنی در این اخباری که در زمینه تاریخ رسالتهاست سخنان حقی برای تو فرستادیم.

وَ مَوْعِظَةٌ وَ ذِكْرٌ لِلْمُؤْمِنِينَ

و برای مؤمنان موعظه و اندرز. ۵/

### چکیده سوره

[۱۲۱]

تاریخ مکرر می شود، زیرا سنت های الهی در گذشته و حال و آینده یکی است و از این رو روزگار به سود رسالت می گذرد.

وَ قُلْ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ اَعْمَلُوا عَلَيَّ مَكَانَتِكُمْ

به کسانی که ایمان نمی آورند بگو: شما به هر سان که خواهید عمل کنید. یعنی به طریقه خود عمل کنید، اِنَّا عَامِلُونَ مَا نِيزِ  
عمل می کنیم. [۱۲۲]

وَ اَنْتُمْ تَنْتَظِرُونَ - و در انتظار باشید که ما هم در انتظاریم. مطمئن هستیم که حق پیروز است و کشاکش دنیوی به  
خواست خدا به صلاح، پایان خواهد گرفت.

[۱۲۳]

از این کشاکش که در سراسر روزگار ادامه یافته پیروان رسالت بهره ها می گیرند: ایمان راستین به خدا و به این که علم و  
قدرتش به تمام آنچه در آسمانها و زمین هست گسترده است و نیز بازگشت کارها به اوست و دارنده نهان و آشکار است.

وَ لِلَّهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ إِلَيْهِ يُرْجَعُ الْأُمُورُ كُلُّهُ

و از آن خداست نهان آسمانها و زمین به او بازگردانده می شود همه کارها. یعنی همه کارها چه کوچک و چه بزرگ به او  
باز می گردد، از چنین ایمانی است که یک دلی در پرستش و طاعت خدا و نیز توکل بر او و انجام اعمال برای او ناشی می  
شود:

فَاعْبُدْهُ وَ تَوَكَّلْ عَلَيْهِ وَ مَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ

او را پرست و بر او توکل کن که پروردگارت از آنچه به جای می آوری غافل نیست.

ص: ۱۲۳





سورة يوسف

اشاره

ص: ١٢٥



### فضیلت سوره:

رسول اکرم فرمود: «سوره یوسف را به بندگان خود بیاموزید، زیرا هر مسلمانی آن را بخواند و به خانواده و بنده و کنیز خود بیاموزد، خداوند سکرات مرگ را بر او آسان می کند و نیرویی به وی می بخشد که به مسلمانی حسد نوردد».

(مجمع البیان، ج ۵، ص ۲۰۶).

از ابو عبد الله (ع) روایت شده است که: «هر کس سوره یوسف را هر روز و هر شب بخواند، خداوند در روز قیامت او را بر می انگیزد با جمالی همچون جمال یوسف، و ترس روز قیامت به او نمی رسد و از گزیدگان بندگان صالح می شود».

(نور الثقلین، ج ۲، ص ۴۰۹).

از امیر المؤمنین (ع) روایت کرده اند که فرمود: «به زنانان سوره یوسف را بیاموزید و برایشان نخوانید، زیرا در آن سوره فتنه هایی است و سوره نور را به آنان بیاموزید که پنجهایی دارد». (۱)

(همانجا).

ص: ۱۲۷

---

۱- ۱) عبارت حدیث می رساند که از امام علی (ع) نیست. مطالب سوره یوسف سراسر عفت و پاکی می آموزد هم به مردان و هم به زنان، و علی (ع) که تربیت یافته مکتب قرآن است چنین سخنی نمی گوید: (مترجم).

## زمینه کلی سوره

### اشاره

### نام سوره:

بیشترین بخش سوره قصه یوسف است و به همین جهت «یوسف» خوانده شده است و جای پرسش نیست.

موضوع: بیان تلاشهای سخت پیامبران در زندگی و ایستادگی در برابر فشارهای گوناگون. این امر نردبانی است که با آن پیام خدا را به زمین آورده اند. در قصه یوسف انواع تلاشهایی که سازنده شخصیت پیامبری یوسف است بیان شده، شخصیتی که در اصل برای این منصب منظور گردیده و این امر به سبب خصال ذاتی اوست، اما کوشش ها هم به منزله تمرین عملی است که در سازندگی مؤثر بوده است.

### هدفهای قصص قرآن

پیامبر مانند هر انسان دیگر از یادآوری و بصیرتهای موجود در رسالت که خرد را به کار می اندازد ناآگاه است. خداوند آیات روشن و روشنگر یعنی قرآن عربی را می فرستد تا مردم را به سوی روش تفکر و عقل سوق دهد و قرآن از قصه های سودمند و جذاب تاریخی در این زمینه سود می جوید تا به فهم بشر نزدیک باشد و از چیزهایی که ناآگاه است آگاه گردد.

ص: ۱۲۸

[سوره یوسف (۱۲): آیات ۱ تا ۳]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ . الر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ (۱) إِذَا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (۲) نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ (۳)

۵/

بهترین داستانها

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

هر چیز قائم به خدا و هر شخصی با خدا زنده است، هر پیشرفت و تکاملی به نام خدا و با اجرای برنامه های رسالتی که او نهاده تحقق می یابد، تکامل شخصیت پیامبران به نام خداست، زیرا هر گاه توکلی بر خدا نمی بود، پیامبران

ص: ۱۲۹

نمی توانستند بر دشواریهای زندگی چیره شوند.

## هدف از فرستادن کتاب

[۱-۲]

الر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ - الف، لام، را، اینهاست آیات کتاب روشنگر. خداوند این کتاب را که بیانگر احکام الهی و برنامه های رسالت است فرستاد (و آیه های آن همین الف و لام و راء است که رمزی از آیات است) تا بر مردم خوانده شود و مردم آن را که به زبان عربی، زبان خود آنان، است بخوانند، زبانی که، فی الضمیر آنان را آشکار می کند، و هدف این است که کتاب آسمانی / ۵ یاریگر خرد آدمی باشد و گنجینه های معنوی او را بیرون آورد.

إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ

-ما قرآنی عربی نازلش کرده ایم، باشد که شما دریابید. [۳]

خداوند برخی از رویدادهای تاریخی را بر می گزیند و آنها را به اعتبار این که بهترین قصه ها و سودمندترین آنها هستند برای ما نقل می کند، و وسیله این کار «وحي» است که اگر نمی بود انسان در گمراهی سخت و ناآگاهی فراگیر می ماند.

نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ

-ما برای تو بهترین داستانها را می گوئیم. یعنی به بهترین شیوه و با اسلوب خوب می گوئیم.

بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ

-با این قرآن که به تو وحی کردیم، که تو پیش از این از بی خبران بوده ای. اگر پیامبر رسالت و هدایت الهی را نداشت انسانی از انسانها بود و این ذاتا راز عظمت پیامبران است، زیرا آنان مستقیما با خداوند سبحان پیوستگی دارند و از این رو پیامبر تا زمانی که به او وحی نشده ناآگاه است، چنان که آدمی ناآگاه است و نعم مادی و معنوی را که از آنها برخوردار است فراموش می کند تا آن که

ص: ۱۳۰

## [سوره یوسف (۱۲): آیات ۴ تا ۱۰]

### اشاره

إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ (۴) قَالَ يَا بَنِيَّ لَا تَفْضُضْ رُؤْيَاكَ عَلَيَّ إِخْوَتَكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُبِينٌ (۵) وَكَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَيُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَعَلَى آلِ يَعْقُوبَ كَمَا أَتَمَّهَا عَلَى أَبَوَيْكَ مِنْ قَبْلُ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۶) لَقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ وَإِخْوَتِهِ آيَاتٍ لِلْمُتَلَلِّينَ (۷) إِذْ قَالُوا لِيُوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَيْنَا مِمَّا نَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (۸) اقْتُلُوا يُوسُفَ أَوْ اطْرَحُوهُ أَرْضًا يَخْلُ لَكُمْ وَجْهَ أَبِيكُمْ وَتَكُونُوا مِنْ بَعِيدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ (۹) قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ لَا تَقْتُلُوا يُوسُفَ وَالْقَوْهَ فِي غِيَابِ الْجَبِّ يَلْتَقِطُهُ بَعْضُ السَّيَّارَةِ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ (۱۰)

### معنای واژه ها

۶ [یجتیبیک]

:اجتباء به معنای برگزیدن است.

۷- [آیات]

:نشانه ها و عبرتها.

۸ [عصبه]

:گروهی که با هم همبستگی و همیاری دارند.

## رؤیا مزده ای از آینده

### اشاره

### رهنمودهایی از آیات:

بهترین قصص که خرد را بر می انگیزد و پرده غفلت را کنار می زند، قصه ای که در آیات پیشین مزده داده شده است چیست؟ قصه یوسف است که یکی از بهترین قصه ها و درازترین آنهاست و از آن جا آغاز می شود که یوسف خواب خود را به پدرش یعقوب نقل کرد: در خواب یازده ستاره و خورشید و ماه را می دید که همه بر او سجده می کردند. پدرش خواب را چنین تفسیر کرد که خدا یوسف را از میان برادران بر می گزیند تا وارث رسالت خدا که پیش از او ابراهیم و اسحاق آن را بر عهده داشتند باشد، و نیز به برکت نعم کامله

ص: ۱۳۲



خدا دوره تازه ای را در زندگی خاندان آغاز کند و به عواقب امور و نیز وحی دانا باشد. یعقوب (ع) یوسف (ع) را، پیش از آن که خوابش را تفسیر کند، بر حذر داشته و گفته بود که آن را به برادران نگوید، زیرا شیطان که دشمن آشکار آدمی است، برادران را به کارهای سوء بر ضد او بر می انگیزد.

رشک برادران که پیش از رؤیا وجود داشت، سبب شد که بر جان او توطئه کردند و ۵ گفتند: «پدر ما به راه خطا می رود که برادر کوچک ما یوسف را دوست می دارد و به ما که بزرگ و با یکدیگر متحدیم توجه نمی کند. ما باید با کشتن یوسف یا تبعید او از وی خلاص شویم و پدر فقط به ما متوجه باشد». یکی از آنان از راه دل سوزی گفت که «وی را نکشند بلکه در چاهش بیندازند تا کاروانی رهگذر او را برگرد».

## شرح آیات:

### اشاره

### رؤیا دیدگاهی برای آینده

[۴]

یوسف دوازدهمین پسر یعقوب (اسرائیل) و یعقوب نوه ابراهیم خلیل الله و پسر اسحاق بود. یوسف با وجود کوچک سالی شایسته ترین پسران بود و از همین رو خدا او را برگزید تا وارث رسالت باشد، زیرا «اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ».

در یکی از روزها به هنگام صبح یوسف شتابان نزد پدر آمد تا جریان خواب شگفت آور خود را به پدر بگوید و در این زمان دوازده بهار از عمر او گذشته بود. چه خوابی دیده بود؟ یازده ستاره و نیز خورشید و ماه را دیده بود و سخت ترسیده بود چرا که گویی همه آنها به وی سجده می کردند.

إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ

-آن گاه که یوسف به پدر خود گفت: ای پدر! من در خواب یازده ستاره و خورشید و ماه دیدم، دیدم که سجده ام می کنند.

[۵]

نخستین پندی که یعقوب به پسرش داد، پیش از آن که خواب را تفسیر کند، بر حذر داشتن او از برادران بود که مبادا حسد کنند.

قَالَ يَا بُنَيَّ لَا تَقْصُصْ رُؤْيَاكَ عَلَيَّ إِخْوَتَكَ فَيُكِيدُوا لَكَ كَيْدًا

-گفت: ای پسر کوچکم! خوابت را برای برادرانت حکایت مکن که تو را حيله ای می اندیشند.» ۵/ یعنی اندیشه بدی کنند، زیرا عوامل شرّ در آدمی وجود دارد و شیطان می کوشد تا آنها را برانگیزد.

إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُّبِينٌ

-زیرا شیطان آدمیان را دشمنی آشکار است.» عامل دیگری نیز برای حسد وجود داشته است: یوسف کوچک ترین برادران و از مادر دیگری، به گفته برخی به نام راهیل، بود که در گذشته بود و از همین رو پدر به او بیشتر محبت می کرده و این امر حسد برادران را بر می انگیزد است. سبب تحذیر یعقوب همین ها بود.

در حدیث آمده که تظاهر یعقوب به دوست داشتن یوسف، سبب اصلی پیدایی حسد برادران بود، حال آن که فرض بر این است که پدر می توانست دوست داشتن مفرط یکی از فرزندان را از انظار مخفی بدارد تا برادران حسد نکنند، اما شاید این محبت نوعی احترام به خصال نیک یوسف بوده باشد تا دیگران برای کسب آن خصال تشویق شوند. به هر حال یعقوب عاقبت حسد برادران را نسبت به یوسف بزرگوار می دانست و در این باره به فرزندش هشدار می داد.

[۶]

یعقوب رؤیا را تفسیر کرده به این که:

اولاً: خداوند یوسف را بر می گزیند و به او علم تأویل احادیث یعنی آگاهی از عواقب امور و شناخت فرجام کارها و چگونگی جریان آنها را می بخشد؛ ثانياً: نعمت خود را بر او تمام خواهد کرد با پیروز کردن او بر دشمنانش، چنان که درباره پدران صالح او کرد.

وَكَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَيُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَعَلَىٰ آلِ يَعْقُوبَ كَمَا أَتَمَّهَا عَلَىٰ أَبَوَيْكَ مِنْ قَبْلُ  
إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ

-و بدین سان پروردگارت تو را بر می گزیند و تعبیر خواب می آموزد

ص: ۱۳۴

و هم چنان که نعمت خود را پیش از این بر پدران تو ابراهیم و اسحاق تمام کرده بود بر تو و خاندان یعقوب هم تمام می کند که پروردگارت دانا و حکیم است.» / ۵/ علیم و حکیم اشاره دارد به این که خداوند به همه تیات و اعمال مردم، چه بیوشانند، چه آشکار کنند آگاه است و هر چه عطا کند بر پایه تبت خوب و عمل آنان است. از این روست که یوسف را به حق برگزید. باقی قصه به این امر دلالت دارد.

[۷]

در قصه یوسف و برادرانش که در آغاز به او حيله کردند و سپس بازگشتند و عمل خود را اصلاح نمودند رهنمودهایی برای مردم است: آدمی را به طبیعت خود آگاه می کند که در برابر شهوات می لغزد، سپس دچار مصائب و آلام می گردد و سرانجام توبه می کند و به اصلاح خویشتن می پردازد. امّا این عبرت برای همه مردم نیست بلکه کسانی راست که جویای حقیقت اند و اندازۀ نیاز به حقیقت را می دانند.

لَقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ وَإِخْوَتِهِ آيَاتٌ لِّلسَّائِلِينَ

-در داستان یوسف و برادرانش برای آنان که از آن پرسیده اند عبرت‌هاست. رهنمودهایی که در آیه آمده است چیست؟ دو نوع عبرت تاریخی در قصه یوسف و برادران می یابیم:

۱- فرجام نیک از آن پرهیزگاران است، و این فقط در پایان قصه آشکار می شود.

۲- رهنمودهایی که بیانگر روحيات آدمی و طبیعت قوای متناقض در ذات اوست، و این که خداوند چگونه بندگان خود را در تنگناها یاری می کند؟ و پند گونه هایی که از لحظه های حساس قصه به دست می آید. از این رو باید در این دو نوع رهنمود که برای ما سودمند است تدبّر کنیم.

## شورای برادران

[۸]

برادران یوسف به شورا نشستند و گفتند: یوسف و برادر مادری او نزد

پدر محبوب ترند، حال آن که شمار ما بیشتر است و سزااست که ما وارث بزرگواریهای پدر باشیم، و نتیجه گرفتند که پدر به راه خطا می رود.

۵/

إِذْ قَالُوا لِيُوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَيْنَا أَيْنَمَا مِنَّا وَنَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّ آبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ

-آن گاه که گفتند: یوسف و برادرش نزد پدرمان محبوبتر از ما هستند، حال آن که ما خود گروهی نیرومندیم. پدرمان در گمراهی آشکاری است. «برخی از مفسران گفته اند: «ضلال» به معنی دور شدن از راه صواب که همانا عدالت در محبت میان فرزندان است، و نیز گفته اند: معنی این است که یعقوب در اداره امور فرزندان و تدبیر دنیوی به خطا می رود و ما امور چار پایان و اموال و سایر کارها را بهتر اداره می کنیم، و قصد آنها ضلالت دینی نبوده است. زیرا در این صورت کافر می شدند و این خلاف اجماع است. (۱)

و روشن است که مقصود «از ضلال» خطا کردن در اداره فرزندان است.

[۹]

چون پدر، به زعم آنان، به راه خطا برود، ناچار باید با او معارضه کنند، اما به یوسف که مبرا بود حيله کردند و اندیشیدند که او را بکشند یا به سرزمینی دور تبعیدش کنند تا در آن جا درگذرد. اما علت چه بود؟ عنصر اندیشگی آنان در این مقوله آن بود که چون یک گروه اند بر دیگران برتری دارند، و این همان منطق قدرت است که طغیانگران بدان قائلند، و هر گاه برادران خود را بر حسب مقیاسهای رسالتی می سنجیدند در می یافتند که صفات رسالتی یوسف بهتر از صفات ایشان است و او سزاوارتر به این است که مورد محبت پدر قرار گیرد، اما در نیافتند و گفتند:

أَقْتُلُوا يُوسُفَ أَوْ اطْرَحُوهُ أَرْضًا يَخْلُ لَكُمْ وَجْهٌ أَبِيكُمْ وَ تَكُونُوا مِنْ بَعْدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ

-یوسف را بکشید یا در سرزمینی دیگرش در اندازید تا پدر، خاص شما گردد و از آن پس مردمی شایسته به شمار آید.

ص: ۱۳۶

برادران خواستند دین و دنیا و نیز حق و باطل را با هم داشته باشند: از یک سو حسد و عصبیت قومی آنان را به قتل برادر بی گناه خود برانگیخت و از سوی ۵/ دیگر اندیشیدند که روزی از روزها به صلاح برسند.

[۱۰]

یکی از برادران به سبب دل سوزی برادری گفت:

قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ لَا تَقْتُلُوا يُوسُفَ وَ أَلْقُوهُ فِي الْوَهْدِ فِي غِيَابَتِ الْجُبِّ يَلْتَقِطُهُ بَعْضُ السَّيَّارِهِ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ

یکی از ایشان گفت: اگر می خواهید کاری کنید یوسف مرا مکشید: در عمق تاریک چاهش بیفکنید تا کاروانی او را برگیرد. یوسف را در چاهی بیندازید. گفته اند که این سخن را لایوی گفت، و او برادر بزرگ تر بود و در حوادث بعدی آن گاه که یوسف برادر خود (بنیامین) را به تهمت سرقت نزد خود نگاه داشت، همین لایوی بود که از رو به رو شدن با پدر سرباز زد و نزد او نرفت. باری برادران از قتل یوسف چشم پوشیدند و بر آن شدند که وی را نزدیک چاهی در صحرا بگذارند تا کاروانیان او را برگیرند.

همین برادران یوسف بودند که بر ضد او توطئه کردند و به رغم آن که سرانجام توبه نمودند از پیامبری محروم شدند، و اینان همان «اسباط» اند که انبیا از نسل ایشان پیدا شدند. علت محرومیت برادران این است که نبوت به انسانهای مرتکب به معاصی کبیره اعطا نمی شود. «فَاللَّهُ اعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ».

۵/

[سوره یوسف (۱۲): آیات ۱۱ تا ۱۸]

اشاره

قَالُوا يَا أَبَانَا مَا لَكَ لَا تَأْمُرنا عَلَىٰ يُونُسَ وَ إِنَّا لَهُ لَنَاصِحُونَ (۱۱) أَرْسَلَهُ مَعَنَا غَدًا يَزْتَعِ وَيَلْعَبُ وَ إِنَّا لَهُ لِحَافُظُونَ (۱۲) قَالَ إِنِّي لِيَحْزُنُنِي أَنْ تَدْهَبُوا بِهِ وَ أَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذُّبُّ وَ أَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ (۱۳) قَالُوا لَئِنْ أَكَلَهُ الذُّبُّ وَ نَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّا إِذًا لَخَاسِرُونَ (۱۴) فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ وَ أَجْمَعُوا أَنْ يَجْعَلُوهُ فِي غِيَابَتِ الْجُبِّ وَ أَوْحَيْنَا إِلَيْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُمْ بِأَمْرِهِمْ هَذَا وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ (۱۵) وَ جَاءُوا أَبَاهُمْ عِشَاءً يَبْكُونَ (۱۶) قَالُوا يَا أَبَانَا إِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ وَ تَرَكْنَا يُوسُفَ عِنْدَ مَتَاعِنَا فَأَكَلَهُ الذُّبُّ وَ مَا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَنَا وَ لَوْ كُنَّا صَادِقِينَ (۱۷) وَ جَاءُوا عَلَىٰ قَمِيصِهِ بِدَمٍ كَذِبٍ قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْرًا فَصَبِرْ جَمِيلٌ وَ اللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ (۱۸)

ص: ۱۳۷

به ما اعتماد نمی کنی.

۵/

## توطئه حاسدان

### اشاره

### رهنمودهایی از آیات:

برادران نقشه کار را کشیدند: به هنگام شب نزد پدر آمدند و گفتند که فردا صبح یوسف را با ما روانه کن تا تفریح و بازی کند و افزودند که چرا به آنان در مورد اعتماد ندارد؟ آیا برادر و خیرخواه او نیستند؟ یعقوب پاسخ داد: این امر غمگینم می کند و بیم دارم که صدمه ای به او برسد مثلاً گرگ بخوردش. برادران اصرار ورزیدند و گفتند که از او غافل نخواهند بود. چگونه ممکن است که غفلت کنند حال آن که آنان جماعتی هستند و چنین کاری با عزت و بزرگواری ایشان مغایرت دارد. سرانجام او را به صحرا بردند و تصمیم گرفتند که او را در چاه افکنند.

خداوند او را خبر داد که بر ایشان پیروز خواهد شد و واقعه امروز را که از روی

ص: ۱۳۸

نادانی پدید آوردند به آنان یادآوری خواهد کرد.

شبانگاه برادران بازگشتند و گریه کنان گفتند: ای پدر، ما به مسابقه پرداختیم و یوسف را برای حفاظت وسایل خود گماردیم. چون بازگشتیم دیدیم که گرگ او را خورده است. پیراهنی را که به دروغ به خون آلوده بودند نشان دادند، اما «خون» دروغگویی آنان را ثابت کرد. ۵/ یعقوب گفت: چنین نیست. شهوات شما این کار را در نظرتان آراست، و من صبری بی جزع می کنم و از حدود الهی بیرون نمی روم و در دفع بلا یا از خدا یاری می جویم.

### شرح آیات:

[۱۱]

برادران نزد پدر آمدند و پرسش دشواری را مطرح کردند.

قَالُوا يَا أَبَانَا مَا لَكَ لَا تَأْمَنَّا عَلَىٰ يُوسُفَ وَإِنَّا لَهُ لَنَاصِحُونَ

- گفتند: ای پدر! چیست که ما را بر یوسف امین نمی شماری، حال آن که ما خیرخواه او هستیم.» ای پدر، چرا به ما اعتماد نمی کنی؟ پیدا است که یعقوب حسد برادران را می دانست، اما نهان می داشت تا به حسد شرعیّت نداده باشد، اما به کارهای پسر کوچکش یوسف مستقیماً رسیدگی می کرد و آنها را به عهده برادران نمی گذاشت.

اینجاست که سؤال دشوار می شود، زیرا برادران مدّعی شدند که دلهاشان نسبت به یوسف صاف است. آری، پیامبر خدا که رحمت بر جهانیان است نباید کسی را که سلام می دهد نامسلمان بداند، از این رو یعقوب با آنان از در لطف آمد و با آن که در آن حال اعتمادی به ایشان نداشت، اظهار بی اعتمادی نکرد.

[۱۲]

پس از آن که برادران جو را آماده کردند، از پدر خواستند حسن ظنّ خود را ثابت کند و یوسف را همراه آنان به تفرّج و بازی بفرستد.

أَرْسَلُهُ مَعَنَا غَدًا يَرْتَعُ وَيَلْعَبُ

خردا او را با ما بفرست تا بگردد و بازی کند.» و تأکید کردند که در نگاهداری او غفلت نخواهند ورزید.

ص: ۱۳۹

و ما نگهدارش هستیم.» [۱۳]

یعقوب این امر را که یوسف باید نزد او بماند، چنین توجیه می کرد که وی پیر سال خورده است و ۵/ یوسف مؤمن اوست و از روی او غمگین خواهد شد، چنان که گفت: «بیم دارد که گرگ او را بخورد، و چنین احتمالی هست زیرا ممکن است از او غافل باشند و به وی آسیب برسد و آنان از وفا کردن به وعده خود ناتوان باشند.

قَالَ إِنِّي لَيَحْزُنُنِي أَنْ تَذْهَبُوا بِهِ وَأَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذِّئْبُ وَأَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ

گفت: اگر او را ببرید، غمگین می شوم و می ترسم که از او غافل شوید و گرگ او را بخورد.» در حدیث آمده که برادران همه ابعاد توطئه را مشخص نکردند، اما یعقوب با سخنان خود کار آنان را توجیه کرد و ایشان متوجه شدند که در آن منطقه احتمال وجود گرگ می رود و امکان این هست که مدعی غفلت باشند و مسائل دیگری که در گفتگو با شخص دروغگو باید رعایت شود.

[۱۴]

برادران با تکیه به شرافت و این که شمارشان بسیار است وعده محافظت یوسف را دادند و گفتند: چگونه به خود اجازه می دهیم که شرافت ما با چنین ننگی آلوده شود و ما نتوانیم برادر کوچک خود را از گرگ حفظ کنیم، با این کار نام ما ننگین خواهد شد.

قَالُوا لَئِنْ أَكَلَهُ الذِّئْبُ وَنَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّا إِذًا لَخَاسِرُونَ

گفتند: با این گروه نیرومند که ما هستیم اگر گرگ او را بخورد از زیانکاران خواهیم بود.» [۱۵]

برادران یوسف را بردند و همگی بر آن شدند که در اندرون چاهش قرار دهند بی آن که آب او را غرق کند، تا کاروانیان او را بگیرند، و این سفارش برادرشان لاوی بود.

فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ وَاجْمَعُوا أَنْ يَجْعَلُوهُ فِي غِيَابَتِ الْجُبِّ

چون او را بردند و هماهنگ شدند که در عمق تاریک چاهش بیفکنند.» اما رحمت الهی یوسف را دریافت و پیام مژده ناک خدا رسید که وی پیروز



خواهد شد و روزی خواهد رسید که آنان قبح کارشان را خواهند فهمید و یوسف در آن روز کار ناروای ایشان را یادآور خواهد شد.

وَ أَوْحَيْنَا إِلَيْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُمْ بِأَمْرِهِمْ هَذَا وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ

به او وحی کردیم که ایشان را از این کارشان آگاه خواهی ساخت و خود ندانند. / ۵ به رغم این که محنت یوسف از همان لحظه افکندن در چاه آغاز شد، دست غیبی به سوی او شتافت تا در مقابل برادران خاین حمایتش کند. بدین سان است که کارها سخت می شود تا به اراده الهی گشایشی باشد و به فضل او پس از دشواری آسانی رخ دهد.

در حدیثی از امام صادق (ع) آمده است که: چون برادران یوسف را چاه افکندند، جبرئیل بر او فرود آمد و گفت: «ای جوان، تو را در این چاه که انداخت؟» گفت: «برادران پدری، که به سبب منزلتی که نزد او داشتم بر من رشک ورزیدند و در چاهی افکندند». گفت: «آیا دوست داری از این جا بیرون آیی؟» یوسف گفت: «این کار با خدای ابراهیم و اسحاق و یعقوب است».

جبرئیل گفت: «خدای ابراهیم و اسحاق و یعقوب به تو می گویند: بخدایا، از برای ستایشی که تو راست و این که جز تو، آفریننده آسمانها و زمین، معبودی نیست، ای دارنده عظمت و اکرام، از تو مسألت دارم بر محمد و آل محمد درود بفرستی و مرا گشایشی و نجاتی بدهی و مرا روزی دهی از آن جا که گمان می رود و از آن جا که گمان نمی رود». در همان روز خداوند او را از چاه و نیز از حيله زن رهایی بخشید و ملک مصر را که هرگز بدان گمان نداشت عطایش کرد. (۱)

[۱۶]

یوسف را در این جا ترک می کنیم که دست رحمت الهی بالای سر اوست و در قعر چاه او را تربیت می کند و یکی از برادران برای او طعامی می آورد و باز می گردیم به آن خانه که یعقوب در کمال صبر منتظر بازگشت پسر محبوبش است و برادران بیشتر از حد عادی دیر می کنند. چون شب پرده تاریکی بر می کشد پیش پدر

ص: ۱۴۱

می آیند تا شاید تاریکی شب بر گریه دروغین آنان پرده برکشد.

۵/

وَ جَاؤُاْ اَبَاهُمْ عِشَاءً يَبْكُوْنَ

-شب هنگام، گریان نزد پدرشان آمدند.» [۱۷]

اما پیش از آن که یعقوب از یوسف که وی را در میان آنان نمی بیند پرسد می گویند.

قَالُوْا يَا اَبَانَا اِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ وَ تَرَكْنَا يُوْسُفَ عِنْدَ مَتَاعِنَا فَاَكَلَهُ الذُّبُّ

-گفتند: ای پدر! ما به اسب تافتن رفته بودیم و یوسف را نزد کالای خود گذاشته بودیم، پس گرگ او را خورد.» لیکن چون دروغ می گفتند و به گفته خود ایمان نداشتند، سخنی از دهانشان پرید که نهفته را آشکار کرد.

وَ مَا اَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَّنَا وَ لَوْ كُنَّا صَادِقِيْنَ

-و هر چند هم راست بگوییم تو سخن ما را باور نداری.» یعنی اگر هم راست بگوییم باور نخواهی کرد. هر گاه سخن برادران واقعا راست می بود، شواهد موجود صدق سخن ایشان را اثبات می کرد و نیازی به این کلام نداشتند.

[۱۸]

برادران حیوانی را سر بریدند و پیراهن یوسف را به خون آن آلودند، غافل از این که خون آدمی را خون حیوان حتی پس از بسته شدن فرق دارد و به آسانی تشخیص داده می شود و نیز فراموش کردند که پیراهن را پاره کنند، زیرا گرگ پیراهن قربانی خود را از تنش در نمی آورد تا او را بخورد.

وَ جَاؤُاْ عَلٰى قَمِيصِهٖ بَدَمٍ كَذِبٍ قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ اَنْفُسُكُمْ اَمْرًا

-جامه اش را که به خون دروغین آغشته بود آوردند، گفت: نفس شما کاری را در نظرتان بیاراسته است.» و در حدیث آمده است: آن گاه که یعقوب پیراهن را دید، گفت: «ای یوسف، گرگی مهربان تو را خورده است. گوشت را خورده و پیراهنت را پاره نکرده

ص: ۱۴۲

است». (۱) در حدیثی دیگر چنین آمده: ۵/ یعقوب متوجه شد که اگر گرگ او را خورده بود پیراهنش دریده می شد، وقتی از ایشان علت را پرسید، گفتند: «نه، دزدان او را کشتند». پرسید: «چرا پس از کشتن پیراهن او را برنداشتند حال آن که به پیراهن بیشتر نیازمند بودند؟». (۲)

بدین سان یعقوب دریافت که برادران به یوسف حيله کرده اند. گفت:

فَصَبِرْ جَمِيلٌ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَيَّ مَا تَصِفُونَ

- اکنون برای من صبر جمیل بهتر است و از خدا یاری باید خواست. « یعنی خوب صبر می کنم و از خداوند یاری می طلبم در برابر مصیبتی که به سبب خیانت پسران بر من و برادرشان رسید، به من دروغ گفتند و ضد من توطئه کردند.

۵/

### [سوره یوسف (۱۲): آیات ۱۹ تا ۲۳]

#### اشاره

وَ جَاءَتْ سَيَّارَةٌ فَأَرْسَلُوا وَارِدَهُمْ فَأَدْلَى دَلْوَهُ قَالَ يَا بُشْرَى هَذَا غُلَامٌ وَأَسَرُّوهُ بِضَاعَةً وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَعْمَلُونَ (۱۹) وَ شَرَّوهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ وَ كَانُوا فِيهِ مِنَ الزَّاهِدِينَ (۲۰) وَ قَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ مِنْ مِصْرَ لِامْرَأَتِهِ أَكْرِمِي مَثْوَاهُ عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَ لَدًا وَ كَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ وَ لِنُعَلِّمَهُ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَ اللَّهُ غَالِبٌ عَلَىٰ أَمْرِهِ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (۲۱) وَ لَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَ عِلْمًا وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ (۲۲) وَ رَاودَتْهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ وَ غَلَّقَتِ الْأَبْوَابَ وَ قَالَتْ هَيْتَ لَكَ قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ (۲۳)

۵/

ص: ۱۴۳

۱-۳ - همان منبع.

۲-۴ - همان منبع.

۱۹ [وارد هم]

کسی که از دوستان پیش می افتد تا آب بردارد.

[و أسروه]

پنهان کردند. يقال: اسررت الی فلان حدیثا یعنی در نهران به او گفتم. نکاح را به کنایه «اسرار» گویند زیرا پنهانی است.

[بضاعه]

مال فراوانی که برای تجارت اندوزند، و در اصل به معنی تگه گوشتی است که دیده می شود.

۲۰ [بخس]

کاستن از حقّ کسی. بخسه فی الکیل او الوزن یعنی از حقّ او در پیمانہ و وزن کم کرد.

۲۱ [اکرمی]

«اکرام» به مراد رسانیدن است به جهت بزرگداشت.

[مثواه]

اقامتگاه.

۲۳ [و غلقت]

«التغلیق»: بستن در چنان که گشودنش دشوار باشد، در این جا مراد محکم بستن است.

[هیت لک]

بیا و اقدام کن.

ص: ۱۴۴

## مبارزه یوسف با فساد

### اشاره

### رهنمودهایی از آیات:

یوسف در چاه ماند، قافله ای سر رسید، یکی را فرستادند تا آب بیاورد. دلو را در چاه فرو افکند، یوسف بدان دلو آویخت و مرد کاروانی فهمید که جوانی در چاه است و خوش حال شد و پنداشت که خداوند نعمتی به او بخشیده است. موضوع را پنهان کرد تا معلوم نشود که جوانی آزاد نصیب او شده است. آن گاه خواست تا وی را به بهایی ناچیز بفروشد تا راز فاش نگردد. همگی از فروش او بیم داشتند چرا که از واقع امر بی اطلاع بودند. یوسف را به مصر آوردند و در آن جا عزیز مصر وی را خرید و به زنش سفارش کرد که «او را گرامی بدار، شاید در زندگی از او منتفع باشیم یا وی را به فرزندی بگیریم». اینها عواملی بود که به یوسف امکان می داد تا به منزلی برسد، که از خانه ملک مصر آغاز می شد تا آن جا که خداوند آگاهی به عواقب امور را به او عطا کرد، حال آن که بیشتر مردم اینها را نمی دانستند.

چون یوسف به حدّ رشد رسید، خداوند او را پیامبری و علم داد، ۵/ و آن گاه که بالغ گردید کدبانوی خانه از او همبستری خواست و درها را بست تا خواسته زشت خود را انجام دهد، اما یوسف به سختی امتناع ورزید و از شرّ شیطان به خدا پناهنده شد و گفت: خداست که مرا تربیت کرد و منزلی نیک به من بخشید، (۱) من هرگز نافرمانی نمی کنم و ستمکاران رستگار نمی شوند.

ص: ۱۴۵

---

۱-۵) - معنی دیگر آیه این است که صاحب من (عزیز مصر) مرا تربیت کرد و منزلی نیک داد، و من با همبستری با زن او به او خیانت نخواهم کرد، و این قول اصحّ به نظر می رسد (مترجم).

## آب کشیدن از چاه و کشف حقیقت

[۱۹]

یوسف چه مدت در چاه ماند؟ سه روز یا بیشتر؟ طعامش چه بود؟ آیا یکی از برادرانش برای او طعام می آورد یا به آب بسنده می کرد؟ یا آن که جبرئیل طعامش می داد؟ دقیقاً نمی دانیم مهم این است که خداوند پاک اسباب رهایی یوسف و تأدیب برادران را فراهم آورد: کاروانی فرارسید، و چنان که عادت کاروانیان است، یکی را از پیش فرستادند تا آب بردارد. چون دلو را فرو افکند، یوسف در آن در آویخت و مرد کاروانی دریافت که جوانی زیبا روست و بسیار خوشحال شد.

وَ جَاءَتْ سَيَّارَةٌ فَأَرْسَلُوا وَارِدَهُمْ فَأَدْلَى دَلْوَهُ قَالَ يَا بُشْرَى هَذَا غُلَامٌ

- کاروانی آمد، آب آورشان را فرستادند، دلو فرو کرد. گفت: مژدگانی، این پسری است. «یوسف به نهایت درجه زیبا بود، چنان که در حدیثی از پیامبر گرامی (ص) آمده که: «نیمی از زیبایی را به یوسف دادند و نیم دیگر را برای سایر مردم».

(۱)

آن کاروانی موضوع را نهان داشت و نگفت که یوسف را از چاه برگرفته است تا حکم لقیط (گم شده) نداشته باشد. یوسف را غلام خود ساخت و حقیقت را از رفیقان پنهان کرد، اما خدا می دانست که یوسف عبد نیست، از این رو حافظ حریت او بود.

۵/

وَ أَسْرَوْهُ بِضَاعَةً وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَعْمَلُونَ

- او را چون متاعی پنهان ساختند و خدا به کاری که می کردند آگاه بود. [۲۰]

کاروانیان یوسف را به بهای ناچیزی، چند درهم، فروختند و با آن که یوسف در غایت زیبایی بود به او رغبتی نمی نمودند. زیرا می ترسیدند رسوا شوند و

ص: ۱۴۶

معلوم گردد که یوسف بنده نیست و در این صورت حتی همین بهای اندک را نیز از دست بدهند.

و شَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ وَ كَانُوا فِيهِ مِنَ الظَّالِمِينَ

-او را به بهای اندک به چند درهم فروختند که هیچ رغبتی به او نداشتند.» سیمای یک عبد و صفات نفسانی او با سیما و صفات یوسف فرق بسیاری داشت و چنان بود که رسول اکرم، بنا به روایتی، می گوید: «الکریم بن الکریم بن الکریم ابن الکریم یوسف بن یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم». (۱)

از این رو مردم به یوسف بی رغبت بودند، اما بینیم همین جوانی که برادرانش در چاه فرو افکندند و افراد کاروان به او رغبتی نمودند، چگونه به سروری و ریاست رسید؟!

### منزلت یافتن

[۲۱]

یوسف را به مصر آوردند، رئیس و ملک مصر او را خرید تا در کارها مساعد او یا فرزند و یا ولی عهدش باشد.

وَ قَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ مِنْ مِصْرَ لِمَرْأَتِهِ أَكْرِمِي مَثْوَاهُ

-کسی از مردم مصر که او را خریده بود به زنش گفت: تا در اینجاست گرامیش بدار. «ملک به زنش گفت: مقام او را گرامی و محترم شمار و مانند بندگان دیگر او را به خدمت مگیر، بلکه بکوش او را تربیت کنی و کارهای مهم به او بسپاری.

عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا

-شاید به ما سودی برساند یا او را به فرزندی بپذیریم.» / ۵- بدین سان غلام رانده شده ای که به او بی رغبت بودند پسر عزیز مصر گردید و صاحب مقامی دولتی (مادی) شد و اما مقام معنوی او دانایی به علم تعبیر خواب و دانستن عواقب امور و آیین های زندگی و نظامهای جهان هستی بود.

ص: ۱۴۷

وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ وَلِنُعَلِّمَهُ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَيَّ أَمْرِهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ

و- بدین سان یوسف را در زمین مکانت دادیم تا به او تعبیر خواب بیاموزیم و خدا بر کار خویش غالب است ولی بیشتر مردم نمی دانند.» مردم چنین می پندارند که حوادث زمان بی اراده و تصادفی است و نمی دانند که در ورای آنچه صدفه خوانده می شود اراده حکیمانه ای هست و در ورای نظامها و آیین های طبیعی تدبیر استوار خداوند سبحان وجود دارد. تدبیر الاهی چنین اقتضا می کند که گروهی به یوسف بی رغبت باشند تا عزیز مصر او را بخرد، و نیز تدبیر ایجاب می کند که او را نکشند بلکه در چاه افکنند و نیز نخستین قافله ای که از آن جا می گذرد رهسپار مصر باشد و بدین سان آنچه تصادفات و اتفاقات خوانده می شود به هم برسند و سرانجام یوسف سرور مصر گردد.

[۲۲]

یوسف به جوانی و سپس به سن رشد رسید و خداوند بخشنده به وی نبوت و علم بخشید.

وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ

و- چون بالیدن یافت.» (چنین می نماید که رسیدن به «اشد» به معنی رسیدن به سن رشد است).

آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا

-حکمت و دانشش ارزانی داشتیم.» «حکم» سلطه الاهی است که در نبوت شکل می گیرد، حال آن که «علم» دانش احکام شرعی است و آنچه از متغیرات زندگی بدان می پیوندد.

وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ

و- نیکوکاران را چنین پاداش دهیم.» چون یوسف به مردم نیکی کرد و به خاطر آنان دشواریها را برتافت، خداوند او را به پیامبری برگزید / ۵ و به سوی مردم فرستاد. زیرا مهم ترین صفت پس از پاکی و راستی که پیامبر بدان نیاز دارد دوست داشتن مردم و نیکی به آنان است.

[۲۳]

زن عزیز مصر از یوسف خواست که با او همبستر شود و مقدمات آن را از قبیل آرایش خود و بستن درها فراهم کرد و آن گاه او را به خواسته خود فرا خواند.

وَرَأَوْتَهُ

-با ملایمت و مکر و فریب از او خواست.»





«مراوده» خواستن کاری با ملایمت و نرمی است تا شخص آن را انجام دهد).

زن عزیز به این بسنده نکرد که دست یوسف را باز گذارد چنان که خصلت زنان است، بلکه با انواع ناز و غمزه و آراستن خود از او کام خواست و به اعتبار این که بانوی خانه ای بود که یوسف در آن جا خدمت می کرد سلطه خود را به کار گرفت، چنان که خداوند فرمود.

الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ

و آن زن که یوسف در خانه اش بود در جستجوی تن او می بود. یعنی خود او را خواست نه آن که برایش خدمت کند چنان که عادتاً از غلام همین خدمت را می خواهند.

وَ غَلَقَتِ الْأَبْوَابَ وَ قَالَتْ هَيْتَ لَكَ

و درها را بست و گفت:

بشتاب. درها را بست و گفت: «بیا که شرایط، آماده است». اما یوسف به سختی و بی تردید خواسته او را رد کرد.

قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ

گفت: پناه می برم به خدا، او پروراننده من است و مرا منزلتی نیکو داده. خداست که زیبایی و سلامت و نیز منزلتی ۵/ در خانه عزیز مصر به او بخشیده است نه عزیز یا زنش، (۱) از این رو روا نیست که نعمت خدا را ناسپاسی کند و مرتکب زنا گردد و آدم بدکار رستگار نمی گردد، زیرا به خود ستم می کند و به راه نادرست می رود.

إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ

و ستمکاران رستگار نمی شوند. به رغم آن که کار بد ظاهری فریبنده دارد، اما بد فرجام است.

ص: ۱۴۹

۱- ۸) - مراد از «رب» صاحب خانه یعنی عزیز مصر است که یوسف در خانه او تمکین یافته بود، چنان که پیش از این اشاره شد (ج. ش.).

آزادی از سلطهٔ مالک نیرومند برای یوسف بسیار مهم بود و همان اندازه اهمیت داشت که رهایی از فریبندگی جمال زلیخا و اصرار او در کام خواهی از یوسف، اما پناه جویی از خدا و یاد کردن نعمتهای فراخی که بر آدمی بخشیده، و نیز توجه به عاقبت کار، به انسان قدرت می دهد که در برابر فریب و تهدید پایداری ورزد.

و این بهترین پندی است که از این بخش تفسیر می گیریم.

۵/

## [سوره یوسف (۱۲): آیات ۲۴ تا ۲۹]

### اشاره

وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهٖ وَهَمَّ بِهَا لَوْ لَا اَنْ رَّاۤی بُرْهَانَ رَبِّهٖ كَذٰلِكَ لِنَضْرِفَ عَنْهُ السُّوْءَ وَالْفَحْشَاءَ اِنَّهٗ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِيْنَ (۲۴) وَاسْتَبَقَا الْبَابَ وَقَدَّتْ قَمِيصُهٗ مِنْ دُبُرٍ وَّ اَلْفَلْيَا سَيِّدَهَا لَدٰی الْبَابِ قَالَتْ مَا جَزَاءُ مَنْ اَرَادَ بِاَهْلِكَ سُوْءًا اِلَّا اَنْ يُسَجَّنَ اَوْ عَذَابٌ اَلِيْمٌ (۲۵) قَالَ هِيَ رَاوَدْتَنِيْ عَنْ نَفْسِيْ وَ شَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ اَهْلِهَا اِنْ كَانَ قَمِيصُهٗ قَدْ مِنْ قَبْلِ فَصَدَقَتْ وَ هُوَ مِنَ الْكٰذِبِيْنَ (۲۶) وَ اِنْ كَانَ قَمِيصُهٗ قَدْ مِنْ دُبُرٍ فَكَذَبَتْ وَ هُوَ مِنَ الصّٰدِقِيْنَ (۲۷) فَلَمَّا رَاۤی قَمِيصُهٗ قَدْ مِنْ دُبُرٍ قَالَ اِنَّهٗ مِنْ كٰذِبِيْنَ اِنْ كٰذِبُكَ عَظِيْمٌ (۲۸) يُوْسُفُ اَعْرِضْ عَنۢ هٰذَا وَ اسْتَغْفِرِيْ لِذَنبِكِ اِنَّكَ كُنْتَ مِنَ الْخٰطِئِيْنَ (۲۹)

### معنای واژه ها

۲۵ [قَدَّتْ]

قَدَّتْ به معنای شکافتن و بریدن چیزی از درازای آن.

ص: ۱۵۰

[من دبر]

:از پشت.

[الفیا]

:یافتند.

[من قبل]

:از جلو.

۵/

## مراحل مبارزه

### اشاره

### رهنمودهایی از آیات:

گفتیم که یوسف از قبول خواسته زلیخا ابا کرده، اما چرا؟ زیرا برهان خدا را دید و نعمتهایی را که خدا به وی بخشیده بود، به یاد آورد و متوجه شد که گناهکاران رستگار نمی شوند. از این رو خداوند وی را از پی آمدهای مادی و معنوی زنا رهایی داد. یوسف خود را به خداوند سپرده بود و خداوند نیز او را از خاصّیان قرار داد و حمایتش کرد. یوسف خواست به طرف در بگریزد، زلیخا مانع شد و پیراهن یوسف را از پشت گرفت و پیراهن پاره شد. اتفاقاً شوهر زلیخا پشت در بود. زلیخا زبان به تهمت گشود و ادّعا کرد که یوسف به او قصد بد داشته است و از عزیز خواست که او را زندانی یا تعذیب کند. یوسف گفت: «زلیخا خواستار زنا بوده است و من امتناع کرده ام». یکی از افراد خانواده عزیز شهادت داد و گفت: «اگر پیراهن از پشت پاره شده باشد کار زن است که گرفته و پاره کرده، و اگر از جلو باشد یوسف قصد تجاوز داشته و او در مقام دفاع بوده که پیراهن پاره شده است». عزیز نگریست و دید که پارگی پیراهن از پشت است ۵/ و به یوسف گفت تا دوری گزیند و به زن گفت استغفار کند چرا که خطا کرده است.

بدین سان بار دیگر یوسف از پیشامد سوء نجات یافت و به فرض اگر یوسف خواسته زلیخا را اجابت کرده بود و شوهر زلیخا بر آن دو وارد می شد فرجامش چه

ص: ۱۵۱

بود؟ به جز قتل بود؟

## شرح آیات:

### اشاره

### عصمت چیست؟

[۲۴]

آیا پیامبران ذاتا معصوم اند یا به اراده خدا و روح اراده؟ پیامبران بشرند و طبع ایشان همچون سایر آدمیان به رذیلت متمایل است.

آنان نیز درد گرسنگی، فشار، زدن و عذاب را حس می کنند چنان که دل‌هایشان درد غربت و فشار شهوات سرکوفته را حس می کند لیکن آنان اهل یقین اند و خداوند با روح خود حافظ آنان است و از این رو از شهوات نفسانی شتابان می گذرند. آیات بسیاری در قرآن هست که این تمایز را روشن می کند. هیچ پیامبری را که نامش در قرآن آمده باشد نمی بینیم که حالت‌های دشواری را به توفیق الاهی نگذرانده باشد و اگر العیاذ باللّٰه این توفیق و روح ایمان نمی بود همچون انسانهای دیگر از پای می افتاد. یوسف یکی از این انسانهای گرامی است که به توفیق خدا معصوم اند.

وی انسانی با شخصیت کامل بشری و از سوی دیگر اهل یقین و معصوم است و «برهان خدا» همین است.

از این جا در می یابیم که یوسف تنها می توانست از نیروی جسمانی بهره گیرد و در این صورت به نتیجه نمی رسید، برهان خدا بود که از قصد معصیت او مانع شد و اگر چنین نمی بود مرتکب گناه می شد. تعبیر قرآنی این تمایز را با لطافت عجیبی در آیه **وَلَوْ لَا أَنْ تَبْتَئَاكَ لَقَدْ كِدْتُمْ تَزْكُنُ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا - (۱)** بیان می کند، و می گوید: ای پیغمبر، اگر تو را استوار نمی کردیم، شاید اندکی به کافران می گراییدی. ۵/ در این جا نیز با تعبیر دقیقی می فرماید:

وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ

-آن زن آهنگ او کرد و اگر نه برهان پروردگارش را دیده بود او نیز آهنگ آن زن می کرد.»

ص: ۱۵۲

«برهان رب» که یوسف با چشم بصیرت آن را دیده، همانا منع از اراده معصیت است و بدون این برهان به خواسته زن تن در می داد و می پذیرفت. معنی «هم» که تصمیم گرفتن در کاری است این مفهوم را تأیید می کند، چنان که در جای دیگر قرآن آمده: «إِذْ هَمَّ قَوْمٌ أَنْ يَنْسُطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ» - (۱)

گاهی «هم» را در کاری که انسان خواهان انجام آن است اما مانعی در پیش دارد، به کار می برند. شاعر گوید:

هممت و لم افعل و کدت و لیتنی

ترکت علی عثمان تبکی حلائله

و نیز در آیه إِذْ هَمَّتْ طَائِفَتَانِ مِنْكُمْ أَنْ تَفْشَلَا وَاللَّهُ وَبَيْنَهُمَا - (۲) نیز به همین معنی است.

این پرسش باقی می ماند که: یوسف چه دید که از زنا ابا کرد؟ به تعبیر دیگر: برهان رب چه بود؟:

اولاً: «برهان» یعنی سلطان (حجت) و مراد از آن سبب توأم با یقین است که مانند معجزه بر دلها مسلط می شود. خداوند تعالی فرمود: فَذَانِكَ بُرْهَانَانِ مِنْ رَبِّكَ إِلَيَّ فُوعُونَ وَ مَلَائِهِ - (۳)

و نیز: يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ - (۴)

۵/ و نیز: أَلَيْسَ مَعَ اللَّهِ قُلُوبُ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ - (۵)

و به تعبیر تفسیر المیزان برهان حجت یقینی است که حق را آشکار می کند و شکی برای شک کننده باقی نمی گذارد.

ثانیاً: یوسف (ع) صدیق بود و قلبا یقین داشت که جمال او از خداست و اوست که به وی نیرو و منزلت داده است و هر که نعمتهای خدا را کافر شود

ص: ۱۵۳

۱- (۱۰) - مائده ۱۱/.

۲- (۱۱) - آل عمران ۱۲۲/.

۳- (۱۲) - قصص ۳۲/.

۴- (۱۳) - نساء ۷۴/.

۵- (۱۴) - نمل ۶۴/.

رستگار نیست، به سبب ایمان راستین به همین حقایق در زمان محنت ایمانش او را دریافت و تلاش او شخصیت وی را که با روح ایمان و تقوا عجین شده بود متبلور کرد، در نتیجه «برهان رب» بر او ظاهر شد و نیز حجت بالغه پیدا آمد. در آن لحظه سختی که کشاکش را با طبیعت خود و با اجتماعی که در قدرت کدبانو متجلی شده بود آغاز کرده بود گویی کسی بود که برهان را آشکارا پیش روی خود دیده باشد.

مؤمنان راستین نیز هر گاه که دچار وسوسه شیطان باشند خدا را یاد می کنند و با آزمایش سختی رو به رو می شوند و از معصیت ابا می کنند حال آن که دیگران در غفلتی فراگیر فرو می روند. لحظه های دشوار در زندگی آدمی، گنجینه های نهانی و نهفته های ذات و نیز نهفته های عزیمت او را آشکار می کنند: مؤمن بر ایمانش می افزاید اما دیگری در آزمایش در می ماند. از این رو بر آدمی است که کار نیک کند تا ایمانش افزون گردد و از آن ایمان در کشاکش بنیان کن بر ضد شهوات یا فشارهای اجتماعی بهره گیرد: آن جا که جز اندوخته های ایمان چیزی کارساز نیست.

كَذَلِكَ لِنُضِرَّ عَنْهُ الشُّوْءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ

چنین کردیم تا بدی و زشتکاری را از وی باز گردانیم، زیرا او از بندگان پاکدل ما بود. در حدیثی «برهان» به نبوت تفسیر شده و در حدیث ۵/ دیگر آمده: «زلیخا برخاست و جامه ای بر روی بتی که در خانه بود انداخت تا خواسته زشت خود را انجام دهد». یوسف گفت: «اگر تو از بت شرم می کنی، سزاوارتر آن است که من از خداوند یگانه توانا شرم کنم». (۱)

## رویداد ناگهانی

[۲۵]

یوسف و زلیخا به سوی در شتافتند. زلیخا پیراهن یوسف را گرفت تا او

ص: ۱۵۴

را از فرار باز دارد و پیراهن از پشت پاره شد. ناگهان عزیز مصر از در وارد شد، او کسی بود که اطاعت از وی برای زلیخا واجب بود. زلیخا پیش دستی کرد و بر یوسف تهمت زد و گفت که «متجاوز اوست»:

وَ اسْتَبَقَا الْبَابَ وَ قَدَّتْ قَمِيصَهُ مِنْ دُبُرٍ وَ اَلْفِيَا سَيِّدَهَا لَدَى الْبَابِ قَالَتْ مَا جَزَاءُ مَنْ اَرَادَ بِاَهْلِكَ سُوءًا اِلَّا اَنْ يُسَجَّنَ اَوْ عَذَابٌ اَلِيمٌ

—هر دو به جانب در دویدند و زن جامه او را از پس بدرید و سرور آن زن را نزدیک در دیدند.

زن گفت: پاداش کسی که با زن تو قصد بدی داشته باشد چیست جز این که به زندان افتد یا به عذابی دردآور گرفتار آید. و آیا کیفر کسی که شرافت خانواده تو را لکه دار کرده، جز زندان یا تعذیب است؟ [۲۶]

یوسف این تهمت را به سختی رد کرد.

قَالَ هِيَ رَاوَدْتَنِي عَنْ نَفْسِي

—یوسف گفت: او تن من می خواست و مرا به خود خواند. و گفت: «او بود که خواستار زنا بود و من نپذیرفتم». در این جا یکی از افراد خانواده زن گواهی داد و گفت: «اگر پیراهن از پشت پاره شده باشد زن مسئول است، زیرا او بوده که پیراهن را از پشت گرفته و کشیده است و گرنه یوسف مسئول است».

وَ شَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ اَهْلِهَا اِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ قُبُلٍ فَصَدَقَتْ وَ هُوَ مِنَ الْكَاذِبِينَ

—و یکی از کسان زن گواهی داد که اگر جامه اش از پیش دریده است زن راست می گوید و او دروغگوست. [۲۷] ۵/

وَ اِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ فَكَذَبَتْ وَ هِيَ مِنَ الصَّادِقِينَ — و اگر جامه اش از پس دریده است زن دروغ می گوید و او راستگوست. و اگر پیراهن از پشت پاره شده باشد زن دروغ و مرد راست گفته است.

[۲۸]

عزیز نگریست و دید که پشت پیراهن دریده شده است.

فَلَمَّا رَأَى قَمِيصَهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ قَالَ اِنَّهُ مِنْ كَيْدِكُنَّ اِنَّ كَيْدَكُنَّ

ص: ۱۵۵



چون دید جامه اش از پس دریده است گفت: این از مکر شما زنان است که مکر شما زنان مکرری بزرگ است.» به زلیخا گفت: «این حيلهٔ توست و حيلهٔ شما زنها بزرگ است»، یعنی این واقعه از زن سرزده که زنان سخت حيله گزند.

«کيد» خواستن امری است که دوست نداشته باشند چنان که زلیخا از یوسف امری خواست که وی دوست نداشت و در آیه اشاره است به این که شروع زنا از زن است و زن برای مرد سبب فتنه است و زن نباید بر مردم فتنه گری کند.

[۲۹]

آن گاه عزیز رو به سوی یوسف کرد و گفت تا خاموش باشد و قضیه را نادیده انگارد و باعث رسوایی زن نشود، اما دربارهٔ زنش به این بسنده کرد که او را به آمرزش خواهی از خطای خود فرا خواند.

«يُوسُفُ أَعْرِضْ عَنْ هَذَا وَاسْتَغْفِرِي لِذَنبِكِ إِنَّكِ كُنْتِ مِنَ الْخَاطِئِينَ» - ای یوسف! زبان خویش نگه دار، و ای زن از گناه خود آمرزش بخواه که تو از خطا کارانی.» از آیه چنین پیداست که زنا در بین مردم آن سرزمین شایع بوده و تا آن درجه زشت شمرده نمی شد که به غیرتشان بر بخورد و گرنه چگونه ممکن بود که شوهر به رأی العین ببیند که زنش با غلام خود مرادده ای دارد و خاموش باشد، و می بینیم که عزیز به غلام خود امر می کند که از قضیه در گذرد و خواستار کیفر مرتکب نباشد.

۵/

### [سوره یوسف (۱۲): آیات ۳۰ تا ۳۴]

#### اشاره

وَقَالَ نِسْوَةٌ فِي الْمَدِينَةِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ تُرَاوِدُ فَتَاهَا عَن نَّفْسِهِ قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا إِنَّا لَنَرَاهَا فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ (۳۰) فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ وَأَعْتَدَتْ لَهُنَّ مُتَّكًا وَآتَتْ كُلَّ وَاحِدَةٍ مِّنْهُنَّ سِكِّينًا وَقَالَتِ اخْرُجْ عَلَيْهِنَّ فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ وَقَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ وَقُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا هَذَا بَشَرًا إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ (۳۱) قَالَتْ فَذَلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنَّنِي فِيهِ وَلَقَدْ رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ فَاسْتَعْصَمَ وَلَئِن لَّمْ يَفْعَلْ لَمَّ يَسْتَأْذِنْ لِيَشْرَبْ وَلَئِن لَّمْ يَفْعَلْ لَمَّ يَسْتَأْذِنْ لِيَشْرَبْ وَلَئِن لَّمْ يَفْعَلْ لَمَّ يَسْتَأْذِنْ لِيَشْرَبْ (۳۲) قَالَ رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ وَإِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصِيبُ إِلَيْهِنَّ وَ أَكُنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ (۳۳) فَاسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ فَصَرَفَ عَنْهُ كَيْدَهُنَّ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۳۴)

ص: ۱۵۶

بر گرفته از «عتاد» یعنی آماده ساخت، و «اعدت» نیز به همان معناست.

:«الصبا» نازکی دل، تمایل.

### عرصه مبارزه فراخ تر می شود

#### اشاره

#### رهنمودهایی از آیات:

دیدیم که کار کدبانو نزد شوهرش عزیز به رسوایی کشید، اینک می بینیم داستان عشق او به یوسف در شهر شایع گردیده و زنان به سبب چنین عشقی وی را عتاب می کنند. چون زلیخا شایعه ها را شنید، آنان را به مهمانی فرا خواند و به دست هر کدام کاردی داد تا میوه را ببرند. آن گاه به یوسف فرمان داد تا بر زنان وارد شود.

جمال و جلال یوسف آنان را متحیر کرد چنان که با کارد دستهای خود را بریدند و دریافتند که یوسف بدور از بدکاری است و گفتند: «وی بشر نیست بلکه فرشته ای

بزرگوار است». در این اثنا زلیخا به سخن در آمد و به عتاب آنان پاسخ داد و گفت:

«همین بود که درباره آن ملامتم می کردید و من به سبب زیبایی فوق العاده ای که یوسف دارد از او همبستری خواستم، اما او پذیرفت و اگر امتناع کند زندانی می شود و به خواری می رسد». یوسف از تهدید او نهراسید و گفت: «زندان برای من از ارتکاب به عمل قبیح پسندیده تر است». آن گاه از حیلۀ زنان به خدا پناهنده شد و به ضعف بشری خود در برابر فتنۀ زنها اعتراف کرد و بر این باور بود که بی حمایت و توفیق الاهی و بی آن که خدا حیلۀ زنان را از او بردارد قادر به کاری نیست. خداست که دعای بندگان را می شنود و به آنچه در ضمیرشان است دانا است.

۵/ بدین سان یوسف در برابر فتنۀ زنان مصر در آن روزگار که فساد جنسی دامنگیر زنان شده بود، به خدا توسل جست.

### شرح آیات:

### اشاره

### جامعه ای غوطه ور در فساد

[۳۰]

پیدا است که جامعه مصری در آن روزگار دچار فساد همگانی شده بود و قضیۀ یوسف فساد شدید جامعه را رسوا می کرد چنان که گویی پشه ای پشت شتری سنگین بار از گناه را شکسته باشد. در مجالس خود از فساد جنسی گفتگو می کردند تا آن که خبر فساد خواهی زن عزیز از یوسف که غلام و خادم او بود همچون آتشی که در گیاه خشک زده باشند انتشار یافت.

وَقَالَ نِسْوَةٌ فِي الْمَدِينَةِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ تُرَاوِدُ فَتَاهَا عَنْ نَفْسِهِ

— زنان شهر گفتند: زن عزیز خواستار تن غلام خود شده است. یعنی از غلام خود که در خانه او کار می کند خواسته است که با او زنا کند.

قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا

— و شیفته او گشته است. عشق یوسف او را شیفته کرده و بر دلش چیره شده است. اما اگر جامعه از فساد جنسی پاک باشد به شیوع فساد و زشت کاری و نیز پراکندن خبرهای فساد راضی نمی شود.

ص: ۱۵۸

-ما او را در گمراهی آشکار می بینیم.» پیداست که زنان مصر زن عزیز را خطا کار می دانستند، اما نه به سبب قصد ارتکاب زنا، بلکه معتقد بودند چرا باید به حدی سقوط کند که با غلامش که از تیپ آنان نبود چنین قصدی داشته باشد؟! [۳۱]

زن ملک مصر از توطئه زنان شهر که می خواستند موضوع ۵/ عشق او را دستاویز قرار داده، سبب تنزل مقام او گردند آگاه شد و خواست آنان را دچار عشق یوسف کند تا خود را از مخمصه برهاند. مجلسی از زنان ساخت و به هر کدام از آنان کاردی برای بریدن میوه داد و فرمان داد که یوسف وارد مجلس شود.

فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ وَأَعْتَدَتْ لَهُنَّ مُتَّكًا

-چون افسونشان را شنید نزدشان کس فرستاد و برای هر یک متکایی ترتیب داد تا تکیه دهد.» «مکر» یعنی توسل به حيله در راه مقصود. شایعه پراکنی زنان درباره زلیخا «مکر» خوانده شده است، زیرا آنان از شایعه مراد دیگری داشتند مثلاً فرو افکندن زلیخا از شان و منزلت یا قصد رسیدن به یوسف و آگاهی از علت شیفتگی زلیخا به او.

«متکأ» به معنی متکأ و پستی و کنایه از سفره یا دست کم نشست طولانی که سبب آسایش باشد. آیه دلالت دارد که در مجلس خوردنی تدارک دیده بودند که نیاز به کارد داشته است.

وَآتَتْ كُلَّ وَاحِدَةٍ مِّنْهُنَّ سِكِّينًا وَقَالَتِ اخْرُجْ عَلَيْنَ

-و به هر یک کاردی داد و گفت: بیرون آی تا تو را بنگرند.» و یوسف هنگامی به مجلس در آمد که زنان مشغول خوردن بودند.

فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ

-چون او را دیدند بزرگش شمردند.» یعنی یوسف به سبب شکوه و زیبایی در نظر آنان بزرگ جلوه کرد.

وَقَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ

-و دست خویش ببریدند.» و از شدت تحیر دستهای خود را بریدند.

و گفتند: پناه بر خدا، این آدمی نیست.» یوسف از نسبتی که به او می دهند منزّه است و پاکی او از ناحیه خداست، بشر نیست بلکه فرشته است.

۵/

إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ

این جز فرشته ای بزرگوار نیست.» از این رو خرده گیری زنان که زلیخا از غلام خود همبستری خواسته و حتی نسبت خطاکاری به وی، به جا نبوده است-البته به زعم آنان- زیرا یوسف از سطح بشریت برتر است و نمی توان او را صرفاً غلامی دانست که در خانه عزیز خدمت می کند.

[۳۲]

زن عزیز با بهره گیری از وضع موجود پاسخ خرده گیری را چنین داد.

قَالَتْ فَذَلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنَنِي فِيهِ

-گفت: این بود آن که مرا درباره او نکوهش می کردید.» یعنی سبب خرده گیری شما همین بوده است. آیا کسی که به چنین جوانی عشق ورزد به خطا رفته است؟! وَ لَقَدْ رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ فَاسْتَعْصَمَ -من در پی کامجویی از او بودم و او خویشتن نگه داشت.» یعنی یوسف از خدا خواست که او را توفیق دهد تا به کاری که می خواهند مرتکب نشود.

وَلَئِنْ لَمْ يَفْعَلْ مَا آمُرُهُ لَيُسْجَنَنَّ وَ لَيَكُونًا مِنَ الصَّاعِرِينَ

-اگر آنچه فرمانش می دهم نکند به زندان خواهد افتاد و خوار خواهد شد.» زلیخا خواست که زنان عمل او را قانونی بدانند و پیدا است که زنان چنین کردند و این امر بر گسترش فساد در آن جامعه نادان دلالت دارد. این جامعه به زنی که طالب فسق بود اجازه می داد که جوانی مبرا را زندانی کند که چرا پاک است و در برابر کار زشت به خدا توسل می جوید؟!

**زندان برای من خوشایندتر است**

[۳۳]

چنین پیدا است که زنان یکا یک با یوسف در خلوت گفتگو کردند تا

او را به پذیرش سخن بانوی خود قانع کنند، اما خود را بر او عرضه کردند تا با ایشان فسق کند. گواه این مطلب سخن یوسف به هنگام افتادن در تنگناست که به خدا توسل جست تا او را از دست زنان برهاند اگر چه با افتادن در زندان باشد.

۵/

قَالَ رَبُّ السُّجُنِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونِي إِلَيْهِ

-گفت: خدایا! برای من زندان دوست داشتنی تر است از آنچه مرا بدان می خوانند. دشواری یوسف یکی بود اما حالا متعدّد شد، زیرا فسادى که در آن محیط شایع بود خود یوسف را تهدید می کرد. اما این ناشی از حکمت بالغه خدا بود:

یوسف به مبارزه برخاست و او جوانی بود که برای خدمتش خریده بودند. خانمهای مصر که زیبایی و شهرتی داشتند از او طلب فسق می کردند. مبارزه یوسف در برابر فساد و فشارهای گوناگون جامعه نادان را از ریشه جناباید و پرسشهایی را به وجود آورد که برتر از ارزشهای مادی بود یعنی ارزش ایمانی. آیا ما خطا می کنیم؟ این جوان این لذت فریبنده را چگونه رها می کند؟ یا با این فشارهای وحشتناک چگونه مبارزه کرده، خود را در دامن زندان و ذلت می افکند؟ عوامل تحریک کننده بسیار بود تا آن جا که یوسف، این جوان صدیق، در برابر آنها از خدا یاری می طلبید و می گفت:

وَإِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُنْ مِنَ الْجَاهِلِينَ

-تو اگر مکر این زنان را از من دور نکنی به آنها میل می کنم و در شمار نادانان در می آیم. یعنی اگر رحمت و حفظ و توفیق الهی نمی بود به زنها متمایل می شد و به جرگه جاهلان می پیوست.

[۳۴]

خداوند به هنگام خود او را رهایی بخشید و نیروی کافی به او داد تا در برابر جاذبه سخت ماده پایداری کند و از آن جا در آسمان ارزشها به پرواز درآید.

فَأَسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ فَصَرَفَ عَنْهُ كَيْدَهُنَّ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ

-پروردگارش دعایش را اجابت کرد و مکر زنان را از او دور کرد، زیرا خدا شنوا و داناست.»

ص: ۱۶۱

بدین سان پروردگار حیلۀ شیاطین انس و جن را از مؤمنان راستین بر می دارد و عصمت از گناهان را به آدمی، به شرط آن که آن را از خدا بخواهد، می بخشد.

۵/

## [سوره یوسف (۱۲): آیات ۳۵ تا ۴۱]

### اشاره

ثُمَّ يَدَا لَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا رَأَوُا الْآيَاتِ لَيْسَ لِيُجْنِتَهُ حَتَّىٰ حِينٍ (۳۵) وَ دَخَلَ مَعَهُ السَّجْنَ فَيُنَادِي قَالَ أَخِي أَخِي ادْعُهُمَا إِنِّي أُرَانِي أُعْصِرُ خُمْرًا وَقَالَ  
الْآخِرُ إِنِّي أُرَانِي أَحْمِلُ فَوْقَ رَأْسِي خُبْرًا تَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْهُ نَبَأٌ بَشِيرٌ لَئِن كُنَّا لَبِئْسَ أَقْوَامًا يَكْفُرُونَ (۳۶) قَالَ لَا يَأْتِيكُمَا طَعَامٌ تُرْزَقَانِهِ إِلَّا  
نَبَأْتُكُمَا فِيهِ قَالَ يَا وَيْلَتَا إِنَّا كُنَّا مِنَ الْمَكْتُوبِينَ (۳۷) وَ اتَّبَعَتْ  
مَلَّةَ أُمَّةٍ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ مَا كَانُوا لَنَا أَنْ نَشْرِكَ بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ ذَلِكَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا وَ عَلَى النَّاسِ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ  
النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ (۳۸) يَا صَاحِبِي السَّجْنَ أَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمْ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ (۳۹) تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءً  
سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ  
لَا يَعْلَمُونَ (۴۰) يَا صَاحِبِي السَّجْنَ أَمَا أَحَدُكُمَا فَيَسْقِي رَبَّهُ خَمْرًا وَ أَمَا الْآخَرُ فَيُضِلُّكَ فَتَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْ رَأْسِهِ فَضِيءٌ الْأَمْرُ الَّذِي فِيهِ  
تَسْتَفْتِيَانِ (۴۱)

ص: ۱۶۲

## رهنمودهایی از آیات:

یوسف با گمراهی و فساد گسترده جامعه به مبارزه برخاست و جز زندان چیزی عایدش نشد، اما از زندان دریچه ای برای تبلیغ گشود. دو جوان به زندان در آمدند و در چهره او نیکوکاری دیدند و تأویل خوابهایی را که دیده بودند از او پرسیدند. یکی به خواب چنان دیده بود که انگور می فشارد تا برای مولای خود شراب بسازد و خواب دیگری این بود که بر سرش نانی گذاشته بود و پرندگان آن را نوک می زدند. یوسف وعده داد پیش از آن که طعام برایشان بیاورند تعبیر خوابها را بیان کند، اما پیشاپیش یاد آور شد که دانش تعبیر خواب را خداوندش از راه لطف به او آموخته است. زیرا وی دین بت پرستان را رها ساخته و در برابر آنان به سبب خدا ناشناسی و انکار قیامت مقاومت کرده و نیز وی از پدران مؤمنش ابراهیم و اسحاق و یعقوب - علیهم السّلام - پیروی نموده است و همچنین گفت که او از سلاله پیامبران است و خدا فرمان داده که چیزی را شریک او ندانند و یگانه پرستی فضلی خدایی بر ایشان و بر مردم است، لیکن بیشتر مردم خدایشان را با پیروی از رسالت سپاس نمی گذارند.

آن گاه به آن دو زندانی گفت: توحید دین وحدت است و خدایان پراکنده جز نامهایی نیستند و دلیلی برای حقایق آنها نیست. سیادت و حق از آن خداست و او فرمان داده که این سیادت ۵/ بر تخت زندگی اجتماعی بنشیند، و این دین آیینی



درست بی هیچ کژی است، اما بیشتر مردم ناآگاهند.

بدین سان یوسف درسی دربارهٔ رسالت به دو رفیق زندانی، پیش از تعبیر خواب آنان، داد.

### شرح آیات:

### اشاره

### قرار زندان

[۳۵]

چون دانستند که یوسف تن به فساد آنان نمی دهد و با نیروی ایمان در برابر فشارشان می ایستد و سبب رسوایی آنان می شود، برای مدتی او را به زنان سپردند تا در ستم و تباهی بیشتر فرو روند.

ثُمَّ بَدَأَ لَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا رَأَوُا الْآيَاتِ لَيْسُجُنَّةً حَتَّىٰ حِينٍ

-پس با آن نشانها که دیده بودند تصمیم کردند که چندی به زندانش افکنند.»

### برنامهٔ زندان

[۳۶]

پروردگار یوسف را از مشقت افتادن در گناه رهایی داد تا این بار او را با زندان بیازماید. گفته اند روزی که یوسف از زندان بیرون آمد، بر در آنجا نوشت: «اینجا گور زندگان است. خدایا آن را از نیکان روی زمین دریغ مدار.»

حال باید دید که یوسف صدیق چگونه با این محنت رو به رو شد؟ دو تن دیگر به زندان در آمدند که گویا هر دو آنان غلام بودند و در خانهٔ اشراف خدمت می کردند و از اوامر ستمگرانهٔ آنان سرپیچی کرده و به زندان افتاده بودند. بین یوسف با آن دو گفتگویی در گرفت که پیرامون رسالت دور می زد.

وَ دَخَلَ مَعَهُ السَّجْنَ فَيَا نِ قَالَ أَحَدُهُمَا إِنِّي أَرَانِي أَعْصِرُ خَمْرًا

-دو جوان نیز با او به زندان افتادند. یکی از آن دو گفت: در خواب، خود را دیدم که انگور می فشارم. یکی گفت: خود را چنان می دیدم که گویی انگور می فشارم تا شراب گردد.

۵/ در این جا این پرسش به نظر می رسد که این «رؤیت» در خواب بوده یا آن که از تخیلات زمان بیداری است و این دلیل دیگری بر الهام حقیقت است که آدمی گه گاه آن را در می یابد و عادتاً به فال نیک گرفتن یا فال بد زدن یا حس ششم و مانند آن خوانده می شود.

در حدیثی آمده است که خمیار در سخن خود صادق بود و همو بود که نجات یافت، حال آن که رؤیای دارنده نان دروغ بود. خواب آنها درست یا نادرست بوده باشد، آنچه دیده بودند صورتی از حقیقت بود که در آینده واقع می شد: یکی آن را در خواب دید و دومی در بیداری به تخیل پرداخت. قرآن از چگونگی رؤیا به «إِنِّي أَرَانِي» بسنده می کند که به حالت خواب و نیز بیداری منطبق است.

وَ قَالَ الْآخَرُ إِنِّي أَرَانِي أَحْمِلُ فَوْقَ رَأْسِي خُبْزًا تَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْهُ نَبَأٌ بَاطِلٌ إِنَّا تُرَاكُ مِنَ الْمُحْسِنِينَ

- دیگری گفت: خود را دیدم که نان بر سر نهاده می برم و پرندگان از آن می خورند، ما را از تعبیر آن آگاه کن که از نیکوکاران می بینیم. یوسف از فرصتی که در زندان پیش آمده بود، چه در گفتار و چه در کردار، بهره می جست: به تبلیغ رسالت می پرداخت اما به آن بسنده نمی کرد، بلکه رسالت را عملاً در رفتار خود تحقق می بخشید چنان که همه داعیان راستین کنند، زمانی می گریست و تضرع می کرد و با نمازهای خشوع آمیز و نیز در اوقات فراغت به خدا می پیوست. اگر کسی جایش تنگ بود به وی گشایش می داد و اگر بیمار بود پرستاریش می کرد. از این رو بنیدیان مجذوب او شدند و دریافتند که نسبت به آنها برتری و فضیلت دارد و گفتند: «إِنَّا تُرَاكُ مِنَ الْمُحْسِنِينَ».

[۳۷]

یوسف به آن دو زندانی گفت: پیش از آن که غذای شما را از خانه یا از اداره زندان بیاورند، تعبیر خوابهایتان را خواهم گفت:

قَالَ لَا يَأْتِيكُمَا طَعَامٌ تُرْزَقَانِهِ إِلَّا نَبَأُكُمَا بِتَأْوِيلِهِ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَكُمَا

- گفت: طعام روزانه شما را هنوز نیاورده باشند که پیش از آن شما را از تعبیر آن خوابها خبر می دهم.»

ص: ۱۶۵

۵/ و پس از آن که وعده تعبیر خواب را داد، شروع به تبلیغ پیامهای خدا کرد و از خود آغازید که نزد آنها به نیکوکاری و فضل معروف بود و گفت:

اولاً: او پیامبر خداست.

ذَلِكُمْ مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي

-آن گونه که خدایم به من آموخته.» پس تعبیر خواب را خدایش به او آموخته است.

ثانیاً: وی آیین قوم را که بت پرستی است ترک کرده و بر ضد نظام فرهنگی و اجتماعی برخاسته است.

إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ

-من کیش مردمی را که به خدای یکتا ایمان ندارند و به روز قیامت کافرند ترک کرده ام.» آیین این مردم برتر نیست، زیرا بر پایه کفر قرار دارد و من به کلی آن را رد می کنم.

[۳۸]

ثالثاً: آیین برتر طریقه پدرانم -ابراهیم و اسحاق و یعقوب- است بدین سان یوسف (ع) اعلام کرد که وی از سلاله نبوت است.

وَ اتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ

-و از آیین پدرانم ابراهیم و اسحاق و یعقوب پیروی می کنم.» و آیین اینان بر پایه توحید استوار است و نیز تصریح کرد به این که همه انواع شرک و همه انواع عبودیت و طاعت غیر خدا را انکار می کند.

مَا كَانَ لَنَا أَنْ نُشْرِكَ بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ ذَلِكَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا وَعَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ

-و ما را نسزد که هیچ چیز را شریک خدا قرار دهیم. این فضیلتی است که خدا بر ما و بر مردم دیگر ارزانی داشته ولی بیشتر مردم ناسپاس اند.» توحید نه فقط تکلیف مقدس الهی، بلکه نعمت بزرگتری برای آدمیان است، /۵ زیرا توحید یعنی آزادی از پرستش طاغوت و نیز مال و شهوات، اما بیشتر مردم این نعمت خدا را باور ندارند و شکر نمی ورزند.

ص: ۱۶۶

رابعاً: یوسف به دو همتای زندانی که رنج و تلاش را میان خود تقسیم کرده بودند گفت که بیشتر جنگها و کشاکشهای اجتماعی و اختلافات ویرانگر همانا نتیجه شرک و بت پرستی است، زیرا هر گروهی خدا را ترک کرده، بت را می پرستد و از معبودی جز معبود گروه دیگر اطاعت می کند، هر کدام بت سرزمین و اقلیم و قبیله و حزب خود را می پرستد و بدین سان اختلاف می کنند.

يَا صَاحِبِي السَّجْنِ أَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمْ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ

ای دو زندانی! آیا خدایان متعدد بهتر است یا الله آن خدای یکتای غالب بر همگان؟ [۴۰]

خامساً: بت‌هایی را که به جز خدا می پرستند، واکنشی است از اوضاع و حالات انحرافی فاسد که در درون اجتماع یا آدمی وجود دارد و قداست یا واقعیت درستی ندارد.

بت یک سرزمین واکنشی از تنگی افق و کج اندیشی و محدودیت بینش آنجاست و از این رو نامی است که آدمی آن را نهاده، نه حقیقتی که خداوند فرستاده باشد. همچنین است بت وطنی و نژادی و شوونیست و قومی و همه بت‌های باطل، که نامهای ساخته انسانها و واکنشی از واقعیتی فاسدند نه تعبیری از حقیقت.

مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ

نمی پرستید سوای خدای یکتا، مگر بتانی را که خود و پدرانتان آنها را به نامهایی خوانده اید و خدا حجّتی بر اثبات آنها نازل نکرده است. «آری، نامها و رموزی هم هستند که برهان و حجّت خدایی را به همراه دارند و قانون الاهی به شمار می آیند مانند پیامبر، خلیفه، صاحبان دانش و عدالت و همه ریاستهای شرعی که به اجازه و نام خدا نه به اجازه ملت یا بت از آنها اطاعت می شود. ۵/ زیرا ولایت حق و نیز حاکمیت و سروری و ملکوت از آن خداست. هر حکمی که به خدا و حاکمیت او باز نگردد، یعنی به اجازه خدا یا به منظور اجرای حکم او نباشد باطل و نابود است.

-حکم جز حکم خدا نیست.» از سوی دیگر چون خداست که دارای ولایت حقّه در جهان است، لازم می آید که همو در عرصه قانون گذاری و سیاست از طریق خلیفه و رسول حاکم باشد.

أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ

-فرمان داده که جز او را نپرستید.» از این رو کسی بی اجازه او حق سلطه ندارد و در این مورد حکم اباحه نداده است چنان که در نعمتهای زمینی داده است و به تعبیر فقهی اصل در نعمتهای الاهی اباحه و حلیت است. آدمی در بهره برداری آزاد است مگر آن که نصّی به خلاف آن آمده باشد، اما در سلطه اصل به عکس این است، یعنی کسی از حاکمیت شخص دیگر نباید اطاعت کند مگر آن که نصّی آن سلطه را استوار کند.

ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ

-این است دین راست و استوار، ولی بیشتر مردم نمی دانند.» این دین راه درست زندگی است و کسی نباید از دیگری جز به اجازه خدا اطاعت کند و نباید به دین طاغیان بگردد یا در برابر آنان خاموشی گزیند و نباید حاکمیت فرعونها را بپذیرد یا به آن خرسند باشد. از این جا در می یابیم که هدف اصلی آیه این است که دین همان سیاست و سیاست همان دین است.

اما امروزه می بینیم که دین را از سیاست جدا می کنند. فرعون ایشان می گوید: «دین در سیاست راه ندارد و به عکس سیاست را نیز در دین راهی نیست» و هامان ایشان می گوید: «دولت مردان نباید در دین مداخله کنند» و قارون ایشان اعلام می کند که «ما دولت مردانی را می خواهیم که در سیاست مداخله نکنند».

بیشتر مردم در راه جدایی دین از سیاست می کوشند و این امر به ۵/ تأثیر تبلیغات دروغین و نیز به سبب این است که آنان مسئولیتهای دین و سیاست را دشوار می پندارند و می خواهند به آداب و رسوم دینی که آسان است بسنده کنند.

[۴۱]

یوسف پس از بیان حقایقی چند به دو رفیق زندانی خود، خواب آنان را تعبیر کرد.

يَا صَاحِبِي السَّجْنِ أَمَا أَحَدُكُمَا فَيَسْقِي رَبَّهُ خَمْرًا

-ای دو زندانی! اما یکی از شما دو برای مولای خویش شراب ریزد.» یعنی یکی از شما به سوی سرورش باز می گردد و ساقی می شود چنان که در خواب دیده بود.

وَأَمَّا الْآخَرُ فَيُضَلِّبُ فَتَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْ رَأْسِهِ

-اما دیگری را بر دار کنند و پرندگان سر او بخورند.» اما دومی کشته می شود و پرندگان شکاری بر سرش می نشینند و سر او را می خورند.

قُضِيَ الْأَمْرُ الَّذِي فِيهِ تَسْتَفْتِيَانِ

-کاری که درباره آن نظر می خواستید به پایان آمده.» داوری و تعبیر خوابهای شما پایان یافت و قطعاً انجام خواهد گرفت.

۵/

### [سوره یوسف (۱۲): آیات ۴۲ تا ۴۹]

#### اشاره

وَقَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِنْهُمَا اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ فَأَنسَاهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ فَلَبِثَ فِي السَّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ (۴۲) وَقَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أَرَى سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ وَسَبْعٌ سُيُوفَاتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي رُءْيَايَ إِنْ كُنْتُمْ لِلرُّءْيَى تَعْبُرُونَ (۴۳) قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ وَمَا نَحْنُ بِتَأْوِيلِ الْأَحْلَامِ بِعَالَمِينَ (۴۴) وَقَالَ الَّذِي نَجَا مِنْهُمَا وَادَّكَرَ بَعْدَ أُمَّهُ أَنَا أَنْبَأُكُمْ بِتَأْوِيلِهِ فَأَرْسِلُونِ (۴۵) يُوسُفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ أَفْتِنَا فِي سَبْعِ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ وَسَبْعِ سُيُوفَاتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ لَعَلِّي أَرْجِعُ إِلَى النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَعْلَمُونَ (۴۶) قَالَ تَزْرَعُونَ سَبْعَ سِنِينَ دَأَبًا فَمَا حَصَدْتُمْ فَذَرَوْهُ فِي سُنْبُلِهِ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تَأْكُلُونَ (۴۷) ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ سَبْعٌ شِدَادٌ يَأْكُلْنَ مَا قَدَّمْتُمْ لَهُنَّ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تَحْصِتُونَ (۴۸) ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَامٌ فِيهِ يُغَاثُ النَّاسُ وَفِيهِ يَعْرِضُونَ (۴۹)

ص: ۱۶۹

## معنای واژه ها

[۴۴]اضغاث

:کنایه از خوابهای آشفته است.

[دأبا]

:کوشش و تلاش.

[۴۸]تحصنون

:نگاه می دارید و می اندوزید.

## کاردانی و لیاقت مقدمه رسیدن به منزلت

### اشاره

### رهنمودهایی از آیات:

آن دو جوان از زندان در آمدند: یکی به سوی آزادی و دیگری به سوی مرگ می رفت. یوسف (ع) نجات جوان اولی را غنیمت شمرد و از او خواست که برای نجات وی تلاش کند اما به وسوسه شیطان یاد خدا را فراموش کرد و سالیانی چند در زندان ماند چرا که خدا را فراموش کرده به بندگانش توسل جسته بود، (۱) اما از

ص: ۱۷۰

---

۱- ۱۶) - قول دیگر درباره «فأنساه الشيطان ذکر ربّه» این است که آن ساقی به وسوسه شیطان فراموش کرد که

سوی دیگر خدایی که زندان را برای او مقدر کرده بود، نجات او را نیز نوشته بود، بدین سان که ملک در خواب هفت گاو فربه را می بیند که هفت گاو لاغر آنها را می خورند و نیز هفت سنبل سبز را می بیند که هفت سنبل خشک آنها را می خورند. از بزرگان دربار می خواهد که خواب را تعبیر کنند و آنان می گویند: «خوابهایی آشفته است و ما از این کار ناتوانیم». دوست زندانی یوسف در آن جا حاضر بود، یوسف را به یاد آورد که هنوز در زندان است. به دستور ملک نزد او رفت و تعبیر خواب را از او جویا شد. یوسف گفت: «هفت سال فراخ و حاصل خیز در پیش دارید و به دنبال آن هفت سال قحط، این سالها آن سالها را یعنی اندوخته ها را خواهند خورد و سپس سالی پر نعمت خواهد رسید که مردم گرسنگی را مهار خواهند کرد. (۱)

بدین سان خداوند اسباب نجات یوسف را فراهم آورد.

۵/

## شرح آیات:

### اشاره

### سفارش یوسف

[۴۲]

ساقی به تعبیر خواب نجات می یافت که یوسف با استفاده از فرصت از او خواست که شکایت او را نزد پادشاه بگوید، اما یوسف می بایست در این باره به خدا توسل می جست نه به زندانی نجات یافته یا پادشاه، زیرا وی پیامبر خدا بود و می بایست پیوندهای خود را از مردم برد و تنها دل به خدا ببندد.

وَقَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِنْهُمَا اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ

—به یکی از آن دو که می دانست رها می شود گفت: مرا نزد مولای خود یاد کن. چرا قرآن تعبیر «ظن» را به کار برده است، حال آن که پیش از این گفته بود. یوسف به تعلیم الهی تعبیر خواب را می داند؟ صاحب مجمع البیان در پاسخ می گوید: «ظن» در این جا به معنی «علم» است، و معنی آیه این است که به آن

(۱۶)

صاحب خود یعنی یوسف را به یاد ملک بیاورد، و این قول ارجح است. رجوع کنید به تفسیر آیات مشکله، ص ۳۱۸.

ص: ۱۷۱



۱-۱۷) قول معروف این است که انگور فراوانی خواهید داشت تا از آنها شراب بسازید.

ساقی که از راه وحی رهایی او را می دانست گفت. در آیه دیگر از قرآن مجید آمده:

إِنِّي ظَنَنْتُ أَنِّي مُلَاقٍ حِسَابِيَهٗ - بیشتر مفسران همین معنی را گفته اند و جَبَائِي نیز همین را برگزیده است. قتاده گوید: «یوسف به کسی که گمان می برد نجات خواهد یافت گفت... زیرا وی راستگویی ساقی در رؤیا را نمی دانست. قول نخست درست تر است. (۱)

اما به نظر من «ظَنَّ» در این جا در مفهوم اصلی یعنی تصوّر و تخیل به کار رفته که حکایت از نبود آگاهی ثابت می کند، زیرا که یوسف (ع) آینده را نمی توانست تضمین کند، شاید خداوند چیز دیگری را اراده می کرد یا آن شخص می مرد یا نظام ملک تغییر می یافت یا در کار خدا بدا حاصل می شد و او را دوباره به زندان باز می گردانید یا اعدامش می کرد. مناسبت «ظَنَّ» با ما بعدش این است که یوسف (ع) یقین داشت که خداوند پاک ارحم راحمین است و دعای او را اجابت می کند با این همه گمان می کرد رفیق زندانش نجات خواهد یافت، ۵ و شایسته چنان بود که پیش از توسّل به آن شخص به خدا متوسّل می شد، زیرا خداوند شایسته تر برای یقین بود از این که درباره کسی خیال کند که اگر راست می گفت از حدود قدر می گذشت و قضای خدا بالاتر از قدر، و اراده اش بالاتر از سنّت اوست. لیکن شیطان یوسف (ع) را شتابانید و سختیهای زندان او را واداشت که به جای خدا به آدمی پناه جوید.

فَأَنسَأُ الشَّيْطَانَ ذِكْرَ رَبِّهِ فَلَبِثَ فِي السِّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ

-اما شیطان از خاطرش زدود که پیش مولایش از او یاد کند و چند سال در زندان بماند.» و چند سالی در زندان ماند تا به راهنمایی پروردگار در بندگی خدا به اخلاص کامل برسد.

ص: ۱۷۲

[۴۳]

زندان یوسف به قضای الهی حدود ۷ سال-بنا بر آنچه در اخبار آمده-طول کشید. آن گاه خداوند وسیله ای برای رهایی اش پیش آورد یعنی رؤیای پادشاه.

وَ قَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أَرَى سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ وَ سَبْعٌ سُبُلَاتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ

-پادشاه گفت: در خواب هفت گاو فربه را دیده ام که آنها را هفت گاو لاغر خورند و هفت خوشه سبز دیدم و هفت خوشه خشک. وی از مشاوران بزرگ خود خواست تا این خواب پیچیده را تعبیر کنند.

يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي رُءْيَايَ إِن كُنْتُمْ لِلرُّءْيَا تَعْبُرُونَ

-ای خاصگان من! خواب مرا تعبیر کنید، اگر تعبیر خواب می دانید.» [۴۴]

اما چون از تعبیر فرو ماندند، گفتند خوابی آشفته و اندیشه هایی مخلط است و حقیقتی ندارد.

قَالُوا أَضْغَاثٌ أَحْلَامٍ وَ مَا نَحْنُ بِتَأْوِيلِ الْأَحْلَامِ بِعَالَمِينَ

-گفتند: اینها خوابهای آشفته است و ما را به تعبیر این خوابها آگاهی نیست.» «ضغث»مشتی یا بسته ای از هر چیز است و گفته اند به معنی خلط (آمیزه) است و نیز آورده اند که حلم ضد طیش (تاختن و تندی) و به معنی تأمل و آرامش است و شاید حلم التوم (خواب آشفته) از همین مفهوم گرفته شده که مفهوم آرامش و سکون دارد. به نظر می رسد که «حلم» به جز «رؤیا» است و آن خوابی ناشی از آثار نفس و خیالها و گمانهای آن است.

### کلیدهای رؤیا

[۴۵]

رفیق زندانی یوسف که از اطرافیان پادشاه بود، اکنون پس از زمانی به یاد تعبیر خواب خود به وسیله یوسف افتاده است.

وَ قَالَ الَّذِي نَجَا مِنْهُمَا وَ ادَّكَرَ بَعْدَ أُمَّه

-یکی از آن دو که رها شده بود

و بعد از مدتی به یادش آمده بود گفت: «که این زمان دراز به گفته برخی هفت سال طول کشیده بود.

أَنَا أُتْبِتُكُمْ بِتَأْوِيلِهِ فَأَرْسِلُونِ

-من تعبیر آن را به شما خواهم گفت: مرا نزد او بفرستید.» اینک می گوید مرا نزد یوسف بفرستید تا تعبیر خواب شما را معلوم کنم.

[۴۶]

آن رفیق را به زندان نزد یوسف فرستادند. وی خواب پادشاه را به او نقل کرد و تعبیر آن را جویا شد.

يُوسُفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ

-ای یوسف! ای مرد راستگوی! از آن رو «صدیق» خواند که در او نشانه صلاح دیده بود و در تعبیر خواب خود شخصا تجربه کرده بود.

أَفْتِنَا فِي سَبْعِ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعُ عِجَافٍ وَ سَبْعِ سُبُلَاتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ ۖ يَا بَنَاتِ لَعَلِّي أَرْجِعُ إِلَى النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَعْلَمُونَ

-برای ما تعبیر کن هفت گاو فربه را هفت گاو لاغر می خورند و هفت خوشه سبز و هفت خوشه خشک، باشد که من نزد مردم باز گردم و آنان را آگاه گردند.» گویا می خواست این نکته را روشن کند که وی خدمت به مردم را بر خدمت طاغیان برتر می نهد، از این رو گفت: «إِلَى النَّاسِ» نه «إِلَى الْمَلِكِ».

[۴۷]

یوسف خواب پادشاه را تعبیر کرد، تعبیری که پایه های اجتماع را می لرزاند، گفت: «هفت سال فراخ پیش رو دارید و باید در این مدت برای هفت سال قحط غله بیندوزید. از گندمهایی که درو می کنید افزون بر نیاز را در سنبلهای خود نگاه دارید تا در سالهای قحط از آنها استفاده کنید. در پایان هفت سال سال سختی خواهید داشت و مردم از هر سو برای طلب گندم روی خواهند آورد.

قَالَ تَزْرَعُونَ سَبْعَ سِنِينَ دَابًّا

-گفت: هفت سال پی در پی بکارید.» پیداست که ملت مصر در آن سالها از تمدن کافی برخوردار بود.

فَمَا حَصَدْتُمْ فَذَرُوهُ فِي سُنْبُلِهِ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تَأْكُلُونَ

-و هر چه می دروید جز اندکی که می خورید با خوشه انبار کنید.»

یعنی بسیار زراعت کنید و کم بخورید و گندم را برای آینده بیندوزید. این پند یوسف بهترین دستور حضارت برای قوم مصر بود.

[۴۸]

ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ سَبْعٌ شِدَادٌ يَأْكُلْنَ مَا قَدَّمْتُمْ لَهُنَّ - از آن پس هفت سال سخت می آید و در آن هفت سال آنچه برایشان اندوخته اید بخورید. یعنی هفت سال قحط خواهد شد و شما در آن سالها هر چه را اندوخته اید خواهید خورد. یوسف سالها (سنین) را به حیواناتی تشبیه کرده است که اندوخته های سالهای گذشته را می خورند که اشاره به متن خواب (سبع بقرت سمان) است و پادشاه در خواب گاوهایی دیده بود.

۵/

إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تَحْصِنُونَ

- مگر اندکی که نگه می دارید. «حصن» یعنی جای استوار و قلعه. از این تعبیر چنین بر می آید که یوسف اشاره کرده بود که محصولات سالهای فراخ را به طریق نیکو نگاه دارند.

[۴۹]

یوسف به سال پایانی هم اشاره کرد که در خواب به صورت هفت سنبل سبز و هفت سنبل خشک نموده شده بود، و این همان سال قحط شدید بود که مردم برای خریدن گندم به مصر می آمدند.

ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَامٌ فِيهِ يُغَاثُ النَّاسُ

- پس از آن سالی آید که مردمان را باران دهند. «غوث» نفعی که به دنبال نیاز سخت می رسد یا نفعی که زیان سخت را دفع کند، و پیداست که این معنا نزدیک به رفع ضرر گرسنگی است، و «غیث» به معنای باران نیز از «غوث» گرفته شده است.

و فِيهِ يَعْصِرُونَ

- و در آن سال افشردنیها را می فشردند. یعنی برای طلب گندم به مصر پناه می آورند. (۱)

ص: ۱۷۵

۱ - ۱۹) - یعصرون: می فشارند، و مراد فشردن انگور و زیتون یا دوشیدن حیوانات شیرده است، و یعصرون (بنا به یکی از قراءتها) از «عصار» به معنی باریدن باران یا رویدن گیاهان (نک تفسیر المیزان، ج ۱۱، ص ۲۱۲).

## [سوره یوسف (۱۲): آیات ۵۰ تا ۵۷]

## اشاره

وَقَالَ الْمَلِكُ ائْتُونِي بِهِ فَلَمَّا جَاءَهُ الرَّسُولُ قَالَ ارْجِعْ إِلَىٰ رَبِّكَ فَسِيئَلُهُ مَا بِالْأَنْسَوَةِ اللَّاتِي قَطَّعَنَ أَيْدِيَهُنَّ إِنَّ رَبِّي بِكَيْدِهِنَّ عَلِيمٌ (۵۰) قَالَ مَا خَطْبُكَ إِذْ رَاوَدْتَنِّي يُوسُفَ عَنِ نَفْسِهِ قُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ قَالَتْ اإِمْرَأَةُ الْعَزِيزِ الْآنَ حَصِيْحَصَ الْحَقُّ أَنَا رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ (۵۱) ذَلِكَ لِيَعْلَمَ أَنِّي لَمْ أَخُنْهُ بِالْغَيْبِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي كَيْدَ الْخَائِنِينَ (۵۲) وَمَا أُبْرِي نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ (۵۳) وَقَالَ الْمَلِكُ ائْتُونِي بِهِ أَسْتَخْلِصُهُ لِنَفْسِي فَلَمَّا كَلَّمَهُ قَالَ إِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنَا مَكِينٌ أَمِينٌ (۵۴) قَالَ اجْعَلْنِي عَلَىٰ خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ (۵۵) وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ يَتَّبِعُ مِنْهَا حَيْثُ يَشَاءُ نُصِيبُ بِرَحْمَتِنَا مَنْ نَشَاءُ وَلَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ (۵۶) وَلَأَجْرَ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ (۵۷)

## معنای واژه ها

[۵۱] خطبکن]

:کار بزرگ و مهم که درباره آن از شخص می پرسند.

[حصحص]

:مشتق از «حصه» است یعنی حصه و جهت حق از حصه باطل مشخص شد.

[۵۲] کید]

:اقدام نهانی برای زیان رسانیدن به دیگری.

ص: ۱۷۶

: «استخلاص» یعنی جستن خلوص چیزی از آمیزه اشتراک، که گویی می خواهد خاصه او باشد.

[مکین]

: از «مکانه» به معنی تمکن و منزلت داشتن.

[۵۶] یتبؤاً

: «تبؤاً» گرفتن جایگاهی که بدان باز گردند، از «باء بیوء» یعنی بازگشت.

۵/

**ملک مصر چه کرد؟**

**اشاره**

**رهنمودهایی از آیات:**

رسول که تعبیر خواب را با خود داشت به سوی پادشاه آمد. چون پادشاه تعبیر را شنید یوسف را فرا خواند. رسول به زندان رفت تا او را نزد ملک بیاورد اما یوسف نپذیرفت و گفت که «نمی خواهد مشمول عفو گردد، بلکه باید برائت او اثبات شود و تهمت زندگان خوار و حقیر گردند». رسول این پاسخ را به سمع ملک رسانید و او به سابقه موضوع بازگشت و از زنان شهر که در مهمانی انگشتانشان را بریده بودند پرسید: «آیا یوسف گناهکار بود؟» سخن پیشین خود را تکرار کردند که «حاش لله! ما در او گناهی نمی بینیم» و در این جا بود که زن عزیز معترف شد که او قصد زنا داشته است.

بدین سان یوسف پیام خود را درباره برائت خود به پادشاه ابلاغ کرد و گفت که «در غیاب او به وی (به زنش) خیانت نکرده و خدا کید خاینان را پیروز نمی کند» اما به کلی خود را از خطا و گناه مبرا ندانست چرا که نفس آدمی او را پیوسته فرمان گناه و بدی می دهد و خدای مهربان و بخشنده است که بندگان با ایمان خود را حفظ می کند.

و آن گاه که برائت کامل یوسف ثابت شد، پادشاه خواست او را از خاصان

ص: ۱۷۷

خود قرار دهد و وزیرش کند، ۵/ و یوسف پیشنهاد کرد که او را مدیر اموال دولتی قرار دهد چرا که نگهداری امین و کاردان است.

بدین سان خدا با رحمت و وسعت خود یوسف را صاحب منزلت کرد. و این پاداش دنیوی بود و پاداش اخروی برتر از این است و همین پاداش برای مؤمنان و پرهیزگاران نیکوتر است.

## شرح آیات:

### اشاره

### اینک حقیقت آشکار شد

[۵۰]

رفیق زندانی یوسف نزد ملک آمد و مزده حلّ معمّای سختی را که بزرگان از گشودن آن درمانده بودند به او داد. ملک فرمان داد تا یوسف را حاضر کنند.

وَ قَالَ الْمَلِكُ اَنْتُنِي بِهِ

-پادشاه گفت: نزد منش بیاورید. امّا یوسف از حضور خود داری کرد مگر آن که برائتش اثبات شود و فساد نظامی که بر اساس آن شخصی را چندین سال به زندان می افکنند بی محاکمه و تفهیم اّتهم، ثابت گردد.

فَلَمَّا جَاءَهُ الرَّسُولُ قَالَ ارْجِعْ اِلَيَّ رَبِّكَ فَسَأَلُهُ مَا بِالْاُنثَى الَّتِي قَطَعْنَ اَيْدِيَهُنَّ

-چون فرستاده نزد او آمد، یوسف گفت: نزد مولایت باز گرد و بپرس حکایت آن زنان که دستهای خود را بریدند چه بود؟» یوسف بر پادشاه احتجاج کرد با زنانی که در آغاز به پاکی او گواهی داده بودند و نیز بر زن عزیز، زلیخا، که او را به فسق متّهم ساخته بود استشهاد کرد و یاد آوری شد که خدای دانا به حیلۀ آنان آگاه است.

اِنَّ رَبِّي بِكَيْدِهِنَّ عَلِيمٌ

- که پروردگار من به مکرشان آگاه است. ۵/ ظاهراً همه زنان در توطئه بر ضدّ یوسف همکاری کرده بودند و از این رو بود که یوسف را متّهم ساختند و یوسف پادشاه را یادآور شد که حیلۀ شیطانی پایدار نیست.



در خبری نکته آموز از پیامبر گرامی آمده است که در این باره گفت: «از یوسف و کرامت و صبرش در شگفت ماندم. از وی درباره تعبیر خواب گاوهای لاغر و فربه پرسیدند، اگر من به جای او بودم پاسخ نمی دادم مگر به شرط خروج از زندان. از یوسف و کرامت و صبرش در عجب ماندم، آن گاه که رسول نزد او آمد، گفت: به نزد ارباب برگرد. اگر من جای او بودم در حالی که سالها در زندان مانده بودم فوراً اجابت می کردم و به دربار می رفتم و عذر نمی آوردم. یوسف بردبار و شکیبا بود.» (۱)

[۵۱]

باری، یوسف در زندان ماند تا درباره حبس او تحقیق به پایان رسد.

ملک زنان را احضار کرد و از سبب بریدن دستهایشان پرسید. آیا یوسف -العیاذ بالله- کار زشتی کرده بود؟ پاسخی نتوانستند بدهند و به حقیقت امر اقرار کردند و گفتند: یوسف پاکدامن است و آنان بودند که از او همبستری خواستند.

قَالَ مَا خَطْبُكَ إِذْ رَأَوْتَنِّي يَوْسُفَ عَنْ نَفْسِهِ

-گفت: ای زنان! آن گاه که خواستار تن یوسف می بودید حکایت شما چه بود؟ خطاب به زنان گفت: «آیا شما او را اهل این کار می دانستید؟».

قُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ

-گفتند: پناه بر خدا. او را هیچ گناهکار نمی دانیم. گفتند: «وی کاملاً پاک و منزّه است». آن گاه از تهمت فسق به یوسف زدن استعاده کردند، و چون این گواهی انجام گرفت، زن عزیز هم ناگزیر از اعتراف شد.

۵/

قَالَتِ امْرَأَةُ الْعَزِيزِ الْآنَ حَصْحَصَ الْحَقُّ

-زن عزیز گفت: اکنون حق آشکار شد. و گفت: «اکنون حق از باطل آشکار شد.»

أَنَا رَأَوْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ

-من خواستار تن او می بودم و

ص: ۱۷۹

او در زمره راستگویان است.» من از او فسق خواستم نه او از من».

[۵۲]

یوسف(ع) در حالی که بر براثت خود نزد عزیز مصر تأکید می گذاشت، گفت: از عزیز می خواهم که دوباره تحقیق کند تا بداند که من پاکم و به زنش در غیاب او خیانت نکرده ام.

ذَلِكَ لِيَعْلَمَ أَنِّي لَمْ أَخُنْهُ بِالْغَيْبِ

چنین شد تا بداند که من در غیبتش به او خیانت نکردم.» بلکه خاین زن اوست که پیروز نشد و خداوند خیانت او را برای مردم روشن ساخت.

وَ أَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي كَيْدَ الْخَائِنِينَ

و خدا حيله خائنان را به هدف نمی رساند.» یعنی خداوند خاینان را در مکر و حيله شان پیروز نمی کند».

[۵۳]

سپس یوسف تأکید کرد که «سخن او به این معنی نیست که وی از زمره خدایان است و از جنس بشر نیست و خطا کاران از گروه شیاطین اند، نه، بلکه نفس اماره بالسوء است و فرو افتادن در لجن های پستی از طبیعت بشر دور نیست».

مراد یوسف این بود که تمسک به پیامهای الهی و مسلح شدن به نیروی ایمان و پرهیزگاری آدمی را از سقوط نگاه می دارد.

وَمَا أُبْرِي نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي

من خویشتن را بی گناه نمی دانم زیرا نفس، آدمی را به بدی فرمان می دهد مگر آن که پروردگار من رحم کند.» لطف الهی به آدمی توان بزرگی می دهد که با آن بر نفس اماره چیره می شود.

إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ

همانا خدای من بخشنده مهربان است.» / ۵ در مواردی که مؤمن در معرض فشارهای اجتماعی یا نفسانی قرار می گیرد، خداوند او را در می یابد چنان که یوسف را دریافت. اسباب فساد اجتماعی از هر سو

ص: ۱۸۰

یوسف را فرا گرفته بود: زن عزیز وی را به زندان تهدید کرد، عوامل نفسانی او را بر می انگیخت. در حالی وی که در عنفوان جوانی بود، زنی زیبا و جوان خود را در اختیار او می گذاشت، شهوت جنسی در اوج خود بود، لیکن وی به لطف خدا از فسق رهایی یافت چنان که گفت: **وَإِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ** -.

[۵۴]

چون برائت یوسف نزد پادشاه ثابت شد، خواست او را از مقرّبان قرار دهد.

**وَ قَالَ الْمَلِكُ ائْتُونِي بِهِ اَسْتَخْلِصُهُ لِنَفْسِي**

- پادشاه گفت: او را نزد من بیاورید تا همنشین خاص خود گردانم. یعنی او را از خاصان قرار می دهم و در کارها از او یاری می جویم، که نزدیک به مفهوم وزارت در تداول امروز است.

یوسف نزد پادشاه آمد و با وی سخن گفت. پادشاه رشد عقلی و کمال شخصیت او را از خلال سخنش دریافت: «المرء مخبوء تحت لسانه»، از این رو مناصب مهمی به او بخشید.

**فَلَمَّا كَلَّمَهُ قَالَ إِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنَا مَكِينٌ أَمِينٌ**

- و چون با او سخن گفت: تو از امروز نزد ما صاحب مکانت و امین هستی. یعنی منزلتی استوار داری و ما به تو اعتماد داریم.

[۵۵]

اما یوسف به این بسنده نکرد و به تحوّل ناگهانی از زندان تا رسیدن به مقام وزارت شاد نشد، بلکه کوشش کرد تا به هدف دورتر خود برسد.

۵/

**قَالَ اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ**

- گفت: مرا بر خزاین این سرزمین بگمار. از وی وزارت مالیه و اداره منابع مالی را خواست، زیرا او می دانست که دشواری اساسی دولت مسئله خشک سالی بود که در آینده نزدیک آنان را فرو می گرفت و می بایست برای حلّ این مسئله تلاش می کرد و از سوی دیگر به هدایت مردم می پرداخت.

ص: ۱۸۱

یوسف آشکارا گفت که وی بهترین فردی است که امور مالی را اداره می کند و کاردان و امین است. با کاردانی خود برنامه ریزی و با امانت خود بی آن که خیانت و فساد ورزد کار می کند.

إِنِّي حَفِيظٌ عَلَيْكُمْ

- که من نگهدارنده دانایم. [۵۶]

پادشاه پذیرفت و چون یوسف ریاست امور مالی دولت را به دست گرفت، سلطه خود را به سایر منابع درآمد گسترش داد و به فضل الهی صاحب منزلت در روی زمین گردید.

وَ كَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ يَتَّبِعُوا مِنْهَا حَيْثُ يَشَاءُ

- این چنین یوسف را در آن مکان منزلت دادیم، هر جا که می خواست جای می گرفت. «یعین با گسترش سلطه خود به سبب کاردانی و امانت، در همه عرصه ها تمکین یافت.

نُصِيبُ بِرَحْمَتِنَا مَنْ نَشَاءُ

- رحمت خود را به هر کس که بخواهیم ارزانی می داریم. «هر که را بخواهیم مشمول لطف خود می کنیم. زیرا امور جهان به دست ماست. خداوند پاک در جهان دو نوع نظام برقرار می دارد:

اول: نظامهای طبیعی مانند کوشش، حکمت، صبر و پایداری؛ دوم: نظامهای غیبی مانند ایمان، پرهیزگاری و احسان. یوسف از هر دو نوع نظام برخوردار بود: از یک سو به حکمت و شکیبایی و پایداری عمل کرد و از سوی دیگر با شهوات به مبارزه پرداخت و تقوی و نیکی به مردم را پیشه خود ساخت.

وَ لَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ

- و اجر نیکوکاران را تباه نمی سازیم.

۵/ نیکی به مردم به اجازه الهی دو چندان می شود تا در زمانی نزدیک یا دور به سوی آدمی برگردد.

[۵۷]

پادشاه مؤمن در دنیا گواه پادشاه کامل تر در آخرت است، و خداوند پاک خلف و عد نمی کند.

ص: ۱۸۲

و- اجر آخرت برای مؤمنان و پرهیزگاران بهتر است.» بدین سان از این آیات در می یابیم که اسباب توفیق در امور غیبی تقوا و ایمان و احسان است، جز این که احسان اثرش در امور دنیا بیشتر و سریع تر است.

در حدیثی منقول از امام رضا(ع) آمده است:

«یوسف مدّت هفت سال به گرد آوری گندم پرداخت و در انبارها ذخیره کرد چون آن سالها گذشت و زمان قحط رسید به فروش گندم آغاز کرد و در سال نخست به درهم و دینار فروخت چنان که در مصر و اطراف آن هر چه درهم و دینار بود به تصرّف او در آمد. در سال دوم به زیورها و جواهر فروخت چنان که همه زیورها و جواهر به دست او آمد. در سال سوم به چارپایان فروخت و همه چارپایان را متصرّف شد. در سال چهارم به بردگان و کنیزکان فروخت و همه بردگان و کنیزکان به او متعلق گردید. در سال پنجم به خانه ها و املاک فروخت و همه خانه ها و املاک از آن او شد. سال ششم به مزارع و چشمه ها فروخت و همه را به تصرّف آورد و در سال هفتم به غلامان و خادمان فروخت و همه آنان مملوک او شدند. مردم چون چنین دیدند، گفتند ما ندیده و نشنیده ایم که خداوند به پادشاهی این اندازه حکومت و کاردانی و تدبیر داده باشد.»

آن گاه یوسف به ملک مصر گفت: «این که خداوند حکومت سرزمین مصر و مردم آن را به من بخشیده است چگونه می بینی؟ ۵/ مرا از مشورت خود بهره مند کن.

من به اصلاح دست زده ام نه تباهکاری، مردم را از بلا نرهانیده ام تا خود بلایی برای آنها باشم. خداوند آنان را به دست من نجات داده است.» پادشاه گفت: «فرمان از آن توست.»

یوسف گفت: «خدا را و تو را به شهادت می گیرم که همه مردم مصر را آزاد کردم و مالها و بندگانشان را باز گردانیدم و نگین و تخت و تاجت را به تو باز گردانیدم تا تو به آیین من رفتار کنی و زیر فرمان من باشی.»

ملک گفت: «برای من بسی افتخار است که به آیین تو بروم و زیر فرمان

تو باشم، و اگر تو نبودی قدرت این کار را نداشتم و بدان راه نمی یافتم. من تو را سلطان عزیزی لا یرام کردم و به یگانگی و بی شریک بودن خدا و به پیامبری تو شهادت می دهم. ولایتی را که دادمت بر عهده بگیر، تو نزد ما صاحب منزلت و امین هستی». (۱)

در خبر آمده است:

«یوسف در روزهای قحط کمتر از حد سیری غذا می خورد، به وی گفتند:

«تو گرسنگی می کشی حال آن که انبارهای طعام به دست توست!» پاسخ داد:

«بیم از آن دارم که سیر شوم و گرسنگان را فراموش کنم».

۵/

### [سوره یوسف (۱۲): آیات ۵۸ تا ۶۶]

#### اشاره

وَجَاءَ إِخْوَهُ يُوسُفَ فَدَخَلُوا عَلَيْهِ فَعَرَفَهُمْ وَهُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ (۵۸) وَ لَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَّازِهِمْ قَالَ ائْتُونِي بِأَخٍ لَكُمْ مِنْ أَبِيكُمْ أَلَا تَرَوْنَ أَنِّي أُوفِي الْكَيْلَ وَأَنَا خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ (۵۹) فَإِنْ لَمْ تَأْتُونِي بِهِ فَلَا كَيْلَ لَكُمْ عِنْدِي وَلَا تَقْرَبُونِ (۶۰) قَالُوا سَبِّرْ أَوْدِعْهُ أَبَاهُ وَإِنَّا لَفَاعِلُونَ (۶۱) وَقَالَ لِفِتْيَانِهِ اجْعَلُوا بِضَاعَتَهُمْ فِي رِحَالِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَعْرِفُونَهَا إِذَا انْقَلَبُوا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (۶۲) فَلَمَّا رَجَعُوا إِلَىٰ أَبِيهِمْ قَالُوا يَا أَبَانَا مُعِ مِنَّا الْكَيْلَ فَأَرْسِلْ مَعَنَا آخَانًا نَكْتُلْ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ (۶۳) قَالَ هَلْ آمَنُكُمْ عَلَيْهِ إِلَّا كَمَا أَمِنْتُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ قَبْلُ فَاللَّهُ خَيْرٌ حَافِظًا وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ (۶۴) وَ لَمَّا فَتَحُوا مَتَاعَهُمْ وَجَدُوا بِضَاعَتَهُمْ رُدَّتْ إِلَيْهِمْ قَالُوا يَا أَبَانَا مَا نَبْغِي هَذِهِ بِضَاعَتُنَا رُدَّتْ إِلَيْنَا فَنَمِيرُ أَهْلَنَا وَنَحْفَظُ أَخَانَنَا وَنَزِدُّكَ كَيْلًا بَعِيرٍ ذَلِكَ كَيْلٌ يَسِيرٌ (۶۵) قَالَ لَنْ أُرْسِلَهُ مَعَكُمْ حَتَّىٰ تُؤْتُونِ مَوْثِقًا مِنَ اللَّهِ لَتَأْتُنَّنِي بِهِ إِلَّا أَنْ يُحَاطَ بِكُمْ فَلَمَّا آتَوْهُ مَوْثِقَهُمْ قَالَ اللَّهُ عَلَىٰ مَا نَقُولُ وَكِيلٌ (۶۶)

۵/

ص: ۱۸۴

۵۹]جَهَّز هم بجهازهم]

:«جهاز» به معنی کالا و اثاث خانه، و «جَهَّز»: ساز و برگ سفر را آماده کرد.

۶۱]سنراود عنه اباه]

:پدر را از رأی خود منصرف می کنیم.

۶۲ بضاعتهم: بهای طعامی که خریدند.

[رحالهم]

:جمع رحل به معنی ظرفها، و در اصل به معنی ظرف کالا و مرکب شتر که برای سفر آماده می شود.

۶۳]نکتل]

:پیمانہ می کنیم. گفته می شود: کلت فلانا:

چیزی را با پیمانہ به او دادم. و اکتلت علیه: چیزی را با پیمانہ از او گرفتم.

۶۴]آمنکم]

:امن به معنای اطمینان خاطر یافتن از درستی یک کار.

۶۶]و نمیر]

:میره به معنای خوارباری است که از شهری به شهر دیگر فرستاده می شود.

[موثقا]

:پیمانی که با سوگند استوار و مؤکد شود.

ص: ۱۸۵

## آزمایش برادران یوسف

### اشاره

### رهنمودهایی از آیات:

چهارده سال سالهای فراخی و قحط گذشت و سال استغاثه فرا رسید.

زندگی مردم فلسطین تباہ شد، برادران یوسف همچون کسان دیگر به مصر شتافتند تا در برابر کالا و نقد سهم خود را از طعام بگیرند.

چون به مصر نزد برادرشان در آمدند، یوسف آنان را شناخت بی آن که ایشان وی را بشناسند و فرمان داد تا سهمیه آنان را بدهند، سپس گفت: «برادر پدری خود را با خود بیاورید مگر نمی بینید که پیمانه را کامل می دهم و میزبانی نیکم؟ و اگر نیاورید سهمیه او را نمی دهم و شما را نمی پذیرم». گفتند: «این درخواست را با پدر در میان می گذاریم». و پیش از حرکت شان یوسف دستور داد کالایی را که آنان آورده بودند دربارهایشان بگذارند تا شاید متوجه موضوع باشند و به مصر باز گردند و کمی توشه و نیز قحط مانع بازگشت آنان نباشد. چون برادران به دیار خود آمدند به پدر گفتند: «پیمانه ما را ندادند و به شرطی خواهند داد که برادر ما را همراه ما بفرستی تا سهم او را بگیریم، البته ما از او مراقبت خواهیم کرد».

یعقوب داستان یوسف را که چهل سال پیش با ایشان رفته و باز نیامده بود یاد آور شد و گفت: «آیا اعتماد کنم چنان که پیش از این درباره برادرش یوسف به شما اعتماد کردم؟! ۵/ اما پس از آن که دریافت که فرزندانش صادقانه توبه کرده اند بر خدا توکل کرد و گفت: «خدا بهترین حافظ و برترین مهربان است».

آن گاه چون بارها را گشودند، کالای خود را دیدند که باز گردانده شده بود.

پدر را گفتند: «چه می خواهیم؟ اینک کالای ما را باز گردانده اند. ما برای



دست یابی به گندم برای خاندانمان و افزون بر آن سهمیه برادرمان که در مقایسه با نیاز مبرم اندک است به مصر می‌رویم». پدر گفت: «نه، هرگز وی را با شما نمی‌فرستم مگر آن که به نام خدا سوگند خورید که او را باز می‌گردانید به جز موردی که از توان شما خارج باشد». چون تعهد کردند، یعقوب گفت: «خدا بین ما و کیل است».

بدین سان، پس از سوگندهای مکرر، پیر مرد اجازه داد که فرزند گرامیش برای گرفتن آذوقه با ایشان برود.

## شرح آیات:

### اشاره

### چهل سال پس از داستان چاه

[۵۸]

از آن روزگار که برادران یوسف وی را به چاه افکنده بودند، چهل سال گذشت. یوسف زیبارو اکنون مردی شده بود که رویدادها و سختیها او را کار کشته و آزموده کرده بودند. با جامه های زیبا و درخشان بر تخت پادشاهی با هیبت خاص سلطنت نشسته بود. به همین جهت برادران وی را نشناختند، امّا یوسف فوراً آنان را شناخت، زیرا آن گاه که از ایشان جدا شده بود، بزرگ سال بودند. «وَجَاءَ إِخْوَهُ يُوسُفَ فَدَخَلُوا عَلَيْهِ فَعَرَفَهُمْ وَهُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ - و برادران یوسف آمدند و بر او وارد شدند و او آنها را شناخت در حالی که آنها او را نمی‌شناختند.» چهل سال پیش اینان برادر خود یوسف را منکر شدند و پیوند خود را با او بریدند، حال آن که وی پیوند خود را نگسست، و سرانجام چنان شد که خداوند به پاداش عمل او را به پادشاهی و معرفت رسانید و به برادران نیازمندی و جهل را کیفر داد.

[۵۹]

یوسف پس از تهیه سهمیه برادران، با آنان اندک اندک به سخن در آمد ۵/ تا آن که به وجود برادری پدری از زوجه دوم پدر اعتراف کردند آن گاه از ایشان

ص: ۱۸۷

خواست تا او را با خود بیاورند و گفت: من نمی خواهم به او یا به شما ستم کنم بلکه نظر خیر دارم، و می بینید که سهمیه را کامل می دهم و میزبانی نیکم.

وَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَّازِهِمْ قَالَ اِتُّونِي بِاَخٍ لَكُمْ مِنْ اَيِّكُمْ اَلَا تَرَوْنَ اَنِّي اُوفِي الْكَيْلَ وَاَنَا خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ

چون بارهایشان را مهیا ساخت، گفت برادر پدریتان را نزد من آورید آیا نمی بینید که پیمانہ را کامل ادا می کنم و بهترین میزبانم. از این آیه استنباط می شود که یوسف مقداری از سهمیه گندم را به برادران داده و از مقدار دیگر خود داری کرده بود.

[۶۰]

یوسف پس از آن که ایشان را به دادن عطای فراوان ترغیب کرد، تهدیدشان نمود که در صورت نیاوردن برادر از دادن سهمیه آنان امتناع می ورزد.

فَاِنْ لَمْ تَأْتُوْنِي بِهٖ فَلَا كَيْلَ لَكُمْ عِنْدِي وَاَلَّا تَقْرَبُوْنِ

اگر او را نزد من نیاورید پیمانہ ای نزد من نخواهید داشت و به من نزدیک مشوید. [۶۱]

برادران که در برابر امری ناگهانی قرار گرفته بودند وعده دادند که فرمان یوسف را اجرا می کنند و از پدر اجازه آمدنش را می گیرند.

قَالُوْا سَرَّوْا۟دُعُوْا عَنْهُ اٰبَا۟هٖ وَاِنَّا لَفَاعِلُوْنَ

گفتند: ما او را به اصرار از پدر خواهیم خواست و این کار را خواهیم کرد. [۶۲]

اما یوسف به گرفتن کالایشان که برای دریافت آذوقه آورده بودند خرسند نشد و به غلامانش دستور داد تا کالاها را در بار و بنه آنان بنهند تا بدانند که مال آنهاست و انگیزه ای باشد که بار دیگر به مصر بازگردند.

وَقَالَ لِفِتْيَانِهٖ اجْعَلُوْا بِضَاعَتَهُمْ فِي رِحَالِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَعْرِفُوْنَهَا اِذَا اُنْقَلَبُوْا اِلَيْ اٰهْلِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُوْنَ

و به غلامان خود گفت سرمایه هاشان را در بارهایشان بنهید باشد که چون نزد کسانشان بازگردند و آن را ببینند باز آیند. ۵/ چون کالای خود را بشناسند در می یابند که ملک نسبت به ایشان مهربان است نه ستمکار، و نزد او باز می گردند.

[۶۳]

برادران آن مسافت دراز را به اندیشه بازگشت به سوی پدر طی کردند

و چون نزد او آمدند گفتند: «ملک مصر همه سهمیه ما را نداد و از ما خواست که برادر پدری را نزد او ببریم. او را با ما بفرست تا سهمیه مان را بگیریم، البته مراقب او خواهیم بود».

فَلَمَّا رَجَعُوا إِلَىٰ أَبِيهِمْ قَالُوا يَا أَبَانَا مُعِ مِنَّا الْكَيْلُ فَأَرْسِلْ مَعَنَا آخَانًا نَكْتَلُ وَإِنَّا لَهُ لِحَافِظُونَ

پس چون نزد پدرشان بازگشتند گفتند: ای پدر! پیمانۀ از ما برگرفته اند، برادرمان را با ما بفرست تا پیمانۀ باز بگیریم. ما نگهدار او هستیم.» [۶۴]

یعقوب داستان بردن یوسف را که چگونه در حق او کوتاهی کردند باز گو کرد.

قَالَ هَلْ آمَنُكُمْ عَلَيْهِ إِلَّا كَمَا آمَنُتُكُمْ عَلَىٰ أَخِيهِ مِنْ قَبْلُ

آیا او را به شما بسپارم هم چنان که برادرش را پیش از این به شما سپردم؟ شما عهد خود را حفظ نمی کنید و من به شما اعتماد ندارم، بلکه کار را به خدا وا می گذارم که بهترین حافظ و برترین مهربان نسبت به بندگان است.

فَاللَّهُ خَيْرٌ حَافِظًا وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ

خدا بهترین نگهدار است و اوست مهربانترین مهربانان.» [۶۵]

اما چون بار و بنه را گشودند و بضاعت خود را که با آن گندم خریده بودند در اندرون بارها دیدند شگفت زده شدند و بر اصرار خود درباره سفر برادر به همراه آنان، افزودند.

وَلَمَّا فَتَحُوا مَتَاعَهُمْ وَجَدُوا بِضَاعَتَهُمْ رُدَّتْ إِلَيْهِمْ قَالُوا يَا أَبَانَا مَا نَبْغِي

چون بار خود گشودند دیدند که سرمایه شان را پس داده اند. گفتند: ای پدر! در طلب چه هستیم؟ گفتند: «چرا بیش از این منتظر باشیم؟ پیمانۀ را کامل داده و بضاعت ما را به ما بازگردانده اند!» هَذِهِ بِضَاعَتُنَا رُدَّتْ إِلَيْنَا - این سرمایه ماست که به ما پس داده اند.» و در اجازه گیری برای سفر برادر پای فشردند و گفتند:

وَ نَمِيرُ أَهْلَنَا

و برای کسان خود غله بیاوریم.» برای خانواده آذوقه می آوریم.

وَ نَحْفَظُ أَخَانَا وَ نَزِدُّكَ كَيْلَ بَعِيرٍ

و برادرمان را حفظ کنیم و بار شتری افزون گیریم.» و به اندازه بار یک شتر افزون تر می گیریم. معلوم می شود که سهمیه هر کس یک بار شتر بوده است.

ذَلِكَ كَيْلَ يَسِيرٍ

که آنچه داریم اندک است.» و حصولش آسان تر است و به راحتی می توانیم دریافت کنیم.

[۶۶]

دل یعقوب نرم شد اما تعهدی استوار از آنان گرفت تا برادر را بازگردانند.

قَالَ لَنْ أُرْسِلَهُ مَعَكُمْ حَتَّى تُؤْتُونِ مَوْثِقًا مِنَ اللَّهِ

گفت: هرگز او را با شما نمی فرستم تا با من به نام خدا پیمانی بندید.» یعنی «پیمانی خدایی ببندید که:

لَتَأْتِنَنِي بِهِ إِلَّا أَنْ يُحَاطَ بِكُمْ

که نزد منش باز می آورید یا همه گرفتار شوید.» وی را نزد من بازگردانید مگر آن که از توان شما بیرون باشد.» برادران پذیرفتند و یعقوب فرزندش را که به او در غم یوسف تسلی می یافت اجازه سفر داد.

فَلَمَّا آتَوْهُ مَوْثِقَهُمْ قَالَ اللَّهُ عَلَىٰ مَا نَقُولُ وَكِيلٌ

چون با او عهد کردند گفت: خدا بر آنچه می گوئیم گواه است.» و گفت: خدا میان من و شما درباره این کار وکیل خواهد بود.

خداوند یک بار یعقوب را با غیبت یوسف و اینک بار دیگر با رفتن پسرش بنیامین برادر تنی یوسف آزمود و او در هر دو مورد صبر کرد و در مورد اخیر کار دشوارتر بود، زیرا یعقوب فراموش نکرده بود که پسرانش یوسف را بردند و در چاه افکندند. ۵/ اما ضرورت عقلانی را بر خواسته نفس برتری نهاد و پسر عزیزش را با آنان فرستاد و بدین سان خداوند اندوه دراز او را اعلام کرد.



از سوی دیگر برادران را نیز بار دوم با دشواری شبيه دشواری نخست آزمود تا صدق توبه آنان روشن گردد و نیز کيفر کارهای پيشين خود را دريابند.

۵/

## [سوره يوسف (۱۲): آيات ۶۷ تا ۷۵]

اشاره

وَقَالَ يَا بَنِيَّ لَا تَدْخُلُوا مِن بَابٍ وَاحِدٍ وَادْخُلُوا مِنْ أَبْوَابٍ مُّتَفَرِّقَةٍ وَمَا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَعَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ (۶۷) وَلَمَّا دَخَلُوا مِنْ حَيْثُ أَمَرَهُمْ أَبُوهُمْ مَا كَانَ يُغْنِي عَنْهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا حَاجَجَهُ فِي نَفْسِ يَعْقُوبَ قَضَاهَا وَإِنَّهُ لَمُدُّو عِلْمَ لِمَا عَلَّمْنَاهُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (۶۸) وَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ آوَى إِلَيْهِ أَخَاهُ قَالَ إِنِّي أَنَا أَخُوكَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَآ كَانُوا يَعْمَلُونَ (۶۹) فَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَّازِهِمْ جَعَلَ السَّقَايَةَ فِي رَحِيلِ أَخِيهِ ثُمَّ أَدَّنَ مُؤَذِّنٌ أَيَّتْهَا الْعَبِيرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ (۷۰) قَالُوا وَأَقْبَلُوا عَلَيْهِمْ مَاذَا تَفْقِدُونَ (۷۱) قَالُوا نَفَقْتُمْ صُوعَ الْمَلِكِ وَلِمَنْ جَاءَ بِهِ حِمْلُ بَعِيرٍ وَأَنَا بِهِ زَعِيمٌ (۷۲) قَالُوا تَاللَّهِ لَفَسَدَ عَلِمْتُمْ مَا جِئْنَا لِنُفْسِدَ فِي الْأَرْضِ وَمَا كُنَّا سَارِقِينَ (۷۳) قَالُوا فَمَا جَزَاؤُهُ إِنْ كُنْتُمْ كَاذِبِينَ (۷۴) قَالُوا جَزَاؤُهُ مَنْ وَجَدَ فِي رَحْلِهِ فَهُوَ جَزَاؤُهُ كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ (۷۵)

۵/

ص: ۱۹۱

[۶۹] آوی]

:پناه گرفت، (به منزل خود) بازگشت.

[لا تبئس]

:غمگین مباش. «ابتئاس» غمگین شدن و دچار سختی و اندوه گشتن.

[۷۰] السقايه]

:آبخوری (ظرف)، از «سقی» به گفته برخی سقايه و صواع یکی است.

[العير]

:قافله.

[۷۲] زعيم]

:سرپرست و عهده دار (کار مردم) یا رئیس.

۵/

## من برادر تو هستم

### اشاره

### رهنمودهایی از آیات:

چون یعقوب از فرزندانش تعهد گرفت، برادرشان را با آنان فرستاد و سفارش کرد که همه از یک در وارد شهر نشوند تا از شر احتمالی محفوظ بمانند اما یاد آور شد که این راهنمایی نمی تواند مانع قضای الهی گردد. فرمان از آن خداست و باید به او توکل کرد. برادران رفتند و بر حسب سفارش پدر یعنی از دروازه های متعدد وارد مصر شدند، اما بلا مقدر بود، و یعقوب با این سفارش توانست میزان اطاعتشان را در غیاب او دریابد.

هنگامی که برادران بر یوسف وارد شدند، وی برادر مادریش را نزد خود نشانید و راز را بر او گشود و گفت: «از آزار برادران غمگین مباش»، و چون بار و بنه آنان را بستند به دستور او پیمانہ را در بار همین برادر (بنیامین) نهادند. آن گاه منادی

ندا در داد که «ای کاروانیان، شما دزدی کرده اید» و این اتفاق ناگهانی دوم برای آنان بود. شتابان به سوی منادی رفتند و پرسیدند: «گم شده چیست؟» گفتند:

«پیمانۀ ملک» و افزودند که «برای پیدا کننده سارق یک بار شتر جایزه داده می شود» و یوسف خود را ۵/ متعهد به دادن جایزه به سبب اهمیت موضوع شمرد.

گفتند: «به خدا سوگند، ما برای تباہکاری نیامده ایم و دزد نیستیم». پرسیدند:

«اگر دزدی ثابت شود کیفر آن چیست؟» برادران گفتند: «کیفر سارق باید شخصی باشد و وی بازداشت و به بندگی گرفته شود، قوانین کشور ما چنین است».

بدین سان یوسف به خواستۀ خود رسید که بازداشت برادر را توجیه می کرد.

## شرح آیات:

## اشاره

## قانون امنیت

[۶۷]

پیش از حرکت فرزندان، یعقوب سفارش کرد که نه از یک در بلکه از درهای متعدّد به شهر وارد شوند:

وَقَالَ يَا بَنِيَّ لَا تَدْخُلُوا مِنْ بَابٍ وَاحِدٍ وَادْخُلُوا مِنْ أَبْوَابٍ مُتَفَرِّقَةٍ

-گفت: پسران من! از یک دروازه داخل مشوید، از دروازه های مختلف داخل شوید. «چرا؟ آیا از چشم حسود بیم داشت، چرا که مردانی خوش اندام و زیبا و همه آنان فرزندان متّحد از یک پدر بودند، یا آن که یعقوب می خواست میزان اطاعت ایشان را در غیاب او بداند و یا آن که بیم از آن داشت که با پیوستن برادر به آنان سلطه شان بیشتر گردد؟ از سیاق سخن پیداست که احتمال اخیر به صواب نزدیک تر است، زیرا یعقوب تأکید کرد که «چنین سفارشی آنان را از بلا- نمی رهاوند و ایشان و نیز حکام مصر همه در ید قدرت خدایند، و آدمی باید از مکر دشمنان بر حذر باشد و به خدایی توکل کند که به وی دلیری و فروتنی و نیروی تلاش سودمند داده است». سخن یعقوب این بود که:



وَمَا أَعْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ

و من قضای خدا را از سر شما دفع نتوانم کرد و هیچ فرمانی جز فرمان خدا نیست.» / ۵ یعنی تدبیر امور به دست خدای پاک است.

عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ عَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ

بر او توکل کردم و توکل کنندگان بر او توکل کنند.» کسی نباید به ذکاوت و مراقبت و برنامه ریزی خود تکیه کند بلکه باید به خدا اعتماد ورزد.

[۶۸]

برادران از شهر خود جدا شده و به دستور پدر از درهای متعدّد به مصر در آمدند، اما برنامه ملک مصر (یوسف) از برنامه پدر جلوتر بود. یوسف طرحی ریخته بود که یکی را از برادران نگاه دارد تا آنان دوباره به مصر باز گردند، و بدین سان توکل بر حذر چیره شد.

وَلَمَّا دَخَلُوا مِنْ حَيْثُ أَمَرَهُمْ أَبُوهُمْ مَا كَانَ يُغْنِي عَنْهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا حَاجَهُ فِي نَفْسٍ يَعْقُوبَ قَضَاهَا

چون از جایی که پدر فرمان داده بود داخل شدند این کار در برابر اراده خدا سودشان نبخشید، تنها نیازی در ضمیر یعقوب بود که آن را آشکار ساخت.» و ورود آنان به مصر نیازی را از یعقوب رفع کرد و آن آزمایش یا دفع حسد یا محفوظ و سالم ماندنشان بود.

اما با این که توکل بر حذر غلبه می کند، آدمی از حذر نباید غافل باشد. از این روست که خداوند یعقوب را می ستاید زیرا وی با بهره گیری از کاردانی خود فرزندان را سفارش می کند که جانب احتیاط را بگیرند با آن که سودی هم به حال آنان نبخشید و ماندنشان در مصر مقرر شده بود.

وَ إِنَّهُ لَذُو عِلْمٍ لِمَا عَلَّمْنَاهُ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ

زیرا او را علمی بود که خود به او آموخته بودیم ولی بیشتر مردم نمی دانند.» یعقوب کاردان بود. از آگاهی که خدا به وی بخشیده بود بهره گرفت اما بیشتر مردم چنین نمی کنند.

ص: ۱۹۴

[۶۹]

برادران نزد یوسف رسیدند. وی برادرش بنیامین را نزد خود نشانید و در نهان آگاهش ساخت که او یوسف به چاه افتاده است و این اعلام برای آن بود که از امری که اتفاق می افتاد ناراحت و غمگین نباشد.

وَلَمَّا دَخَلُوا عَلَىٰ يُوسُفَ آوَىٰ إِلَيْهِ أَخَاهُ قَالَ إِنِّي أَنَا أَخُوكَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ

چون بر یوسف داخل شدند برادرش را نزد خود جای داد. گفت: من برادر تو هستم، از کاری که اینان کرده اند اندوهگین مباش. «نشانه های غم بر چهره بنیامین پیدا بود و این غم نه تنها به سبب محنتی بود که به وسیله برادران به یوسف رسیده بود بلکه نیز کارهای برادران و تمیز در حق او غمگینش ساخته بود، و یوسف او را به آرامش و ترک غم فرا خواند.

[۷۰]

چون یوسف می خواست برادرش بنیامین را نزد خود نگاه دارد، پیمانه را که هم سقایه (ظرف آب) و هم صواع (پیمانه) بود، در بار کالای برادر خود نهاد.

فَلَمَّا جَهَّزَهُم بِجَهَّازِهِمْ جَعَلَ السَّقِيَاءَ فِي رَحْلِ أَخِيهِ ثُمَّ أَذَّنَ مُؤَذِّنٌ أَتَيْتَهَا الْعِيرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ

چون بارهایشان را مهیا ساخت جام را در بار برادر نهاد. آن گاه منادی ندا داد، ای کاروانیان! شما دزدانید. [۷۱]

از این تهمت بزرگ سخت متحیر شدند، نزد منادی گرد آمدند و از گم شده پرسیدند.

قَالُوا وَاقْبَلُوا عَلَيْهِمْ مَاذَا تَفْقَدُونَ

کاروانیان باز گشتند و گفتند: چه گم کرده اید؟ [۷۲]

قَالُوا نَفَقْدُ صُوعَ الْمَلِكِ وَ لِمَنْ جَاءَ بِهِ حِمْلُ بَعِيرٍ وَأَنَا بِهِ زَعِيمٌ - گفت: جام پادشاه را هر که بیاوردش او را بار شتری است و من ضمانت می کنم. گفتند: «پیمانه ملک را گم کرده ایم و پیدا کننده یک بار شتر جایزه می گیرد و ملک اعطای جایزه را تقبل می کند».

برادران خود را از این تهمت مبرا دانستند و سوگند خوردند که «آنان به قصد فساد و دزدی به مصر نیامده اند بلکه چنان که ۵/ شواهد نشان می دهد، برای دریافت آذوقه آمده اند و سابقه دزدی نداشته اند».

قَالُوا تَاللّٰهِ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا جِئْنَا لِنُفْسِدَ فِي الْأَرْضِ وَمَا كُنَّا سَارِقِينَ

-گفتند:خدا را شما خود می دانید که ما فساد کردن را در این سرزمین نیامده ایم و دزد نبوده ایم.» گفته اند:برادران آنچه را درباره‌های خود یافتند به او باز گردانیدند و ادعا کردند که اشتباهها درباره‌ها گذاشته شده است، و نیز گفته اند:چون برادران به مصر در آمدند برای رعایت دینی،دهن مرکبها را بستند تا از کشت زار مردم نخورند و این همه آنان را معتقد می ساخت که ملک مصر و بزرگان به صالح بودنشان و نیز پاکی از تهمت سرقت یقین داشتند.

### کیفر دزدی

یوسف پیش از پیدا شدن پیمانانه از برادران پرسید که «کیفر دزد در دین آنان چیست»؟ و این روش تازه ای بود که مجرم پیشاپیش به کیفر دزد در صورت ثابت شدن اقرار کند.

قَالُوا فَمَا جَزَاؤُهُ إِنْ كُنْتُمْ كَاذِبِينَ

-کیفر آن چه خواهد بود اگر دروغگو باشید.» [۷۵]

کیفر دزدی نزد ملل مختلف به سبب اختلاف سطح زندگی آنها متفاوت بود و از سوی دیگر دزدی به هم زدن نظام اقتصادی موجود و قوانین اجتماعی حاکم است و باید کیفر با آن نظام و قوانین متناسب باشد. در مصر آن زمان که فراخی معیشت بود،سرقت خلاف عرف جامعه و کیفرش زدن و زندان بود،حال آن که در فلسطین آن روز که دچار قحط شده بود سارق را به اندازه دزدیش به خدمت می گرفتند،زیرا سرقت تجاوز به حقوق مردم بود و انگیزه های اقتصادی داشت.

از این روست که ملک مصر جزای سارق را بر حسب قانون کشور آنان

(فلسطین) مشخص می کند.

قَالُوا جَزَاؤُهُ مَنْ وَجِدَ فِي رَحْلِهِ فَهُوَ جَزَاؤُهُ

-گفتند: جزایش همان کسی است که در بار او یافت شود. / ۵ یعنی خود سارق شخصا جزای سرقتش خواهد بود (بازداشت).

كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ

و ما این چنین ستمگران را جزا می دهیم. برنامه یوسف که هدف آن نگاه داشتن برادر بود پایان یافت.

۵/

[سوره یوسف (۱۲): آیات ۷۶ تا ۸۲]

اشاره

فَدَا بِأَوْعِيَّتِهِمْ قَبْلَ وِعَاءِ أَخِيهِ ثُمَّ اسْتَخْرَجَهَا مِنْ وِعَاءِ أَخِيهِ كَذَلِكَ كَدْنَا لْيُوسُفَ مَا كَانَ لِيَأْخُذَ أَخَاهُ فِي دِينِ الْمَلِكِ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَنْ نَشَاءُ وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ (۷۶) قَالُوا إِنْ يَسْرِقْ فَقَدْ سَرِقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ فَأَسْرَهَا يُوسُفُ فِي نَفْسِهِ وَلَمْ يُبْدِهَا لَهُمْ قَالَ أَنْتُمْ شَرُّ مَكَانًا وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَصِفُونَ (۷۷) قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ إِنَّ لَهُ أَبًا شَيْخًا كَبِيرًا فَخُذْ أَحَدَنَا مَكَانَهُ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ (۷۸) قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ أَنْ نَأْخُذَ إِلَّا مَنْ وَجَدْنَا مَتَاعَنَا عِنْدَهُ إِنَّا إِذًا لظَالِمُونَ (۷۹) فَلَمَّا اسْتِيسَأُوا مِنْهُ خَلَصُوا نَجِيًّا قَالَ كَبِيرُهُمْ أَلَمْ تَعْلَمُوا أَنَّ آبَاءَكُمْ قَدْ أَخَذَ عَلَيْكُمْ مَوْثِقًا مِنَ اللَّهِ وَمِنْ قَبْلُ مَا فَرَّطْتُمْ فِي يُوسُفَ فَلَنْ أَبْرَحَ الْأَرْضَ حَتَّى يَأْذَنَ لِي أَبِي أَوْ يَحْكُمَ اللَّهُ لِي وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ (۸۰) ارْجِعُوا إِلَىٰ آبَائِكُمْ فَقُولُوا يَا أَبَانَا إِنَّ ابْنَكَ سَرِقَ وَمَا شَهِدْنَا إِلَّا بِمَا عَلَّمَنَا وَمَا كُنَّا لِلْغَيْبِ حَافِظِينَ (۸۱) وَسَأَلَ الْقُرَيْبَةَ الَّتِي كُنَّا فِيهَا وَالْعَيْرَ الَّتِي أَقْبَلْنَا فِيهَا وَإِنَّا لَصَادِقُونَ (۸۲)

۵/

ص: ۱۹۷

[۷۷] اسرّ]

:پنهان داشت.

[۸۰] خلصوا نجیاً]

: (از مردم) جدا شدند تا نجوا و مشورت کنند، مشاوره نهانی کنند.

[فلن ابرج]

:خواهم ماند، جدا نخواهم شد.

۵/

## طرح حکیمانه یوسف

### اشاره

### رهنمودهایی از آیات:

چون برادران به کیفر دزد اعتراف کردند، یوسف دستور داد تا بار و بنه آنان را بازرسی کنند. نخست بارهای برادران را باز جستند و آن گاه بارهای بنیامین را گشودند و پیمانه را بیرون آوردند و بدین سان توانست برادر را به عنوان کیفر دزدی نزد خود نگاه دارد حال آن که بر حسب قوانین ملک مصر چنین کاری امکان نداشت، اما خداوند طرح حکمت آمیز را به یوسف آموخته بود، و این چنین است که مردم در علمی که پروردگارشان آموخته است، به یکدیگر برتری می یابند.

برادران برای تبرئه خود گفتند که: «وی (بنیامین) برادر ما نیست و برادر

یوسف است که مرتکب دزدی شده بود». و یوسف موضوع را پنهان داشت و به این بسنده کرد که بگوید: «نه چنین است. شما آدمیان بدی هستید که شخصی غیر حاضر را تهمت می زنید چنان که برادران را به تهمت بی اساسی متهم می کنید و خدا به سخنان شما آگاه است».

اما برادران درگیر موضوع برادرشان بودند، زیرا پدر از آنان تعهد گرفته بود.

از این رو از ملک خواستند به احترام پدر پیرشان او را ببخشاید و یکی از خود آنان را به جای او نگاه دارد، لیکن وی پذیرفت و گفت: «بازداشت کسی که دزدی نکرده است نارواست». برادران به سویی رفته ۵/ به نجوا پرداختند. برادر بزرگتر با یاد آوری تعهد الهی و نیز ستمی که درباره یوسف کرده بودند، گفت: «من در این جا می مانم تا آن زمان که پدرم اجازه دهد یا خداوند حکم کند» و دستور داد آنان نزد پدر باز گردند و بگویند: «پسرت دزدی کرد و ما جز ظاهر امر، که پیدا شدن پیمانۀ از بار او بود، چیزی نمی دانیم و از غیب آگاهی نداریم، و تو می توانی از مصریان یا کاروانها پرسسی و بدانی که ما حقیقت را می گوییم».

### شرح آیات:

### اشاره

### در جستجوی پیمانۀ

[۷۶]

یوسف بازرسی بار و بنۀ برادران پدری را که پر از گندم بود آغاز کرد تا پیمانۀ را پیدا کند و بار و بنۀ برادرش را آخر از همه جست و پیمانۀ را در آن یافت.

فَبَدَأَ بِأَوْعِيَّتِهِمْ قَبْلَ وَعَاءِ أَخِيهِ ثُمَّ اسْتَخْرَجَهَا مِنْ وَعَاءِ أَخِيهِ

-پیش از بار برادر به بار آنها پرداخت، آن گاه از بار برادرش بیرونش آورد. یعنی پیمانۀ را از بار و بنۀ بنیامین در آورد، و همه تلاش او برای سرّی بودن قضیۀ و محکمی نقشۀ کار بود.

كَذَلِكَ كَذَّبْنَا لِيُوسُفَ

-اینچنین به یوسف حیلۀ و نقشۀ آموختیم. یعنی این چنین طرح ریزی و کید(کاری که هدف از آن که سود است یا زیان، معلوم نباشد) را به یوسف آموختیم.

و باید دانست که یوسف نمی توانست قانونی را اجرا کند که ستمکاری به مردم باشد و در آیین ملک مصر هم نباشد، یعنی کسانی را که برای گرفتن سهمیه گندم آمده اند بازداشت کند و بنده خود قرار دهد مگر از همین طریق کید.

مَا كَانَ لِأَخِي أَنْ يَأْتِيَكَ بِالسُّبْحَانِ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ

-در آیین آن پادشاه گرفتن برادر حق او نبود، چیزی بود که خدا می خواست.» / ۵ خدا چنین خواسته بود که عایله یوسف به مصر بیایند و از این رو روش کار را به وی آموخت و خواسته خود را به دست ولی صالح خود، یوسف، انجام داد. از این سخن می توان نتیجه گرفت که احکام شرعی و حکمت های بالغه ای که در پشت آن احکام است، برای تحقق مشیت الهی است و همچنین است برقراری نظامها و این که پیامبران به قدر عقول خود مکلف شده اند، برخی از آنان مانند سایر مردم در حد قالب نظام شرعی مکلفند و برخی دیگر وظیفه دارند طبق هدفهای والایی که خدا به آنان وحی می کند عمل کنند، همه اینها برای تحقق خواسته خداست. بجز پیامبران، امامان و علمایی که به نوبت خود درجات گوناگونی دارند نیز موظف اند و آن که علمش کمتر است باید از آن که علمش افزون تر است رهنمود بخواهد. خداوند آنانی را که اصلح از دیگرانند به وسیله علم و حکمت خویش والاتر می کند.

نَزَعُ دَرَجَاتٍ مَنْ نَشَاءُ وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ

-هر کس را بخواهیم به درجاتی بالا می بریم و فراز هر دانایی داناتری است.»

## تهمت ناروا

[۷۷]

برادران به محض آن که پنداشتند بنیامین دزدی کرده است، عهد خود را با پدر در مورد بازگرداندن او و نیز ستمی را که به یوسف روا داشته بودند فراموش کردند و به تأکید دزدی برادر و تبری از او پرداختند و آن گاه به یوسف نیز تهمت دزدی زدند.

قَالُوا إِنَّ يَسْرِقَ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ

-گفتند: اگر او دزدی کرده

ص: ۲۰۰

برادرش نیز پیش از این دزدی کرده بود.» و با این کار دو خطا کردند: تأکید بر تهمت بنیامین و تهمت دزدی بر یوسف بی هیچ سببی جز این که می خواستند خود را از تنگنا برهانند، گویی شیخ ستمی که درباره برادرشان یوسف کردند همچون سایه ای به دنبال آنها بود، و آنان از هر گونه اتهامی که سبب رسوایی شان باشد بیم داشتند، فروختن برادر حُرّ خود را به عنوان این که دزدی کرده بود توجیه می کردند. این تهمت دل یوسف را سخت می آزرده اما او خویشتن داری می کرد و آثار خشم بر چهره او پیدا نبود.

فَأَسْرَهَا يُوسُفُ فِي نَفْسِهِ وَ لَمْ يُبْدِهَا لَهُمْ

-یوسف جواب آن سخن را در دل پنهان داشت و هیچ اظهار نکرد. / ۵ جز این که در مورد بدگویی از برادر به سرزنش آنان بسنده کرد.

قَالَ أَنْتُمْ شَرُّ مَكَانًا

-گفت: شما در وضعی بدتر هستید.» مفسران قرآن می پرسند: «این سخن یوسف که گفت أَنْتُمْ شَرُّ مَكَانًا چگونه توجیه پذیر است؟» برخی پاسخ می دهند که «این سخن بر دل یوسف گذشت و آن را ظاهر نکرد.» برخی دیگر می گویند: اختلافی که میان برادران و بنیامین وجود داشت، برای مردم آشکار شده بود، از این رو بود که یوسف آنان را سرزنش کرد و شاید یوسف می خواست ایشان را متوجه این نکته کند که ستمکاری ایشان سبب شده که وی دزدی کند- اگر چنین کاری صورت گرفته باشد- اما با سخن خود:

وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَصِفُونَ

-و خداوند به آنچه شما توصیف می کنید آگاهتر است.» آنان را به اندیشه واداشت، یعنی آیا در واقع این نسبت درست است یا نه؟ وانگهی آیا دزدی برادرش (یوسف) تهمت نیست؟ [۷۸]

آن گاه برادران موضع خود را در قبال پدر به یاد آوردند و دریافتند که فرجام کار آنان به وضع برادرشان (بنیامین) بستگی دارد، از این رو تضرع کنان از عزیز مصر خواستند که برادر را ببخشد و یکی از ایشان را به جای او نگاه دارد.



قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ إِنَّ لَهُ أَبًا شَيْخًا كَبِيرًا فَخُذْ أَحَدَنَا مَكَانَهُ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ

-گفتند: ای پادشاه او را پدری است سالخورده، یکی از ما را به جای او بگیر که از نیکوکارانست می بینیم.» بدین سان آدمی دو حالت متناقض پیدا می کند: از یک سو پاکان را تهمت سرقت می زند و از سوی دیگر در راه وفا به عهد فداکاری نشان می دهد.

[۷۹]

اما یوسف که طرح ابقای برادر را ریخته بود، نپذیرفت.

۵/

قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ أَنْ نَأْخُذَ إِلَّا مَنْ وَجَدْنَا مَتَاعَنَا عِنْدَهُ إِنَّا إِذًا لظَالِمُونَ

-گفت معاذ الله که جز آن کس را که کالای خویش نزد او یافته ایم بگیریم، اگر چنین کنیم ستمکارییم.» و یاد آور شد که نباید کار نیک مانع اجرای قوانین جاری باشد و گرنه به ظلم می انجامد، زیرا انسان در اعطای مال و حقوق خود به دیگران آزاد است اما چنین حقی را در اموال و حقوق مردم ندارد، از اینجاست که در اسلام آمده: «لا شفاعه فی حدّ»-.

### اصرار در خواهش

[۸۰]

برادران به هر وسیله ای که ممکن بود اصرار در آزاد کردن بنیامین داشتند اما بیهوده بود، و چون نومید شدند با یکدیگر نجوا کردند، بزرگ تر آنان روبین که پسر خاله یوسف و همان برادری بود که آنان را از کشتن یوسف بازداشته بود، گفت: «ما به پدر تعهد الهی داده ایم که درباره برادرمان ستم نکنیم، پیش از این درباره یوسف چنین کاری را کردیم، اکنون نباید آن را تکرار کنیم. من در این جا به انتظار حکم خدایی می مانم تا پدر یا پروردگارم اجازه دهد.»

فَلَمَّا اسْتِأْذَنُوا مِنْهُ

-چون از او نومید شدند،» به گفته ابن کثیر، «استأذنا منه» و «استأذنا الرسول» و یئس و استیأس به معنی مسخره و استهزا کردن و در شگفت شدن است.

اما به نظر می رسد که «یأس» آگاهی راستین به بی فایده گی گفتگوست،

ص: ۲۰۲

حال آن که «استیاس» گمان کردن آن است که ناشی از ضعف نفس آدمی است، و اگر این سخن درست باشد، می توان گفت که برادران به سبب گناه پیشین که مرتکب شده بودند، پایداری درونی نداشتند و به همین سبب فوراً نومید گشتند.

خَلِّصُوا نَجِيًّا

-برای مشاورت به کناری رفتند. / ۵ از مردم جدا شدند تا برای نجوا تنها باشند و بیگانه ای از حال آنان آگاه نباشد. این تعبیر، بنا بر آنچه از آیات قرآن فهمیده می شود، در زیبایی صوری و ژرفای درون و تنوع معنی بسیار بلیغ است.

قَالَ كَبِيرُهُمْ أَلَمْ تَعْلَمُوا أَنَّ آبَاءَكُمْ قَدْ أَخَذَ عَلَيْكُمْ مَوْتَقًا مِنَ اللَّهِ وَ مِنْ قَبْلُ مَا فَرَّطْتُمْ فِي يُوسُفَ فَلَنْ أَبْرَحَ الْأَرْضَ حَتَّى يَأْذَنَ لِي أَبِي أَوْ يَحْكُمَ اللَّهُ لِي وَ هُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ

-بزرگترینشان گفت: آیا نمی دانید که پدرتان از شما به نام خدا پیمان گرفته و پیش از این نیز در حق یوسف تقصیر کرده اید. من از این سرزمین بیرون نمی آیم تا پدر مرا رخصت دهد یا خدا درباره من داوری کند که او بهترین داوران است. «برادر بزرگتر گفت:» پدر قبل از این از شما پیمانی گرفته بود و این پیمان دوم بود. من در این جا می مانم تا صاحب حق (پدر) یا صاحب شریعت (خدا) به من اجازه دهد. این سخن حاکی از روح مسئولیتی است که در برادر بزرگتر تجلی کرد و بیانگر توبه خالص اوست.

[۸۱]

آن گاه وی دستور داد که برادران باز گردند و حقیقت را بی آن که نظر خود را بر آن بیفزایند بگویند.

ارْجِعُوا إِلَيَّ أَبِيكُمْ فَقُولُوا يَا أَبَانَا إِنَّ ابْنَكَ سَرَقَ

-به سوی پدرتان باز گردید و به او بگویید که پسرت سرقت کرده است. «اما بر تهمت دزدی تأکید نگذارند، بلکه اعتراف کنند که:

وَ مَا شَهِدْنَا إِلَّا بِمَا عَلَّمْنَا

-و ما جز بدانچه می دانیم شهادت نمی دهیم. «ما بر آنچه دانستیم گواهی می دهیم، زیرا دیدیم که ظرف آب را از بار بنیامین در آوردند، بیشتر از این را مشاهده نکردیم.

ص: ۲۰۳

وَمَا كُنَّا لِلْغَيْبِ حَافِظِينَ

و از غیب نیز آگاه نیستیم.» از غیب و حقیقت ماجرا بی خبریم و نمی دانیم که برادرمان دزدی کرده است یا نه، شاید تهمت باشد. چنین پیداست که درباره برادر کوتاهی کرده اند، زیرا تهمت ۵/ مأمورین را بر ضد برادرشان بی چون و چرا پذیرفته بودند، چرا که به وی و برادرشان یوسف از پیش بدگمانی داشتند.

[۸۲]

برادران در خطاب به پدر افزودند که تو می توانی ماجرا را از مردم مصر یا کسانی که از آن جا بازگشته اند، بپرسی.

وَ سَأَلِ الْقَرْيَةَ الَّتِي كُنَّا فِيهَا

از شهری که در آن بوده ایم بپرس، یعنی از مردم قریه.

وَ الْعِيرَ الَّتِي أَقْبَلْنَا فِيهَا

و از کاروانی که همراهش آمده ایم، و از مسافرانی که با قافله ما آمده اند بپرس، و إِنَّا لَصَادِقُونَ - که ما راست می گوییم.

۵/

[سوره یوسف (۱۲): آیات ۸۳ تا ۹۳]

اشاره

قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْرًا فَصَبِرْ جَمِيلٌ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَنِي بِهِمْ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ (۸۳) وَ تَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا أَسِيفَ عَلَى يُونُسَ وَ إِيضَتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ كَظِيمٌ (۸۴) قَالُوا تَاللَّهِ تَفْتُنُوا تَذَكُرُ يُونُسَ حَتَّى تَكُونَ حَرَضًا أَوْ تَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ (۸۵) قَالَ إِنَّمَا أَشْكُوا بَثِّي وَ حُزْنِي إِلَى اللَّهِ وَ أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ (۸۶) يَا بَنِي إِدْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُونُسَ وَ أَخِيهِ وَ لَا تَيَاسُوا مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَبْئُتُ مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمَ الْكَافِرُونَ (۸۷) فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَيْهِ قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنَا وَ أَهْلَنَا الضُّرُّ وَ جِئْنَا بِبِضَاعِهِ مُزْجَاهٍ فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَ تَصَدَّقْ عَلَيْنَا إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ (۸۸) قَالَ هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِيُونُسَ وَ أَخِيهِ إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ (۸۹) قَالُوا أَإِنَّكَ لَمَأْتُ يُونُسَ قَالَ أَنَا يُونُسَ وَ هَذَا أَحِي قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَ يَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضَيِّعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ (۹۰) قَالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ آثَرَكَ اللَّهُ عَلَيْنَا وَ إِنْ كُنَّا لَخَاطِئِينَ (۹۱) قَالَ لَا تَثْرِبَ عَلَيْكُمْ أَيُّومَ يَعْفُرُ اللَّهُ لَكُمْ وَ هُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ (۹۲) إِذْ هَبُوا بَقْمِيصِي هَذَا فَالْقُوهُ عَلَى وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيرًا وَ أَتُونِي بِأَهْلِكُمْ أَجْمَعِينَ (۹۳)

۵/

ص: ۲۰۴

۸۳ [سَوَّلَتْ]

:آراست و آسان نمود.

۸۴ [یا اسفی]

:وا اندوها.

[کظیم]

:«کظم» فرو خوردن غم و اظهار نکردن آن.

۸۵ [تفتؤا]

:ثابت می مانی، همواره.

[حرضا]

:مشرف به مرگ.

۸۶ [البثّ]

:غمی که دارنده اش نمی تواند بپوشاند و آشکار می کند.

۸۷ [فتحسّوا]

:جستجوی چیزی از طریق حواسّ.

□

[روح الله]

:آسایش، رحمت. اصل آن از «ریح» است

ص: ۲۰۵

## از رحمت خدا نومید نباشید

### اشاره

### رهنمودهایی از آیات:

برادران با غمی تازه و عهدی شکسته نزد پدر آمدند. یعقوب باور نکرد که برادرشان دزدی کرده باشد و گفت که حیلۀ تازه ای ساخته اند. اما شکیبایی گزید و به خدای دانا و فرزانه دل بست. فرزندان را به حال خود گذاشت و گریه بر یوسف را از نو آغاز کرد تا به حدّ ناینمایی رسید و هر نگرنده غمی انبوه را بر چهره او می دید، غمی که او نهانش می داشت و فرو می خورد. برادران دل بر او سوزاندند و گفتند:

- تو مدام برای یوسف اشک می ریزی، و این کار تو را هلاک خواهد کرد! «اما یعقوب با تکیه بر ایمان خود نومید نشد و گفت: «غم و اندوهم را به خدایی که می دانم ارحم راحمین است که می گویم. او به وعده اش که یوسف را خلیفه خود قرار خواهد داد و برادران پیش او به سجده خواهند افتاد وفا می کند». نیز یعقوب فرمود تا رهایی بنیامین را پیگیری کنند شاید به یوسف مقّر باشند و از نومیدی که سرمایه کافرانی است به خدا و رحمت گسترده او باور ندارند بازداشت. برادران دستور پدر را پذیرفتند و پشیمانی آنان بر کاری که کرده بودند به مرز توبه خالص رسید.

۵/ آن گاه برادران به مصر رفتند و با تضرّع به «عزیز» گفتند: «ما گرفتار بلا و فقر شده ایم و سرمایه ناچیزی آورده ایم و تمنا می کنیم که آن را «نیک» منظور بداری و پیمانۀ ای نیک و کامل به ما بدهی و با آزاد کردن برادرمان بر ما تصدّق کنی، خداوند کسانی را که در راه رضای خدا نیکی می کنند، پاداش می دهد».

یوسف دید که هنگام آن فرار رسیده که خود را معرفی کند، گفت:

«آیا به یاد دارید که به هنگام نادانی با یوسف چه کردید؟ شما

می پنداشتید که می توانید دوستی پدر را از او بگیرید!-پدر به آنان دربارهٔ جستجو از یوسف امید داده بود و پرسش عزیز دربارهٔ یوسف غریب می نمود-؟ گفتند:

«آیا تو یوسف هستی؟» گفت: «من یوسف و این برادرم است. بنگرید که خداوند، به سبب پرهیزگاری و صبر و نیکوکاری، چه نعمتهایی به ما بخشیده است!» برادران با این که پیش از این از اقرار به برتری یوسف ابا داشتند، اکنون سوگند خوردند که «خداوند وی را بر آنان برتری داده است و خطا کار بوده اند».

یوسف از آنان درگذشت و از درگاه خدا برایشان آمرزش خواست و گفت: «به رحمت خدا امید ببندید، او ارحم الراحمین است.» آن گاه از ایشان خواست که همراه با پیراهن او نزد پدر بازگردند تا بینایی او به وی برگردد، و سپس با همهٔ افراد خاندان نزد او بیایند تا شاهد نعم الهی بر او باشند.

### شرح آیات:

### اشاره

### نسیم آرزو

[۸۳]

چرا یعقوب فرزندان را به دروغگویی متهم ساخت حال آن که آنان حقیقت ماجرا را که دزدیده شدن پیمانهٔ ملک بود گفته بودند؟ و چرا آنان را عتاب کرد؟ قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً «خواهشهای نفسانی، نه عقل، این عمل را در نظرتان آراست و آن را باور کردید، چرا؟» به چند دلیل:

نخست: برادران بار اول دربارهٔ یوسف دروغ گفته بودند و به سبب سوء سابقه در خیانت تهمت دروغگویی اقرب احتمالات بود؛ ۵/ دوم: به مجرد این که پیمانه دربار برادرشان پیدا شده بود، تهمت سرقت به او زده بودند، که ناشی از آن بود که وی را حقیر می شمردند و دشمنی نهانی با او و برادرشان یوسف داشتند؛ سوم: خوار داشتن بنیامین و تعصیبی که در برابر او می نمودند باعث دزدی

ص: ۲۰۷

بود اگر این کار صورت می گرفت.

أما يعقوب بديهى فرزندان و تعصب دشمنانه ایشان را، حتى در برابر برادر کوچک سالشان، با «صبر» پاسخ داد.

فَصَبْرٌ جَمِيلٌ

-پس مرا صبر جمیل بهتر است.» یعنی من صبری نیک در برابر حيله شما و نیز کاری که نفس امّاره در نظر شما آراست دارم. از سختی بلا- نمی هراسم و زاری نمی کنم تا مبادا رشد و نیروی تحمّل را از دست بدهم، و شک نمی کنم که به اراده الهی سختی از میان خواهد رفت. به رغم خواسته نفس، کار و تلاش را رها نمی کنم در انتظار این که مصیبت خود یا به مدد غیبی از میان برود، و افزون بر عامل زمان (صبر)، سایر عوامل موفقیت: حسن تدبیر، کوشش و توکل را نیز خواهم داشت تا خدایم یاری دهد.

سرانجام سخن بعدی به کلام زیبایی خاصی می بخشد که خداوند از زبان یعقوب می گوید:

عَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَنِي بِهِمْ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ

-شاید خدا همه را به من باز گرداند که او دانا و حکیم است.» [۸۴]

یعقوب موقتاً فرزندان را ترک گفت، اما عواطف آنان را برانگیخته بود، عواطف فرزندان نسبت به پدر سال خورده که مصائب او را رنجور ساخته و چشمانش از اندوه نابینا شده بود.

وَ تَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا أَسْفَىٰ عَلَىٰ يَوْسُفَ وَ أَيْضَتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ

-روی خود از آنها بگردانید و گفت ای اندوها بر یوسف و چشمانش از غم سپیدی گرفت.» گویا استمرار رنج و مصیبت قدرت بینایی را از یعقوب گرفته و سیاهی چشم او به ۵ سفیدی گراییده بود چنان که در سال خوردگان باشد، و این لزوماً فقط به سبب گریه نبوده، زیرا غم نهانی که آدم غمگین آن را فرو خورد اثرش از گریه بیشتر است، از این روست که خدا گفت:

فَهُوَ كَظِيمٌ

یعنی خشم خود را فرو می خورد و آشکار نمی سازد، و به همین جهت یعقوب تعادل خود را در برابر فرزندان از دست داده، آنان را از پیش خود راند و به عقوبت آنان شتافت بی آن که منتظر تربیت و به راه آمدنشان باشد.

### تأثیر گریه بر دل‌های سخت

[۸۵]

چنین پیدا است که دل سخت فرزندان، اینک نسبت به پدر اندوهگین نرم شده است. به یاری او شتافته اند تا از او بخواهند: کمتر غم بخورد تا آسیبی به تندرستی او نرسد و بیمار یا هلاک نشود.

قَالُوا تَاللَّهِ تَفْتُنَا تَذَكَّرُ يُونُسَ

- گفتند به خدایت سوگند می دهیم این قدر یاد یوسف نکنی».

مبادا بیمار یا هلاک شوی.

حَتَّى تَكُونَ حَرَضًا أَوْ تَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ

- تا بیمار گردی یا بمیری».

[۸۶]

یعقوب گفت: نه، عاقبت من بیماری یا هلاکت نیست بلکه به هدف خود خواهم رسید، زیرا به خدا اعتماد دارم و بر اساس تعبیر خواب فرزندم یوسف، می دانم که او را در مقام بزرگی خواهم دید، و همین آرزو مرا وا می دارد که به خدا تضرع کنم تا گشایش را زودتر نصیبم کند.

قَالَ إِنَّمَا أَشْكُوا بَثِّي وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ ۖ وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ

- گفت: جز این نیست که شرح اندوه خویش تنها با خدا می گویم زیرا آنچه من از خدا می دانم شما نمی دانید».

### تقویت امید

[۸۷]

آن گاه فرزندان را به کوشش و گریز از نومیدی فرا خواند و روح تحرک و جستجوگری از یوسف و برادرش را در آنان تقویت کرد، زیرا می دانست که چون بلا به نهایت سختی برسد برطرف می شود.



يَا بَنِي إِدْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَأَخِيهِ

-ای پسران من بروید و

ص: ۲۰۹

یوسف و برادرش را بجویید».

از احساس خود بهره بگیرید نه از اندیشه‌ها و نظریاتتان که ممکن است نومی‌دی به آنها راه یابد و حقایق در نظرتان افسانه بنماید، و به سخنان مردم که گاهی نادرست است نیز اعتماد نکنید. این مطلب دستور صریح یعقوب بود که به آگاهی، بخصوص آگاهی که از تجربه حسی به دست آمده بود، تکیه داشت.

وَلَا تَيْأَسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ

— و از رحمت خدا مأیوس نشوید».

آفت پژوهیدن حقیقت همانا یأس و نیز اعتقاد به کوتاهی خرد آدمی از رسیدن به معرفت و رحمت خداست، و الهام ناگهانی است که بر دل پژوهنده وارد شده، به حقیقت هدایتش می‌کند.

علم نوری است که خدای تعالی در دل کسی که بخواهد می‌اندازد و در این جا رحمت الاهی است اما آن را وقتی در دل آدمی می‌اندازد که صالح باشد و کسی که با احساس خود جویای حقیقت نباشد چنین نوری در دل او نمی‌افتد.

إِنَّهُ لَا يَيْئَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ

— کسانی که به خدا کفر می‌ورزند و نعم او را می‌پوشانند آنانند که از رحمت الاهی نومید می‌شوند».

۵/

## در حضور یوسف

[۸۸]

برادران بار و بنه خود را بستند و روانه مصر شدند تا مشکل پدر را مطرح کنند. فقر و سختی آنان توان فرسا شده بود. با وضع اسف‌انگیزی نزد یوسف آمدند. سرمایه آنها بسیار ناچیز و کمتر از آن بود که سهمیه گندم را بسنده باشد. از یوسف خواهش کردند که اندک را بسیار بشمرد و سهمیه را چندان بدهد که رفع نیاز کند و همچنین از باب نیکی و احسان برادرشان را آزاد کند.

فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَيْهِ قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسْنَا وَ أَهْلَنَا الضُّرُّ وَ جِئْنَا بِبِضَاعِهِ مُرْجَاهِ

— چون بر یوسف داخل شدند گفتند: ای عزیز ما و کسانمان به گرسنگی افتاده ایم و با سرمایه ای اندک آمده ایم».

(مزجا) به معنی به تدریج دادن، مایه اندک و ناقص را به همین



سبب «مزجاه» گفته اند).

فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَ تَصَدَّقْ عَلَيْنَا إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ

- پیمانۀ ما را تمام ادا کن و بر ما صدقه بده، زیرا خدا صدقه دهندگان را دوست دارد».

(اصل «صدقه» از تصدیق و عده خداست).

[۸۹]

اینک غرور برادران شکسته بود، از عزیز مصر خواهان ترحم و تصدق بودند. گرسنگی و مشکل پدر و احساس گنهکاری پشت آنان را می شکست. موقع کاملاً مناسب بود که یوسف پرده از روی معما بردارد.

قَالَ هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَ أَخِيهِ إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ

- گفت:

می دانید که از روی نادانی با یوسف و برادرش چه کردید؟» آیا فهمیدید با یوسف چه کردید؟ آن گاه که نادان بودید، ستان کوچک و غرورتان بزرگ بود، برادر بیگناه، یوسف، را در چاه افکندید و برادر دیگر را خوار شمردید و او را نزد بیگانگان رها کردید و تهمت دزدی به وی و برادرش یوسف زدید، حال از من تصدق می خواهید / ۵ و می گوئید خدا تصدق کنندگان را پاداش می دهد؟ آیا این حقیقت را اکنون فهمیدید یا برای مصلحت به آن توسل می جوئید؟

**حلّ معما**

[۹۰]

پیداست که سرزنش «عزیز» بیهوده نبود و با فهم آنان تناسب داشت، زیرا مشکلات آنان به سبب ستمی بود که به برادرشان یوسف کردند و اینک رحمت الاهی به راهنمایی پدرشان یعقوب آنان را دریافته بود، آری کسی که با آنان سخن می گفت خود یوسف بود.

قَالُوا أَإِنَّكَ لَأَنْتَ يُوسُفُ

- گفتند: آیا به حقیقت تو یوسفی؟» این پرسش سرشار از تعجب و شوق بود.

قَالَ أَنَا يُوسُفُ وَ هَذَا أَخِي قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا

- گفت: من یوسفم و این



برادر من است و خدا به ما نعمت داد».

پاسخ داد که «من یوسف و این برادرم است» و فراموش نکرد که پندی نیز بدهد.

إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ

-هر که تقوا در پیش گیرد و صبر، خداوند پاداش نیکوکاران را تباه نسازد».

کسی که در برابر شهوات و نیز حسد و کینه ورزی مقاومت کند و بر تقوا پای فشارد و به سبب همین تقوا به بلاها و مصایب شکیبیا باشد خداوند به اندازه نیکی او به دیگران، او را پاداش نیک می دهد. قرآن در سوره یوسف به ارزش احسان به جهت اهمیت آن در کشورداری و نیز رسیدن به سودهای دنیوی تأکید می کند.

### لحظه های اعتراف:

[۹۱]

برادران به گناه خود اقرار کردند و دانستند که تفضیل یوسف بر آنان ناشی از علم و حکمت بالغه خداست.

۵/

قَالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ آتَرَكَ اللَّهُ عَلَيْنَا وَإِن كُنَّا لَخَاطِئِينَ

-گفتند: به خدا سوگند که خدا تو را بر ما فضیلت داد و ما خطا کار بودیم».

خطای اساسی آنان این بود که با سنت الهی به مخالفت برخاستند حال آن که اگر مردم سنت خدا را ترک کنند بر شتاب آن افزوده می شود.

[۹۲]

یوسف می دانست که عاقبت فریفتگی به قدرت چیست و چگونه برادرانش که مست شراب عصبیت بودند گناه زشتی را مرتکب شدند و آینده خود را تباه کردند. وی می دانست که زکات پیروزی عفو است و از این رو به سلاح نیکوکاری مسلح شد که در نتیجه به اراده الهی به این مقام والا رسید: برادران را بخشید و آنان را به عفو خدا امیدوار کرد تا دچار شبح گناه نشوند و اخلاقشان به بدی نگراید و گناهان دیگری را مرتکب نگردند.

قَالَ لَا تَثْرِبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ

-گفت امروز شما را سرزنش نباید کرد، خدا شما را می بخشد که او مهربان



یعنی «امروز شما را توبیخ و سرزنش نمی کنم، خدا شما را خواهد بخشید».

[۹۳]

آن گاه دستور داد پیراهن او را نزد پدرش یعقوب ببرند، پیراهنی که بوی عطر آگین تن او را داشت و پدر ناگزیر با آن آشنا بود. این پیراهن می توانست احساسات او را که از لحظه گرفتاری یوسف تا مدتها بعد در او متمرکز بود بیدار کند، زیرا یوسف با وجود گذشتن چهل سال در مخیله او حضور داشت.

اذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَالْقُوهُ عَلَيَّ وَجْهَ أَبِي يَأْتِ بِصِيرًا وَ أَتُونِي بِأَهْلِكُمْ أَجْمَعِينَ

-این جامه مرا ببرید و بر روی پدرم اندازید تا بینا گردد و همه کسان خود را نزد من بیاورید».

غم انبوهی که نور چشم او را تباه کرده بود، ناگهان به شادی فراوان بدل شد و سراسر وجود او را فرا گرفت و به اراده الهی بینایی خود را باز یافت.

۵/

### [سوره یوسف (۱۲): آیات ۹۴ تا ۱۰۲]

#### اشاره

وَ لَمَّا فَصَّيَلَتِ الْعَيْرُ قَالَ أَبُوهُمْ إِنَّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْ لَا أَن تَفُنَّدُونَ (۹۴) قَالُوا تَاللَّهِ إِنَّكَ لَفِي ضَلَالِكَ الْقَدِيمِ (۹۵) فَلَمَّا أَن جَاءَ الْبَشِيرُ أَلْقَاهُ عَلَيَّ وَجْهَهُ فَارْتَدَّ بَصِيرًا قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ (۹۶) قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ (۹۷) قَالَ سَوْفَ اسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ (۹۸) فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَيَّ يُوسُفَ آوَى إِلَيْهِ أَبُويهِ وَقَالَ ادْخُلُوا مِصْرَ إِن شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ (۹۹) وَ رَفَعَ أَبُويهِ عَلَى الْعَرْشِ وَ خَرُّوا لَهُ سُجَّدًا وَقَالَ يَا أَبَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُءْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا وَقَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ وَ جَاءَ بِكُمْ مِنَ الْبَدْوِ مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَغَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَ بَيْنَ إِخْوَتِي إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ لِمَا يَشَاءُ إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ (۱۰۰) رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَ عَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ أَنْتَ وَ لِيِّ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَ الْحَقِّنِي بِالصَّالِحِينَ (۱۰۱) ذَلِكَ مِنْ أَلْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَ مَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ أَجْمَعُوا أَمْرَهُمْ وَ هُمْ يَمْكُرُونَ (۱۰۲)



## معنای واژه ها

۹۴ [فصلت]

:جدا شد از شهر به سوی شام.

[تفندون]

: «تفند» سست دانستن اندیشه کسی، و «فند» سستی اندیشه.

۱۰۰ [نزغ]

: به هم زد و تباہ کرد، خدعه کرد.

## از خواب به حقیقت

### اشاره

### رهنمودهایی از آیات:

قافلهٔ بشارت همراه با پیراهن یوسف از مصر حرکت کرد. یعقوب در حالی که چند تن از پسرانش نزد او نشسته بودند، گفت: «من بوی یوسف را می شنوم اگر»

ص: ۲۱۴

اندیشه مرا ناتوان و سست نپندارید». فرزندان در شگفت شدند و این سخن را دور از حقیقت و ناشی از محبت عمیق او به یوسف دانستند. اما بشیر به زودی رسید و پیراهن را به صورت پدر انداخت و در نتیجه چشمانش بینا شد. یعقوب گفت: «آیا نگفتم که حلّ مشکل من و تعبیر خواب یوسف از خداست؟» فرزندان از پدر خواستند تا آمرزش گناهانشان را از خدا بخواهد و به خطای خود مقرر شدند، و یعقوب پذیرفت. آن گاه همه به سوی مصر روانه شدند تا با یوسف، عزیز مصر، دیدار کنند.

یوسف با مهربانی از آنان پیشواز کرد و گفت: «به مصر در آید و به خواست خدا ایمن باشید». پدر و مادر را بر تخت نشاند و در این حال مردم در پیش تخت او برای خدا سجده کردند. یوسف گفت: «این بود تعبیر رؤیای پیشین من، که خداوند به آن تحقیق بخشید». آن گاه ماجرای خود را بیان کرد: چگونه زندانی شد و به لطف پروردگار نجات یافت و آن گاه پس از سالها جدایی میان وی و برادران، خداوند خانواده او را از کنعان به مصر آورد! ۵/ و نیز گفت: «خدای دانا سنت های خود را به آرامی و حسن تدبیر جاری می کند» سپس با استفاده از فرصت خواست که خدا را سپاس گوید و رسیدن به نعمت ملک (حکومت) را یاد آور شود، گفت: پروردگار به او ملک بخشید و تعبیر خوابها را به وی آموخت، اینک از خدایی که آفریننده آسمانها و زمین و دارنده دنیا و آخرت است، می خواهد فضل بیشتری نصیبش کند یعنی او را در دنیا بر اسلام نگاه دارد و در آخرت جزو صالحان قرار دهد».

این قصه یوسف از خبرهای غیبی است که به پیامبر وحی شد و شامل گزارشهایی مهم است همچون گفتگوی برادران و مشورتی که درباره چاه انداختن یوسف کردند و جز آن، و پیامبر قبلا از این خبرها ناآگاه بود.

## شرح آیات:

## اشاره

## نسیم بشارت

[۹۴]

آن گاه که قافله همراه پیراهن یوسف حرکت کرد، امید دیدار یوسف

ص: ۲۱۵

که پس از تلاش بسیار از دست رفته بود، زنده شد و به حاضران مجلس گفت: «من بوی یوسف را می شنوم».

وَلَمَّا فَصَلَتِ الْعِيرُ قَالَ أَبُوهُمْ إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ

چون کاروان به راه افتاد پدرشان گفت: بوی یوسف می شنوم».

اما حاضران سخن او را تصدیق نکردند، زیرا:

اولاً: آنان امید یعقوب را ناشی از محبت عمیق نسبت به یوسف می دانستند.

ثانیاً: به نظر ایشان معقول نمی نمود که کسی بتواند بوی فرزند را از مسافتی دور، حدود ده روز راه، بشنود. از این رو یعقوب گفت:

لَوْ لَا أَنْ تُفَنِّدُونِ

اگر مرا دیوانه نخوانید».

اگر به ضعف اندیشه من حمل نکنید و نظر مرا باطل نشمارید.

در این جا این سؤال پیش می آید که آیا حس ششم، که از تمرکز آگاهیهای آدمی پدید می آید، بود که ۵/ یعقوب را از آمدن کاروان و آوردن پیراهن آگاه ساخت یا اعجاز غیبی؟ [۹۵]

یعقوب به رغم مخالفت فرزندان در مورد شنیدن بوی یوسف از گفته خود برنگشت، اما آنان بر مخالفت خود تأکید کردند و سوگند خوردند که وی در همان خطای کهن خود باقی است.

قَالُوا تَاللَّهِ إِنَّكَ لَفِي ضَلَالِكَ الْقَدِيمِ

گفتند به خدا سوگند تو در همان ضلالت دیرینه خویش هستی».

چرا که وی منتظر پسر گم شده خود در جهان غمها بود که در عالم بشریت از این نوع بسیار رخ می دهد.

### یعقوب بینایی خود را باز یافت

[۹۶]

بشیر که گویا مسافت میان فلسطین و مصر را ده روزه طی کرده بود، پیراهن را آورد و بر صورت یعقوب انداخت، یعقوب بینایی خود را باز یافت و این به



سبب شادی غیر مترقبه یا از غیب بود.

فَلَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ أَلْقَاهُ عَلَىٰ وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِيرًا قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ

چون مژده دهنده آمد و جامه بر روی او انداخت بینا گشت. گفت: آیا نگفتمتان که آنچه من از خدا می دانم شما نمی دانید».

آن گاه گفت: «من از سوی خدا چیزهایی می دانم که شما نمی دانید». وی تعبیر خواب یوسف را دانسته بود که زنده می ماند و به سلطنتی می رسد که برادران در پیش او خضوع می کنند و نیز از راه غیب دانسته بود که یوسف نمرده و خدا وعده داده که او را به نزد وی باز گرداند.

[۹۷]

در این جا بود که برادران به گناه خود اعتراف کردند و از پدر خواستند تا برای ایشان آمرزش بطلبد.

قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ

گفتند: ای پدر! برای گناهان ما آمرزش بخواه که ما خطا کار بوده ایم».

۵/

[۹۸]

یعقوب وعده داد که برای ایشان در آینده آمرزش خواهد خواست و به آمرزیدن خداوند امیدوارشان ساخت، چنان که یوسف برادران خطا کار را بخشید و چنان که نیکان گناهکاران را می آمرزند. نباید از رحمت خدا نومید شد زیرا نومییدی از سپاهیان شیطان و از انگیزه های کج روی است.

قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ

گفت:

به زودی برای شما از خدایم طلب آمرزش کنم که خدا بخشنده و مهربان است».

در این جا پرسشی به نظر می رسد: چرا یعقوب استغفار را به تأخیر انداخت؟ پاسخ آن است که استغفار شرطهایی دارد: اصلاح خطاها، تصمیم گیری بر تکرار نکردن آنها، تزکیه نفس و زدودن رسوبات گناه، استغفار در اوقات بخصوص پس از نماز خشوع آمیز و مانند آن. در حدیث منقول از امام صادق (ع) آمده است: یعقوب استغفار فرزندان را تا هنگام صبح به تأخیر انداخت، زیرا

صبح

اجابت دعا را نزدیک تر می کند. (۱)

از سوی دیگر یک بار آمرزش خواهی برای بخشوده شدن گناهان بسنده نیست، این امر باید روزهای بسیاری ادامه یابد، از این رو بود که یعقوب گفت:

«آمرزش خواهم خواست». برخی گفته اند: «یعقوب مدّت بیست سال فرزندان خود را به صف می کرد و دعا و استغفار می نمود و آنان آمین می گفتند».

## تحقق رؤیا

[۹۹]

یعقوب فرزندان و بار و بنه ایشان را فراهم کرد و به مصر، آن جا که ملک عادل بود، روانه شدند. یوسف در نزدیکی شهر از یعقوب و همسرش که خاله او بود و نیز راحیل مادر تنی خود استقبال کرد.

فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَىٰ يُوسُفَ آوَىٰ إِلَيْهِ أَبْوَيْهِ وَقَالَ ادْخُلُوا مِصْرَ إِن شَاءَ اللَّهُ ۗ آمِينَ

چون بر یوسف داخل شدند پدر و مادر را نزد خود جای داد و گفت: به مصر در آید اگر خدا بخواهد در امان خواهید بود».

بزرگترین نعمت خدا بر مردم شهرها امتیّت و تأمین جانی و رفاه و محفوظ بودن از جنگ و غارت و مانند آن است.

[۱۰۰]

پدر و مادر نزد یوسف بر تخت ملک نشستند و در همین حال همه به پاس نعمتی که بدان نایل شده بودند به خدا سجده کردند.

وَرَفَعَ أَبْوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَخَرُّوا لَهُ سُجَّدًا

پدر و مادر را بر تخت فرا برد و همه در برابر او به سجده در آمدند».

برخی گفته اند سجده عملاً برای خاطر یوسف بود اما نه آن که به معنی به خاک افتادن باشد، و خم شدن کامل برای احترام و تجلیل ملک رواست و این عبادت نیست که حرام باشد. آنچه حرام و شرک است تقدیس کسی و رسانیدن او به مقام الوهیت است، چه از راه سجده باشد یا اطاعت مطلقه یا حتی دست را بلند



کردن که اشاره به الوهیت طرف باشد. اما اگر احترام کسی به قصد بزرگداشت نه تقدیسی باشد و اطاعت از او به نیت پرستش خدا و خضوع در برابر او از طریق اطاعت ولی امر باشد، سجده بر او حرام نیست، مگر آن که سجده ذاتا رمز الوهیت تلقی شود چنان که هم اکنون در میان ما مسلمانان مصطلح است.

بسیاری از ملت‌ها در دیدارهای خود به اندازه رکوع یا بیشتر به عنوان احترام خم می‌شوند، و این ابدا معنی اعتقاد به الوهیت شخص مورد احترام را نمی‌رساند و به همین جهت حرام نیست، حال آن که چنین کاری برای ما حرام به شمار می‌آید، زیرا ذاتا نماد پرستش است که ویژه خداست.

باری، چون برادران به یوسف سجده کردند، یوسف رو به پدر نمود.

وَقَالَ يَا أَبَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُءْيَايَ مِنْ قَبْلُ

-گفت: ای پدر! این است تعبیر آن خواب من-.

«این تعبیر خواب من بود»، خورشید و ماه پدر و مادر او و یازده ستاره برادران اویند که همه پیش او به سجده افتاده اند.

۵/ بدین سان خداوند رؤیا را تحقق بخشید و در صورتی که یوسف در راه تحقق آن کوشش و حسن تدبیر به کار نمی‌برد امکان داشت که به صورت خواب و آرزو باقی بماند.

فَدَجَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا وَقَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ

-که اینک پروردگرم آن را تحقق بخشیده است و چقدر به من نیکی کرد آن گاه که مرا از زندان برهانید-.

از میان رویدادها مرحله زندان را یاد آور شد، زیرا اهمیت بسزایی داشت و فاصله بسیاری بود بین زندانی متهم به جرم شرافت و پاکی به ملکی که همه امور به دست اوست.

وَجَاءَ بِكُمْ مِنَ الْبَدْوِ

-یعنی شما را از زندگی در صحرا به زندگی در شهر مصر سوق داد، «مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَعَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَبَيْنَ إِخْوَتِي -اما شیطان پیوند ما را



به هم زد و بین ما اختلاف انداخت.» سپس یوسف یاد آور شد که کار الاهی به نرمی آبی که در ریگ زار فرو می رود، در خلال زندگی جریان پیدا می کند، چنان که کسی نمی داند تحوّل چگونه به کمال رسید.

إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ لِّمَا يَشَاءُ

-پروردگارم به هر چه خواهد دقیق است.» زیرا تدبیر او به نرمی و بی خروش یا دشواری در میان صخره های زندگی راه پیدا می کند و کسی نمی تواند در برابر آن بایستد.

إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ

-او دانا و حکیم است.» خداوند با علم خود به راههای زندگی آگاه است و با حکمتش تدبیر امور را تا پایان انجام می دهد.

۵/

[۱۰۱]

یوسف در اوج قدرت و ملک از خدا غافل نشد و فراموش نکرد که این ملک را خدایش داده و آنچه دارد جزئی از سلطنت بزرگتر خداست، چنان که دانش او جزئی از علم خداست، از این رو وی به خدا نیازمند است تا به ملک بیشتری برسد و در تعبیر رویدادها داناتر باشد.

رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَعَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ

- پروردگارم مرا فرمانروایی دادی و مرا علم تعبیر خواب آموختی.» یوسف به پیروزی رسیده بود، اما این امر او را به انتقام از روزگار ذلّت و رنج و انداخت، روزگاری که به چاه افکنده شد و زمانی که بنده ای گردیده بود که به بهای ناچیزش فروخته بودند، زن عزیز به تهمت ناروا او را به زندان انداخته بود و او گرفتار دو زندان تلخ شده بود. اینها او را به انتقام سوق نداد، زیرا دلش به نور خدا روشن بود و گرفتار خود کم بینی و سقوط و سلبیه نشد، دچار غرور و افتخار نیز نگردید، زیرا می دانست که شرّ و خیر همه برای آزمایش است، بلا عظمت را می زاید و گاهی نعمت آدمی را به سقوط می کشاند.

وی ایمان داشت به این که زندگی دنیا با خیر و شرّش پلی است به آخرت که زندگی واقعی است، و فراموش نکرد که دنیا با خیر و شرّش و با زندان و ملک

ص: ۲۲۰

مصرش پست و حقیر است، از این رو در مقام دعا گفت:

فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْتَ وَلِيِّ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَأَلْحِنِّي بِالصَّالِحِينَ

-ای آفریننده آسمانها و زمین تو در دنیا و آخرت کارساز منی. مرا مسلمان بمیران و قرین شایستگان ساز.» هدف والا برای آدمی باید استمرار بر خطّ اسلام تا زمان مرگ باشد و از آن پس با نیکان محشور گردد.

[۱۰۲]

قصه یوسف که خدا از طریق وحی به پیامبر خود گزارش کرد در این جا پایان می گیرد: نکته هایی نغز به ما می آموزد: چگونه مکر به مکار سودی نمی بخشد و ۵/ سرانجام دامن خود او را می گیرد.

ذَلِكَ مِنْ أَلْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَ مَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ أَجْمَعُوا أَمْرَهُمْ وَ هُمْ يَمْكُرُونَ

-اینها خبرهای غیبی است که به تو وحی کردیم، و آن هنگام که با یکدیگر گرد آمده بودند و مشورت می کردند و حیلت می ساختند تو نزد آنها نبودی.» ۵/

[سوره یوسف (۱۲): آیات ۱۰۳ تا ۱۱۱]

اشاره

وَ مَا أَكْثَرَ الدَّاسِ وَ لَوْ حَرَضْتَ بِمُؤْمِنِينَ (۱۰۳) وَ مَا تَسْتَأْتُهُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ (۱۰۴) وَ كَأَيِّنْ مِنْ آيَةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهَا وَ هُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ (۱۰۵) وَ مَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَ هُمْ مُشْرِكُونَ (۱۰۶) أَ فَأَمِنُوا أَنْ تَأْتِيَهُمْ غَاشِيَةٌ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ أَوْ تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ (۱۰۷) قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَ مَنِ اتَّبَعَنِي وَ سُبْحَانَ اللَّهِ وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۱۰۸) وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى أَ فَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَعَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا أَ فَلَا تَعْقِلُونَ (۱۰۹) حَتَّى إِذَا اسْتَيْأَسَ الرُّسُلُ وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كَذَّبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا فَجَبَّيْ مَنْ نَشَاءُ وَ لَا يُرَدُّ بَأْسُنَا عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ (۱۱۰) لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَى وَ لَكِنْ تَصَدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَ تَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۱۱۱)

ص: ۲۲۱

## معنای واژه ها

[۱۰۳] حرصت

: «حرص» جستن چیزی است با کوشش در رسیدن به آن.

[۱۰۷] غاشیه

: آنچه چیزی را با گسترده شدن بپوشاند، و «غشاء» پوشش، پرده.

[بغته]

: ناگهانی، رسیدن امری به گونه غیر منتظره.

[۱۰۸] سیلی

: سیل به معنای راه و جایی است که برای پیمودن و در نوردیدن آماده شده باشد.

[۱۱۰] استیأس

: نومید شد، به معنی «طلب» نزدیک است، گویی کسی با اطلاع از امتناع چیزی یأس را می جوید.

[بأسنا]

: سختی، سختی کاری بر نفس، «بؤس» به معنی فقر نیز از همان ماده است.

[۱۱۱] الألباب

: عقلها، مفردش لبّ است. وجه تسمیه این

ص: ۲۲۲

است که عقل گران بهاترین چیز در انسان است و لبّ یعنی برگزیده.

۵/

## قصه عبرت آموز

### اشاره

### رهنمودهایی از آیات:

از قصه یوسف عبرتی مجسم در طبیعت بشری که با حق می ستیزد ماند.

به رغم علاقه پیامبر گرامی و اصحاب حق بیشتر مردم مؤمن نیستند و رسالت را آسیب و زیان می دانند حال آن که رسالت یادآوری و راهنمایی به حقیقتی است که از آن غافلند. چه قدر نشانه های آفرینش در آسمان و زمین وجود دارد که پیش چشم آنهاست بی آن که از آنها بهره ببرند، بلکه رو می گردانند. بیشتر آنان ایمانی آمیخته به شرک دارند که نتیجتاً ایمان درست نیست. روشن نیست که آیا در برابر عذاب الهی امان نامه گرفته اند، عذابی که فراگیر و ناگهانی است و در وقتی می آید که آنان آگاه نمی شوند.

اما پیامبر به راه روشن دعوتشان می کند که دعوت به سوی خداست. وی و پیروانش در این راه با بینش کامل گام بر می دارند یعنی بینش بیگانه پرستی و پاک دانستن خدا از هر نوع از انواع شرک.

پیش از این هم رسالت خدا چنین بود. از مردم کسانی را به پیامبری برانگیخت تا دیگران را به توحید فرا خوانند. چرا اینان در شهرها سیر نمی کنند تا پایان کار گذشتگان را ببینند و نیز بدانند که برای پرهیزگاران خانه آخرت ۵/ بهتر است؟ چرا با وجود روشنی حقیقت آن را در نمی یابند؟! پروردگار جهان پیامبرانی برای تبلیغ پیام الهی فرستاد اما مردم نپذیرفتند تا آن جا که پیامبران نومید شدند و گمان کردند که به آنان وعده دروغ داده شده

ص: ۲۲۳

است. در این حال نصرت خدا رسید و عذاب خدا کافران را در گرفت بجز کسانی که به اراده‌ی الهی نجات یافتند. کسی نمی تواند عذاب خدا را از گناهکاران منع کند. در این قصه‌هایی که از گذشتگان نقل شد خردمندان را عبرت است و افترا بر خدا نیست بلکه سخنان حقیقی است که مطالب پیامبران گذشته را تصدیق می کند و به تفصیل سخنان می پردازد و مؤمنان را راه می نماید و رستگارشان می کند.

## شرح آیات:

### اشاره

### بشر و طبیعت او

[۱۰۳]

اساساً هر آدمی به راهنمایی خردی که خداوند در او به ودیعه نهاده و نیز راه هدایت را به وی نموده است، باید ایمان داشته باشد، اما عملاً اندکی از مردم به درجه‌ی ایمان می رسند، چنان که اندکی از آدمیان از دانش و اراده‌ی که چهره‌های درخشان جهان بشریت از آن برخوردارند سود می برند. از این رو پیامبر نباید به سبب ایمان ناپذیری اکثریت مردم دچار تنگنا و مشقت باشد بلکه باید سپاسگزار باشد که گروهی ایمان آورده اند، چرا که باعث آمده است که گروهی از فرزندان آدم به رغم سختیها به قلّه شامخ ایمان برسند.

وَمَا أَكْثَرُ النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ

-هر چند تو به ایمانشان حریص باشی بیشتر مردم ایمان نمی آورند.» [۱۰۴]

ایمان ناپذیری مردم دلیل آن نیست که رسالت مخالف مصالح آنان است یا پیامبر از آنان اجری بخواهد یا این که رسالت به گروهی معین اختصاص داشته باشد.

وَمَا تَسْأَلُهُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ

-و تو در مقابل پیامبریت از آنها مزدی نمی طلبی و این کتاب جز اندرزی برای مردم جهان نیست.» [۱۰۵]

ایمان ناپذیری کافران به این سبب هم نیست که نشانه‌های آفرینش اندک است. بلکه بسیار است و در آسمانها و زمین گسترده، لیکن آنان از

آنها رو می گردانند و به شهوات و تنگناها تن در می دهند.

۵/

وَ كَآئِنٍ مِّنْ آيَةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهَا وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ

-چه بسیار نشانه هایی در آسمانها و زمین است که بر آنها می گذرند و از آن رخ بر می تابند.» [۱۰۶]

آری، مردم بر حسب فطرت خدا را می شناسند و منکر وجود او نیستند. امری که پیامبران برای اصلاح آن آمده اند آلودگی ایمان به شرک است.

آنها به خدا و به هوای نفس و به طاغوت باور دارند و در نتیجه کاملا- خاضع خدای پاک نیستند و این با کفر برابری می کند. چه، ایمانی که توان پایداری در برابر تنگنا را ندهد چه سود دارد؟ وَ مَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ - و بیشترشان به خدا ایمان نیاورند مگر به شرک.» [۱۰۷]

اما سبب این که ایمانشان به خدا ایمان حقیقی نیست ادعای آنهاست که خداوند عذابشان نخواهد کرد و نیز این که به نعم الاهی شاد می شوند و از عذاب فراگیر خدا نمی هراسند چنان که از مرگ و قیامتی که به دنبال آن است و ناگهان فرا می رسد، بیمی ندارند.

أَفَأَمِنُوا أَنْ تَأْتِيَهُمْ غَاشِيَةٌ مِّنْ عَذَابِ اللَّهِ أَوْ تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ

-آیا پندارند که ایمنی یافته اند از این که عقوبتی عام از عذاب خدا آنها را فرو گیرد یا قیامت بناگاه فرا رسد بی آن که خبردار شوند.»

### وظیفه اصلی پیامبر

[۱۰۸]

دعوت الاهی آشکار است و اصحاب دعوت به یقین آن را می پذیرند. این دعوت نه مادی است نه شخصی و نه مصلحتی، بلکه خالصا برای خداست.

قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي

-من این راه را می پیمایم.» این آیات قرآنی راه خدا را نشان می دهد.

ص: ۲۲۵

أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ

-به سوی خدا فرا می خوانم.» / ۵ نه برای خود یا وطن یا سرزمین و قبیله ام.

عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي

-من و پیروانم راه خود را آشکارا می شناسیم.» و آن را می پیماییم و ذره ای شک نمی کنیم و راه، راه هوا یا تقلید یا قبول تحمیلها نیست.

### منطق آسمانی

وَ سُبْحَانَ اللَّهِ وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ

-و پاک است خدا و من از مشرکان نیستم.» [۱۰۹]

مؤمنان به راهی می روند که خداشناسان پیشین بدان راه رفته اند.

خداوند از میان خود مردم مردانی را برانگیخت و به آنان وحی کرد چنان که به محمد(ص) وحی نمود.

وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ

-و ما پیش از تو به رسالت نفرستادیم مگر مردانی را از مردم قریه ها که به آنها وحی می کردیم.» (مردم شهرهایی که پیامبران بدانها فرستاده شده اند).

أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا

-آیا در زمین نمی گردند تا ببینند،» برای رسیدن به حقیقت بسنده نیست که در خانه بنشینند و به اندیشه های پیشینیان یا فرهنگ اجتماعی موجود کفایت کنند بلکه باید در راه وصول به حقیقت حرکت کنند و در سرزمین های گوناگون بگردند و اقوام از میان رفته را ببینند.

أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ

-آیا در زمین نمی گردند تا ببینند عاقبت پیشینیان چگونه بوده است.» که فرجام آنان نابودی و هلاک بود چرا که رسالتها را انکار کردند، اما در آخرت طبعا نصیب بدی خواهند داشت.

وَ لَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ اتَّقَوْا أَ فَلَا تَعْقِلُونَ

و سرای آخرت پرهیزگاران را بهتر است، چرا نمی اندیشید؟» [۱۱۰]

نابودی کافران و منکران با هشدار قبلی بود. پیامبران به قدر توان در دعوت به توحید کوشیدند و بر آزار آنان صبر کردند تا آن جا که به درجه یأس رسیدند.

حَتَّىٰ إِذَا اسْتَيْسَأَسَ الرَّسُولُ وَاظُنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِّبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا

چون پیامبران نومید شدند و چنان دانستند که آنها را تکذیب می کنند یاریشان کردیم.» در تفاسیر در معنی این آیه آمده است که پیامبران یقین کردند که مردم به کلی تکذیبشان کردند حتی یک تن اصلاح پذیر نیست... از سوی دیگر معنی چنین است که امت ها پنداشتند که پیامبران از وعده پیروزی که به آنان داده شده و نیز در وعده نابودی دشمنان دروغ گفته اند. از ابن عباس روایت شده که گفت:

«پیامبران بشر بودند، از این رو چون ضعیف شدند نومید گردیده پنداشتند که وعده ها دروغ بوده است. سپس این آیه را خواند: حَتَّىٰ يَقُولَ الرَّسُولُ وَا الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَىٰ نَصْرُ اللَّهِ؟ - طبرسی گوید: «این سخن بعید است و ما نظر خود را گفتیم». (۱)

فَنَجِّىَ مَنْ نَشَاءُ وَلَا يُرَدُّ بَأْسُنَا عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ

و هر که را خواستیم نجات دادیم و عذاب، از مردم گنهکار باز گردانیده نشود.» [۱۱۱]

برداشتهای ما از تاریخ پیامبران و اقوام گذشته می تواند الهام بخش نظامهای اجتماعی باشد و طبیعت تحولات تاریخی را برای ما روشن سازد، اما به شرط آن که آدمی عقل خود را به کار اندازد و به کنه قضایا بیندیشد.

لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ

در داستانهایشان خردمندان را عبرتی است.» نتیجه آن که عبرتهای تاریخی دروغ پذیر نیست، زیرا حاکی از حقایقی

ص: ۲۲۷



خارجی است که هر انسانی با به کار بردن عقل و شعور خود آنها را می فهمد. مثلاً اگر کسی با اشاره به خورشید یا کوهها و دریاها بگوید: «آیا نمی بینید چه قدر زیبا و منظم اند!» می توان گفت که «تو دروغ می گویی؟!» آدمی خود خورشید را می بیند و زیبایی آن را در می یابد و به مجرد اندیشه به نظام آن پی می برد و می داند که گفته دیگران درست نیست. آیات قرآن نیز چنین است، ۵/ اشاره های روشنی است به حقایق در خود جهان هستی.

مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَىٰ ۚ وَلَٰكِن تَصَدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَ تَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ

-این داستانی برساخته نیست بلکه تصدیق سخن پیشینیان و تفصیل هر چیزی است و برای آنها که ایمان آورده اند هدایت است و رحمت. «قرآن حقایق را که آدمی آنها را مبهم می بیند گزارش می کند و مؤمنان را با حقیقت اشیا آشنا می سازد و به سبب همین معرفت نعمتهای انبوهی به آنان می بخشد.

در این جا سوره یوسف پایان می گیرد، سوره ای که سرشار از عبرتهای تاریخی است و درون نفس آدمی را کشف می کند که دارای خرد و اراده و دانش است چنان که در یوسف جلوه گر می شود یا دارای حسد و کبر و حيله است که برادرانش داشتند.





**سوره رعد****اشاره****فضیلت سوره:**

از پیامبر گرامی (ص) نقل شده که فرمود: «هر که سوره رعد را بخواند، اجر ده حسنه را می برد، به شمار هر ابری که می گذرد و همه ابرهایی که تا روز قیامت به وجود می آیند و روز قیامت از وفا کنندگان عهد خدا خواهد بود».

(مجمع البیان، ج ۶، ص ۲۷۳).

و امام حسین (ع) فرماید: «هر که سوره رعد را بسیار بخواند هرگز دچار صاعقه نمی شود و اگر مؤمن باشد بی آن که با او حساب کنند به بهشت در می آید و درباره همه آشنایان از افراد خانواده و برادران شفاعت می کند».

(همان تفسیر).

**زمینه کلی سوره**

چرا این سوره «رعد» نامیده شده است؟ آیه اساسی درباره رعد در همین سوره است که خط عمومی سوره را تعیین می کند و از طریق آیات هستی، به ایمان و راه درست پیوندمان می دهد. رعد حالتی طبیعی است که مسببات و اهدافی دارد،

ص: ۲۳۱

زیرا رعد فقط نشانه هستی نیست و ممکن است آیه ای باشد که ما را به خدا و قدرت و رازق بودنش دلالت کند.

با وجود این که صدای رعد ما را می ترساند، اما خداوند با ذکر آن نکته مهمی را به ما گوش زد می کند: «رعد آیتی از آیات الهی است همچون آسمانها و زمین که آیات او هستند. پس این طبیعت نیست که معبود ماست و باید پرستیمش، بلکه آفریده ای از آفریده های خداست که به تسخیر ما در آورده است تا از آن بهره ببریم، پس طبیعت حاکم نیست خاصه که می دانیم رعد، آسمان و زمین از ترس خدا تسبیح می کنند».

از روزگاران کهن برخی از مردم طبیعت را به جهت عظمتی که در او می دیدند، ۵/ می پرستیدند، بعضی از آنان خورشید و بعضی دیگر ماه یا ستاره یا... را عبادت می کردند و در زمان حاضر شواهدی بر این امر داریم، مثلا کلمه اطلس به خدای زمین و ابوالو به خدای آسمان دلالت دارد.

اگر آدمی خدای یگانه را پرستد همه چیز تحت تسخیر اوست.

«عبدی اطعنی تکن مثلی اقول للشیء کن فیکون، و تقول للشیء کن فیکون» یعنی بنده من، از من اطاعت کن تا همچون من باشی. به چیزی می گویم باش، می باشد و تو نیز به چیزی می گویی باش، می باشد.

□  
فلا تکن عبد غیرک و قد خلقک الله حرا بنده شخص دیگری مباش در حالی که خداوند تو را آزاد آفریده است.

اما اگر آدمی خدا را پرستد حاکم و سرور طبیعت نخواهد بود بلکه طبیعت بر او حاکم خواهد شد. اگر انکار و تکذیب کند، خداوند طبیعت را بر او مسلط می کند.

از این رو هدف از نشانه های آفرینش در طبیعت خود آنها نیستند بلکه هدف استوار کردن روح ایمان به خدا در دل آدمی و کاشتن یقین در آن است.

در واقع مسیر طبیعت تلخیص زندگی آدمی است، چنان که دانشمندان می گویند:

«طبیعت رو به زوال و نیز در حال کاهش مستمر است، آیا این امر دلیل آن نیست

که عمرهای ما نیز چنین است و اگر معتقد نباشیم که عمرهای ما به سبب وجود عوامل نفسانی به حدّ معینی منتهی می شود مغایر با اصل مذکور خواهد بود. به تعبیر دیگر عمرهای ما به ناچار تا حدّ زمان نابودی خورشید و زمین و ماه برقرار است و این در صورتی است که عمرها را به اندازه عمر خورشید و ماه تصوّر کنیم».

۵/ سوره الرعد

### [سوره الرعد (۱۳): آیات ۱ تا ۲]

#### اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ . الْمَرْتَلِكُ أَيُّهَا الْكِتَابِ وَالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ (۱) اللَّهُ  
الَّذِي رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا ثُمَّ أَسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى يُدَبِّرُ الْأَمْرَ يُفَصِّلُ  
الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ بِلِقَاءِ رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ (۲)

#### معنای واژه ها

[عمد]۲

:جمع عماد یعنی ستونها و پایه ها.

ص: ۲۳۳

## اسمای الهی و جلوه های آنها

### اشاره

### شرح آیات:

### اشاره

چرا بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ در همه سوره ها تکرار شده است تکرار برای این است که در هر سوره معنی تازه ای می دهد که با طرح عمومی سوره منسجم است: مفهوم بسمله سوره حمد با مفهوم آن در سوره شوری فرق دارد، همچنین سوره الذاریات با هر دو آنها.

در همین سوره رعد گفتگو درباره هدایت از طریق آیات خدا در طبیعت است و رعد نمونه ای از آنهاست و همه این آیات تجلی اسمای الهی هستند که بر قدرت و تسلط و عظمت دلالت دارند، پس مفهوم بسمله این است که به نام خدایی که صاحب سلطه و عظمت و ملکوت و قدرت و رحمت فراگیر و دایمی است آغاز می کنم.

## آفاق قرآن

[۱]

الم - الف، لام، میم، را.

رموز آغاز سوره ها به یکی از دو معنا اشاره دارند:

رمزهایی میان خدا و بندگان مخلص اوست یا اشاره به خود قرآن و یا هر دو آنهاست. سخنی که ما می گوئیم معمولاً از آن یک معنا را قصد می کنیم؛ شخص ادیب گاهی سخنی می گوید و از آن دو معنی قصد می کند، ولی خداوند سخنی را وحی می کند که دارای هفتاد معناست. در حدیث آمده: «کتاب خدا بر چهار مبناست: عبارت، اشارت، لطایف، و حقایق. عبارت برای عوام، اشارت برای

خواص، لطایف برای اولیا و حقایق برای پیامبران است». (۱)

تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ

-اینها آیات این کتاب است و آنچه از پروردگارت بر تو نازل شده است حق است. «خطاب به پیامبر می گوید ناگزیر باید بداننی آنچه بر تو فرستاده شده حق، تمام حق است. الْحَقُّ -گفت، نه حق- و الف و لام معنی استغراق می دهد، بدین معنی که در غیر قرآن حقی نتوان یافت.

وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ

-ولی بیشتر مردم ایمان نمی آورند. «تعبیراتی از این قبیل در بسیاری از آیات دیده می شود: بندگان سپاسگزار من کم هستند، بندگان مؤمن اندک اند، اگر از بیشترین مردم پیروی کنی، گمراهت می کنند و ...

۵/ چرا؟ تکرار این معنی از آن روست که آدمی به سبب ضعف طبیعتش و عدم اعتماد به نفس، همیشه از عقل خود پیروی نمی کند و تابع مردم می شود و می گوید: «با مردم بودن جشن و شادمانی است». قرآن ما را و او می دارد که به آفاق آسمان و زمین بی هیچ مانعی بنگریم تا از تنگناهای اجتماعی که خرد آدمی را به زنجیر می کشد برهیم. قرآن از آغاز وابستگی تبعی را می برد تا شخصیتی مستقل دارای اندیشه بسازد، چرا که کلید عقل آزادی است.

### حقایق هستی

[۲]

اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا -خدا هموست که آسمانها را برافراشت بی آن که پایه ای داشته باشد که آن را ببینید. «در تفسیر علی بن ابراهیم قمی در ضمن حدیثی دراز از امام رضا(ع) درباره این آیه آمده است: «آنجا ستونهایی است اما شما آنها را نمی بینید» (۲) خدا می داند

ص: ۲۳۵

۱-۱ - بحار، ج ۹۲، ص ۱۰۳.

۲-۲ - نور الثقلین، ج ۲، ص ۴۸۱.



که در این ستون چیست؟ احتمالاً مراد از «عمد» (ستونها) تعادل نیروهای دافعه و جاذبه بین ستارگان است. نیروی دافعه ای که از گردش زمین به دور خورشید پدید می آید برابر است با نیروی جاذبه خورشید. از این رو زمین میلیونها سال در مدار واحدی می ماند. اما اگر یکی از دو نیرو تغییر یابد، پی آمد آن خارج از حساب است. در صورت ازدیاد نیروی دافعه، زمین در خط مستقیمی به سوی مجهول رها می شود و در صورت ازدیاد نیروی جاذبه خورشید، زمین به خورشید می پیوندد زیرا نهایتاً ناگزیر می شود که حرکت حلزونی داشته باشد. مثالی می زنیم:

ریسمانی است یک طرف آن در دست توست و به طرف دیگرش قطعه سنگی بسته شده است. ۵/ آن را می چرخانی و در این صورت سنگ می خواهد خود را رها سازد اما سنگ نه رها می شود و نه به دست می چسبد، زیرا دو نیروی دافعه و جاذبه برابرنند. حال اگر آن طرف ریسمان را که در دست توست رها کنی، سنگ خلاص می شود و اگر در اثنای چرخاندن ریسمان را به دست بیچی، پس از اندکی سنگ به دست می چسبد.

شاید عمَد - چنین تفسیری داشته باشد، و خدا داند.

ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ

و سپس بر عرش قرار گرفت. خداوند سبحان جهان را مانند ساعتی نیافریده که خود بگردد، بلکه آن را خلق کرده و سپس بر عرش مستقر شده، یعنی به تدبیر امر پرداخته است، حتی حرکت تو نیز به اراده اوست، تا چه رسد به آسمانها و زمین. خدا بر تمام هستی مسلط و مدبّر آن است.

در برخی از احادیث «عرش» مخلوق دانسته شده است و درست آن است که «عقلی» است. زیرا احادیث دیگری نیز هست که آن را «برتر از هستی و بزرگ ترین آن» توصیف می کند و آن را بر روی آب می داند، عقل حکم می کند که حدّ خود را نگاه داری و از نادانسته پیروی نکنی. پیامبر گرامی در ضمن سفارش خود به ابو ذر فرمود:

«ای ابو ذر! اگر دربارهٔ دانشی از تو پرسیدند که نمی دانی، بگو نمی دانم تا از پی آمد آن برهی، و از نادانسته پیروی نکن تا روز قیامت از عذاب الاهی برهی». (۱)

وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى

و- آفتاب و ماه را که هر یک تا زمانی معین در سیرند رام کرد. «پروردگار متعال خورشید و ماه را برای هدفهای معین و تا وقت معلوم (قیامت) آفریده است. دربارهٔ این هدفها سخن نمی گوئیم، و آنچه مهم است دو مطلب است: ۵/ نخست آن که خورشید و ماه لفظهایی هستند که بر عموم همجنسان دلالت می کنند و حتی بر زمین، و گویا خداوند با ذکر آنها اشاره به مردم روی زمین می کند.

اما «وقت معلوم» تعیین آن به دقت امکان ندارد. خورشید و ماه عمر ستارگان را دارند و به هر حال خورشید ما به نسبت خورشیدهای دیگر سالمندتر شده است.

دانشمندی می گوید: ستاره بر حسب قوانین تطوّر طبیعی از مرحله ای به مرحلهٔ دیگر می گذرد و این تطوّر او را پیر می کند. آری پیر می کند و نباید تعجب کرد.

از آغاز آفرینش بشر کسی نشنیده است که ستارهٔ قطبی یا عقرب مشرف به موت باشند اما در واقع چنین اند. ستاره آن گاه که می درخشد مانند هر موجود زنده مقداری از نیروی خود را از دست می دهد و اگر چه به طریقی تجدید قوا می کند اما سرانجام رو به کاستی می گذارد و زمانی می رسد که ناگزیر همه نیروهایش تمام می شود.

به خورشید می نگریم و می بینیم که انرژی را بالغ بر ۳۸۰۰۰۰ میلیارد میلیارد کیلووات به شکل اشعهٔ الکتروماتیکی گوناگون در فضا پراکنده است و این «انرژی» قادر است تمام آبهای اقیانوسها را در یک ثانیه بجوشاند. ذهن ما از تصوّر این ارقام هنگفت ناتوان است، اما با اطلاع از آن متوجه می شویم که این تبذیر

ص: ۲۳۷

مانع از آن است که خورشید عمر درازی بکند و اگر هم از زغال خالص تشکیل شده بود در زمان درازی پیش از آن خاکستر می‌گردید. منبع تغذیه خورشید از لحاظ انرژی که با صدور اشعه دائما از خود حرارت می‌زاید، نمی‌تواند سوخت شیمیایی معمولی باشد.

از آیه مورد بحث این نکته را نیز می‌توان فهمید که زمان جزئی از طبیعت است.

۵/

يُدَبِّرُ الْأَمْرَ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ

-کارها را می‌گرداند و آیات را بیان می‌کند.» خداوند آیات خلقت را برای ما گزارش می‌کند، اما به چه هدفی؟ لَعَلَّكُمْ يَلْقَاءُ رَبِّكُمْ تَوَقُّونَ - باشد که به دیدار پروردگارتان یقین کنید.»

و«یقین» بالاترین درجه ایمان است.

۵/

[سوره الرعد (۱۳): آیات ۳ تا ۷]

اشاره

وَ هُوَ الَّذِي مَدَّ الْأَرْضَ وَ جَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْهَارًا وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ جَعَلَ فِيهَا زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ يُغِشِّي اللَّيْلَ النَّهَارَ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ (۳) وَ فِي الْأَرْضِ قَطْعٌ مُتَجَاوِرَاتٍ وَ جَنَّاتٍ مِنْ أَعْنَابٍ وَ زُرْعٌ وَ نَخِيلٌ صِدْرًا وَ غَيْرُ صِدْرٍ يَشْقَى بِمَاءٍ وَاحِدٍ وَ نُفُضٌ بَعْضُهَا عَلَى بَعْضٍ فِي الْأَكْلِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (۴) وَ إِنْ تَعْجَبْ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ أَ إِذَا كُنَّا تُرَابًا أَوْ إِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ وَ أُولَئِكَ الْأَغْلَالُ فِي أَعْنَاقِهِمْ وَ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۵) وَ يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلِ الْحَسَنَةِ وَ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمُ الْمُثَلَّثَاتُ وَ إِنْ رَبُّكَ لَمَدُو مُغْفِرَةً لِلنَّاسِ عَلَى ظُلْمِهِمْ وَ إِنْ رَبُّكَ لَشَدِيدُ الْعِقَابِ (۶) وَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ لَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ (۷)

۵/

ص: ۲۳۸

## معنای واژه ها

۳ [رواسی]

:کوه های استوار.

[یغشی الليل النّهار]

:تاریکی شب روشنی روز را می پوشاند.

۴ [صنوان]

:جمع صنو به معنی مثل، و «صنوان» درختان خرماست که بر یک ریشه باشند.

۵ [الأغلال]

:جمع غلّ، زنجیری که دست را به گردن ببیند.

۶ [خلت]

:گذشت.

[المثلات]

:جمع مثله، عقوبتها.

۵/

## عظمت خدا در طبیعت جلوه گر است

### اشاره

### رهنمودهایی از آیات:

سیاق آیات ما را متوجه می کند که در جهان هستی طبیعتا اختلاف است و همین اختلاف دلیل روشنی بر قدرت خداوند سبحان است.

ص: ۲۳۹

کاینات دلالت دارد به این که خداوند دارنده همه چیزهاست و جز او معبودی نیست و توحید در اختلاف موجود در جهان هستی متجلی است.

پروردگار زمین را گسترد و در آن کوه های استوار بلند آفرید تا از تمایل و حرکت نگاهشان دارد، و از هر موجودی یک جفت آفرید، روز را بر شب چیره کرد و شب را بر روز پوشانید. آیا این نشانه های آفرینش ما را بر آن نمی دارد که درباره ناظم جهان هستی بیندیشیم و آیا اینها دلیل بر یگانگی منظم نیست. اگر نظام دهنده بیش از یکی بود این نظم و نسق شگفت آور پدید می آمد؟! چنان که جهان کلیه مایه عبرت است، اجزا و تفصیلهای آن نیز عبرت انگیز است. مثلاً در حالی که طبیعت زمین یکی است، قطعه های مجاور با یکدیگر فرق دارند، آیا این امر ایمان ما را به خدا استوار نمی کند. ۵/ درختان از حیث میوه بر یکدیگر برتری دارند، برخی تک و برخی جفت اند حال آن که از یک آب می آشامند و در یک زمین می رویند.

این نشانه های آفرینش برای آن است که غافلان بیدار شوند، البته غافلانی که گوش دهد و توجه کند، اما به رغم این همه نشانه های بسیار که در همه جای جهان وجود دارد، آدمی در قدرت خدایش که می تواند پس از مرگ زنده اش کند شک دارد! غافل از آن که پدید آوردن موجودات از عدم دشوارتر از بازگردان آنها به زندگی و وجود است، اما انکاری که کافران به روز رستاخیز دارند به سبب کافر شدن آنان به خدا و نیز به سبب این است که خدا را آن چنان که می شاید نشناختند.

اینان دلپایشان را با زنجیر شهوات بستند و نتوانستند آزادانه بیندیشند، به همین سبب روز قیامت به آتش جاودانی خواهند سوخت. این کافران نتوانستند از زندگی دنیا بهره مند گردند چرا که پیوسته به جای نیکی به بدی می شتافتند، و اگر این نبود که رحمت خدا بر غضبش پیشی جسته و کافران را مهلت داده است، آنان را به عذاب سختی گرفتار می کرد.

آنان از رسول گرامی آیات (معجزات) می خواستند و نمی دانستند که پیامبر وظیفه اش بیم دادن است و نمی تواند جز به اجازه الهی معجزه ای بیاورد. از سوی

دیگر آنان به آیاتی که نازل گردیده کافر شده اند، چه ضمانتی هست که به آیات جدید ایمان بیاورند؟ آیا احتمال قوی نمی رود که همین آیات را هم انکار کنند چنان که آیه های پیشین را منکر شدند؟! نتیجه آن که مشکل آدمی روش فکری اوست که اگر درست باشد قادر به تفکر سالم بی آن که مانعی برای رسیدن او به معرفت باشد خواهد بود و معرفت منتهی به حکمت می شود که خدا درباره آن فرمود: **وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا** - قرآن کریم در آیات بسیاری عوامل وادارنده ای را به کار می برد تا روش فکری آدمی را اصلاح کند و برای این منظور طبیعت را از نو برای ما تصویر می کند تا ما را بدان متوجه سازد، چنان که گویی از پیش ندیده بودیم.

۵/

## شرح آیات:

### اشاره

### نشانه هایی برای آنان که می اندیشند

[۳]

**وَ هُوَ الَّذِي مَدَّ الْأَرْضَ - اوست که زمین را بگستراند.** جزئیات جهان هستی را ناگزیر به یک محور باید ارتباط داد تا این جزئیات همه کوششها و اعمال ما را به خود مشغول نکند و فرقهها و اختلافهایی که پیدا شده، به سبب همین عدم ارتباط است و در صورتی که همه را با هم بنگریم به مدبری واحد یعنی خدایی که جزئیات را تدبیر و آنها را اداره می کند پی می بریم.

با توجه به این طرح در پیرامون خود چه می بینیم؟:

زمین را که توده ای بزرگ شناور است می بینیم تا آن جا که چشم کار می کند گستردگی دارد و کاملاً گرد نیست تا ساختن بناها و نیز زراعت بر آن آسان باشد. بین کروی بودن و گستردگی زمین منافاتی نیست. زمین مدور است اما از هر سو نگاه کنی گسترده اش می بینی و خود این گستردگی دلیل دیگری بر کرویّت آن است، زیرا هر قدر که به خط مستقیم حرکت کنی زمین را گسترده می بینی تا به جای نخستین باز می گردی.

**وَ جَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْهَارًا**

و کوه ها و نهرها را در آن قرار داد.

ص: ۲۴۱

خداوند زمین را چنان آفریده که آدمیان را حرکت ندهد بلکه به وسیله کوه ها استوارش کرده است. آیا کوه ها به وجود مدبر دلالت نمی کند؟! به هنگام ذکر کوه ها ناگزیر از رودها و چشمه ها باید یاد کرد، چرا که نهرها از کوه ها زاده می شوند، چنان که در توحید مفضل از امام صادق (ع) آمده است:

«ای مفضل، به این کوه های انباشته از گل و سنگ بنگر، که ناآگاهان آنها را زاید و بی فایده می دانند، اما سودهای فراوانی دارند، از جمله آن که برف بر آنها می نشیند و در قله های آنها باقی می ماند تا به هنگام نیاز مردم آب شود و در چشمه هایی ۵/ پر آب جاری گردد و رودخانه ها تشکیل دهد». (۱)

دانشمندان زیست شناسی می گویند: زمین بر شبکه قوی و منظم از تخته سنگهایی قرار گرفته است که به یکدیگر متصل و در پوسته درونی و نیز گاهی به صورت برجستگیها و بلندیهاست و اگر این شبکه در درون و بیرون زمین نمی بود، زمین به هنگام گردش دورانی به راست و چپ پخش می شد و شکل معینی پیدا نمی کرد. از این رو کوه ها و شبکه درونی آنها مانند استخوان بندی برای زمین است که شکل آن را حفظ می کند.

وَ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ جَعَلَ فِيهَا زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ

«و از هر میوه ای در آن دو تا قرار داد.» رابطه زمین با کوه ها و رابطه چشمه ها با کوه ها و رابطه رستنیها با چشمه ها چیست؟ اینها موجودات گوناگونی هستند که هر یکی به دیگری خدمت می کند، آیا این امر دلیل یگانگی آفریننده نیست؟ و موجودات هر قدر مختلف باشند رابطه دقیقی بین عناصر جهان هستی وجود دارد.

نبات خود دلیل بزرگی است، زیرا از آن تنها یک جنس خلق نشده، بلکه خدا از هر نوع دو جنس نر و ماده برای ادامه تولید و افزایش آفریده است. آیا این

ص: ۲۴۲

دلیل حکمت خدا نیست؟ يُغْشَى اللَّيْلَ النَّهَارَ - شب را در روز می پوشانند.» آمد و شد شب و روز نیز وحدانیت خدا را اثبات می کند. اما چرا گفته است شب روز را می پوشانند؟ زیرا اصل در دنیا شب است و خورشید می دمد تا برای مدتی تاریکی را بزدايد. شب و روز ۵/ فوایدی انبوه دارند که جز خردمندان در نمی یابند. امام صادق (ع) در گزارش این معنا به مفضل می گوید:

«در اندازه روز و شب بیندیش که چگونه منطبق با مصالح مردم نهاده شده است. بالاترین میزان هر یک به هنگام درازی از پانزده ساعت نمی گذرد. فرض کنیم مثلاً اندازه روز ۱۰۰ یا ۲۰۰ ساعت می بود، آیا در این صورت همه موجودات اعم از حیوان و نبات نابود نمی شدند؟ اما حیوان در تمام این مدت آرامش و آسایش نداشت و انسان نیز از کار و کوشش فرو نمی ایستاد و در نتیجه هر دو هلاک و تلف می شدند، و امّا نبات مدام در معرض گرمای روز و تابش آفتاب قرار می گرفت و خشک می شد و می سوخت. همچنین اگر شب به میزان مذکور ادامه می یافت جانداران نمی توانستند به تلاش و کوشش خود در طلب معاش پردازند و می مردند و امّا نباتات از حرارت طبیعی محروم می شدند تا می گندیدند و تباه می گشتند، چنان که می بینیم وقتی گیاهان در جایی دور از آفتاب نگاهداری شوند می پژمرند و می پوسند.» (۱)

إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ

-همانا در این آیاتی است برای آنان که می اندیشند.» نشانه های آفرینش در جهان پخش شده و روح تو تشنه شناخت حقیقت است، لیکن حقیقت نزد تو نمی آید مگر آن که تو به سوی آن بروی. از این رو تو نیازمند کوشش ذهنی و اندیشگی هستی تا نشانه ها را دریابی و از آنها پند بگیری.

مبنای اندیشه برانگیختن عقل و در آوردن گنجینه های آن و پیوند دادن اشیا به

ص: ۲۴۳



یکدیگر و ارتباط دادن همه آنها به آفریننده و مدبر جهان است.

### نشانه هایی برای خردمندان

[۴]

وَ فِي الْأَرْضِ قِطْعٌ مُّتَجَاوِرَاتٌ - و بر روی زمین قطعه هایی است در کنار هم. «زمین شامل قطعه های مجاور گوناگون است بعضی ۵/ شوره زار، برخی زمین زراعی و برخی دیگر سنگلاخ و... است. در حدیث از عیاشی آمده: «مراد این است که زمینی خوش مجاور با نمک زار، و از جنس آن نیست، چنان که قومی همسایه قومی دیگر است و از جمله آنان نیست». (۱)

وَ جَنَّاتٌ مِنْ أَعْنَابٍ وَ زُرْعٌ وَ نَخِيلٌ صِنَوَانٌ وَ غَيْرُ صِنَوَانٍ يُسْقَى بِمَاءٍ وَاحِدٍ

- و باغهای انگور و کشتزارها و نخلهایی که دو تنه از یک ریشه رسته است یا یک تنه از یک ریشه و همه به یک آب سیراب شوند. «چنان که زمین های گوناگون مجاور هم به آفریدگاری خدا دلالت دارد، باغها و درختان انبوه از قبیل انگور و خرما و نیز زراعت های مختلف نیز رهنمون ما به خداست. شگفت این که در بعضی از درختان خرما دو درخت از یک ریشه می روید و شگفت تر از آن گوناگونی میوه های درختان است در حالی که همه یک آب می آشامند و از یک زمین تغذیه می کنند، و درخت به طور نوع واحد می روید اگر چه در خاک و هوای مختلف کاشته شود.

وَ نُفُضِّلُ بَعْضَهَا عَلَى بَعْضٍ فِي الْأُكُلِ

- و در ثمره بعضی را بر بعضی دیگر برتری نهاده ایم. «نفُضِّلُ» گفت، نه «تفاضل»، یعنی خداست که در هر میوه ای خاصیتی از حیث مزه، رنگ، شکل و منفعت نهاده است. اختلاف مزه دال بر اختلاف مواد و فواید، و اختلاف مواد و فواید دال بر حکمت الاهی است. بدن تو به

ص: ۲۴۴

نسبتی معین از آهن نیاز دارد که آن را در بعضی سبزیجات می یابی، و همچنین است نسبت انواع ویتامین ها و قندها و جز آن، و می دانی که مقدار مورد نیاز تو در میوه ای معین وجود دارد، آیا این امر دلیل بر وجود خدای مدبری نیست که به نسبت نیاز بدن در هر میوه ای خاصیتی را تأمین کرده است؟ و اینها دلیل نیست بر آن که پرورنده میوه و آفریننده آن خالق تو نیز هست؟ / ۵/ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ - همانا در این، آیاتی است برای گروه خردمند. «عقل» فراگیر و وسیع تر است. در این جا بر «عقل» تأکید کرده، امّا در آیه پیشین گفته است: إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ - هر دو آیه ما را به یک معنی سوق می دهد و آن اینکه اندیشیدن سرآغاز عقل و عقل راه هدایت است.

## انگیزه انکار قیامت

[۵]

وَإِنْ تَعْجَبْ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ أَ إِذَا كُنَّا تُرَابًا أَوْ إِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ - اگر تو در شگفت می آیی، شگفت سخن ایشان است که آیا آن هنگام که خاک شویم از نو ما را بیافرینند. اگر از چیزی تعجب می کنی سخن کافران که رستاخیز پس از مرگ را انکار کردند عجیب تر است، لیکن آیا مرگ پایان همه چیز است؟ در حقیقت عقل حکم می کند که روز محاسبه ای وجود داشته باشد که آدمی رو به روی ظالمی بایستد و دادخواهی کند و اگر خود او ظالم باشد از او دادخواهی کنند. آدمی با دیدن عظمت جهان هستی چگونه رستاخیز را انکار می کند؟ آیا این کار دلیل آن نیست که وی از حقایق جهان آگاهی کامل ندارد؟ بیهوده نیست که کسی گناهکار و گمراه زندگی کند و آن گاه به حال خود رها شود؟ و آیا بر آفریننده جهان ممکن نیست که وی را چنان که بوده است زنده کند.

انکار قیامت در حقیقت انکار مسئولیت و انکار امری است که پیروی از آن واجب است و از اینجاست که انکار حقیقت روشن «کفر» نامیده می شود.

ص: ۲۴۵

-آنان کسانی هستند که به خدایشان کفر می ورزند.» ۵/ بعضی می گویند که ما خدا را باور داریم اما قیامت را نمی پذیریم، و حقیقت این است که انکار قیامت به سایر امور نیز کشیده می شود. انکار قیامت انکار خدا به طریق اولی است. زیرا در واقع انکار قدرت و عدل الهی است، آیا جز این است که منکر صفات خدا، کلاً یا بعضاً، کافر است؟ وَ أُولَئِكَ الْأَغْلَالُ فِي أَعْنَاقِهِمْ - بر گردنهایشان غلها باشد.» از «نصوص» معلوم می شود که جزا از جنس عمل است. چون کافران گردنهای خود را به زنجیرهای مصلحت جویی و اندیشه های دور از عقل مقید کردند و درهای اندیشه را به روی خود بستند، جزای آنان در آخرت این است که به زنجیر کشیده شوند.

وَ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ

-و آنها را در آتش جهنم همیشگی هستند.» جاودانگی در دوزخ بهترین فرجام منکر آخرت است. کیفر کسی که در دنیا از مسئولیت بگریزد جز این نیست که در آخرت زندانی شود. کیفر آن که امر واقعی را رد کند جز این نیست که در آتش واقعی بیفتد.

خداوند کافران را «اصحاب النار» خواند، به این معنی که میان آنان و آتش دوستی و مصاحبت است و از یکدیگر جدا نمی شوند، اما این که در همین دنیا عنوان أَصْحَابُ النَّارِ - را به آنان داد، از آن روست که نار - نتیجه حتمی برای آنان است و آتش به یارانش وفادار است.

### آیین خدا و موضع کافران

[۶]

وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ - به شتاب از تو پیش از خیر و آمرزش عذاب می طلبند.» آیا حماقت نیست که آدمی جزای بد را بر جزای خوب ترجیح دهد؟ آیا

جزای خوب برای او خوشایند نیست که عذاب را آرزو می کند؟ آری، کافران در حقیقت از آنچه بر سر پیشینیان: قومهای نوح، عاد، ثمود، لوط، اصحاب الرّس و دیگران آمده است غافلند.

وَ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمُ الْمَثَلَاتُ وَإِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَعْفَرَةٍ لِلنَّاسِ عَلٰی ظُلْمِهِمْ

-پیش از آنها عذابهایی بوده است و پروردگار تو مردم را با آن که ستم کرده اند می آمرزد. «رحمت خدا بر غضب او پیشی جسته است و این بشارتی برای گناهکاران است که اگر توبه کنند خدا توبه آنان را می پذیرد. مشکل بیشتر مردم این است که چون خود را گرفتار فساد می بینند از رحمت الاهی نومید می شوند و یقین می کنند که خدا آنان را نخواهد بخشید و هم چنان گناهکار می مانند.

۵/

وَ إِنَّ رَبَّكَ لَشَدِيدُ الْعِقَابِ

-و خدای تو به سختی عقوبت می کند. «خداوند به بندگانش مهربان است و توبه شان را می پذیرد، اما به کسی که در ظلم پافشاری کند کیفر سختی می دهد. پس بخشایش خدا به حدود زندگی روزمره محدود می شود، و هر گاه کسی در ظلم به حد افساد برسد، جایگاه او دوزخ است.

در مجمع البیان آمده: چون این آیه فرود آمد، رسول گرامی (ص) فرمود:

«اگر عفو و گذشت خدا نبود زندگی برای کسی گوارا نمی شد و اگر ترس از خدا و مجازات او نبود مردم بی اعتنا و لابلالی می شدند». (۱)

**جانشینی**

[۷]

وَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا <sup>۱</sup>أُنزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ - کافران می گویند چرا از جانب پروردگارش آیتی بر او نازل نمی شود. «این آیاتی که آمده است برای کافران بسنده نیست، بلکه زیاده می طلبند،

ص: ۲۴۷

اما خدا خطاب به پیامبر می گوید:

إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ

-تو فقط بیم دهنده هستی».

و حدود وظیفه تو همین است و در مسئولیت تو نیست که آیاتی بیاوری.

وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ

-و هر قومی را رهبری است.» گفته اند این آیه درباره پیامبر گرامی (ص) و علی بن ابی طالب (ع) فرود آمده است، زیرا علی (ع) پس از پیامبر هادی امت است. روایات در این مورد به حد استفاضه رسیده، و از آن جمله ۵/ در دعای ندبه در حق علی (ع) آمده است: «اذ كان هو المنذر و لكل قوم هاد».

و در تفسیر عیاشی از قول علی (ع) نقل شده است که «فینا نزلت هذه الآیه:

إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ

-

رسول خدا فرمود: «انا المنذر و انت الهادی یا علی، فهنا الهادی و التّجاه و السّعادة الی یوم القیامه». (۱)

۵/

[سوره الرعد (۱۳): آیات ۸ تا ۱۴]

اشاره

اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَحْمِلُ كُلُّ أُنْثَىٰ وَ مَا تَغِيضُ الْأَرْحَامُ وَ مَا تَزَادُ وَ كُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ (۸) عَالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ الْكَبِيرُ الْمُتَعَالِ (۹) سِوَاءٌ مِنْكُمْ مَنْ أَسَرَّ الْقَوْلَ وَ مَنْ جَهَرَ بِهِ وَ مَنْ هُوَ مُسْتَخْفٍ بِاللَّيْلِ وَ سَارِبٌ بِالنَّهَارِ (۱۰) لَهُ مُعَقِّبَاتٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مَنْ خَلْفَهُ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِنْ اللَّهُ لَا يُعَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُعَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَ إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُ وَ مَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَالٍ (۱۱) هُوَ الَّذِي يُرِيكُمْ الْبَرْقَ خَوْفًا وَ طَمَعًا وَ يُنْشِئُ السَّحَابَ الثَّقَالَ (۱۲) وَ يُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ وَ الْمَلَائِكَةُ مِنْ خِيفَتِهِ وَ يُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ فَيُصِيبُ بِهَا مَنْ يَشَاءُ وَ هُمْ يُجَادِلُونَ فِي اللَّهِ وَ هُوَ شَدِيدُ الْمِحَالِ (۱۳) لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ وَ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ بِشَيْءٍ إِلَّا كِبَاسٌ كَفَيْهِ إِلَى الْمَاءِ لِيَبْلُغَ فَاهُ وَ هُوَ بِبَالِغِهِ وَ مَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ (۱۴)

۵/



۸ [تغیض]

:«الغیض» فرو رفتن آب، فروکش کردن.

«غاضت الماء»: آب اندک شد و غیضتته: از آن کاست.

۱۰ [سارب]

:جریان کننده به شتاب. «السرب» آبی که از مشک بریزد.

۱۱ [معقبات]

:چیزهای متناوب که هر یک جانشین دیگری شود و بدل آن باشد. «تعقیب» در اصل این است که چیزی به دنبال دیگری باشد و «معقب» آن که وام خود را پیاپی بخواهد، و «عقاب» کیفر که به دنبال جرم می آید.

۱۳ [الصواعق]

:جمع صاعق، آتشی که از آسمان بیفتد.

[المحال]

:گرفتن با نیرومندی، مجازات.

ص: ۲۴۹

## اشاره

## رهنمودهایی از آیات:

سخن در سوره رعد در زمینه آیات الاهی در جهان هستی است که از خلال آنها می توانیم به شناخت خدای پاک پی ببریم، زیرا غایت آفرینش این جهان در درجه نخست شناخت اوست و نشانه های خدا در طبیعت نزدیک ترین چیزها به آدمی و تصوّر اوست. آدمی از خاک است و به اصل خود می گراید و هر چه در جهان است مظهر اسمای خداست و آدمی اگر در کشف حقایق هستی از خرد پیروی کند به راه خطا رفته است.

این آیات برخی از صفات خدا را بیان می کند و آدمی را به حقایق رهنمون می شود که از آنها غافل است و دایما فراموش می کند: خدای سبحان از جنین هایی که در رحم زنان باردار است چه نر و چه ماده آگاه است، حتی جزئیات زندگی جنین و صفات وراثتی آن را می داند، و باید دانست که علم به جنین یکی از پنج علمی است که آنها را جز خدا کسی نمی داند، چنان که فرمود: **إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنزِلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ، وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ / ۵ مَا ذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ، إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ -**

علم خدا محدود به آگاهی از جنین نیست، او هر سخن نهفته یا آشکار و نیز هر رونده در شب یا روز را می داند. علم خدا تنها شهود یا تنها غیب نیست، بلکه به هر دو محیط است. علم به غیب او مانند علم به آشکار است، زیرا او با هر چیز و از همه نزدیک تر به اشیاء است. هر کجا باشیم با ماست و از رگ و تین به ما نزدیک تر است. خدای بزرگ و والا و منزّه برتر از تصوّر و از مجانست آفریده هاست.



از نشانه های الوهیت این است که برای هر کسی فرشتگانی مقرر کرده تا وی را از خطرها نگاه دارند و چون اجلش فرا رسید او را به حال خود رها می کنند. آیا این امر دلیل آن نیست که رحمت خدا شامل حال ماست و او از خود ما به ما مهربان تر است. ما را حفظ می کند، حال آن که ما توان آن را نداریم که از خود دفع ضرر یا برای خود جلب منفعت کنیم. اگر بگوییم که ما به دفاع از خود حتی در حال غفلت و ناآگاهی قادریم، در این صورت معلوم می شود که آدمی سرور خود نیست بلکه خدا سرور اوست و ولایت مطلقه دارد، اما با این که خدا حافظ آدمی است، روا می دارد که عذاب و بلا به اندازه ای که هر کسی سزاوار آن است او را بگیرد:

إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ

دیگر از نشانه های خدا این است که ابرهایی سبتر همراه با رعد و برق پدید می آورد تا مردم از کیفر او بترسند و به رحمتش امید ببندند. رعد که خدا را تسبیح می کند، دل‌های ما را به حرکت می آورد و عظمت پروردگار را یاد آور می شود. راز عظمت رعد در این است که منقاد خدا و تسبیح کننده اوست و تنها رعد نیست که تسبیح می کند، بلکه فرشتگانی که مأمور رعد و ابرند نیز از ترس خدا تسبیح می کنند:

و إنه شديد المحال-.

با وجود این همه آیات الاهی آیا آدمی خدا را کافر می شود و شرک می ورزد. اگر آدمی خدای یگانه را بشناسد به نیکیها توفیق می یابد و اگر شرک ورزد به نیکیها و نیز فرجام خوشی نمی رسد ۵/ و خدایان او را از تشنگی نمی رهانند.

دلیل دیگر بر علم و قدرت الاهی این است که دعوت مؤمن را اجابت می کند، زیرا خواسته وی را می داند و بر اجابت آن تواناست، اما خدایان از آگاهی به نهفته های نفس آدمی و نیز از اجابت خواسته هایش ناتوانند.

## شرح آیات:

### اشاره

### علم خدا

[۸]

اگر آدمی بداند که خدایش به همه چیز آگاه است با رحمتش آرامش

می گیرد و از عذابش می هراسد، زیرا وقوف دارد به این که خدا از حرکات و سکنتات و نهان و آشکار او با خیر است و از این رو آیین و رفتارش صلاح می پذیرد. آیات قرآن مکرراً ما را به این بینش یادآور می شود، چرا که از آن ناآگاهیم و در تصوّر ما نیست، و همین ناآگاهی مستقیماً ما را به انحراف می کشاند. علم خدا فراگیر است و مراحل زیست آدمی را از حالت جنینی تا زمان ولادت می داند.

اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَحْمِلُ كُلُّ أُنْثَىٰ وَمَا تَغِيضُ الْأَرْحَامُ

خدا می داند که هر ماده ای در رحم چه دارد و در رحمتها چه از آن می کاهد و چه بدان می افزاید. خداوند آگاه است که جنین نر است یا ماده؟ سعید خواهد بود یا شقی؟ صفات و حالات جنین را از دوران بارداری زن تا موقع زادن می داند، چنان که او را سیر و سیراب می کند.

در توحید مفضّل از امام صادق (ع) آمده است: «در حالات گوناگون جنین بیندیش. آیا در صورتی که اهمالی روی دهد سلامت حفظ می شود؟ اگر خون در رگهای جنینی که در رحم است جریان نیابد همچون گیاه که آب به آن نرسد، پژمرده و خشک نخواهد شد؟!».

در جایی دیگر مفضّل از امام می خواهد حالات گوناگون رشد و نمو بدنها را ۵/ تا آن گاه که به تمام و کمال برسد، بیان کند. امام می فرماید: «نخست خداوند جنین را در رحم مادر صورت می دهد چنان که چشمی آن را نمی بیند و دستی به آن نمی رسد. سپس به تدبیر الهی بچه ای زاده می شود که درست اندام است و آنچه را برای آدمی ضروری است دارد از قبیل امعا و احشاء سالم و اعضا و آنچه در ترکیب اعضاست از استخوانها، گوشت، پیه، پی، مغز، رگها و غضروفها؛ و چون به دنیا آمد می بینی که همه اندامها رشد می کنند حال آن که وی شکل و هیئتی ثابت دارد بی افزونی و کاستی تا آن که به حدّ رشد می رسد. (۱)»

خداوند به همه چگونگیهای جنین آگاه است و کاستیها و فزونیها را نیز

ص: ۲۵۲

می داند، یعنی آنچه خلقتش ناقص باشد و سقط شود یا آنچه زیادتی در شمارش یا اعضا داشته باشد.

در تفسیر عیاشی به نقل از امام صادق (ع) نقل شده که «مراد از «ما تحمل کلّ اثنی» نر و ماده، و مراد از «ما تَغِیضُ الْأَرْحَامُ بِجَهْ اِی است که کمتر از نه ماه در رحم بماند و سقط شود و مراد از «ما تزداد» بچه ای که بیش از نه ماه بماند و در همان حال خون از رحم زن باردار بیرون آید». و برخی «ما تَغِیضُ» را به سقط شده و «ما تزداد» را به نر و ماده جمعا معنی کرده اند.

وَ كُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ

-هر چیز نزد او به اندازه است».

هر چیزی در این جهان حدّی محدود و اندازه ای معین دارد و ما به سبب ناآگاهی از این حدها و اندازه ها در اشیا به بزرگی و کوچکی و درازی و کوتاهی قائل می شویم، امّا با ژرف نگری پی می بریم به این که مثلا ۵/ گرمای بدن انسان اندازه ای معین و کوه ها اندازه و وزنی مشخص دارند. بلکه هر فلزی را جرم مخصوص معینی است و حتی هوا و نور هم وزن و مقدار دارد.

## نمادهای علم خدا

[۹]

عَالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ - یعنی برای خدا نمانند آشکار است».

و هر دو در ظهور برابرند.

الْكَبِيرُ الْمُتَعَالِ

-آن خدای بزرگ متعال».

خدا بزرگ تر از آن است که وصف شود. معمولا اشیا را بر حسب بزرگ بودن بر یکدیگر تفضیل می دهند و در صورتی که از یک جنس باشند با برخی مقایسه می کنند امّا خدا از جنس اشیا نیست بلکه او آفریننده و اشیا آفریدگان اند. در حدیث آمده است: مردی نزد امام صادق (ع) تکبیر گفت. امام پرسید: «اللّه اکبر من ایّ شیء؟». مرد گفت: «از همه چیز». فرمود: «او را محدود کردی!» گفت:

«چگونه بگویم؟» فرمود: «قل اللّه اکبر من ان یوصف». در حدیثی دیگر آمده:

وقتی آن مرد در پاسخ امام گفت: «اللّه اکبر من کلّ شیء»، امام پاسخ داد: «آیا



آن جا چیزی بود تا از آن بزرگ تر باشد؟!» ۵/ مرد گفت: «چه باید بگویم؟» فرمود: «اکبر من ان یوصف». (۱)

«متعال» مسلط بر همه چیز و برتر از آنها، به چیزی مانند نیست و چیزی مانند او نیست.

[۱۰]

سَوَاءٌ مِنْكُمْ مَنْ أَسْرَ الْقَوْلَ وَمَنْ جَهَرَ بِهِ وَمَنْ هُوَ مُسْتَخْفٍ بِاللَّيْلِ وَسَارِبٌ بِالنَّهَارِ - برای او یکسان است از شما هر که سخن به راز گوید یا به آشکارا، و آن که در پرده شب پنهان می شود و آن که در روز به آشکارا می رود».

چنان که نهان و آشکار برای او برابر است، سخن نهفته و آشکار هم چنین است، و نیز خدا از کسی که نهانی در شب یا آشکارا در روز می رود آگاه است.

**مردم خود تغییر می دهند**

[۱۱]

لَهُ مُعَقِّبَاتٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ - آدمی را فرشتگانی است که پیایی به امر خدا از رو به رو و پشت سرش می آیند و نگهبانیش می کنند».

فرشتگان پیایی در حفظ آدمی از افتادن در خطرهای می کوشند. در این جا این پرسش پیش می آید که اگر فرشتگان حفاظت می کنند، چرا می میریم، و چرا هر لحظه خطرهایی به ما روی می آورد؟ اما «مرگ» از آن روست که وقتی اجل فرا رسید فرشتگان نمی توانند باز دارند و میدان را خالی می کنند، و اما وقوع خطرهای، پاسخ آن در آخر آیه است.

۵/ در این جا می توان پرسید که «آدمی با فرشتگان چه ارتباطی دارد که او را حفظ می کنند؟».

اولاً: فرشتگان بندگان بزرگوار خداوند و از فرمان او سر نمی پیچند و آنچه را بگوید می کنند.

ص: ۲۵۴

ثانیا: هر چیزی را در جهان فرشته ای است که مأمور آن است. ابر و رعد و دریا هر کدام را فرشته ای است و همچنین انسان را نیز فرشته ای است زیرا که جزئی از طبیعت است.

ثالثا: خداوند که فرمان داد فرشتگان آدم را سجده کنند دال بر سجود طبیعت و تسخیر آن است و همچنین است که پروردگار فرشتگان را به مراقبت انسان گماشت.

اکنون به آخر آیه باز می گردیم و می گوئیم آدمی است که سازنده واقعه است و شکی نیست که اعمال و رفتار او در فراهم آوردن شرایط مؤثر دخیل است، پس وی می تواند خود را تغییر دهد و چون تغییر داد آنچه را که در پیرامون اوست تغییر خواهد داد.

شرایط کنونی امت اسلامی و شرایط گذشته نیز چنین است. یعنی ما انسانها خود عامل اصلی هستیم، پس نباید تنها حکام را سرزنش کنیم، بلکه باید به حسابهای خود برسیم و از خود انتقاد کنیم، بهترین چاره همین است چنان که خداوند فرمود:

إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُ وَمَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَالٍ

—خدا چیزی را که از آن مردمی است دگرگون نکند تا آن مردم خود دگرگون شوند. چون خدا برای مردم بدی خواهد هیچ چیز مانع او نتواند شد و ایشان را جز خدا هیچ کارسازی نیست».

خداوند توانا اگر خواست نعمت می بخشد و اگر خواست آن را از میان می برد، لیکن به مردم سرزمینی که اهل صلاح اند قصد بدی نمی کند و اگر درباره قومی چنین قصدی کند به سبب اعمال آنان است و در این حالت کسی نمی تواند مانع اراده الاهی باشد.

۵/

## نشانه های قدرت و سلطه خدا در آسمان

[۱۲]

هُوَ الَّذِي يُرِيكُمُ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا وَيُنشِئُ السَّحَابَ الثِّقَالَ

ص: ۲۵۵

اوست که برق را گاه برای ترسانیدن و گاه برای امید بخشیدن به شما می نمایاند و ابرهای گرانبار را پدید می آورد».

ترس از صاعقه است و طمع به باران و خیراتی که صاعقه خبر آن را می دهد (مراد از «ثقال» ابر سنگین به سبب داشتن بارانهاست).

در حدیث درازی که در آن امام صادق با ملحدی درباره توحید مجادله کرده است - حدیث به همین سبب توحید الاهلیجیه خوانده شده - چنین آمده:

«آن گاه چشم من به نشانه های بزرگ آفرینش نگریست از قبیل ابری همچون دود که بین آسمان و زمین در تسخیر بادهاست. جسم ندارد تا زمین و کوه را لمس کند. به خلال درختان درمی آید، نه چیزی را می جنباند و نه شاخه ای را می ماند و نه به چیزی می چسبد. میانۀ کاروانیان حایل می شود چنان که به سبب تیرگی و انبوهی آن گروهی دیگر را نمی بینند، آب بسیاری را در خود جای می دهد که در خور ظاهر او نمی نماید. صاعقه هایی روشن و رعد و برقی دارد که در تصوّر نمی گنجد و ضمیر آدمی به کنه عجایب آن پی نمی برد. در آغاز در آسمان به صورت تگه هایی ظاهر می شود و سپس فراهم می آید. بادها آن را پراکنده کرده و به سویی که خدا اراده کند می راند. گاهی به نشیب و گاهی به فراز می رود. حامل آب فراوانی است که از آن دریاها تشکیل می شود. بر زمینهایی بسیار و شهرهایی دور می گذرد و ذره ای از آن کاهش نمی یابد تا آن که فرسنگهای بی شماری را طی می کند و آن گاه آب خود را به صورت قطره ها و سیلها می فرستد و آرام آرام به کار خود ادامه می دهد تا برکه هایی به وجود می آید و راهها از آب پر می شود و دره ها از سیلها مالا مال می گردد و خروش سیلها گوشها را می کوبد، آن گاه زمین مرده به برکت آبها زنده و سرسبز و پر گیاه می شود، گویی گیاهان و گلها جامه های رنگانگ / ۵ زیبا پوشیده اند. این همه برای تأمین زندگی مردم و چارپایان است، و چون ابر آب خود را فرو ریخت، پراکنده و ناپدید می شود و نتوان دانست که کجا رفته است» (۱).

ص: ۲۵۶

و يُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ - رعد به ستایش او تسبیح می کند.

رعد با نیرویی که دارد به خدای پاک منقاد می شود. آیا آن که قوی به او گردن می نهد قوی نیست؟ وَ الْمَلَائِكَةُ مِنْ خِيفَتِهِ - و فرشتگان از بیم او تسبیح می کنند.

مراد فرشتگانی هستند که بر طبیعت مسلط اند و این که فرشتگان با سلطه ای که دارند از ترس خدا و به سبب معرفت محدودی که به او دارند تسبیحش می کنند دلیل تسلط کامل خدا بر ماست. در صحیفه سجادیّه از امام علی بن حسین (ع) آمده که در سلام بر ملائکه فرمود:

«سلام بر فرشتگان، ساکنان آسمانها و امانت داران رسالتهای الهی که از کارها ملال نمی گیرند و از امور ناروا دل تنگ نمی شوند و شهوات آنان را از تسبیح باز نمی دارد و از تعظیم تو، ای خدا، غفلت نمی ورزند. چشمانشان خاشع است و به تو نمی نگرند و سرهایشان را فرو می افکنند و به آنچه نزد توست رغبت شدید دارند و به یاد نعمتهای تو حریصند و در برابر عظمت و جلال تو فروتن اند و به هنگام نگریستن به شعله جهنم که برای سوزاندن گناهکاران می خروشد می گویند: خدایا، چنان که در خور توست نپرستیدیمت، بر ایشان درود بفرست». (۱)

و يُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ فَيُصِيبُ بِهَا مَنْ يَشَاءُ

- و صاعقه ها را می فرستد و هر که را بخواهد بدان آسیب رساند.

۵/ صاعقه نشانه ای از نشانه های قدرت الهی است که با آن بندگان عاصی را، هر که را بخواهد، هلاک می کند.

و هُمْ يُجَادِلُونَ فِي اللَّهِ وَ هُوَ شَدِيدُ الْمِحَالِ

- باز هم درباره خدا مجادله می کنند و او به سختی عقوبت می کند.

آیا با وجود چنین قدرت و سلطه ای که خداوند دارد، درباره او مجادله می کنند؟ باری، خداوند دارای قدرتی کامل و مکرری (چاره گری) سخت است و

ص: ۲۵۷



به جهت کارهایی که کردند، عذاب کوبنده و هلاک و نابودی نصیب آنان خواهد شد.

### ایمان به خدا؛ مهلکه های شرک

[۱۴]

لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ - خاص اوست خواندن راستین».

دعای راستین به سوی او می رود، عبادت درست به سوی خدا بر می شود و خدا آن را اجابت می کند، وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ بِشَيْءٍ إِلَّا كَبَاسِطٍ كَفَّيْهِ إِلَى الْمَاءِ لِيَبْلُغَ فَاهُ وَمَا هُوَ بِبَالِغِهِ - آنان که جز او را می خوانند هیچ پاسخشان نمی گویند، همانند کسی که دو دست به سوی آب برد تا آب به دهان رساند و نتواند آب به دهان رساند».

چنین است حالت کسی که جز خدا را می پرستد که به نتیجه ای نمی رسد.

مراد او از عبادت غیر خدا، رسیدن به مقصود است، امّا هرگز صورت نخواهد گرفت و وی دایماً تشنه خواهد بود، زیرا از دیگری جز خدا آب خواسته است. در تفسیر علی بن ابراهیم به نقل از امام باقر(ع) آمده است:

«این آیه مثلی است دربارهٔ بت پرستان و کسانی که خدایانی را بجز خدای یگانه می پرستند و این بت ها و خدایان دعوت آنان را اجابت نمی کنند و سودی به ایشان نمی بخشند چنان که کسی دستهایش را از دور برای برداشتن آب گشوده باشد و بدان نرسد».

وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ

و دعای کافران جز به گمراهی نیست».

بت پرستان از کار خود نتیجه ای نمی گیرند چرا که دعوت کافران جز گمراهی نیست.

ص: ۲۵۸

## [سوره الرعد (۱۳): آیات ۱۵ تا ۱۸]

## اشاره

وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَظِلَالُهُمْ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ (۱۵) قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ قُلْ أَفَاتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ لَا يَمْلِكُونَ لِأَنْفُسِهِمْ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ أَمْ هَلْ تَسْتَوِي الظُّلُمَاتُ وَالنُّورُ أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ خَلَقُوا كَخَلْقِهِ فَتَشَابَهَ الْخَلْقُ عَلَيْهِمْ قُلِ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ (۱۶) أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَهُ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حِلْيَةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلُهٗ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ (۱۷) لِلَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ الْحُسْنَىٰ وَالَّذِينَ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُ لَوْ أَنَّ لَهُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلُهٗ مَعَهُ لَافْتَدَوْا بِهِ أُولَٰئِكَ لَهُمْ سُوءُ الْحِسَابِ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمِهَادُ (۱۸)

## معنای واژه ها

[۱۵] [ظلالهم]

جمع «ظل» به معنای سایه شخص است.

«الظل الظلیل»: سایه پیوسته و همیشگی.

[۱۷] [أودیه]

جمع «وادی» به معنای دره میان کوه ها که آب باران در آن جمع می شود. «ادیه» نیز از همین کلمه اشتقاق یافته است؛ چون باعث جمع شدن مال زیادی می شود که به خاطر مقتول پرداخت می گردد.

ص: ۲۵۹

## آیا نابینا و بینا برابرند

### اشاره

؟

### رهنمودهایی از آیات:

آیات پیشین در زمینه شناخت خدا از طریق کاینات بود. در این جا سخن درباره خضوع موجودات، فرشتگان و جز آنهاست که خواه ناخواه انجام می گیرد و نه تنها موجودات خضوع می کنند بلکه سایه ها و بازتابهایشان نیز خاضع اند، و اگر بررسی که مدبر امور آسمانها و زمین کیست؟ جواب «خدای سبحان» است. پس چرا آدمی پروردگاری جز او را می پرستد؟ آیا جز او خدایی هست که نفع و ضرر به دست او باشد؟ نه خیر.

فرق میان کسی که به خدا ایمان دارد با آن که ایمان ندارد مانند فرق میان بینا و نابینا و روشنی و تاریکی است. مؤمن چون به خدا برسد از لا شیء به شیء تحوّل می یابد، زیرا خدا مسلط بر همه چیز و آفریننده آنهاست و موجودات به وجود او قائم اند. از این رو هر چه ایمان ژرف تر باشد انسان والاتر است.

پروردگار متعال همه را روزی می دهد، و ارسال پیامبران و بیان حقایق مانند بارانی است که از آسمان به ۵/ زمین می بارد و در دره ها جاری می گردد تا کشت زارها و آدمیان سیراب شوند و زمین سرسبز گردد و شایبه های زندگی که به منزله کف است از میان برود. آیا آدمی به جای این که از آب بهره گیرد به کف روی آب رو می آورد. آیا این دلیل کوتاه بینی نیست؟! کف نفعی ندارد، آب است که دارای نفع است. کف چیز ظاهری است و آدمی اغلب ظاهر را نمی جوید بلکه عاداتا مظاهر را دوست دارد. در این جا لذا بد دنیا به کف تشبیه شده است یعنی لذا بد دنیا و کف برابرند.

ص: ۲۶۰

خضوع طوعاً و کرها

[۱۵]

وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعاً وَكَرْهاً - خواه و ناخواه برای خداوند سجده می کنند همه آنها که در آسمانها و زمینند.

«من» اسم موصول و برای عاقل (آدمی) است و ظاهراً مراد در این جا مطلق اشیاء است، زیرا کاری که به آنها نسبت داده شده کار آدمیان است. مفهوم آیه این است که آفریدگان موجود در آسمانها و زمین مانند انسان و حیوان و جز آنها که خدا داند، همه به اختیار خود در برابر خدا خاضع و ساجدند و اگر به طوع نباشد خداوند آنها را به اکراه به سجده و امتها سجد اجباری به معنی گردن نهادن به امر اوست. زیرا آدمیان محکوم قوانینی هستند که خداوند در همه جوانب زندگی و پس از مرگ آنان نهاده است.

و ظلالهم بالغدو و الاصال

و سایه هاشان نیز بامدادان و شامگاهان به سجده می آیند.

«غدو» یعنی صبح هنگام طلوع آفتاب و «آصال» یعنی شامگاه هنگام غروب آفتاب، و آیه تعبیری از حرکت زمین به دور خورشید و صبح و شام آغاز و انجام پیدایش سایه است. سایه در آغاز دراز است. آن گاه به تدریج تا نیمه روز کوتاه می شود تا از میان می رود سپس دراز می گردد تا آن که نور خورشید ناپدید می شود.

نتیجه آن که در آغاز و پایان دراز و در میانه آن دو ناپیداست. بدین سان سایه مطیع حرکت خورشید است و خورشید به نوبت خود منقاد پروردگار است. ۵/ آیا این امر دلیل سجده طبیعت به خدا نیست؟ [۱۶]

قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ - بگو خدای آسمانها و زمین کیست. بگو خدا.

سایه شگفتی ندارد بلکه شگفتی در منشأ آن است. زیرا، چنان که گفتیم، منشأ سایه گردش زمین به دور خورشید است، از این رو آنچه سخت مایه شگفتی

است آسمان و زمین است. پروردگار و گرداننده آنها کیست؟ طبعاً خدای یگانه است.

قُلْ أَفَاتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ

-بگو آیا در برابر او خدایانی برگزیده اید.

چون خداوند این قدرت و سلطه و غلبه را دارد، چرا باید کسی جز او را ولیّ خود اتخاذ کنیم؟ کسی که چنان قدرت و سلطه را ندارد حتی نگهدار خود و مسلط بر قوای خود نیز نیست.

لَا يَمْلِكُونَ لِنَفْسِهِمْ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا

-برای خود نه سودی را مالک هستند نه زیانی را.

این بت های سنگی یا گوهی قادر به جلب نفع و دفع ضرر از خود نیستند، چگونه می توانند برای تو نفعی برسانند یا ضرری را از تو دفع کنند؟! قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ - بگو آیا بینا و نابینا برابر است.

در حقایق پیرامون ما اشکالی نیست، اشکال تنها در چشمان ماست که معیوب است. کوری و بینایی حقیقی مربوط به چشم نیست، بلکه به دل مربوط است، چنان که خدای تعالی گفت: فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ .

أَمْ هَلْ تَسْتَوِي الظُّلُمَاتُ وَالنُّورُ

-یا آیا تاریکی با روشنایی برابری می کند.

یعنی آیا کفر و ایمان برابرند؟ أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ خَلَقُوا كَخَلْقِهِ فَتَشَابَهَ الْخَلْقُ عَلَيْهِمْ قُلِ اللَّهُ / خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ - یا شریکانی که برای خدا قایل شده اند چیزهایی آفریده اند همانند آنچه خدا آفریده است و آنان درباره آفرینش به اشتباه افتاده اند، بگو خدا آفریننده هر چیزی است.

آدمی به هیچ روی نمی تواند ادعا کند که جهان بجز خدا آفریننده ای دارد.

هر گاه وی خدا را نپذیرد، مثلاً نمی تواند بگوید که جهان خود خالق خویش است

چرا که پروردگار فرمود: **وَلَيْسَ سَيِّئَاتِهِمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لِيُقْبَلْنَ اللَّهُ فَاَنَّى يُؤْفَكُونَ!** (عنکبوت، ۶۱).

**وَ هُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ**

و او یگانه و قهار است. «واحد» گاهی «قهار» (مقتدر) است و گاه نیست، لیکن خداوند واحد و قهار است. نشانه های آفرینش به یگانگی او دلالت دارد و این که بر همه چیز با قدرت و اراده اش غالب است به قهار بودن او دلیل است. اما عصیان بشر سبب بروز قهاریت او نمی شود، چرا که خدا کافران را مهلت می دهد تا گناه کنند و بر گناهان خود بیفزایند، و تعجیل خدا و انتقام سریع او قهر و غلبه او را منعکس می کند، چنان که در دعا آمده است: کسی که بترسد، مرگ را به تعجیل می اندازد و آدم ضعیف به ستم دیدگی نیاز پیدا می کند.

### کف آب از میان می رود

[۱۷]

**أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَهُ بِقَدَرِهَا** - از آسمان آب فرستاد و هر رودخانه به اندازه خویش جاری شد. سیلها در دره ها به اندازه درشتی باران جاری می شوند. این آیه اشاره دارد به این که بارانها مقدار معینی دارند که خداوند بر حسب طاعت یا معصیت بندگان تعیین می کند چنان که در قصه یاران «احقاف» یعنی قوم هود آمده که چون کافر شدند، خدا هفت سال آنان را از باران محروم ساخت و آن گاه که باران بارید ایشان را هلاک کرد، چنان که فرمود: **إِسْرِئِعُوا رَبُّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّاراً يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَاراً**.

**فَاخْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا**

و آب روان کف بر سر آورد. «احتمال» به معنی برداشتن به اجبار نه از روی میل و نیز به معنی تحمل است. سیل ۵/ کف را برداشت گویی «کف» مورد رغبت او نیست، و «زبد» کفی که بر سر دیگ یا بر سیل پدید می آید، و «رابی» بالا رونده که مدام بلندی آن بیشتر شود.

ص: ۲۶۳

وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حِلْيَةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلَهُ

و از آنچه بر آتش می گذارند تا زیور و متاعی سازند نیز کفی بر سر آید. چنان که سیل دارای کف است، فلزات که برای ساخت جواهرات آنها را می گذازند، نیز کف دارند. در اینجا اشاره ای است به این که ساختن جواهرات نیازمند گداختن آنها در حرارتی با درجه بسیار است. سبب تشبیه متاع دنیا به «کف» این است که آدمی به ظاهر زندگی فریفته می شود و هدف از زندگی را فراموش می کند و چنین می پندارد که هدف همان ظواهر و لذایذ است.

كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ

خدا برای حق و باطل چنین مثل می زند. «متاع دنیا مانند کف است و این همان «باطل» است، اما «حق» عادتاً از آن غفلت می کنند، زیرا دل انگیز و خوش آیند نیست و در پشت زیباییها و جلوه ها قرار دارد. پس آدمی نباید گول زیباییها را بخورد بلکه باید حقیقتی آشکار را که در پشت آن است بجوید.

فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً

اما کف به کناری افتد و نابود شود. «کف آب از هم می پاشد و از میان می رود.» جفاء» به گفته راغب در مفردات کف یا خس و خاشاکی که رودخانه یا دیگ به اطراف خود می اندازد.

«اجفأت الأرض» یعنی زمین از جهت بی حاصلی مانند کف آب شد. (۱)

۵/

وَ أَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ

و آنچه برای مردم سودمند است در زمین پایدار بماند. خدا این چنین مثل می زند. چون کف از میان برود، جوهر باقی می ماند. باطل برای همیشه نمی تواند حق را بپوشاند و سریع الزوال است، زیرا بر ضد طبیعت است و نیز باطل اسباب بقا را ندارد تا استمرار یابد.

ص: ۲۶۴

لِّلَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمُ الْحُسَيْنِ وَالَّذِينَ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُ لَوْ أَنَّ لَهُمْ مَادًّا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ لَافْتَدَوْا بِهِ أُولَٰئِكَ لَهُمْ سُوءُ الْحِسَابِ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمِهَادُ - برای آنان که دعوت پروردگارشان را پذیرفتند پاداش نیکویی است و کسانی که دعوت او را نپذیرفته اند اگر هر آنچه را بر روی زمین است و همانند آن را داشته باشند آن را فدا دهند آنان به سختی باز خواست خواهند شد و مکانشان جهنم است و بد جایگاهی است.» این آیه نتیجه مثلهای پیشین را بیان می کند: کسانی که پیامبران و حقایق الهی را، که به باران تشبیه شده، پذیرفتند و ایمان آوردند، به پاداشی نیکو که بهشت است می رسند و آنان که منکر شوند حساب بدی خواهند داشت و دوزخی خواهند بود اگر چه دو برابر تمام آنچه را در زمین وجود دارد فدیة دهند.

۵/

### [سوره الرعد (۱۳): آیات ۱۹ تا ۲۴]

#### اشاره

أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَىٰ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ (۱۹) الَّذِينَ يُوفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَلَا يَنْقُضُونَ الْمِيثَاقَ (۲۰) وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ (۲۱) وَالَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً وَيَدْرُونَ بِالْحَسَنَةِ أُولَٰئِكَ لَهُمْ عُقْبَى الدَّارِ (۲۲) جَنَّاتٍ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ (۲۳) سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ (۲۴)

ص: ۲۶۵



## مؤمنان، صفات و ارزش گذاری آنان

### اشاره

#### رهنمودهایی از آیات:

این آیات از سورهٔ رعد ضمن تأکید به باور داشتن به خدا، صفات رفتاری و نفسانی مؤمنان را یادآور می‌شود. مؤمنان متعهد حائز این صفاتند: وفا به عهدهی که خداوند در عالم ذرّ با آدمی بسته است (عهد فطری)، پیوستن به پذیرندگان رسالت، دشمنی با غیر آنان، ترس از خدا در همهٔ حالات، ترس از بدی حساب، شکیبایی در سختیها برای خاطر خدا، نماز گزاری، خرج کردن مال در نهان و آشکار، خوی خوش و عالی، و مبارزه با کج روی و تباهکاری در جامعه.

در پایان آیات اشاره می‌کند که هر کس دارای صفات مذکور باشد، بهترین پاداش یعنی باغهای بهشت نصیب او می‌گردد، چنان باغهایی که چشمه‌ها در آن جاری است و فرشتگان به آنان خوش آمد می‌گویند.

### شرح آیات:

### اشاره

### خردمندان

[۱۹]

أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَى - آیا کسی که می‌داند آنچه از جانب پروردگارت بر تو نازل شده حق است همانند کسی است که نابیناست. در این جا دو موضع وجود دارد: نخست موضع اعتراف به حقیقت کامل که در قرآن مشخص شده است. دوم موضع تجاهل و غفلت از قرآن حق. قرآن حقیقتی است که گروهی آن را می‌بینند و گروهی نمی‌بینند و این کتاب از نادیدن گروهی

و دیدن گروهی دیگر متأثر نیست، زیرا حقیقت ثابتۀ ای است، ماییم که با قرآن تأثر و تحوّل می یابیم. پس باید دید آن که خدا به قرآنش رهنمون می شود کیست؟ پاسخ:

إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ

فقط خردمندان پند گیرند. «فقط خردمندان. چرا؟ به دلیل آن که قرآن را کسی می شناسد و از آن بهره می برد که عقل خود را به کار برد و در رفتار خود پیرو عقل باشد و از هوا و شهوات در گذرد، چنین کسی شایستگی فهم قرآن را دارد و همو خردمند است.

صفات خردمندانی که خود را در چار چوب عقل نگاه می دارند کدام است؟

### صفت نخست

[۲۰]

اللَّذِينَ يُؤْفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ - آنان که به پیمان خدا وفا کنند. «مراد عهدی است که خدا در عالم ذرّ از آدمی گرفت: وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ ۵/ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ \* أَوْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَ كُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ أَفَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ؟ - (اعراف، ۱۷۲-۱۷۳) و نیز در قرآن آمده:

أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ \* وَ أَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ؟ (یس، ۶۱-۶۰). عهد خدا یعنی اطاعت از او و پرهیز از نافرمانی، و چون انسان اطاعت را عهده دار شد، باقی صفات را نیز دارا خواهد بود.

### صفت دوم

وَ لَا يَنْقُضُونَ الْمِيثَاقَ

و پیمان نشکنند.

«میثاق» عهدی که با سوگند استوار شود و نیز به معنی پیمان است. عهد خدا پیمانی است که از همه بشر گرفته است تا فقط او را بپرستند. در روایات آمده که عهد خدا دوستی اولیای اوست. گاهی خدا از همه مردم عهد می گیرد که عهد

ص: ۲۶۷

عام است، چنان که فرمود: وَ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ مِيثَاقَهُ الَّذِي وَاثَقَكُمْ بِهِ (مائده، ۷) و از بنی اسرائیل پیمانی دیگر گرفت: وَ اِذْ اَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا- تَعْبُدُونَ إِلَّا- اللَّهَ وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَ ذِي الْقُرْبَىٰ وَ النَّسَبِ وَ الْمَسَاكِينِ وَ قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ - (بقره، ۸۳) و از پیامبران نیز عهد گرفته است: وَ اِذْ اَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَ حِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَ لَتَنْصُرُنَّهُ، قَالَ أَ اَقْرَضْتُمْ وَ اَخَذْتُمْ عَلَيَّ ذَلِكُمْ اِضْرَابًا قَالَ فَاشْهَدُوا وَ اَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ - (آل عمران، ۸۱).

۵/ میثاق خدا به دو معنی است:

۱- اطاعت خدا، چنان که در آیه وَ اِذْ اَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ - است که پیش از این نقل شد.

۲- پرهیز از نافرمانی خدا و دروغ بستن بر او، چنان که فرمود: أَلَمْ يُوَخِّذْ عَلَيْهِمْ مِيثَاقَ الْكِتَابِ أَنْ لَا يَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ - (اعراف، ۱۶۹).

### صفت سوم

[۲۱]

وَ الَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ - آنان که آنچه را خدا به پیوستن آن فرمان داده پیوند می دهند.

مراد صله رحم و معاشرت با خویشاوندان است که خداوند به آن فرمان داده است. در حدیثی از زین العابدین (ع) آمده که به فرزندش باقر (ع) گفت: «از مصاحبت کسی که صله رحم نمی کند پرهیز. زیرا در سه مورد از کتاب خداوند عز و جل دیدم که وی ملعون و دور از رحمت خدا به شمار آمده است. در سوره بقره فرمود: الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَ يَقَطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ - (۱) الی آخر الحدیث.

نصوص متواتر بسیار حاکی از آن است که مراد از «ما أمر الله..» اهل

ص: ۲۶۸

بیت است و این معنی با عمومیت آیه که به هر خویشاوندی اطلاق شود مغایرت ندارد چنان که در حدیثی از عمر بن یزید آمده که از ابو عبد الله (ع) آیه **الَّذِينَ يَصْتَلُونَ...** - را پرسیدم، فرمود: «در باره خویشاوندان آل محمد (ص) است و درباره خویشان تو نیز هست». سپس فرمود: ۵/ «از کسانی مباش که در امری می گوید که در خصوص یکی است». (۱)

## صفت چهارم

وَيَخْشُونَ رَبَّهُمْ

و از خدایشان می هراسند.

ترس از خدا ضمانتی راستین از کج روی است، چنان که فرمود: **فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِي**. «خشیه» یعنی ترس از این که عذاب الهی برسد و در حال غرور پیش از آن که آدمی اعمالی انجام دهد، او را بگیرد.

## صفت پنجم

وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ

و از سختی بازخواست خدا بیمناکند.

توان گفت که خشیت و خوف با هم فرق دارند. خوف کمتر از خشیت است. علامه طباطبایی (۲) در المیزان گوید: «خشیت» به معنی تأثر دل آدمی از شرّ و مانند آن است و «خوف» این است که آدمی عملاً متأثر باشد و کاری کند که محذور را از خود دور کند اگر چه دلش متأثر نباشد، از این روست که خداوند درباره پیامبرانش گفت: **وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ**. (۳) و خشیت از غیر خدا را از ایشان سلب کرد، اما خوف از غیر خدا را در مواردی اثبات کرد: **فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُوسَى** (طه، ۶۷) و نیز **إِنَّمَا تَخَافَنَ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةٌ فَانْبَدُ إِلَيْهِمْ عَلَى سَوَاءٍ** (انفال، ۵۸).

ص: ۲۶۹

۱-۱۶) - تفسیر المیزان، ج ۱۱، ص ۳۴۹.

۲-۱۷) - تفسیر المیزان، ج ۱۱، ص ۳۴۳.

۳-۱۸) - الأحزاب، ۳۹.

-یعنی این که نیکیهای آنان پذیرفته نشود و به سبب گناهان دچار عذاب گردند، و گفته اند به ۵/ معنی کنجکاوی و مذاقه است و سُوءَ الْحِسَابِ -از آن رو خوانده اند که ترسناک و سخت است چنان که در حدیث آمده: «ما من عبد انصبته للحساب الا هلك»، و ترس مؤمن از آن است که گناهان را بشمرند و نبخشند و نیکیهای را بشمرند و نپذیرند.

### صفت ششم

[۲۲]

وَ الَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ -و آنها که برای خدایشان شکیبایی ورزیدند».

چون در کار خود به خدا توکل کنی، به سبب شکیبایی تو یاریت می دهد، و چه نیک است صبری که خداوند در پشت آن باشد، اما چرا این صبر برای خاطر خدا باشد؟ زیرا خداست که آدمی را مبتلا می کند یا برای آزمایش او، چنان که فرمود: أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ مَا فِي قُلُوبِكُمْ؟ و یا به جهت اعمالی که کرده است تا گناهانش را بزدايد. پس صبر برای خاطر خدا اجر دارد و بیانگر ایمان راستین است چنان که بیانگر رضایت آدمی به قضا و قدر الاهی است.

### صفت هفتم

وَ أَقَامُوا الصَّلَاةَ

-و نماز به پا کردند».

قیام به نماز به جز گزاردن نماز است. قیام شرطهایی دارد از قبیل عزم و اهتمام به سایر شروط و آیین های آن.

### صفت هشتم

وَ أَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَ عَلَانِيَةً

-و در آشکار و نهان از آنچه روزیشان کردیم انفاق می کنند».

۵/ انفاق در نهان ضدّ ربا است و انفاق آشکار مقابله با کسی است که از تو

انفاق نمی خواهد یا جنبه تشویق دارد.

### صفت نهم

وَ يَدْرُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ

و بدی را به نیکی دفع می کنند».

رفتار مؤمنان با مردم نه دشمنان بلکه بر پایه بخشش است. آنان نمی خواهند با مردم در بیفتند بلکه می خواهند سازواری را جایگزین کینه و دشمنی کنند.

يَدْرُونَ

-یعنی در برابر گناهان انبوه به سلاح کار نیک مسلح می شوند، و این معنای دیگری از آیه است. در حدیث آمده است که پیامبر گرامی به معاذ بن جبل گفت: «هر وقت گناهی کردی، در کنار آن کاری نیک بکن تا آن را بزداید».

### آنان عاقبت نیک دارند

أُولَئِكَ لَهُمْ عُقُوبَةُ الدَّارِ

-آخرت از آن ایشان است».

فرجام نیک چیست؟ [۲۳]

جَنَاتٍ عِدْنٍ يَدْخُلُونَهَا وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ - بهشتهای جاویدان، آنها و هر که نیکوکار بوده است از پدران و همسران و فرزندان».

باغهای بهشتی است. ایمان آنان نه تنها خود ایشان را نجات می دهد بلکه پدران و همسران و فرزندان را نیز نجات می بخشد و این بهترین پاداش است، زیرا افزون بر شادی ورود به بهشت با دیدار خویشان دیدگان نشان روشن می شود. در احادیث آمده: «ان المؤمن يشفع في مثل ربيعه و مضر».

۵/ [۲۴]

و الْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ \* سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ - و فرشتگان از هر در به نزدشان آیند \* سلام بر شما به خاطر آن همه شکیبایی که ورزیده اید. سرای آخرت چه سرای نیکویی است».

پاداشی عالی است که خداوند نصیب کسانی خواهد کرد که بر سختیها صبر کردند و در اطاعت خدا پای فشردند و در برابر باطل پایداری ورزیدند.

ص: ۲۷۱

## [سوره الرعد (۱۳): آیات ۲۵ تا ۲۹]

## اشاره

وَالَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ  
 الدَّارِ (۲۵) اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ وَفَرِحُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا مَتَاعٌ (۲۶) وَ يَقُولُ الَّذِينَ  
 كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ أُنَابَ (۲۷) الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ  
 أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ (۲۸) الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ طُوبَىٰ لَهُمْ وَ حُسْنُ مَا بَ (۲۹)

## معنای واژه ها

[۲۷] اناب

بازگشت. «انابه» بازگشت به سوی حق به وسیله توبه. «انتاب فلان القوم» یعنی نزد آنان آمد به طور متناوب.

[۲۹] متاب

توبه.

[سیرت]

حرکت داده شد.

[قطعت]

پاره پاره کرده شد. «تقطیع» تکثیر «قطع» (بریدن) است.

ص: ۲۷۲



## کافران، صفات و ارزش گذاری آنان

### اشاره

### رهنمودهایی از آیات:

بخش پیشین درباره صفات مؤمنان بود و در این جا به عکس از کافران و صفات آنان گفتگو می شود.

چون در اجتماع، هر اجتماعی باشد، بین افراد اعتماد برقرار گردد، همکاری آنان همچون خونی است که در رگهای سالم می گردد و این همکاری و کمال طلبی هر چه افزون تر باشد، جامعه به حضارت نزدیک تر می شود، و حضارت یعنی حضور انسان نزد انسان و حکومت عدالت و اعتماد متقابل، اما اگر این شرطها نباشد حضارت از میان می رود و عقب ماندگی جای آن را می گیرد اگر چه مظاهر تمدن وجود داشته باشد. از این رو تمدن پیشرفت تکنولوژی نیست بلکه همان است که گفته شد.

اما ارتباط بین افراد اجتماع هر چه استوارتر باشد، رحمت خداوند به ایشان نزدیک تر می شود و اگر ارتباط و همکاری را که دستور الهی است ببرند، لعنت خدا که به صورت حرمان و عذاب مجسم است و نیز فرجام بد آنان را فرا می گیرد.

۵/ روزی از خداست و بازداشتن آن نیز به دست اوست و این روزی که از روزی دنیوی بزرگ تر است نعمت اخروی است. کافران به نعمت دنیا می نازند حال آن که لذتی گذراست.

کافران مدام آیه می طلبند گویی در آیات کاستی هست اما کاستی در خود آنان است. خداوند کسی را که بد را برگزیند گمراه می کند و آن را که به سوی او برگردد رهنمون می شود، و توبه گران مؤمنان راستین اند، دلهایشان به یاد خدا آرامش

می گیرد. آری، یاد خدا به آدمی سکون و آرامش دل می بخشد. این مؤمنان نیکوکار را زندگی خوشی در دنیا و سرانجام نیکی در آخرت هست.

## شرح آیات:

### اشاره

### صفات کافران

پیمان شکنی، قطع رحم و تباہکاری.

### نخست: پیمان شکنی

[۲۵]

وَ الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ - آنها که پس از بستن پیمان، عهد خدا را در هم می شکنند.

بارزترین صفت کافران پیمان شکنی است. هر که پیمان خدا را بشکند به خود احترام نمی گذارد و هر که چنین کند، دیگران را محترم نمی شمارد و سرانجام در برابر خدا می ایستد و با فرمانش مخالفت می ورزد. شخص پیمان شکن نمی تواند زندگی مشخص و برنامه ریزی شده داشته باشد بلکه اعمال او صرفاً واکنشهایی است و به تعبیر دیگر واکنشی از شرایط متغیر است. عهد بر دو گونه است: عهد با خدا که پروردگار در عالم ذرّ از انسان گرفت، و عهد با مردم که خدا را بر آن گواه می گیرند. شکستن عهد خدا کفر است و شکستن عهد مردم فرومایگی است.

۵/

### دوم: قطع رحم

وَ يَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ

و آنچه را که خدا به پیوستن آن فرمان داده می گسلند.

که تفصیل آن گذشت.

### سوم: تباہکاری در زمین

وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ

— و در زمین فساد می کنند».

ص: ۲۷۴

فساد را منتشر می کنند. به یک معنی دیگر در اینجا پی می بریم و آن این که کافران محیط زندگی را می آلاینند، با طبیعت کینه ورزی می کنند. سلاحهای استراتژیکی و میکروبی جز این که دلیلی بر قصد نابودی و هلاک بشر باشد چیز دیگری نیست، چنان که آلودن محیط زیست نیز نوعی نشر فساد است.

أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ

-لعنت بر آنهاست.» از رحمت خدا رانده و دور گردانیده می شوند.

و لَهُمْ سُوءُ الدَّارِ

-و بدیهای آن جهان نصیبشان).

و افزون بر آن فرجام بدی دارند، زیرا در اضطراب و ناآرامی می زیند.

## دو نکته

۱- صفات خوب همچون صفات بد با یکدیگر پیوستگی دارند. صفت نیک صفات نیک دیگر را به دنبال خود می آورد، چنان که در حدیث آمده: «چون از برادرت کاری نیک دیدی، به ماندهای آن منتظر باش». صفات بد نیز چنین است.

۵/ اما چرا؟ زیرا منشأ صفت خوب نفسیت خوب است که به نوبه خود صفات نیک دیگر را پدید آورد. عکس این سخن هم درست است. از این روست که خداوند صفات خوب را در کنار یکدیگر می آورد و همچنین است صفات بد.

۲- آدمی را چهار پیوستگی است: پیوستگی با خدا، پیوستگی با خود، پیوستگی با مردم و پیوستگی با طبیعت.

این پیوستگیها از کافر قطع شده و یا پیوستگی منفی است. پیوستگی او با خدا چنان است که گفت: وَ يَقَطُّعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ - پیوستگی او با خود نیز منقطع است، زیرا وی به خود حرمت قائل نیست، پیوستگی او با مردم در این آیه بیان شده: وَ يَقَطُّعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ و اما پیوستگی او با طبیعت منفی است: وَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ .

اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ - خداوند به هر که بخواهد رزق فراوان دهد و به هر که خواهد تنگ گیرد».

خداوند به هر کدام از بندگانش که بخواهد از راه لطف روزی را فراخ تر می کند و یا از راه حکمت بر او تنگ می گیرد. گاهی آدمی طالب دنیاست، خدا به او وسعت روزی می دهد چنان که گفت: وَمَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الْآخِرَةِ نُؤْتِهِ مِنْهَا وَسَجَّزِيَ الشَّاكِرِينَ (آل عمران، ۱۴۵).

۵/ بسط روزی از سوی خدا گاهی برای آن است که وی را به هنگام فریفتگی به دنیا عذاب کند: وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ أُمَمٍ مِنْ قَبْلِكَ فَأَخَذْنَاهُمْ بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَتَضَرَّعُونَ \* فَلَوْ لَا إِذْ جَاءَهُمْ بَأْسُنَا تَضَرَّعُوا وَلَكِنْ قَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ \* فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمُ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّىٰ إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ (انعام، ۴۲-۴۴).

اما نعمتهایی که خدا به آدمی می دهد، افزون بر آنچه گفته شد، گاهی از باب عذاب است. در حدیث آمده:

«انَّ العبد لیحرم الرِّزقَ لذنب اذنبه»، و گاهی برای آزمایش است. به هر حال اگر دچار تنگ روزی شدی، از رحمت الاهی نومید مباش، چنان که نباید نعمتها سرمست کند، چرا که خدا همه را از تو می گیرد.

از جمله حکمتهای خدا این است که دنیا را برای کافر فراهم می کند تا از حقیقت محروم و از رسالت الاهی دور بماند، و «دنیا» چنان که در حدیث آمده:

زندان مؤمن و بهشت کافر است.

وَفَرِحُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا

-به زندگی دنیوی شاد شوند».

«فرح» حالت اشباع نفسانی است چنان که کودک به محض دستیابی به اسباب بازی که طالب آن بوده است، از آن سیر می شود. برخی از مردم نیز به سبب محدودیت اندیشه به مجرد رسیدن به نعم دنیوی از آن سیر می گردند و این سیری آنان را از مسئولیت باز می گذارد و برای التزام و تعهد انگیزه ای نمی یابند.

-زندگی دنیا در برابر زندگی آخرت جز اندک متاعی نیست».

«متاع» همان که کمالات یعنی چیزهای غیر ضرور است که می توان از آنها بی نیاز شد یا دیگری را جای گزین آن کرد. آری، زندگی کشت زار آخرت است.

در این جا عمل است بی آن که محاسبه باشد / ۵ و در آن جا محاسبه است بی آن که عمل باشد.

هر کسی که بداند نیازمند خداست باید که با او ارتباط داشته باشد.

گویند: پادشاهی به جنگی سخت دچار آمده بود: نذر کرد که اگر پیروز شود، موجب لشکریان را افزون تر کند، پس از پیروزی حساب کرد و دید که افزوده ها مبلغ کلانی است و خواست که نذر را بشکند و بر آن شد که از نخستین کسی که بر او وارد می شود نظر خواهی کند. اعرابی بر او وارد شد و در پاسخ پادشاه گفت: «اگر چنین می اندیشی که به خدایت نیازمند نیستی، به نذر خود وفا مکن و اگر خود را نیازمند می دانی وفا کن». پادشاه متوجه شد که در هر لحظه به خدا نیاز دارد، از این رو نذرش را به جا آورد.

### چگونه دل آرامش می یابد؟

[۲۷]

و يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ لَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ - کافران می گویند: چرا از جانب پروردگارش آیتی بر او نازل نمی شود».

کافران می گویند چرا به پیامبر آیه ای از سوی خدا فرو نمی آید؟ کسی که می خواهد ببیند، پرتوی از نور او را بسنده است اما آن که نمی خواهد، روشنایی خورشید نیز کافی نیست.

قُلْ إِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ أُنَابَ

-بگو خداوند گمراه می کند آن که را بخواد و هدایت کند آن که را به سوی او انابه کند».

چون آدمی خواهان هدایت باشد، خداوند هدایتش می کند و چون طالب گمراهی باشد اسباب گمراهی را برای او فراهم می سازد (این معنی از «من» که

اسم موصول و برای عاقل است فهمیده می شود).

[۲۸]

الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ - کسانی که ایمان آوردند و دلهایشان به یاد خدا آرامش یافت.

«اطمینان» به معنی آرامش و قرار یافتن است و دل مطمئن همان نفس مطمئننه است که در آیه ۵/ يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَ ادْخُلِي جَنَّتِي - (سوره فجر) آمده است، و مراد از ذکر الله مطلق توجه انسان به خداست.

أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ

- آگاه باش که دل آرام گیرد ز نام خدای.

در تراحم زندگی و انبوهی کارها و تنگناهای موجود و در اضطرابی که بسیاری از مردم را نابود می کند، دل آدمی با یاد خدا آرامش می گیرد. از این رو سزا است که دشواریهای درونی خود را با ذکر خدا چاره کنیم، زیرا برترین چاره ای است که می توان از آن بهره برد به ویژه در زمان ما که روزگار اضطرابات و هیجانها و درگیریهاست و استعمار شرق و غرب آن را دامن می زند.

[۲۹]

الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ طُوبَىٰ لَهُمْ وَ حَسُنَ مَا أَجَبُوا - آنها که ایمان آورده اند و کار شایسته انجام داده اند خوشا به حالشان و نیکو عاقبتی دارند.

در بخش پیشین دیدیم که خدا صفات مؤمنان را برشمرد و فرجام آنان را که بهشت است یاد کرد: أُولَئِكَ لَهُمْ عِزٌّ فِي الدَّارِ\* جَنَّاتٍ عِدْنٍ يَدْخُلُونَهَا وَ مِنْ صَلَاحٍ مِنْ آبَائِهِمْ وَ أَزْوَاجِهِمْ وَ ذُرِّيَّاتِهِمْ وَ الْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ\* سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ، اما در این جا می گوید:

طُوبَىٰ لَهُمْ وَ حَسُنَ مَا أَجَبُوا

- و شاید مراد از «طوبی» زندگی برتر و خوش باشد.

از آیه می توان دریافت که مؤمنان در بهشت هر روز به گونه ای تازه از نعمتها می رسند، چنان که ملول نمی شوند و خدا نیز بر آنان تنگ نمی گیرد.

ص: ۲۷۸

## [سوره الرعد (١٣): آيات ٣٠ تا ٣٥]

## اشاره

كَذَلِكَ أَرْسَلْنَاكَ فِي أُمَّهٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهَا أُمَمٌ لَتَتْلُوا عَلَيْهِمُ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَهُمْ يَكْفُرُونَ بِالرَّحْمَنِ قُلْ هُوَ رَبِّي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ مَتَابٌ (٣٠) وَ لَوْ أَنَّ قُرْآنًا سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ أَوْ قُطِعَتْ بِهِ الْأَرْضُ أَوْ كَلِّمَ بِهِ الْمَوْتَى بَلْ لِلَّهِ الْأَمْرُ جَمِيعًا أَفَلَمْ يَيْئَاسِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَهْدَى النَّاسَ جَمِيعًا وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا تُصَِّبُهُمْ بِمَا صَدَّعُوا فَرَعَهُ أَوْ تَحُلُّ قَرِيبًا مِنْ دَارِهِمْ حَتَّى يَأْتِيَ وَعْدُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ (٣١) وَلَقَدْ أَسْرَيْنَا لِمِثْرًا مِنْ قَبْلِكَ فَأَمْلَيْتُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ (٣٢) أَفَمَنْ هُوَ قَائِمٌ عَلَى كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ قُلْ سَمُّوهُمْ أَمْ تُنَبِّئُونَهُ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي الْأَرْضِ أَمْ بظَاهِرٍ مِنَ الْقَوْلِ بَلْ زَيْنٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مَكْرُهُمْ وَ صِيدُوا عَنِ السَّبِيلِ وَ مَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ (٣٣) لَهُمْ عَذَابٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ لَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَقُّ وَ مَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَاقٍ (٣٤) مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ أُكُلُهَا دَائِمٌ وَ ظِلُّهَا تِلْكَ عُقْبَى الَّذِينَ اتَّقَوْا وَ عُقْبَى الْكَافِرِينَ النَّارُ (٣٥)

## معنای واژه ها

[٣٢] فأمليت

به تأخیر انداختم، مهلت دادم.

ص: ٢٧٩



## همگی امر از آن خداست

### اشاره

### رهنمودهایی از آیات:

در این بخش از سورهٔ رعد یاد آوری می‌شود که هدایت یا ضلالت از خداست آن گاه که آدمی آن را برای خود بخواند، و رسالت محمدی ادامهٔ طبیعی رسالت‌های پیامبران گذشته و مکمل و نگهبان آنهاست، و سنن الاهی یکی است که در هر زمانی در میان امت‌ها حاکم بوده، و چنان که این سنن در میان آنها حاکم بوده، بر این امت محمد(ص) نیز حاکم است.

از سیاق آیات می‌فهمیم که کفر کافران اساساً به رسالت پیامبر نبود، بلکه به خدا و نیز آنچه از رسالات خدا متفرع می‌شود بود. پس باید پیامبر آن گاه که او را تکذیب می‌کنند به خدا توکل کند، اما این که کافران خواستار نزول آیاتی افزون بر آنچه فرود آمده است شدند اجابت نمی‌شود، چرا که این امر بر ستیزه و گردن‌کشی آنان از حق می‌افزاید، وانگهی آیا آیه‌ای بزرگ‌تر از این قرآن وجود دارد؟ اگر مقرر می‌شد کتابی آن اندازه عظمت می‌داشت که به وسیلهٔ آن کوه‌ها به حرکت در می‌آمدند و مردگان سخن می‌گفتند همین قرآن می‌بود. بزرگ‌ترین دلیل عناد ایشان این است که بلاها و عذاب‌های بسیاری بر پیشینیان و اقوام نزدیک آنان رسید و پند نگرفتند و اگر با درخواست آیات قصد هدایت داشتند آن عذاب‌ها سبب هدایت ۵/ و پندگیری آنان می‌شد. به آن اقوام مهلت داده شد چنان که به خود آنان مهلت دادیم و سرانجام چون کفر را به جای ایمان برگزیدند، خداوند عقوبت ایشان را به تعجیل انداخت.

در این آیه این پرسش شده است که آیا خداست که ناظر اعمال نیک و بد

آدمی است یا شریکان؟ و آیا شریکانند که امور را به خدا خبر می دهند و به او وحی می کنند؟ علت اساسی سلب توفیق از آنان و اضلال ایشان، بد اندیشی و گناهکاری همراه با مکر بود و نیز این که مکر در نظر آنان خوش نمود و مردم را از راه خدا منع کردند و کسی که خدا گمراهش کند، هیچ کس راهنمای او نخواهد بود. فرجام کار ایشان یا عذاب دنیا و آخرت و یا تنها عذاب آخرت است، اما فرجام مؤمنان رسیدن به جایگاه برتر (بهشت) است.

## شرح آیات:

### اشاره

### آنان به خدای رحمان کافرند

[۳۰]

كَذَلِكَ أَرْسَلْنَاكَ فِي أُمَّهٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهَا أُمَمٌ - خداوند به امتی پیامبر فرستاده که پیش از آن امت‌هایی وجود داشته اند.

سخن الاهی بر همان امتها جاری شده است و بر امت محمد(ص) نیز جاری خواهد شد. این آیه سیر طبیعی بشریت را که در خط تکاملی حرکت می کند روشن می سازد و نیز بیانگر این است که امتها با وجود اختلاف زمان و مکان وجه مشترکی دارند. و چنان که گفتیم تحت حکومت سنن واحدی هستند که بر همه جاری و ساری است.

لِتَتْلُوا عَلَيْهِمُ الذِّكْرَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ

- تا آنچه را که بر تو وحی کردیم بر ایشان تلاوت کنی».

هدف از ارسال پیامبر این است که حقیقت رسالت را بیان کند. پیامبر در تمام کوششهای خود فقط سخن خدا را بر مردم می خواند، یعنی او پدید آورنده وحی نیست بلکه نقش آینه را دارد و رسالت را به امت خود منعکس می کند.

۵/

وَ هُمْ يَكْفُرُونَ بِالرَّحْمَنِ

- در حالی که آنها به خدا کفر می ورزند».

آنان اساساً به رحمان کافرند نه به تو. در الدر المنثور از ابن جریر نقل شده که گفت: رسول اکرم به هنگام مکاتبه با قریش در حدیبیه نوشت: «بسم الله

الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ». گفتند: «رحمان نباید نوشت. ما چه می دانیم رحمان چیست؟ باسمک اللهم می نویسیم». این آیه نازل شد که وَ هُمْ يَكْفُرُونَ بِالرَّحْمَنِ .

قُلْ هُوَ رَبِّي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ

-بگو اوست خدای من که خدایی نیست جز او».

همین «رحمان» است که کافران او را انکار می کنند. خدایی جز او نیست ربّ الأرباب است، بی همتا و بی مثل است.

عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ

-بر او توکل کردم».

درباره دعوت شما به سوی حق با انکاری که می کنید به خدا اعتماد کردم.

وَ إِلَيْهِ مَتَابِ

-و بازگشت به سوی اوست».

و بازگشت من به سوی اوست.

## حقیقت قرآن

[۳۱]

وَ لَوْ أَنَّ قُرْآنًا سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ أَوْ قُطِعَتْ بِهِ الْأَرْضُ أَوْ كَلِمَ بِهِ الْمَوْتَى بَلِّغْ لِلَّهِ الْأَمْرَ جَمِيعًا - اگر قرآنی توانسته بود که کوه ها بدان به جنبش آیند یا زمین پاره پاره شود یا مردگان را به سخن آرد جز این قرآن نمی بود که همه کارها از آن خداست».

کافران از پیامبر معجزاتی خواستند و پیامبر تأکید کرد که قرآن معجزه بزرگ است. آن گاه چنین استدلال کردند که اگر این قرآن که معجزه است چنان بود که به وسیله آن کوه ها به حرکت در می آمدند و از پیرامون ما (پیرامون مکه) می رفتند تا می توانستیم زراعت کنیم یا به وسیله آن طیّ الأرض صورت می گرفت چنان که سلیمان به وسیله بادها مسافتات را می پیمود / ۵ یا مردگان به سخن در می آمدند چنان که موسی و عیسی با مردگان سخن گفتند، اما در صورتی که این معجزات صورت می گرفت آیا آنها را باور می کردند؟ نه، هدف آنان کارشکنی و مخالفت با رسالت است و از این رو خدا چنین معجزاتی را انجام نمی دهد. قرآن مجید به همه این امور خارق العاده قادر است به شرط آن که آدمی بداند که از آن چگونه بهره ور شود،

چنان که فرمود: لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَرَأَيْنَاهُ خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ .

بَلِ لِلَّهِ الْأَمْرُ جَمِيعًا

-امور همه به دست خداست.

می تواند چنین قرآنی بفرستد و هم اکنون فرستاده است.

جواب «لو» شرطی در وَ لَوْ أَنَّ قُرْآنًا سُيِّرَتْ... -حذف شده است یعنی اگر چنین قرآنی فرود می آمد به آنان سودی نمی بخشید یا آن که همین قرآن می شد.

به نظر می رسد که هر دو معنی درست باشد، یعنی اگر قرآنی هم می بود که کوه ها به وسیله آن به حرکت می آمدند... برای آنان فایده ای نمی بخشید یا این که همین قرآن است که فرود آمده. مؤمنان راستین که با حقایق قرآن به خوبی آشنا باشند چنین فایده هایی را از آن در می یابند.

### نومیدی از اصلاح

أَفَلَمْ يَبْسُ الْذِينَ آمَنُوا أَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَهَدَى النَّاسَ جَمِيعًا

-آیا مؤمنان هنوز ندانسته اند که اگر خدا می خواست همه مردم را هدایت می کرد؟» سبب گمراهی آنان این نیست که خداوند آیات در خواستی ایشان (معجزات) را پدید نیاورده است، بلکه سبب آن است که هدایت نیافته اند، زیرا خداوند جز کسی را که به سوی حق باز گردد هدایت نمی کند.

۵/ «یأس» در این جا معانی گوناگونی دارد، از جمله «دانستن» است یعنی آیا مؤمنان ندانستند که...؟ و این معنی زبان قبیله هوازن است. و گفته اند به معنی نومیدی همراه با «دانستن» است، یعنی آیا مؤمنان ندانستند که خدا هدایتشان را نخواسته است و اگر می خواست همه را هدایت می کرد؟ و برخی گفته اند: در آیه باء محذوفی است و تقدیر چنین است: (أَفَلَمْ يَبْسُ الْذِينَ آمَنُوا بَأَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَهَدَى النَّاسَ جَمِيعًا).

و در حقیقت این سه معنی جامع مشترکی دارند: از یک سو باید مؤمنان از هدایت کافران نومید گردند و نیز بدانند که آنان هدایت نخواهند یافت و به دنبال آن لازم است بدانند که اگر خدا می خواست همه را هدایت می کرد. پس معنی یکی

است.

وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا تُصِيبُهُمْ بِمَا صَنَعُوا قَارِعَةٌ

و کافران را پیوسته به سبب اعمالشان حادثه ای رسد».

یعنی همواره به کافران به سبب کارهایی که کرده اند بلاهای بزرگ می رسد. «لا یزال» افاده استمرار می کند و شاید به معنی تضمین سنت دایم است، و باید دانست که خود آدمی است که فرجام خود را می سازد، پس عذاب نتیجه گناهی است که وی می کند، از این رو بلاهای خدا بر سر کافران فرو می آید و هم چنان فرو خواهد آمد.

أَوْ تَحُلُّ قَرِيبًا مِّنْ دَارِهِمْ

یا آن حادثه در نزدیکی خانه هاشان فرود آید».

یا نزدیک خانه آنان فرو می آید، مثلاً مکه از آسیبهای جنگ و زلزله مصون بود و حومه آن این مصائب را می دید، اما کافران پند نگرفتند.

حَتَّىٰ يَأْتِيَ وَعْدُ اللَّهِ

تا آن گاه که وعده خدا فراز آید».

این بلاها، سختیها و تنگنمایی در دنیاست، اما بلای بزرگ حقیقی در آخرت خواهد بود: الْقَارِعَةُ \* مَا الْقَارِعَةُ \* وَ مَا أَذْرَاكَ مَا الْقَارِعَةُ \* يَوْمَ يَكُونُ / النَّاسُ كَالْفُرَّاشِ الْمَبْثُوثِ \* وَ تَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ (قارعه، ۱-۵).

إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ

که خداوند خلف وعده نمی کند».

خداوند وعده ای را که به کافران داده است، خلاف نمی کند، یعنی آنان را در روز قیامت که هرگز زمان آن تقدّم و تأخّر ندارد کیفر می دهد.

**مهلت به کافران**

[۳۲]

اندیشه ای که در آغاز آیات این بخش بیان شده است، گسترش می یابد با نقل این که امتها پیامبران خود را تکذیب کردند و این که مردم سخن شنو باید عبرت بگیرند و پیامبر گرامی نیز از سرگذشت پیامبران پند بگیرد. خدای تعالی فرمود:



وَلَقَدْ اسْتَهْزَيْتُمْ بِرُسُلٍ مِّن قَبْلِكُمْ فَأَمَلَيْتُمْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا

- پیامبرانی هم که پیش از تو بودند به استهزا گرفته شدند. من به کافران مهلت دادم».

چنان که فرستادن پیامبران سنت است تکذیب آنها به وسیله امتها نیز سنت است. تکذیب تنها شیوه کافران نبود بلکه آنان شیوه دیگری را که تأثیرش در نفس پیامبران بیشتر بود به کار می بردند یعنی استهزا، که هر دو نوع را در بر می گرفت.

استهزا بی تکذیب و سپس بی ریشخند زدن و حقیر شمردن صورت نمی گرفت. در زمان ما نیز شمار بیشتری از مردم از پذیرفتن رسالت خود داری و با پیامبران دشمنی می ورزند و از همین شیوه استهزا پیروی می کنند.

مهلت دادن خدا به کافران ناشی از حکمت اوست که در گذشته درباره بندگان عاصی انجام گرفته است. در حدیث آمده: «چه بسا کسی که با احسانی که به وی شده در غفلت افتاده، و چه بسا کسی که با پرده پوشی بر گناه او فریفته شده یا شیفته خوش گویی مردم گردیده است! خداوند کسی را چنان نیازموده که وی را با مهلت دادن آزموده است». (۱)

۵/ و پروردگار در قرآن فرمود: وَ أَمْلَى لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ (اعراف، ۱۸۳).

ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ

- آن گاه همه را فرو گرفتم و آن عقوبت من چه سخت بود».

یعنی آن گاه آنان را عذاب کردم، چه عذابی! و این تعبیر حاکی از سختی کیفر، و نتیجه بد تکذیب پیامبران و حقیر شمردن ایشان است.

[۳۳]

أَفَمَنْ هُوَ قَائِمٌ عَلَى كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ - آیا آن که بر همه مردم و اعمالشان ناظر است همانند بتان است؟ آیا با وجود خدایی که بر هر کسی و بر آنچه می کند مسلط است شریکانی برای او قائل می شوند؟ «قائم» به معنی محافظ و به گفته برخی قائم به روزی است و ما بعد آیه «بما کسبت» مفهوم آن را روشن می کند. فرمان نفس توبه

ص: ۲۸۵

دستت نیست و نمی توانی خود را از زمام تقدیر برهانی. اگر خدا لحظه ای نفس تو را رها کند از میان می رود و چیزی از آن باقی نمی ماند و چنین نیست که اگر کسی گناه می کند بر خدا غلبه دارد. اگر تو را در طاعت و معصیت اختیار داده اند، مسیر (رهبری شده از سوی خدا)، هستی نه مخیر و دلیل مهم این سخن روح و قلب و سایر اندامهای توست که به تنهایی عمل می کنند و در ایستادن یا عمل آن مداخله ای نداری.

وَجَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ

-برای خدا شریکانی قایل شدند.

یعنی آیا پس از آن که خداوند آیات خلقت خود را یعنی تسلط بر نفسها را ارائه کرد به او شریک قرار می دهند؟ با ارائه عظمت و دقایق آفرینش چگونه به خدا شرک می ورزند؟! قُلْ سَمُّوهُمْ - ای کافران، آن شریکان را نام ببرید.

شاید «اسم» در این جا مطلق نام نباشد بلکه ۵/ مراد این باشد که صفات آنها را بگویید، و پیداست که هر نامی یکی از نامهای خدا را منعکس می کند.

«آسمان» بلندی و عظمت را تجلی می کند و «خورشید» حکمت و قدرت را، شاید مراد از آیه این باشد که ای مشرکان، از تجلیات خدا در آفریده ها خبر دهید.

أَمْ تُتَّبِعُونَهُ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي الْأَرْضِ

-شاید می خواهید او را از چیزی در روی زمین آگاه کنید که نمی داند.

آیا به خدا خبر می دهید چیزهایی را که از آنها بی خبر است؟ مراد از لَا يَعْلَمُ - این نیست که خدا ناآگاه است، بلکه منظور این است که خدا شریکی برای خود نمی شناسد، و ابداً شریکی ندارد.

أَمْ بَظَاهِرٍ مِّنَ الْقَوْلِ

-یا آن که الفاظ صوری است که می گویند و واقعیت ندارد.

نظیر لقب «جلاله الملك» که بر سر زبانهاست و معنایش این نیست که «ملک» بزرگوار گردیده، بلکه خشنودی او به همین لقب خواری او را منعکس می کند.



بَلْ زُيِّنَ لِلذِّينِ كَفْرُهُمْ

-در نظر کافران مکرشان آراسته آمد».

«مکر» در این جا کار بد کردن و نیز به معنی فساد است. خداوند فرمود:

وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ أَكْبَرًا مُّجْرِمِيهَا لِيَمْكُرُوا فِيهَا (انعام، ۱۲۳) یعنی فساد کنند.

اما آراینده مکر برای کافران کیست؟ شیطان است، چنان که گفت: وَ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (انعام، ۴۳) در آیه دیگر خداوند آراستن عمل را به خود نسبت می دهد: إِنَّ الدِّينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ زَيَّنَّا لَهُمْ أَعْمَالَهُمْ - (نمل، ۴) / ۵ و منافاتی وجود ندارد، زیرا چون پروردگار بر کسی خشم می گیرد او را به دست شیطان یا یاران بد می سپارد و از این رو «آراستن خدا» مفهومش این می شود که آرایندگان را مأمور این کار می کند، چنان که گفت: وَ قَيَّضْنَا لَهُمْ قُرَنَاءَ فَزَيَّنُوا لَهُمْ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ (فصلت، ۲۵).

نتیجه آن که آدمی باید متوجه باشد که مبدا کار بد او را در نظرش بیاریند و او آن را نیک بداند، و چون از آرایندگان از قبیل طاغوتها پیروی کرد، معیارهای فطری او دگرگون می شود و به معیارهای وارونه بدل می گردد و سرانجام بد نزد او خوب و خوب بد می شود.

وَ صُدُّوا عَنِ السَّبِيلِ

و از راه خدا بازداشتند».

خود آنان از راه حق باز نماندند، چنان که آنان نبودند که فساد را در نظر خود آراستند بلکه شیطان بود.

وَ مَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ

-کسی که خدا گمراهش کند دیگر هدایتگری نخواهد داشت».

گمراهان گرفتار سه چیز بودند:

۱- کار بد در نظرشان آراسته شد؛ ۲- از راه خدا باز ماندند؛ ۳- خدا گمراهشان کرد.

[۳۴]

لَهُمْ عَذَابٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ لَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَقُّ وَمَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَاقٍ - در این زندگی دنیا به عذابی گرفتار آیند و عذاب آخرت سخت تر است و آنها را هیچ نگهدارنده ای از عذاب خدا نیست».

باید عذاب دنیا را دلیل عذاب آخرت بداند با ضرب آن ۵/ به میلیونها، و با این فرق که عذاب دنیا نوعاً بجز عذاب آخرت است و ممکن است که روحانی یا جسمانی و یا هر دو باشد.

[۳۵]

مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ أُكُلُهَا دَائِمٌ وَظِلُّهَا - صفت بهشتی که به پرهیزگاران وعده شده: آب از زیر درختانش روان است و میوه ها و سایه اش همیشگی است».

صفت بهشت را بیان می کند و نیز این که خوراک بهشتیان دائمی است.

تِلْكَ عُقْبَى الَّذِينَ اتَّقَوْا

- این است عاقبت پرهیزگاران».

و بهشت نتیجه پرهیزگاری آنان است.

وَ عُقْبَى الْكَافِرِينَ النَّارُ

- و فرجام کافران دوزخ است».

در این جا معادله ای برقرار شده یعنی کفر کاملاً معادل «نار» و تقوا معادل «جنت» است.

۵/

[سوره الرعد (۱۳): آیات ۳۶ تا ۳۸]

اشاره

وَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَفْرَحُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَ مِنَ الْأَحْزَابِ مَنْ يُنْكِرُ بَعْضَهُ قُلْ إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ وَ لَا أُشْرِكَ بِهِ إِلَيْهِ أَدْعُوا وَ إِلَيْهِ مَأْب (۳۶) وَ كَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ حُكْمًا عَرَبِيًّا وَ لَئِنْ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَ لَا وَاقٍ (۳۷) وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ وَ جَعَلْنَا لَهُمْ أَزْوَاجًا وَ ذُرِّيَّةً وَ مَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ



## قرآن، فرمانی روشنگر است

### اشاره

#### رهنمودهایی از آیات:

موضع مردم در برابر کتاب الاهی بر سه گونه است: یا همه به آن ایمان دارند یا در حدود مصلحت ایمان آورده اند و یا کافرند. خداوند در این آیات از اصناف مردم و نظرهای گوناگون آنان درباره کتاب گفتگو می کند و به همین مناسبت می گوید: قرآن عربی است اما از تعصب بربریت به دور است. عربی است اما با همه کم خردیهای عربیت مخالف است و نیز قرآن به جهت ستیز با فرهنگ شایع آن زمان از ارزشهای خود نمی کاهد.

#### شرح آیات:

### اشاره

#### ایمان مصلحتی

پیش از این گفتیم که انگیزه اصلی انکار رسالت کافر شدن به رحمان است. معنی این سخن آن است که مؤمنانی که قرآن را صادقانه باور دارند به رحمان معتقدند، پس بدان عمل می کنند زیرا قرآن مظهر اراده الهی و هدایت اوست.

[۳۶] ۵/

وَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَفْرَحُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ - اهل کتاب از آنچه بر تو نازل شده شادمانند.

این آیه حالت نفسانی مؤمنان اهل کتاب را به هنگام نزول قرآن مجسم می کند، زیرا نزول قرآن موفقیتی برای ایشان و بیانگر اراده آنان است. خداوند

ص: ۲۸۹

درباره ایشان می گوید: «چون آیاتی را که به پیامبر فرود آمده است می شنوند می بینی که اشک از دیدگانشان جاری است زیرا حقیقت را شناخته اند، و می گویند خدایا، ما ایمان آوردیم، ما را از جمله شاهدان بنویس» (مائده، ۸۳).

وَمِنَ الْأَحْزَابِ مَنْ يُنْكِرُ بَعْضَهُ

و از آن جماعات کسانی هستند که پاره ای از آن را انکار می کنند.

مراد از احزاب یهود و مشرکانند که بر ضد رسول خدا متفق شدند. در سوره مائده (آیه ۸۲) آمده است که «سخت ترین دشمنان مؤمنان یهود و مشرکانند و دوست ترین مردم نسبت به مؤمنان مسیحیان اند، زیرا از اینان گروهی کشیشان و راهبانند و گردن کشی نمی کنند».

«احزاب» جمع حزب است و خداوند مؤمنان را هر چه باشند، اگر چه اختلاف داشته باشند، حزب واحد می نامد زیرا اهداف و دیدگاههای آنان یکی است، اما احزاب که منکر رسالت اند، در همه اموری که بین آنهاست اختلاف دارند بجز در دشمنی با رسالت. خدا که می فرماید «فان حزب الشیطان..». صفت بارزی را که جامع حزبهای شیطان است بیان می کند و می گوید آنان با وجود اختلاف در گرایشها وجه مشترکی دارند که پیروی شیطان است، چنان که در روزگار ما شرق و غرب در همه چیز اختلاف دارند بجز استعمار جهان و غارت ثروت های آن.

«احزاب» دست یابی به رسالت را می خواهند و پس از دانستن صدق رسالت راه حلّ میانه را ترجیح می دهند و از قرآن آنچه را که با مصالح آنان سازگار است و نیز امتیازات ایشان را تقویت می کند می گیرند.

قُلْ إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ وَلَا أُشْرِكَ بِهِ

بگو مأمورم خدا را بپرستم و به او شرک نوزم.

۵/ آن کسی به کتاب حقیقتا ایمان می آورد که به خدا ایمان آورده باشد. در این جا میان ایمان به کتاب و ایمان به توحید ملازمه هست.

إِلَيْهِ أَدْعُوا وَإِلَيْهِ مَأْب

به سوی او می خوانم و بازگشت من به سوی

هنگامی که راهها بر من تنگ می شود خدا را فرا می خوانم و بازگشت من در همه کارها به اوست.

### حقایق قرآن در برابر خواهشهای نفسانی

[۳۷]

وَ كَذَلِكَ أَنْزَلْنَا حُكْمًا عَرَبِيًّا - همچنین قرآن را به زبان عربی نازل کردیم.

«حکم» یعنی قضاوت. «عربی» به معنی روشن و آشکار و فصیح است، و نه به معنی موافق با اعتقادات عرب.

وَ لَئِنْ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ

- اگر پس از دانشی که به تو رسیده از پی خواهشهای آن بروی، «زبان قرآن عربی اما محتوای آن الهی است. عربی زبان است نه تشریح کننده، اما تشریح الهی علم است و علم شناخت حقایق و کشف آنهاست و خواهشهای نفسانی شهوت نقد است.

مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا وَاقِيٍّ

- در برابر خدا کار ساز و نگهدارنده ای نخواهی داشت».

خداوند مولای مؤمنان است و کافران را مولایی نیست. هر گاه پیامبر پیرو اهوای قوم خود باشد، ولایت خدا را از دست می دهد و خدا یاریش نمی کند، و هر گاه پیامبر علم را رها کرده، هوای نفس را بگیرد، خداوند عذابش می کند و کسی نگهدار او نخواهد بود. اگر مردم با تو مخالفت کنند خداوند یاریگر توست و اگر تو با خدا مخالفت ورزی و پیرو اهوای مردم باشی، خداوند تو را خوار می کند و بجز او ناصری نمی یابی.

۵/

### زندگی و شؤون پیامبران

[۳۸]

وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ وَ جَعَلْنَا لَهُمْ أَزْوَاجًا وَ ذُرِّيَّةً - به

تحقیق پیش از تو پیامبرانی فرستاده ایم و برایشان همسران و فرزندان قرار داده ایم».

پیامبران بشرند و همان حالات و عوامل را دارند که دیگران دارند. ازدواج می کنند و صاحب اولاد می شوند و از نظر جنس بر آدمیان دیگر برتر نیستند.

وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ

و هیچ رسولی را حق آن نبود که جز به فرمان خدا آیتی بیاورد».

پیامبر خود پدید آورنده آیات (معجزات) نیست، بلکه خداوند هر گاه بخواهد معجزه را به دست پیامبرش، بی آن که پیامبر تأثیری در آن داشته باشد، پدید می آورد.

لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ

و هر امری را زمانی مکتوب است».

هر چیز مدتی محدود دارد.

۵/

[سوره الرعد (۱۳): آیات ۳۹ تا ۴۳]

اشاره

يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ (۳۹) وَإِنْ مِنْكُمْ نُرِينَكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ فَإِنَّمَّا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ وَ عَلَيْنَا الْحِسَابُ (۴۰) أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا وَ اللَّهُ يَحْكُمُ لَا مُعَقَّبَ لِحُكْمِهِ وَ هُوَ سَرِيعُ الْحِسَابِ (۴۱) وَ قَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلِلَّهِ الْمَكْرُ جَمِيعاً يَعْلَمُ مَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ وَ سَيَعْلَمُ الْكُفَّارُ لِمَنْ عُقْبَى الدَّارِ (۴۲) وَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسَيِّئٌ مُرْسَلًا قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ (۴۳)

معنای واژه ها

[۴۱] معقب

«تعقیب» باز گردانیدن چیزی است پس از جدا

ص: ۲۹۲

کردنش، «عَقَبَ الْعَقَابَ عَلٰی صَيْدِهِ» یعنی عقاب از نوبه شکار خود بازگشت پس از جدایی از آن.

۵/

**خداوند هر چه را بخواهد، چه حتمی و چه ممکن، از میان می برد**

**اشاره**

**رهنمودهایی از آیات:**

در بخش پیشین خواندیم که امور به دست خداست و اراده اش مطلقه است و از تقدیر و سنن در می گذرد و هر چه را بخواهد از میان می برد یا باقی می گذارد، و نیز خواندیم که وظیفه پیامبر رسانیدن پیام است و بس، و حساب بر عهده خداست، اگر بخواهد کافران را عذاب می کند یا به تعویق می اندازد.

خداوند بر جهان هستی مسلط است. اوست که از اطراف زمین می کاهد (با مرگ تباهکاران یا وفات علما) و فرمان او را نمی توان نقض کرد، حسابش سریع است و نافرمانی کسی از امر او به این معنی نیست که بر خدا غلبه دارد، و با مکاران و بد اندیشان مقابله می کند، و فردا در روز محشر کافران در می یابند که فرجام خوب از آن کیست. آیا آنان که منکر رسالت پیامبرند پاسخشان از زبان پیامبر این است «قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ».

**شرح آیات:**

**اشاره**

[۳۹]

جوهر رسالتهای الهی در ربوبیت خدا خلاصه می شود و در این سوره همین ۵/ اندیشه گسترده شده است و همین اندیشه است که فرق میان پیامبران و فلاسفه را آشکار می کند و پیامبران همان را به مردم بشارت داده اند، اما اندیشه ای که

ص: ۲۹۳



به عقل انسان عاجز می رسد آن است که این جهان را آفریننده ای است که خلقت کرده و سپس آن را به حال خود گذاشته است تا طبق سنت ها به کار خود ادامه دهد، چنان که کسی ساعت الکترونیکی می سازد که طبق قوانین مشخص کار می کند. یکی از فلاسفه ملحد به چنین اندیشه ای دست یافته است. به طور کلی فلاسفه از خدای مرده ای که نه ولایت دارد و نه دعوت، گفتگو می کنند حال آن که پیامبران به خدای حیّ قدیم لا یزال رهنمون می شوند، و در این جا دو وسیله هست که با آنها می توان به خدا متصل شد:

### اولا: دعا

که با آن می توانی با خدا مرتبط باشی و می توانی به وسیله آن امر حتمی را دگرگون کنی. به وسیله دعا به تغییر طبیعت و نیز تغییر قضای محتوم قادر می شوی.

### ثانیا: کردار نیک

فلسفه بشری می گوید که خداوند مقدرات جهان را نوشته است و در برابر این تقدیر کاری نمی توان کرد، و این فلسفه قدریه است که به حتمیات باور دارند و همه چیز نزد آنان حتمی است و از این رو کردار نیک تو در برابر تقدیر حتمی کارگر نیست، ولی ما به حتمیات (سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و تربیتی) معتقد نیستیم و بر آنیم که تغییر هر امر حتمی ممکن است. آری درست است که قوانین و سنن وجود دارد اما آدمی به وسیله ایمان و عمل صالح بر این نظامها و سنت ها فایق می آید. خداوند برتر از قوانین و سنن، و دارای مشیت مطلقه است، چیزی بر او محتوم نیست، هر چه را بخواهد محو می کند یا باقی می گذارد، و انسانی که متصل به خداست، به همین مشیت مطلقه که حتمیت برای آن وجود ندارد متصل است. اما اگر معتقد باشیم که جفّ القلم بما هو کائن، و اجل محتوم است و مقدرات نوشته شده است، دعا و عمل صالح معنایی نخواهد داشت. خداوند فرمود:

۵/

يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ

—خدا هر چه را بخواهد محو یا اثبات

ص: ۲۹۴

می کند».

اگر نامت در فهرست بدبختان باشد می توانی خود را از خوشبختان کنی به شرط آن که دلت را به خدای غالب مقتدر پیوند دهی، چنان که فرمود: **وَ إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ** (بقره، ۱۸۶) و نیز فرمود:

**أُدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ** (غافر، ۶۰). پس، خداست که ما را به دعا امر کرده و اجابت آن را تضمین نموده است.

**وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ**

و امّ الكتاب نزد اوست».

«کتاب» دو معنی دارد: ۱- لوح محفوظ، ۲- انعکاسی از علم خدا بما کان و ما یکون است، خداوند عالم و به همه چیز احاطه دارد چه قبل از وجود و چه بعد از آن، و علم خدا علم به کشف نیست بلکه مسببات و مؤثرات را نیز در بر می گیرد، زیرا صانع آنهاست. علم خدا به مسبب نافی علم او به سبب نیست.

من می دانم که سنگ از بالا- می افتد، علم من به سقوط «کشف» خوانده می شود امّا این به آن معنی نیست که من مؤثر در افتادن سنگ باشم، مؤثر نیروی جاذبه است.

آیه مذکور موضوع بداء را آشکار می کند و «بداء» قطب حکمت اسلامی و از نظر پیشرفت و حضارت و نیز تربیت بشری افکار بیشتری را به خود متوجه ساخته است. کسی که بداند اقدار به دست خداست تحرّکش بیشتر می گردد. در احادیث آمده:

۱- ابن مردویه و ابن عساکر، از بزرگ ترین علمای اهل سنت، از علی بن ابی طالب (ع) روایت کرده اند که او از رسول خدا (ص) درباره این آیه پرسید، فرمود: «با تفسیر آیه دیدگان تو و امت پس از خود را روشن می کنم: صدقه به طریق شایسته / ۵ بدبختی را به خوشبختی تغییر می دهد، و نیکی به پدر و مادر عمر را می افزاید و نیکوکاری از مهلکه های بدی نگاه می دارد».

۲- از ابو عبد الله نقل است که گفت: «**يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ**» و نیز گفت: «آیا خدا جز آنچه را که ثابت است محو می کند؟ و آیا جز آنچه را که وجود ندارد برقرار می کند؟» از این حدیث در می یابیم که در زندگی حتمیت نیست و

ص: ۲۹۵

زندگی در حال تطوّر است نه آن که ایستا و بر نظمی لا یتغیّر قائم باشد.

۳- از ابو جعفر باقر(ع) به نقل از فضیل بن یسار روایت شده که گفت: از ابو جعفر(ع) شنیدم که می گفت: «از امور بعضی محتوم است و به ناچار شدنی است و بعضی موقوف در نزد خداست درباره آنها هر چه بخواهد می کند و نیز هر آنچه را بخواهد اثبات می کند و از «موقوف ها» کسی را آگاه نمی سازد. اما آنچه را پیامبران آورده اند کائن است و خداوند خود یا پیامبر یا فرشتگان خود را تکذیب نمی کند».

۴- زراره از ابو جعفر(ع) و او از علی بن حسین(ع) روایت کرد که گفت: «اگر آیه ای که در کتاب خداست نمی بود، ما کان و ما یکون را به شما بیان می کردم». پرسیدم: «کدام آیه؟» گفت: **يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ**.

[۴۰]

وَ إِنْ مَا نُرِيَنَّكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ - اگر پاره ای از آنچه را که به آنها وعده کرده ایم به تو بنمایانیم یا تو را پیش از وقت بمیرانیم. «بخشی از عذاب را که به کافران وعده می دهیم اعمال می کنیم و تو نیز می بینی یا آن که پس از مرگ تو عذاب صورت می گیرد. از این رو کافران و دشمنان رسالت باید بترسند از این که عذاب الاهی در صورت ادامه گمراهی آنان را فرو گیرد، و این امر یا زودتر صورت می پذیرد تا انتقامی به نفع رسول اکرم باشد یا آن که به زمان بعد موکول می شود.

۵/

**فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ وَ عَلَيْنَا الْحِسَابُ**

-در هر حال آنچه بر عهده توست تبلیغ است و آنچه بر ماست حساب کشیدن است. «وظیفه پیامبر تبلیغ حقایق است و بس، و حساب و کیفر دادن کافران با خداست که هر وقت بخواهد انجام می دهد، و این بدان معنی نیست که پیامبر نمی تواند از خداوند برای کافران عذاب بخواهد، یا اگر خواست، خدا اجابت نمی کند، اما هر گاه پروردگار عذاب قومی را اراده کند پیامبران نمی توانند آن را برگردانند چنان که نوح نتوانست عذاب را از پسرش باز گرداند.

ص: ۲۹۶

أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا - آیا هنوز ندانسته اند که ما از اطراف این سرزمین می کاهیم.» مراد کاستن از کرانه های زمین، یا اهلاک منکران است چنان که فرمود:

«يَلْ مَنَّعْنَا هَؤُلَاءِ وَ آبَاءَهُمْ حَتَّى طَالَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ أَ فَلَا يَرَوْنَ أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا أَ فَهُمْ الْغَالِبُونَ؟» (انبیاء، ۴۴) و یا مرگ علماست، زیرا چون از شمار آنان کاسته شود رحمت الاهی از مردم زمین رو می گرداند، علما به منزله کوه های استوار در زمین اند.

در این جا نکته ای تفسیری درباره جهان هستی نیز به نظر می رسد:

می گویند کره زمین رفته رفته کوچک می شود و شاید آیه مذکور اشاره داشته باشد به این که زمین از دو قطب فشرده شده است. (۱)

وَاللَّهُ يَحْكُمُ لَا مُعَقَّبَ لِحُكْمِهِ

و خدا حکم می کند و هیچ چیز حکم او را فسخ نمی کند.» خداست که جهان عملاً تحت فرمان اوست و هر چیزی را که اراده کند از فرمان او سر نمی پیچد و به چیزی که حکم کند کسی قادر به تغییر حکم او نیست.

وَهُوَ سَرِيعُ الْحِسَابِ

و او به سرعت حساب می کشد.» [۴۲]

وَقَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلِلَّهِ الْمَكْرُ جَمِيعاً - کسانی که پیش از اینان بودند مکرها کردند ولی همه مکرها نزد خداست.» ۵/ انسان گاهی چنین می پندارد که به همه چیز تواناست. خداوند به او پاسخ می دهد: «اگر می خواهی مکر کنی، مکر من سخت تر از آن توست، زیرا مکر من مهلت دادن و سر خود رها کردن است.»

يَعْلَمُ مَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ وَسَيَعْلَمُ الْكُفَّارُ لِمَنْ عُقْبَى الدَّارِ

می داند که هر کسی چه می کند و کافران به زودی خواهند دانست که آخرت از آن

ص: ۲۹۷

کیست.» هر کاری را که آدمیان می کنند چه خیر و چه شرّ خدا آن را می داند و کافران خواهند دانست-آن گاه که دانستن سودی ندارد-که مؤمنان اهل بهشتند.

### خداوند از حیث شاهد بودن کافی است

[۴۳]

وَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسِلاً - کافران می گویند که تو پیامبر نیستی.» خداوند موضع کافران را در برابر رسالت و موضعی را که پیامبر باید داشته باشد خلاصه می کند. کافران تهمت می زنند که وی فرستاده خدا نیست. بهترین پاسخ پیامبر چیست؟ قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ - بگو میان من و شما خدا کافی است برای شهادت.» خدا از حیث شاهد بسنده است، زیرا حق است و بر رسالت شهادت دارد و با وجود شهادت خدا ارزشی ندارد که کافران شاهد و پذیرا باشند یا نباشند، آیا خداوند بزرگ ترین شاهد نیست؟ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ - و هر که نزد او علم کتاب است.» برای این که خداوند به کافران ثابت کند که پیامبر در ادّعی خود صادق است با معیارهایی که مورد قبول آنان است، استدلال می کند. آنان بشرنده و معیارهای بشری را می پذیرند: اگر آنان رسالت را تکذیب می کنند کسان دیگری که دانا هستند پیامبری را می پذیرند. و این کسان، چنان که از آیه فهمیده می شود، یهود و نصارا هستند.

ص: ۲۹۸

سورة ابراهيم

اشاره

ص: ٢٩٩



### فضیلت سوره:

از امام حسین (ع) روایت است که گفت: «هر که سوره های ابراهیم و حجر را در هر دو رکعت در هر روز جمعه بخواند، از فقر و دیوانگی و بلا مصون می ماند».

(مجمع البیان، ج ۶، ص ۳۰۱) و پیامبر گرامی حضرت محمد (ص) گفت: «هر که سوره های ابراهیم و حجر را بخواند ثواب او ده حسنه است به شمار کسانی که بت ها را پرستیدند و به شمار کسانی که نپرستیدند».

۵/

### زمینه کلی سوره

این سوره را به نام ابراهیم که نماز توحید و شکننده بتهاست، خوانده اند، زیرا بر محور پیام توحید که پیامبران حاملان آنند و برای آن پای می فشارند می گردد.

از بخشهای گوناگون سوره چنین پیداست که خداوند جنبه الاهی رسالت

ص: ۳۰۱



انبیاء را یادآور می شود که چگونه آنان دعوت به خدای یگانه می کنند و مثل اعلامی توحید را در دعوت خود بیان می دارند، زیرا از کسی بجز خدا نمی ترسند و هدف آنان فقط نجات بشریت از تیرگیهای تقلید و جهل و سرسپردگی به سوی روشنایی عقل و ایمان است.

علامه طباطبایی گوید: بحث در این سوره به مقتضای سه صفت است:

یگانگی خدا، عزیز و حمید بودن او در افعال. از این رو باید از عزت و قدرت مطلقه او ترسید و باید او را شکر گفت و به وعده اش اعتماد کرد و از آیات ربوبیت او پند گرفت.

این آیات احساس فطری ما را بر می انگیزد که شکر منعم را به جا بیاوریم و بدانیم که ابراز شکر همانا شناخت منعم و تسلیم شدن به او و عمل به اهداف ارزشمند نعمتهاست.

ص: ۳۰۲

## [سوره ابراهيم (١٤): آيات ١ تا ٥]

## اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ . الر كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ (١)  
 اللَّهُ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَوَيْلٌ لِلْكَافِرِينَ مِنْ عَذَابٍ شَدِيدٍ (٢) الَّذِينَ يَسْتَحِبُّونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَ  
 يُصَدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ (٣) وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ فَيُضِلُّ اللَّهُ مَنْ  
 يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (٤) وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَذَكِّرْهُمْ  
 بِآيَاتِ اللَّهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ (٥)

[۳] [یستحبون]

«استحباب» طلب محبت است با پرداختن به آن، و «محبت» خواستن منافع محبوب است، و گاهی به معنی میل طبایع به کار می رود.

[۵] [صبار]

:بسیار صبر، کثیر الصبر.

۵/

### از تیرگیها به سوی روشنایی

اشاره

شرح آیات:

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

دعوت پیامبران به نام خدا بود، با دعوت آغاز و با آن رنگین شد. «اسم الله» صفات حسنی او است که در جلال و جمال، در قوت و حسن و در رحمت و اسعه پایدار متجلی می شود. نام خدای بخشایشگر مهربان نقطه مرکزی است که در دل و عقل و رفتار پرتو افشانی می کند.

[۱]

هدف خداوند از ارسال پیامبران و آخرین کتاب الهی، قرآن، این است که مردم را از تیرگیهایی که آنان را فرا گرفته در آورد و به روشنایی که بر ایشان تابیده، رهنمون شود.

الر كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ

-الف، لام، را. کتابی است که بر تو نازل کردیم تا مردم را به فرمان پروردگارش از تاریکی به روشنایی ببری. «اولا: کتابی که الف و لام و راء رمز آن است از آسمان نازل گردیده و به

پیامبر منتقل شده است بی آن که اثری از شخص او در آن باشد؛ ۵/ ثانیاً: قرآن برای همه مردم است و این دلیل آن است که از آسمان فرود آمده، بی آن که بسته حدود زمان و مکان و محدّدات مادّه باشد؛ ثالثاً: تیرگیها حالت اَوْلِيَّةُ بشر است یعنی حالت ناتوانی و نقص، غلظت روح، بستگی نفس و نادانی، و غلبه شهوات، به تعبیری دیگر حالت عدمیت است که بر آفرینش حکم فرما بوده پیش از آن که خداوند نور خود را در ابعاد آفرینش، ایجاد، قوّت و علم بر آن بتاباند.

پروردگاری که نور آفرینش را بر آدمی تابانید و او را از تیرگیهای عدم به روشنائی آفرینش رسانید هموست که نور رسالت را پدید آورد تا آدمی را از تیرگی نادانی به روشنائی خرد و دانش برساند و از تاریکی جهالت و جاهلیت و نابسامانی به نور تزکیه و تسلیم و سامان در آورد.

بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَى صِرَاطِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ

-با اذن خدایشان به راه خدای پیروزمند ستودنی.» خدا فقط نور را پدید نمی آورد، بلکه دم به دم و گام به گام آن را محافظت می کند و اگر خدا پیامبران خود را تأیید نمی کرد، به رهانیدن بشر از تیرگیها و اشاعه نور در جهان قادر نمی شدند.

نور الاهی یعنی به راهی رفتن که به خدای عزیز حمید منتهی شود، عزیزی که بر همه چیز مسلط و حمیدی که رحمتش بر همه چیز فراگیر است. کسی را عذاب نمی کند مگر پس از اتمام حجّت و نیز آن گاه که نعمتهای آشکار و نهان خود را بر او کامل کند.

**وای به حال کافران از عذاب سخت خداوند**

[۲]

آسمان و زمین از آن خداست. چه کسی تواناتر از او و چه کسی شایسته تر از اوست که از وی بترسند؟ وی به کافران رحم نمی کند بلکه آنان را با عذاب سخت و هلاک و نابودی بیم می دهد.

ص: ۳۰۵

اللَّهُ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَوَيْلٌ لِلْكَافِرِينَ مِنْ عَذَابٍ شَدِيدٍ

—خدایی که هر آنچه در آسمانها و زمین است از آن اوست و وای بر کافران از عذاب شدید. این راه خدای عزیزی است که با ملکوت خود به آنچه در آسمانها و زمین است احاطه دارد و از کسی که کفر ورزد یا از راه او کناره گزیند انتقام می گیرد.

[۳]

به ما انسانها روا نیست که به رحمت خدا باور داشته باشیم و عقاب و انتقام او را فراموش کنیم، زیرا تجارب زندگی ثابت کرده است که در کنار برکتها و رحمتها، آلام و مصائبی وجود دارد، با این همه کسانی هستند که به جنبه تن آسانی دنیا فریفته می شوند و دنیا را بر آخرت برتری می نهند.

الَّذِينَ يَسْتَحِبُّونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ

—آنها که زندگی دنیا را از آخرت دوست تر دارند. و همانند بچه اند که به دورتر از آنچه پیش چشم آنهاست نمی نگرند و تنها لحظه ای را باور دارند که در آن هستند، و آینده را نمی پذیرند و همچون چار پایان اند و همین جاهلیت است که وادارشان می کند تا به آنچه غیبی و ورای مشهود آنان است کفر ورزند.

این کافران دیگران را از راه خدا و از ایمان به روز رستاخیز باز می دارند تا از آنها بهره کشی کنند، بلکه فراتر از آن اندیشه های مردم را به گمراهی می کشانند تا سیطره خود را بر مستضعفان استوار کنند.

وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ

—و از راه خدا باز می دارند. «کافری که دنیا در نظرش آراسته می نماید، دینی ندارد که مانع شهوات و منافع مادی او باشد، و چون بداند که منافع او با تعالیم دینی معارض است به دشمنی بر می خیزد / ۵ و هر گاه دینداران متعهد در برابر او بایستند، آن تعالیم را بر حسب خواسته خود توجیه می کند چنان که روزنامه ها در زمان ما می کنند و در روزگاران گذشته نظامهای فاسد چنین می کردند، از نشر آگاهی دینی مانع شده، گمراهی را به نام دین قالب می زدند.

و آن را منحرف می خواهند.» دینی را می خواستند که مصالح آنان را تأمین، و بهره کشی از مردم را تأیید کند.

أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ

-آنها در گمراهی ژرفی هستند.» این کافران دنیا را جاودانی می دانند و گمان می کنند که لذتهای زود گذر همه چیز آنان است، اما این گمان خطاست و همین لذا بد راهی به سوی عذابی سخت است.

### اتمام حجّت

[۴]

خداوند ما در عین عزّت و اقتدار، «حمید» نیز هست. مردم را عذاب نمی کند مگر پس از اتمام حجّت، اما چگونه؟ می فرماید:

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ

-یعنی پیامبران به زبان قوم خود سخن می گویند در کمال وضوح».

و با عبارات مفهوم و با مثالها و قصه ها، تا آن که خواستار آخرت بفهمد و در راه رسیدن به آن بکوشد، خداوند نیز او را رهنمونی می کند؛ لیکن اگر کسی آخرت را رها کند و دوستدار دنیا باشد خداوند گمراهش می کند.

فَيُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ

-خدا هر که را خواهد گمراه کند و هر که را خواهد ره بنماید و او عزیز و حکیم است.» و پیداست که اضلال یا هدایت ناشی از حکمت بالغه اوست.

[۵]

تاریخ گواه این حقیقت است: خداوند موسی را با آیاتی که جلوه ای از فطرت بود و عقل را مبهوت می کرد و با عصا و ید بیضایش سوی مردم فرستاد و فرمان داد که «ایام الله» را به آنان یاد آور شود، ایامی که در آن مظلوم بر ظالم در دنیا و آخرت پیروز می شود. موسی با تذکر خود امیدوار بود که مردم را از ۵ تیرگیهای وحشت و عذاب و پرستش طاغوت به روشنایی آزادگی و رفاه و پرستش خدا برساند.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظَّالِمَاتِ إِلَى النُّورِ وَذَكِّرْهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ

موسی را با آیات خود فرستادیم که قوم خود را از تاریکی به روشنایی بیرون آر و روزهای خدا را به یادشان بیاور. آن روز فرا رسید که خداوند فرعون و پیروان او را سریعاً غرق کرد و بنی اسرائیل وارث سرزمین و دیار آنان شدند، اما نعمت الهی تکمیل نمی شد مگر با صبر و شکر و افزون بر تحمل سختیها و نیز عملی که راهگشای خرد باشد و به راه خدا هدایت کند.

إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ

و در این برای هر شکیبایی شکر گزار، عبرتهایی است. / ۵

**[سوره ابراهیم (۱۴): آیات ۶ تا ۱۲]**

**اشاره**

وَ إِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ أَنْجَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ وَيُدَّبِحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَ فِي ذَٰلِكُمْ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ (۶) وَ إِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَ لَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ (۷) وَ قَالَ مُوسَىٰ إِنَّ تَكْفُرُوا أَنْتُمْ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ (۸) أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبُؤُا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ قَوْمِ نُوحٍ وَ عَادٍ وَ ثَمُودَ وَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ لَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا اللَّهُ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَرَدُّوا أَعْيُنَهُمْ فِي افْتَوَاهِهِمْ وَ قَالُوا إِنَّا كَفَرْنَا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ وَ إِنَّا لَفِي شَكٍّ مِمَّا تَدْعُونَنَا إِلَيْهِ مُرِيبٌ (۹) قَالَتْ رُسُلُهُمْ أَلِى اللَّهِ شَكٌّ فَأَطْرَقْنَا السَّمَّاءَ وَ الْأَرْضَ يَدْعُوكُمْ لِيَغْفِرَ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَ يُؤَخِّرَكُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى قَالُوا إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا تُرِيدُونَ أَنْ تَصُدُّونَا عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا فَآتُونَا بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ (۱۰) قَالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ إِنْ نَحْنُ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يُمِنُّ عَلَيَّ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ مَا كَانَ لَنَا أَنْ نَأْتِيَكُمْ بِسُلْطَانٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ عَلَيَّ اللَّهُ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ (۱۱) وَ مَا لَنَا أَلَّا تَتَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ وَ قَدْ هَدَانَا سُبُلَنَا وَ لَنْصَبِرَنَّ عَلَيَّ مَا آذَيْتُمُونَا وَ عَلَيَّ اللَّهُ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ (۱۲)

ص: ۳۰۸

**معنای واژه ها**

[۹] مریب

ریب بدترین نوع شک و تردید است و «مریب»: کسی است که ایجاد شک و تردید کند.

گفته می شود: «اراب یریب» یعنی ایجاد شک و شبهه کرد.

ص: ۳۰۹



## پیروی از پیامبران مایهٔ هدایت و رهایی است

### اشاره

### رهنمودهایی از آیات:

راهی که پیامبران نشان می دهند راه خدای عزیز و حمید است. موسی به قوم خود گفت که خدا را حمد کنند، چرا که آنان را از دست فرعون رهایی بخشید، فرعونى که آنان را به بدترین وجهی معذب می کرد، پسرانشان را می کشت و زنانشان را برای خدمت به وی باقی می گذاشت و این امر آزمایشی سخت از سوی خدا بود.

خداوند اعلام کرده بود که اگر سپاس گزار باشند نعمت خود را خواهد افزود، و مفهوم «حمید» بودن همین است و نیز آنان را بیم داده بود که اگر کفر ورزند دچار عذاب سختی خواهند بود که مفهوم «عزیز» بودن خداست.

سخنی را که موسی به قوم خود گفت، پیامبران دیگر به مردم زمان خود گفتند، اما آنان نپذیرفتند و خداوند با عزت خویش پس از اتمام حجت آنان را عذاب کرد. شرح قضیه چنان است که اقوامی که پیش از موسی بودند از قبیل قوم نوح و عاد و ثمود و کسانی که پس از آنان بوده اند، تاریخ آنها را به دست فراموشی سپرده است و قصهٔ آنان را جز خدا نمی داند. ۵/ چون پیامبران با ادلهٔ روشن به دعوت ایشان پرداختند نپذیرفتند و گفتند: «ما پیامهایی را که آورده اید باور نداریم و ادعای شما را نادرست می دانیم و دربارهٔ آن شک می کنیم». پیامبران پاسخ دادند:

«شک شما در چیست؟ آیا دربارهٔ خداست که در وجود او شکی نیست: آسمانها و زمین را آفرید و شما را به سوی آمرزش گناهان فرا می خواند و از آثار بدی که گناهانتان در زندگی شما می گذارد حفظتان می کند تا عمری که خداوند تعیین کرده

است پایان پذیرد».

اما آنان به عناد و دشمنی برخاستند و گفتند: «آری، در وجود خدا شکی نیست، لیکن شما مانند ما بشر هستید، افزون بر این، شما از ما می خواهید که با آیین پدرانمان مخالفت کنیم و دلیل روشن و حجت واضح و کافی ندارید».

پیامبران پاسخ دادند: «آری، ما بشری همچون شما ایم، اما خدا نعمت پیامبری را به ما ارزانی داشت و ما را به رسالت برگزید، چنان که برخی از مردم را به فضل و احسان خویش بر دیگران برتری می نهد. از این رو تنها امتیاز ما «فضل» خداست و «سلطان» ما از خدا و به اذن اوست».

نیروی پیامبران منبعث از اعتماد به خدا و بینش درست و روشن است و مؤمنان باید به خدا توکل کنند.

### شرح آیات:

#### اشاره

#### نعمتی را که خدا به شما داده است یاد کنید

[۶]

عادت جهات منفی دارد و تمایل و دل بستگی به نعمتها عادت منافی است، زیرا آدمی در این حال سببها را فراموش می کند. از این رو باید خو گرفتن به نعمتها را از خود دور کنیم و وضع پیشین را به یاد آوریم و به «سبب»ی که آن وضع را به حالت بهتری تغییر داد بیندیشیم یعنی خدای تعالی، و از خود پرسیم که چگونه بوده ایم و چرا خدا از آن حالت ما را رهایی بخشید؟ از این رو بود که موسی به قوم خود فرمود تا روزگاری را که فرعون آنان را به استضعاف کشانده بود و نیز رهایی شان را از ستم وی به یاد آورند.

۵/

وَ إِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ أَنْجَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ وَيُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَ فِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ

— و موسی به قوم خود گفت: نعمتی را که خدا بر شما ارزانی داشته است به یاد آورید، آن گاه که شما را از فرعونیان رهانید.

به سختی آزارتان می کردند و پسرانتان را می کشتند و زنانتان را زنده می گذاشتند و در

این از جانب پروردگارتان برای شما آزمایشی بزرگ است.» مراد از «بلاء عظیم» آزمایش بزرگ است. «بلاء» در اصل به معنی آشکار کردن نهفته است و آدمی در دشواریها توان خود را آشکار می کند و استعدادات فکری و جسمانی را نشان می دهد.

### اگر سپاس گزار باشید نعمت را می افزایشیم و اگر کفر بورزید عذابی سخت در انتظار شماست

[۷]

یاد آوری نعمت و منعم یکی از راههای سپاس گزاری است و چون کسی بداند که خدا بخشنده نعمت است و در رضای او بکوشد تا نعمت را از وی نگیرد، نعمت را می افزایشد.

وَ إِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ

و پروردگارتان اعلام کرد که اگر مرا سپاس گوید بر نعمت شما می افزایشیم.» گردش زمان به سود سپاس گزاران است. زیرا آنان عواملی را که ایشان را به نعمت رسانده است حفظ می کنند از قبیل توکل بر خدا، کوشش سالم، وحدت، اندوختن ثروت، اقتصاد در مصرف و عدالت در توزیع؛ و شکر عملی که پس از رسیدن به نعمت واجب است همین است، چنان که در آیه شریفه آمده است: **إِعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ شُكْرًا وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ** - و طبعاً نسیان نعمت و ترک ویژگیهای فکری و رفتاری که لازمه نعمت است ناسپاسی است که سبب زوال نعمت می شود.

وَ لَئِن كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ

و اگر کفر ورزید که عذاب من شدید است.» [۸] ۵/

کسانی که برای خدا کار می کنند، گاهی از راه منت گذاری می گویند که در رضای او می کوشند و گاهی می پندارند که اگر خدا را ترک کنند به او زیان رسانیده اند.

وَ قَالَ مُوسَىٰ إِنَّ تَكْفُرُوا أَنْتُمْ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا

و موسی گفت:

ص: ۳۱۲



ب: مردم در برابر پیامبران دستهایشان را جلو دهانهای خود گرفتند یعنی که آنان خاموش باشند. مراد این است که به طلب سکوت از آنان بسنده نکردند و به سبب عناد بیشتر دستهای خود را جلو دهانها نهادند تا عملاً نشان دهند که اساساً به سخن پیامبران گوش نکرده اند.

فَرَدُّوا أَيْدِيَهُمْ فِي أَفْوَاهِهِمْ

و آنها دست بر دهان بردند. برخی گفته اند: دستهای پیامبران را جلو دهانهای خود ایشان نهادند یا دستهای خود را جلو دهانهای پیامبران گرفتند تا آنان را ساکت کنند.

وَ قَالُوا إِنَّا كَفَرْنَا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ

و گفتند: ما بدانچه بدان مأمور شده اید ایمان نمی آوریم. نخست کافر شدند و سپس شک کردند، یعنی از روی عناد به راه کفر رفتند و پس از آن شک کردند، چنان که در حدیث آمده: «لا تجعلوا علمکم جهلاً و یقینکم شکاً. اذا علمتم فاعملوا و اذا ایقنتم فأقدموا».

وَ إِنَّا لَفِي شَكٍّ مِّمَّا تَدْعُونَنَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ

و در چیزی که ما را بدان می خوانید سخت در تردید هستیم» [۱۰]

ج: اما پیامبران رسالت را به وحی کننده رسالت یعنی خدا مربوط ساختند و از نقطه آغاز شروع کردند و گفتند: «آیا در وجود خدا شکی هست؟ اگر چنین است آفریننده آسمانها و زمین و گشاینده آنها پس از بستگی کیست؟!».

۵/

قَالَتْ رُسُلُهُمْ أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ

پیامبران نشان گفتند آیا در خدا آن آفریننده آسمانها و زمین تردید است. و چون شک درباره خدا از میان رفت هر شک دیگری درباره رسالت باطل خواهد بود، زیرا خداست که پیامبران را فرستاده و معجزاتی به دست آنان پدید آورده است.

د: پس از آن که پیامبران مشکل عقلی را چاره کردند یعنی آفریننده آسمانها و زمین را یاد آور شدند و گفتند که شکی در آن نیست، زیرا «وجدانی» است، به اندیشه چاره گری سبب حقیقی کفر آنان که مشکل نفسانی بود افتادند و

حَبِّ ذات را در آنها بر انگیختند و گفتند: دعوت خدا به وسیله پیامهای خود به مصلحت شماست.

يَدْعُوكُمْ لِيُعْفِرَ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ

- شما را فرا می خواند تا گناهانتان را ببامرزد. در این جا می توان پرسید: چرا خدا همه گناهان را نمی بخشد؟ در پاسخ می گوئیم:

اولاً: برخی گناهان آدمی از روی تکبر و ستیزه است. در حدیث آمده:

«خداوند بنده خود را مرتکب گناهی می بیند و می گوید: هر چه خواهی بکن، من هرگز تو را نخواهم بخشید».

ثانیاً: ماندن بعضی از گناهان شمشیری مسلط بر غرور آدمی است. وی را از ستیزه در برابر خدا و نیز خود پسندی ایمن می دارد تا همواره میان بیم و امید باقی بماند.

وَ يُؤَخِّرُكُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى

- و تا مدتی معین عذاب شما را به تأخیر می اندازد. خداوند تا مدت معینی شما را مهلت می دهد. دعوت پیامبران برای این نیست که آدمیان را در نعمتهای فانی دنیا جاودانی کند در حالی که آنان برای نعمتها باقی نمی مانند، بلکه برای این است که فرصتی به ایشان دهد تا پایان مدتی که از پیش تعیین شده به زندگی ادامه دهند و از حوادث و مصائب بزرگ مصون بمانند.

قَالُوا إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلَنَا

- گفتند: نیستید شما مگر انسانهایی مثل ما. / ۵ گفتند: «شما مانند ما بشر هستید، چگونه بپذیریم که شما بر ما ولایت داشته باشید؟ یا این که چرا خداوند پیامبری را به شما اختصاص می دهد نه به ما؟» این سخن حاکی از ضعف اعتماد به نفس آنان به عنوان بشر است. در واقع ایشان باور نداشتند که خدا پیامبری برای آنان بفرستد.

ه: آن گاه گفتند: «تعالیم شما با طریقه ای که از پدرانمان به ارث برده و بدان خو گرفته ایم، مخالف است».

تُرِيدُونَ أَنْ تَصُدُّونَا عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا

-می خواهید ما را از آنچه پدرانمان می پرستیدند باز دارید.» و: سپس برهانی قوی تر از یاد آوری محض خواستند، برهانی مادی همچون زنده کردن مردگان و جاری ساختن چشمه های طلا- در زمین (۱) و صعود به آسمان تا به ناچار ایمان بیاورند. ایشان به راهنمای خرد بسنده نکردند و در برابر فشار تقلید نایستادند و آزادی از آن را نخواستند و از این رو گفتند:

فَأَتُونَا بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ

-برای ما دلیلی روشن بیاورید.» [۱۱]

ز: پیامبران اعتراف کردند که بشرند و تنها را «وحی» که به شخصیت آنان افزوده شده و جزئی از آن نیست بر مردم برتری دارند.

قَالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ إِنْ نَحْنُ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ

-پیامبرانشان گفتند: ما جز مردمانی همانند شما نیستیم.» این تأکید قرآن جزئی از دعوت انبیاست و دلیلی راستین بر این که آنان دروغ بستن به خدا را وسیله رسیدن به منافع مادی قرار ندادند و چنین کاری را نمی خواهند و خدا نیز بدان اجازه نمی دهد.

وَلَكِنَّ اللَّهَ يَمُنُّ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ

-ولی خدا بر هر یک از بندگانش که بخواهد منت می نهد.» مراد از «منت» رسالت است، و به اندازه ای که خدا منت دهد رسول عظیم خواهد بود، از این روست که رسول به انجام آیات (معجزات) بر حسب میل خود قادر نیست.

۵/

وَمَا كَانَ لَنَا أَنْ نَأْتِيَكُمْ بِسُلْطَانٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ

-ما را نسزد که برای شما

ص: ۳۱۶

(۱- ۱) -در آیات قرآن «ینوع» آمده که به معنی مطلق چشمه است نه چشمه ای از طلا (سوره اسراء، آیه ۹۰-۹۱). ج. ش.

دلیلی جز به فرمان خدا بیاوریم.» یعنی ما پیامبران در تبلیغ رسالت به خدا اعتماد می‌کنیم و حتی این که شما را به حق دعوت می‌کنیم نه با نیروهای ذاتی خود و نه با تواناییهای خاص که در قیام به کاری داریم انجام می‌گیرد بلکه به نیرو و قدرت مطلقه خدا صورت می‌پذیرد.

وَ عَلَيَّ اللَّهُ فَلَيتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ

— و مؤمنان بر خدا توکل کنند. [۱۲]

این که پیامبران و پیروان آنان بر خدا توکل می‌کنند گواهی راستین است به این که پیامبران از جانب خدا هستند. چرا؟ زیرا که:

اولاً: حبّ ذات و حفظ منافع فطرت بشری است که در اعماق وجود هر آدمی رسوخ دارد و هیچ کس خود را برای یک رشته اوهام و خرافات که باور کردنی نیست، به خطر نمی‌اندازد مگر آن که دیوانه باشد. ممکن است کسی امری را تکذیب کند تا به مصلحتی برسد، اما محال است که آن را تکذیب کند تا سیلی بخورد مگر آن که دیوانه باشد.

ثانیاً: فردی که در میان مردم با قدرتهای ذاتی خود کار می‌کند فرق دارد با آن که به نیرویی دیگر متکی است. رفتار مأمور یا پلیس یا جاسوس یا کسی که به حزبی قوی منتسب است با رفتار فرد عادی بسیار فرق دارد. پیامبران بی باکانه خود را عرضه خطر می‌کردند در حالی که به پیروزی خود اطمینان داشتند، آیا این نمی‌تواند دلیلی بر رسیدن ایشان به حقیقت باشد که توکل ظاهری در ابعاد زندگی خود را با هدایتی که خدا نصیبشان کرده بود پیوند دادند؛ حق را شناختند و برای آن فداکاری کردند.

وَ مَا لَنَا أَلَّا نَتَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ وَقَدْ هَدَانَا سُبُلَنَا

— چرا بر خدا توکل نکنیم و حال آن که او راه ما را بر ما بنمود. در طریق رسالت خود سختیها را برتافتند حاکی از آن که به راه خود اطمینان داشتند.

۵/

وَ لَنْصَبِرَنَّ عَلَىٰ مَا آذَيْتُمُونَا وَ عَلَيَّ اللَّهُ فَلَيتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ

— و ما بر آزاری که به ما می‌رسانید صبر خواهیم کرد و توکل کنندگان بر خدا توکل کنند.»

ص: ۳۱۷



هر که خواستار معتمدی باشد باید به خدایی اعتماد کند که آرزوی شخص متوکل را بر می آورد و نومیدش نمی کند و چنین پروردگاری شایسته توکل است.

۵/

### [سوره ابراهیم (۱۴): آیات ۱۳ تا ۲۰]

#### اشاره

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِرُسُلِهِمْ لَنُخْرِجَنَّكُمْ مِنْ أَرْضِنَا أَوْ لَتَعُوذُنَّ فِي مِلَّتِنَا فَأَوْحَىٰ إِلَيْهِمْ رَبُّهُمْ لَنُهْلِكَنَّ الظَّالِمِينَ (۱۳) وَ لَنَسْكَنَنَّكُمْ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِهِمْ ذَلِكَ لِمَنْ خَافَ مَقَامِي وَ خَافَ وَعِيدِ (۱۴) وَ اسْتَفْتَحُوا وَ خَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ (۱۵) مِنْ وَرَائِهِ جَهَنَّمُ وَ يُسْقَىٰ مِنْ مَاءٍ صَدِيدٍ (۱۶) يَتَجَرَّعُهُ وَ لَا يَكَادُ يُبَسِّغُهُ وَ يُأْتِيهِ الْمَوْتُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَ مَا هُوَ بِمَيِّتٍ وَ مِنْ وَرَائِهِ عَذَابٌ غَلِيظٌ (۱۷) مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمَالُهُمْ كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ لَا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلَىٰ شَيْءٍ ذَلِكَ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ (۱۸) أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ بِالْحَقِّ إِنْ يَشَأْ يُدْهِبْكُمْ وَ يُأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ (۱۹) وَ مَا ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ (۲۰)

۵/

#### معنای واژه ها

[۱۵] و استفتحوا]

:«استفتاح» طلب گشایش است با پیروزی.

[۱۶] صدید]

:چرکی که از زخم در می آید.

ص: ۳۱۸

: «تجرّع» آشامیدن آب و نوشابه ها جرعه جرعه و پیایی.

[یسیغه]

: «اساغه» جاری ساختن آشامیدنی در گلو.

۱۸ [اشتدّت]

: «اشتداد» حرکت تند با نیروی بسیار.

[عاصف]

: تند باد.

۵/

**ستمگر ستیزه گر نومید شد**

**اشاره**

**رهنمودهایی از آیات:**

مبارزه تحوّل یافت و عناد کافران به صورت تهدیدی سبکسرانه آغاز شد.

گفتند که: «پیامبران را بیرون خواهند کرد، زیرا به عقیده باطل آنان گردن ننهاندند». خدا اعلام کرد که «گروه ستمگر محکوم به هلاک است و گروه دیگر به یاری خدا در زمین سکنی خواهند گزید، زیرا این گروه از خدا و عذاب او بیم داشتند».

خواسته های کافران به شکست انجامید. چه، آنان در زمین به ستمگری و قدرت طلبی پرداختند و به ناحق ادّعی برتری کردند و در برابر حقیقت ایستادند.

در روز رستاخیز دوزخ در انتظار آنان خواهد بود، دوزخی که هر کس بدان درآید آشامیدنیش چرک زخم است که جرعه جرعه آن را می نوشد بی آن که بتواند از گلوی خود پایین برد و ببلعد؛ و عوامل مرگ او را فرا می گیرد، اما مرگی در بین نیست، بلکه عذابهای سخت انبوه پیایی او را به سر حدّ مرگ می رسانند.

کردارهای کافران چون خاکستری است که تندبادی بر آن بوزد. آنان از آنچه کردند چیزی به دست نمی آورند. آیا این گمراهی آشکاری نیست؟ ۵/ آری، آفرینش آسمان و زمین بر پایه حق قائم است و گمراهی بر باطل است و از این رو



جایی در عالم هستی ندارد.

آسمانها و زمین و همه کاینات در ید قدرت خداست، اگر بخواهد کافران را از میان می برد و گروه دیگری را می آورد و این کار برای او سخت نیست، از این رو گردن کشی و ستیزه معنا ندارد.

### شرح آیات:

### اشاره

### ستمکاران را هلاک می کنیم

[۱۳]

معارضه کافران صورت دیگری به خود می گیرد و به تهدید مستقیم پیامبران می انجامد.

وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِرُسُلِهِمْ لَنُخْرِجَنَّكُمْ مِنْ أَرْضِنَا أَوْ لَتَعُوذُنَّ فِي مِلَّتِنَا

- کافران به پیامبرانشان گفتند: یا شما را از سرزمین خود می رانیم یا به کیش ما باز گردید. گفتند: «شما را از زمین خود بیرون می کنیم مگر آن که به دینی که بدان باور داریم باز گردید». بدین سان طبیعت زور و تهدید و قدرت پرستی خود را آشکار کردند و از حق رو گردانیدند.

آن گاه که سخن حق سودی نبخشد و کافر بستیزد، داعیان حق برای مقابله با باطل به نیرو متوسل می شوند، و چون پیامبران در مواجهه با کفار، پس از تحمل آزارها که در راه دین خداست، به نیروهای ذاتی خود تکیه نمی کنند، خداوند به یاری آنان می شتابد و با تمام وضوح به ایشان وحی می کند که قطعاً ستمکاران را هلاک خواهد کرد.

فَأَوْحَىٰ إِلَيْهِمْ رَبُّهُمْ لَنُهْلِكَنَّ الظَّالِمِينَ

- پس پروردگارشان به پیامبران وحی کرد که: ستمکاران را هلاک خواهیم کرد. «آیین خدا با همه پیامبران و اهل رسالت چنین است. آنان را به حال خود می گذارد تا با دشمنانشان به وسیله صبر و اراده ای که دارند مبارزه کنند تا آزموده شوند، اما چون مبارزه صورت جدی و حساس به خود گرفت، به یاری آنان می شتابد

خدا به پیامبران مژده داد که همراه با نابودی ستمکاران، آسایش و رحمت خود را شامل حال ایشان می کند.

۵/

وَ لَنْشِكُنَّكُمْ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِهِمْ

و شما را پس از ایشان در این سرزمین جای خواهیم داد.» لیکن همه مردم به کلام الاهی که حاکی از انذار و بشارت است باور ندارند، تنها کسانی آن را می پذیرند که از خدا می ترسند و به مقام و شأن او را باور دارند و می دانند که برای شهادت در برابر او می ایستند، و ادامه و استمرار پیروزی جز از راه استمرار اسباب آن یعنی ترس از خدا و شأن و عظمت او و نیز از هشدار و وعیدش میسر نیست.

ذَلِكَ لِمَنْ خَافَ مَقَامِي وَ خَافَ وَعِيدِ

-این از آن کسی است که از عظمت من و از وعده عذاب من بترسد.» [۱۵]

خداوند در برابر انقیاد مطلق که پیامبران به او داشتند، پیروزی را نصیب آنان کرده، امّا دشمنانشان، گمانها و آرزوها و کوششهایی که در راه رسیدن به مقصود به جا آوردند به سبب عناد آنها همه باطل شد.

وَ اسْتَفْتَحُوا وَ خَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ

-پیروزی خواستند و هر جبار کینه توزی نومید شد.» «تجبر» برتری جوایی و علوّ طلبی است که قابل وصف نیست و چون کسی را «جبار» خوانند او را ذم کرده اند، زیرا که وی علوّ را جز برای اشباع امیال برتری جوایی، به حق باشد یا به ناحق، نخواسته است، و «عنید» همین معنی را دارد که از قبول حق مدام امتناع می کند.

کیفری که خداوند برای عناد آنها قرار داده، دوزخ است. در آن جا جگرهایشان از عطش می سوزد و از آبی همچون چرکی که از زخم درمی آید سیراب می شوند.

مِنْ وَرَائِهِ جَهَنَّمُ وَ يُسْقَى مِنْ مَاءٍ صَدِيدٍ

-پشت سرش جهنّم است تا

در آن جا به جای آب چرک و خونس بخوراند.» و شاید این چرک زخم همان لعاب زبانهای ستیزه گر آنهاست که جز سخن باطل نمی گوید.

[۱۷]

آب را جرعه جرعه می نوشند، اما به آسانی از گلوهایشان پایین نمی رود، با این حال خواستار آن آبد، زیرا سخت تشنه اند.

۵/

يَتَجَرَّعُهُ وَلَا يَكَادُ يُسِيغُهُ وَيَأْتِيهِ الْمَوْتُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَمَا هُوَ بِمَيِّتٍ

جرعه جرعه آن را می نوشد و هیچ گوارای او نیست و مرگ از هر سو به او می تازد اما نمی میرد.» اما نمی میرند، زیرا در قیامت مرگی نیست.

وَمِنْ وَرَائِهِ عَذَابٌ غَلِيظٌ

و به دنبال آن عذابی سخت وجود دارد.»

### برنامه خدا در مدینت

[۱۸]

اعمال کافران بیهوده و باطل است، زیرا با سنتهای الهی سازگار نیست، مانند این است که کسی در بیابان راه را گم کند و به گامهای خود شتاب بخشد، آیا به مقصد می رسد؟! مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمَالُهُمْ كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ - مثل اعمال کسانی که به خدا کافر شده اند چون خاکستری است که در روزی طوفانی بادی سخت بر آن بوزد.» مراد روزی است که از آغاز تا انجام، بادهای سخت در آن بوزد. خاکستر چون پایه ای ثابت و پناهگاهی استوار ندارد در هوا پخش می شود، همچنین است عملی که از زمین اعتقاد راستین نشأت نکند و در پناه برنامه آسمانی قرار نگیرد.

لَا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلَيَّ شَيْءٌ

-توان نگه داشتن آنچه را که به دست آورده اند ندارند.» اساس جهان بر این است که آدمی از کوشش خود سود ببرد (لیس للانسان الا ما سعی)، اما کوششی که از خواهش نفس و تمایلات طبیعی و شهوات پیروی

ص: ۳۲۲

کند همچون خاکستر در معرض تند بادی است که هر ذره آن در جهتی می رود، حال آن که کوششی که در جهت تعالی باشد استمرار می یابد.

ذَلِكَ هُوَ الضَّلَالُ الْبُعِيدُ

-این است گمراهی بی انتها. همین است گمراهی سخت که دستاورد آن سودی ندارد، دستاوردی که بهترین ثمره عمر آدمی است.

۵/

[۱۹]

چرا عدالت الاهی برای دستاوردهای این گروه ارزشی نمی نهد؟ زیرا خداوند آسمان و زمین را بر حق یعنی بر پایه سنت ها و نظامها و طریقه ها آفریده است. هر کس آنها را بشناسد و به کار گیرد، به اندازه دستاورد خویش ارزش پیدا می کند و هر کس از روی هوا پرستی و گمراهی با آنها در آویزد، دستاورد او را ارزشی نمی نهند.

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ

-آیا ندیده ای که خدا آسمانها و زمین را به حق آفریده است؟ هر چیزی تابع نظام و آیینی است که از آن خارج نمی شود و تسخیر آن چیز جز از طریق همان نظام امکان پذیر نیست، و بعضی از نظامها آشکار است مانند نیروی جاذبه و قوانین فیزیکی و شیمیایی و اجتماعی، و برخی مبهم است که شرع آنها را بیان می کند مانند آثار نماز و زکات و ارث و مانند آن.

آدمی به ناچار باید از این نظامها پیروی کند و از طریق همان نظام به زندگی توفیق یابد و گرنه با گردن کشی و ستیزه و پیروی خواهشهای نفسانی و تسلیم شهوات شدن نمی توان توفیق یافت.

تو در این جهان محکومی نه حاکم، و باید این حقیقت را بشناسی.

آشکارترین شاهد حاکمیت الاهی این است که هر گاه بخواهد تو را از میان می برد و آفریده دیگری می آورد. تو چگونه حاکمی هستی که مالک نفس خود نیستی؟ چرا عناد، چرا گردن کشی؟ إِنْ يَشَأْ يُدْهِبْكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ - اگر بخواهد شما را می برد و مخلوقی تازه می آورد.

ص: ۳۲۳

خداوند به همه این کارها قادر است اما تو قادر نیستی.

وَمَا ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ

و این برای خداوند دشوار نیست.» این کارها برای خدا سخت و دشوار نیست. اگر تو گردن کنی، با تمام خواری هلاک می شوی و کسی سراغ تو را نمی گیرد و هلاک تو سبب رنج آن که تو را هلاک می کند (خداى تعالى) نخواهد بود.

۵/

### [سوره ابراهیم (۱۴): آیات ۲۱ تا ۲۷]

#### اشاره

وَبَرَزُوا لِلَّهِ جَمِيعًا فَقَالَ الضُّعَفَاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا فَهَلْ أَنْتُمْ مُغْنُونَ عَنَّا مِنْ عَذَابِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ قَالُوا لَوْ هَدَانَا اللَّهُ لَهَدَيْنَاكُمْ سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَجْرَعْنَا أَمْ سَبَرْنَا مَا لَنَا مِنْ مَحِيصٍ (۲۱) وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعَدَّكُمْ فَأَخْلَفْتُمْ وَمَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تَلُومُونِي وَوَلُّوا أُنفُسَكُمْ مَا أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ وَمَا أَنْتُمْ بِمُصْرِخِي إِنْ كَفَرْتُمْ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۲۲) وَأُدْخِلَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ تَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ (۲۳) أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ (۲۴) تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ (۲۵) وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ أُجْتِثَتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ (۲۶) يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ وَيَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ (۲۷)

۵/

ص: ۳۲۴



۲۱ [برزوا]

: «بروز» بیرون آمدن چیزی است از حالت پوشیدگی چنان که محسوس شود. «برز للقتال» یعنی برای جنگ بیرون آمد.

[تبعا]

: جمع تابع، مانند غیب جمع غائب.

[مغنون]

: بی نیاز کنندگان.

[أجزعنا]

: ناله و زاری به سبب اندوه، مقابل آن صبر است.

[محيص]

: گریز گاه و پناهگاه.

۲۲ [بمصرخکم]

: «اصراخ» پناه دادن به فریاد خواه.

: «استصرخنی فلان فأصرخته»: از من پناه خواست، پناهش دادم.

۲۶ [اجتت]

: از ریشه برانداخته شد.

ص: ۳۲۵

## خود را سرزنش کنید نه مرا

### اشاره

### رهنمودهایی از آیات:

در بخش پیشین خواندیم که کردار کافران همچون خاکستری در معرض تندباد است که نتیجه ای از آن به دست نمی آورند. در این بخش عَلت را بیان می کند و نیز، به عکس، ثبات کردار مؤمنان را یادآور می شود. چرا و چگونه؟ کافران به طاغوت و جبت (شیطان) می گروند، حال آن که آن دو نه از هدایت بهره ورنند و نه به خودشان وثوق دارند. طاغوت که صورت مجسم آن مستکبرانند، روز قیامت از پیروان خود بیزار می جویند و چون پیروان از ایشان یاری بخواهند و بگویند که «ما تابع شما بودیم، آیا می توانید اندکی از عذاب ما بکاهید؟» پاسخ می شنوند که خود ما همچون شما گمراه بوده ایم و توان دفع عذاب از خود را نداریم. اما جبت که صورت مجسم آن شیطان است، روز قیامت پیروان خود را سرزنش می کند و می گوید: «خدا به شما وعده حق داد و من وعده باطل، و من شما را به پیروی از خود مجبور نکردم، به دلخواه خود از من پیروی کردید، شما لایق سرزنش هستید نه من». آن گاه می افزاید: «نه شما مرا از عذاب می رهانید، نه من شما را، و اکنون با برائت از شرک شما و به عکس وعده های سابق خود می گویم ۵/ که عذاب دردناکی گریبان گیر ستمکاران است».

این چنین گمانها و آرزوهای کافران کور شد، اما مؤمنان به اجازه الهی در باغهایی جاودانی در آمدند که چشمه ها در آنجا جاری است. بهشتیان به یکدیگر سلام می دهند، به خلاف دوزخیان که جدال می کنند. عَلت ثبات کردارهای مؤمنان از آن روست که خدا آنها را ثبات می بخشد و مانند درختی خوب که ریشه اش

استوار و شاخه هایش بالا رفته باشد، میوه هایش دائمی است. حال آن که سخن و عقیده فاسد مانند درختی بد است که نه ریشه دارد و نه ثباتی. بدین سان خداوند اعمال مؤمنان را با عقیده نیک و ثواب استوار می کند، حال آن که گمراهان را به حال خود رها می کند. خدا بر بندگانش قاهر و مسلط است و هر چه خواهد کند بی آن که مورد سؤال قرار گیرد اما بندگان مسئولند.

## شرح آیات:

### اشاره

### گفتگوی ضعفا با مستکبرین

[۲۱]

چون آدمی پیرو حق باشد، خدا ضامن عمل اوست، اما اگر از مستکبری که بهتان و دروغ به خدا می بندد پیروی کند، چه کسی در روز قیامت، آن گاه که مستکبر و مستضعف هر دو در یک صف در برابر خدا می ایستند، عمل او را ضمانت خواهد کرد؟ وَ بَرَزُوا لِلَّهِ جَمِيعًا فَقَالَ الضُّعَفَاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا فَهَلْ أَنْتُمْ مُعْتَدُونَ عَلَيْنَا مِنْ عَذَابِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ - همه در پیشگاه خدا حاضر آیند. ناتوانان به آنان که گردنکشی می کردند گویند: ما پیرو شما بودیم آیا اکنون می توانید ما را به کار آید و اندکی از عذاب را از ما دفع کنید. یعنی ضعفا به مستکبران زورمند که خود را از مردم برتر می شمارند می گویند: آیا ضامن اعمال ما می شوید، اما مستکبران نه فقط به گمراهی خود اعتراف می کنند بلکه به این مسئله اقرار دارند که گردن کشی آنان غلط بزرگی بوده است.

قَالُوا لَوْ هَدَانَا اللَّهُ لَهَدَيْنَاكُمْ سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَجْرَعْنَا أَمْ صَبَرْنَا مَا لَنَا مِنْ مَحِيصٍ

- گویند: اگر خدا ما را هدایت کرده بود ما نیز شما را هدایت می کردیم.

حال ما را راه خلاصی نیست، برای ما یکسان است چه بی تابی کنیم چه شکیب ورزیم. یعنی جزع کنیم یا نکنیم، از عذاب خدا رها نتوانیم شد.

ص: ۳۲۷

اما شیطان که در واقع ندای درونی است که در دل آدمی وسوسه می کند و او را می فریبد، هموست که پدرمان آدم را فریب داد و از بهشت بیرونش آورد و همان ابلیس است که گردن کش و مستکبر شد و بر فریفتن بشر مصمم گردید و سرانجام خلاف وعده کرد، و قبلا چنین می پنداشت که زورمند است و پیروان خود را پناه خواهد داد، اما اینک آنها را سرزنش می کند.

وَ قَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعَدَ الْحَقُّ

چون کار به پایان آید شیطان گوید: خدا به شما وعده داد و وعده او درست بود. شیطان گفت: «خدا شما را وعده راستین کرد، وعده ای که شواهد و دلایلی عقلی و علمی برای صدق آن وجود دارد».

وَ وَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ

و من نیز به شما وعده دادم ولی خلف وعده کردم. وعده های شیطان یک مشت آرزوها و خوابهایی متناسب با شهوات آدمی است که شبیه توجیهات فرهنگی است که افراد تن آسان و ملل عقب مانده بدان دست می یازند همچون به انتظار آینده نشستن بی کار و کوشش و انداختن مسئولیت به گردن زمانه یا دست کم به دوش دیگران مردگان یا زندگان.

وَ مَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تَلُومُونِي وَ لُومُوا أَنْفُسَكُمْ

و برایتان هیچ دلیل و برهانی نیاوردم جز آن که دعوتتان کردم، شما نیز دعوت من اجابت کردید پس مرا ملامت نکنید، خود را ملامت کنید. اساس وسوسه هایی که شیطان در آدمی می اندازد، بر این است که وی بداند که شیطان در کارهای او مؤثر است و این کار یا آن کار که صورت می گیرد قضای حتمی است. شیطان اشیا، رویدادها و اشخاص را در نظر او می آراید تا آن که او خود را در برابر آنها کوچک می بیند و اراده اش ناتوان می شود. ۵/ مثلا به او می گوید: «تغییر سنت آبا و اجداد محال است؛ تغییر اوضاع سیاسی یا اقتصادی از توان ما خارج است؛ مخالفت فلان امیر یا فلان گردن کشی غیر ممکن است؛

چگونه قطعه چوبی که گذشت سالها آن را فرسوده باشد بر پا تواند ایستاد؟! چگونه زمانه دگرگون می شود در حالی که سلطان آن را تباه کرده است؟ تو چستی و چه می توانی بکنی؟! روز قیامت شیطان اعتراف می کند که این سخنانی که گفته است فریب کاری بوده و اراده انسان است که واقعیت را می سازد و نیرو و قدرت تنها از خداست و کافران را پناه نمی دهد و خود نیاز به پناه ندارد.

مَا أَنَا بِمُصْرِحِكُمْ وَمَا أَنْتُمْ بِمُصْرِحِي إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ

نه من فریادرس شمایم، نه شما فریادرس من. از این که مرا پیش از این شریک خدا کرده بودید بیزارم. شیطان می گوید: «نه من فریادرس شما هستم و نه شما فریادرس من هستید. من منکر «اشراک» شما هستم.» «اشراک» یعنی اعتقاد به این که کسی یا چیزی بجز خدا معبود نامغلوب است، و چنین معبودی وجود ندارد، بلکه همه چیز منقاد خدا و نیز کسی است که بر او توکل کند.

إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ

زیرا برای ستمکاران عذابی است دردناک. اساس توجیحات سلب اراده بشر و بزرگ جلوه دادن عوامل بیرونی است.

نشانه آشکار توجیه سلب مسئولیت فرد در برابر گناهان است. از این رو شیطان تأکید می کند که روز قیامت ستمکاران دچار عذابی دردناک خواهند بود. پس هرگز از مسئولیات خود نمی توانند بگریزند.

**مؤمنان به بهشت در آمدند**

[۲۳]

امّا مؤمنان پاداش کردارهای نیکوی خود را از خدا می گیرند. اینان وعده های یکدیگر را تصدیق کردند و از این رو به یکدیگر القاء سلام می کنند، به عکس گروهی که به یکدیگر لقب های بد دادند و از یکدیگر تبرّی جستند.

۵/

وَأَدْخَلَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا

ص: ۳۲۹

الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ تَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ

- کسانی را که ایمان آورده اند و کارهای شایسته کرده اند به بهشتهایی که نهرها در آن جاری است در آورند. به فرمان پروردگارش در آن جا همیشه بمانند و به سلام یکدیگر را تحیت گویند. « زیرا این جاودانگی به اذن خدا و از سوی اوست و خدا آن را وعده کرده است و خلاف نمی کند.

### سخن نیکو و سخن بد

[۲۴]

چرا باد بر دستاوردهای کافران تند می وزد و آنها را می اندازد؟ زیرا بر ریشه های استوار قرار نگرفته است. چون عقیده آدمی بر پایه دانش استوار گردد و اراده او در برابر خواهشها و جامعه ضامن آن عقیده باشد سخنهای او مبتنی بر حق می شود؛ تهدید و ترغیب، عسر و حرج او را دگرگون نمی کند، عینا مانند درختی سودمند که ریشه هایش در زمین فرو رفته و شاخه هایش به سوی آسمان کشیده شده باشد.

أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ

- آیا ندیده ای که خدا چگونه مثل زد؟ سخن پاک چون درختی پاک است که ریشه اش در زمین استوار و شاخه هایش در آسمان است. [۲۵]

دلیل دیگر آن که عقیده استوار ریشه های استوار دارد و آدمی آن را با همگی توان خود حفظ می کند. از این رو دارای ثمرات بسیار، اعمال صالحه و سخنان خوب و رفتار نیک خواهد بود.

تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ ۝ بِإِذْنِ رَبِّهَا

- به فرمان خدا هر زمان میوه خود را می دهد. و این امر به اجازه خدا و با توکل بر او میسر است.

وَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ

- خداوند برای مردم مثلها می آورد، باشد که پند گیرند.

مثلهایی که خدا می زند برای یاد آوری مردم است. از راه تشبیه شئون بشری به طبیعت مخلوق، خرد آدمی به کنه حقایق راه می یابد. فرقی نمی کند که این درخت نخل یا درختی خیالی یا گمنام یا حتی مراد شجره طیبه پیامبر (ص) و خاندان پاک او باشد، چنان که در روایات بسیاری آمده است؛ زیرا هدف شناختن امری است که ثبات عقیده راستین همراه با بارور و پر ثمر بودن آن را به طور قطع بیان کند.

[۲۶]

اما سخن بد، یعنی نفسی که بر عقیده استواری نیست، همانند درخت بدی است که نمی تواند در زمین قرار یابد و میوه هم ندارد.

وَ مَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ

و مثل سخن ناپاک، «کلمه» در قرآن اشاره به محتوا و نه به لفظ است، چنان که کلمه الله «کن فیکون» اشاره به اراده والای خداست، و «عیسی» صورت مجسم «کن فیکون» است و به همین جهت «کلمه الله» خوانده شده است.

کلمه بد یعنی اندیشه بد و باطل که از آن به «کلمه» تعبیر شده است و از سیاق عبارت پیدا است که مراد شریک قرار دادن بر خدا برای گمراه کردن مردم جَعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِهِ است.

۵/

كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ

چون درختی ناپاک است که ریشه در زمین ندارد و بر پا نتواند ماند. برخی از اجتماعات گمراه قبیله‌گی یا حزبی شبیه این درخت خبیثه اند مانند بنی امیه در تاریخ و حزب بعث کنونی.

**سخن ثابت و استوار**

[۲۷]

سخن پاک کلمه توحید است که خداوند مؤمنان را بر آن استوار می کند و در دژ آن پناه می دهد تا آن که امیال شهوانی بر آنان نتازد و تند باد فشارها آنان را نجنباند. نه تشویق توانگران مرفه می تواند و نه تهدید مستکبران که مؤمنان را از پایگاههای استوار در دفاع از حق و عزت خود بیرون کند.

ص: ۳۳۱

يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ

□  
خدا مؤمنان را به سبب ایمان پایدارشان در دنیا و آخرت پایدار می دارد.» در حدیث آمده است: «کلمه لا- اله الا- الله حصنی، فمن دخل حصنی امن من عذابی» و نیز در دعا: «بسم الله کلمه المعتصمین و امان المتحرّزين».

نفس آدمی ناتوان است و شیطان و خواهشهای نفسانی و دشواریهای زندگی فشارهای خود را بر او وارد می کنند؛ اگر ایمان به خدا و نیز توجه به این که خدا رقیب و شاهد بر اوست و همچنین اعتماد به وعده و نصرت الاهی و توکل بر توانش او در برابر حمله طاغیان و حيله مکاران نباشد نفس فرو می ریزد. از این روست که مؤمنان این دعا را تکرار می کنند: «اللهم اعنی علی نفسی بما تعین الصالحین علی انفسهم».

۵/ اما ستمکاری که به حقوق دیگران دست می یازد و بنیاد زندگی خود را بر ستم می نهد، بقایای نوری را که در دل دارد، از دست می دهد و هر قدر بیشتر تلاش کند توبه از او دورتر و نفسش به فساد مایل تر می شود.

□ □  
وَ يُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ وَ يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ

و ظالمان را گمراه می سازد و هر چه خواهد همان کند.» ۵/

[سوره ابراهیم (۱۴): آیات ۲۸ تا ۳۴]

اشاره

□ □  
أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا وَ أَحْلَوْا قَوْمَهُمْ دَارَ الْآلِوَارِ (۲۸) جَهَنَّمَ يَصِيلُونَهَا وَ بُسَسَ الْقَرَارُ (۲۹) وَ جَعَلُوا لِلَّهِ أُنْدَادًا لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِهِ قُلْ تَمَتَّعُوا فَإِنَّ مَصِيرَكُمْ إِلَى النَّارِ (۳۰) قُلْ لِعِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا يُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ يُنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَ عَلَانِيَةً مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعَ فِيهِ وَ لَا خِلَالَ (۳۱) اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ وَ سَخَّرَ لَكُمْ الْفَلَكَ لِتَجْرِيَ فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَ سَخَّرَ لَكُمْ الْأَنْهَارَ (۳۲) وَ سَخَّرَ لَكُمْ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ دَائِبِينَ وَ سَخَّرَ لَكُمْ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ (۳۳) وَ آتَاكُمْ مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ وَ إِنْ تَعَدَّوْا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ (۳۴)

ص: ۳۳۲



## معنای واژه ها

۲۸ [احلوا]

«احلال» نهادن چیزی است در جایی، یا به مجاورت در صورتی که جسم باشد و یا به مداخله اگر از قبیل اعراض باشد.

[البوار]

:هلاک.

۳۱ [خلال]

:جمع خله دوستیها.

۳۳ [دائین]

«دؤوب» انجام گرفتن کاری یا پدید آمدن حالتی بنا به عادت جاری.

[اجنبی]

:مرا دور گردان.

## رابطه شکر با نماز و زکات

### اشاره

### رهنمودهایی از آیات:

چنان که خداوند مؤمنان را به سبب ایمانشان استوار می کند، گمراهی ستمکاران نیز ناشی از خود ایشان است. نمی بینی که چگونه نعمت توحید و نعمت

رسالت و سایر نعم معنوی و مادی خدا را به سبب کفر و ناسپاسی به نعمت بدل می کنند؟! این ستمکاران پیروان خود را به نابودی می کشانند و به دوزخ که در آتش آن می سوزند و نیز به قرارگاه بد سوق می دهند. آنان نعمت را به نعمت بدل می کنند، چرا که شریکانی برای خدا می تراشند از قبیل قدرتهای ظالم و علمای سوء و به وسیله آنها مردم را از ایمان به خدا باز می دارند. پایان کار آنان آتش دوزخ است.

شکر نعمت توحید در واقع نیایش به خدا برای تحکیم رشته های ایمان و نیز انفاق بر محرومان در نهان و آشکار و همچنین ترس از شما روز قیامت است که خرید و فروش و دوستی در آن نخواهد بود.

چرا خداوند را سپاس نگوئیم؟ اوست که آسمانها و زمین را آفریده؛ آب را از آسمان فرود آورد و میوه هایی گوناگون را که روزی با برکت ماست پدید آورد؛ بادها به اراده او کشتیها را در ۵/ دریا حرکت دادند؛ نهرها را پدید آورد و بالاتر از اینها خورشید و ماه به فرمان او همواره در کارند؛ و نیز روشنائی و تاریکی و هزارها بلکه میلیونها نعمت را که بیرون از شمار است به ما ارزانی داشت تا به رفاه و تکامل برسیم. اما آدمی ستمکار و طغیانگر و کافر نعمت است و از این رو همانند شجره خبیثه است که از زمین کنده می شود و نمی تواند پایدار باشد، چنان که در بخش پیشین گذشت.

### شرح آیات:

### اشاره

### ستمکاران پیروان خود را به نابودی می کشانند

[۲۸]

مقصود از نعمتهایی که خداوند به مردم داده، این است که در صورت رسیدن به اهداف خود شکر گزار باشند و در زندگی معنوی مایه تکامل و هدایت و طبع بلند آنان گردد، حال آن که برخی از پیشوایان کفر به فساد در زمین می کوشند؛ به جای آن که از طعام بهره برند تلف اش می کنند و به جای آن که درماندگان و فقیران را اطعام کنند، طعام را وسیله استعباد و خوار کردن مردم قرار می دهند، و به جای آن که نعمت سبب آرامش و رضای خاطر آنان باشد، طغیان و حرص و

ص: ۳۳۴

اسراف، و در پی آن اضطراب و ترس ایشان را می افزاید، و بدین سان نعمت خدا را به کفر بدل می کنند.

□  
أَلَمْ تَرِ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا

-آیا ندیده ای آن کسانی را که نعمت خدا را به کفر بدل ساختند.» بارزترین نمونه نعمت، نعمت رسالت است که آن را نپذیرفتند و رؤسا و پیروان و خدمه کفر هم چنان منکر رسالت اند، و تنها این نعمت نیست که انکارش می کنند، نعم دیگری نیز هست که آنها را وسیله کفر قرار می دهند، همچون نعمت سلطه و رفاه و سلامت و امن. اینان پیروان خود را در وادی هلاکت می اندازند و ضعفا را در دشمنی با صاحبان رسالت رهبری می کنند.

۵/

□  
وَ أَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبُورِ

-و مردم خود را به دیار هلاک بردند.» شکست از آن رؤسای کافران خواهد بود، اما اینان لشکری از مستضعفان را به دنبال خود می کشند و تلخی شکست را به آنان می چشانند.

[۲۹]

این عقوبت در دنیاست، اما در آخرت همگی به دوزخ می روند.

□  
جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا وَ بِئْسَ الْقَرَارُ

-به جهنم، آن قرارگاه بد، داخل می شوند.» [۳۰]

رؤسای کافران برای تقویت سلطه طاغوتی خود بر مردم و برای این که باطل آراسته را در برابر منطق حق قرار دهند، مردم را به بت های باطل می خوانند، گاهی پرچم نژاد پرستی و تعصب قومی را بر می اندازند و گاهی نام پدران پیشین را فریاد می زنند و زمانی از سرزمین یا زبان یا وطن سخن می گویند یا از امتی و رفاه دم می زنند؛ همه اینها برای این است که مردم را از توحید که والاترین ارزش معنوی انسان است باز دارند.

□  
وَ جَعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِهِ

-برای خدا همتایانی قرار دادند تا مردم را از راه او گمراه سازند.» و هدف آنان از همه این کارها بهره مندی از لذایذ دنیای پست است. اما نعمتها تا کی ادامه می یابد؟ جز این است که مدت کوتاهی ادامه خواهد داشت؟

ص: ۳۳۵

قُلْ تَمَتُّعُوا فَإِنَّ مَصِيرَكُمْ إِلَى النَّارِ

-بگو: اکنون بهره مند گردید که سرانجامتان آتش است.»

### شکر حقیقی

[۳۱]

اما آنان که به رسالت باور دارند، نعمت رسالت را سپاس می گزارند:

اولاً: با گزاردن نماز و بارور کردن روح ایمان به خدا تا ثبات و پایداریشان افزون تر شود.

ثانیاً: با انفاق که به نوبت خود نعمتها را افزون می کند.

۵/

قُلْ لِلْعِبَادِ الَّذِينَ آمَنُوا يُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً

-به بندگان من که ایمان آورده اند بگو تا نماز بگزارند و از آنچه روزیشان داده ایم نمان و آشکارا انفاق کنند.» انفاق ابعاد گوناگونی دارد: انفاق دانش به یاد دادن آن، انفاق مقام و منزلت با بذل آن و انفاق توانش با همیاری با بدبختان که همه سبب افزونی نعمت می شود، اما احسان و بخشش نهانی ضامن یک دلی و احسان آشکار راه مبارزه با کافران است.

مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعَ فِيهِ وَلَا خِلَالَ

-پیش از آن که روزی فرا رسد که در آن نه خرید و فروختی باشد و نه هیچ دوستی.» در روز قیامت عوض بدل کردن و بده و بستان وجود ندارد و شفاعت دوستان نیز سودی نمی بخشد.

### توالی نعمتها

[۳۲]

چرا به نعمتها کافر می شویم؟ چرا خدا را باور نداریم و سپاس نمی گزاریم؟ آیا از رحمت او بی نیازیم؟ بزرگ ترین نعمتها آفرینش نخست و سپس نعمت مسخر کردن آسمانها و زمین برای ما به جهت بهره مندی از آنهاست؛ و اگر بهره مندی دشوار باشد یا از این کار به سبب نادانی یا ناتوانی عاجز باشیم

کیست که استفاده از آنها را برای ما مقدر کند؟ اَللّٰهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ وَ اَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَآءً فَاَخْرَجَ بِهٖ مِنَ الشَّجَرٰتِ رِزْقًا لَّكُمْ - خداست که آسمانها و زمین را آفرید و از آسمان باران نازل کرد و بدان باران برای روزی شما میوه ها رویانید.» به طبیعت با نگاهی تازه و عبرت آموز بنگر، آیا به جز نعمتهایی که پیرامون توست چیزی می بینی. / ۵ چرا باران، نعمت و رحمت الهی، که از آسمان می بارد دل تو را بر نمی انگیزد؟ کیست که میلیونها تن آب دریا را پس از تصفیه و تبخیر به آسمان می برد و آن را با اکسیژن هوا و با نیتروژن رعد می آمیزد و در هر سویی پخش می کند؟ کیست که انواع نمکها و نیز حاصل خیزی و دانه ها را در زمین می نهد تا به یاری بارانها به میوه های گوناگون تحوّل یابد؟ وَ سَخَّرَ لَكُمْ الْفُلْمَكَ لِتَجْرِيَ فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ - و کشتیها را رام شما کرد تا به فرمان او در دریا روان شوند.» آیا کشتیها در دریاها به فرمان تو حرکت می کنند؟ اگر بادهای بایستند و خیزش امواج نباشد کشتیها می توانند به سوی مقصد روانه شوند؟ وَ سَخَّرَ لَكُمْ الْاَنْهَارَ - و رودها را مسخّر شما ساخت.» [۳۳]

خورشید که بسیار بزرگ تر از زمین ماست و ماه که کوچک تر از آن است، هر دو با نظام معینی بالای سیاره ما همراه با روشنایی و جاذبه خود در حرکت اند، چه کسی آنها را به تسخیر ما آورده است؟ آیا سپاس نگراریم؟ وَ سَخَّرَ لَكُمْ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ دَآئِبَيْنِ وَ سَخَّرَ لَكُمْ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ - و آفتاب و ماه را که همواره در حرکتند رام شما کرد و شب و روز را مسخّر شما گردانید.» آن گاه که تاریکی همه جا را می گیرد زمان خواب و آرامش است و چون روشنی روز فرا می رسد وقت زندگی و حرکت است.

[۳۴]

با این که همه خواسته ها و آرزوهای بشر عادتاً بر آورده نمی شود، اما میان آنها با عطای خدای سبحان تناسبی هست. به اندازه ای که به خدا امیدوار

ص: ۳۳۷

باشی و از او بخواهی نعمتهای خود را به تو می بخشد.

وَ اتَاكُمْ مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ

و هر چه را از او خواسته اید به شما ارزانی کرده است.» در تنگناها و تیرگیها به گشایش و فراخی می رسی: اَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ ۝۵ إِذَا دَعَاهُ وَ يَكْشِفُ السُّوءَ؟ - و هنگامی که کشتی آرزوهایت شکست، به ساحل رحمت الاهی می رسی که می گوید: وَ إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ در اینجاست که آرزوها را برآورده می بینی و خطاب به پروردگار می گویی: «خدایا، خواسته ها و آرزوها تنها به دست تو بر آورده می شود و همتها و اراده ها همه از توست و خردها به هر چیزی راه پیدا می کنند جز تو. امید من تویی، پناه من هم تویی.» (۱)

نعمتهای خدا را نمی توان شمار کرد، آری، اگر درختان قلم باشد و دریاها مرگب، آب دریاها تمام می شود و «کلمات» (اراده های) خدا پایان نمی گیرد.

وَ إِن تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا

و اگر نعمتهای خدا را شماره کنید به شماره در نمی آید.» از میلیاردها سلول تن آدمی هر سلولی نعمت بزرگی است که قلم از نوشتن عظمت آن ناتوان است، پس کدام یک از نعمتها را می شماری؟ آیا می بینی که آدمی چگونه با کفر نعمت به خویشتن ستم می کند.

إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ

- که آدمی ستمکار و کافر نعمت است.» بیشتر مردم با کفر نعمت به خود و دیگران ستم می کنند: نعمت زبان را وسیله رسوا کردن و بهتان زدن، نعمت دست را وسیله تاختن و تجاوز، نعمت مال را وسیله بخل و رفاه طلبی و برتری جویی، و نعمت توانش را وسیله استکبار و سلطه جویی و دیکتاتوری قرار می دهند و بدین سان به نعم الاهی کافر می شوند و از آنها در تحقق اهداف ارزشمند بهره نمی برند در حالی که اگر بهره ببرند عملاً شاگرد

ص: ۳۳۸

## [سوره ابراهیم (۱۴): آیات ۳۵ تا ۴۱]

## اشاره

وَ إِذْ قَالَ اِبْرٰهِيْمُ رَبِّ اجْعَلْ هٰذَا الْبَلَدَ اٰمِنًا وَّ اجْنُبْنِي وَّ بَنِيَّ اَنْ نَّعْبُدَ الْاَصْنَامَ (۳۵) رَبِّ اِنَّهُمْ اضَلَّلَنَّا كَثِيْرًا مِّنَ النَّاسِ فَمَنْ تَبِعَنِىْ فَاِنَّهٗ  
 مِّنِّىْ وَّ مَنْ عَصٰنِىْ فَاِنَّكَ عَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ (۳۶) رَبَّنَا اِنِّىْ اَسْتَكِنُكَ مِنْ ذُرِّيَّتِيْ بِوَادِ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيْمُوا الصَّلٰةَ  
 فَاجْعَلْ اَفْئِدَةً مِّنَ النَّاسِ تَهْوٰى اِلَيْهِمْ وَّ ارْزُقْهُمْ مِّنَ الثَّمَرٰتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُوْنَ (۳۷) رَبَّنَا اِنَّكَ تَعْلَمُ مَا نُخْفِيْ وَّ مَا نُعْلِنُ وَّ مَا يَخْفٰى  
 عَلٰى اللّٰهِ مِنْ شَيْءٍ فِى الْاَرْضِ وَّ لَا فِى السَّمٰوٰتِ (۳۸) الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِىْ وَهَبَ لِيْ عَلٰى الْكِبَرِ اِسْمَاعِيْلَ وَّ اِسْحٰقَ اِنَّ رَبِّىْ لَسَمِيْعُ الدُّعٰءِ  
 (۳۹) رَبِّ اجْعَلْنِيْ مُقِيْمَ الصَّلٰةِ وَّ مِنْ ذُرِّيَّتِيْ رَبَّنَا وَّ تَقَبَّلْ دُعٰءِ (۴۰) رَبَّنَا اغْفِرْ لِيْ وَّ لِوَالِدِيْ وَّ لِلْمُؤْمِنِيْنَ يَوْمَ يَقُوْمُ الْحِسَابُ (۴۱)

## معنای واژه ها

[۳۷] بواد]

دامنه کوه بزرگ، نهرهای بزرگ را نیز «وادی» می خوانند زیرا کناره های آنها همچون کوه است، کلمه «دیه» نیز با «وادی» هم‌ریشه است و به معنی مال انبوه که در کاری مهم صرف می شود.

ص: ۳۳۹

## اشاره

## رهنمودهایی از آیات:

خداوند اعلام کرد که هر که شاکر باشد عطای خود را بر او می افزاید و هر که کافر باشد دچار عذابش می کند و در اینجا نمونه ای از انسان شاکر، ابراهیم، را که کسی در شکر و انقیاد به پایه او نمی رسد، مثال می زند و در آیات بعدی سرانجام کافران را یادآور می شود.

پروردگار جهان وعده داد که پیامبران خود را یاری کند، زیرا آنان خدا ترس بودند. اینک ابراهیم دست خود را با تضرع به سوی خدا بلند می کند که مگه را بلد آمن کند؛ دارای حرمت ظاهر باشد و باطنا از بت هایی که موجب گمراهی بسیاری از مردم شدند پاکیزه گردد. خدا اجابت کرد و حقیقت و پیروی پیامبران مقیاس گردید: هر کس پیرو ابراهیم شد از اوست و هر که نافرمانی کرد تنها رحمت الاهی می تواند که به اذن خدا نجاتش دهد نه خویشاوندی با ابراهیم.

آن گاه که ابراهیم برخی از فرزندان خود را در صحرای بی آب و علف حجاز سکونت داد و نسبت به خدا اظهار انقیاد کرد از او خواست که به گزاردن نماز، چنان که شاید، توفیق دهد و ۵/ وی و خاندانش را قبله دلها کند و میوه هایی نصیب ایشان کند، همه آنها در راه این هدف بود که خدا را سپاس گزارند و از نعمتها در راه آسایش جسم و روح بهره برند و خدا را شاهد اعمال خود گیرند، خدایی که نهان و آشکار را می داند و هیچ چیز در آسمان و زمین بر او پوشیده نیست.

خدا خواسته ابراهیم را اجابت کرد. همان خدایی که در کبر سن اسماعیل و اسحاق را به او بخشید و شنونده دعاست، و اجابت از آن رو بود که ابراهیم



سپاسگزار باشد و نماز گزارد و فرزندانش را بدان فرا خواند و از خدا برای خود و پدر و مادر و مؤمنان آمرزش بخواهد تا پیوند ایمانی او نیرومند گردد چرا که پیوند خانوادگی چندان قوی نیست، و همچنین از روز حساب بترسد.

این بود حضرت ابراهیم که پیشوای سپاسگزاران بود، آیا نباید مانند او باشیم؟

## شرح آیات:

### اشاره

### استقلال اندیشگی

[۳۵]

مکه دست کم در طول ۶۴ سده شهری ایمن بود به برکت دعای این پیر که از خود و پیوندهای نسبی برید و جگر گوشه خود اسماعیل و مادرش را در سرزمین خشک رها کرد تا بیت خدا را بسازد و در برابر حملات مادی و فرهنگی شیاطین، آرامش و ایمنی بر او سایه اندازد.

وَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا وَ اجْنُبْنِي وَ بَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ

و ابراهیم گفت: ای پروردگار من! این سرزمین را ایمن گردان و مرا و فرزندانم را از پرستش بتان دور بدار. «آیا استقلال نظامی در حالی که مسلمانان تحت سلطه فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی باشند سودی خواهد داشت؟ اگر تو خود را از یک فرد اروپایی فروتر بدانی و او را به سروری خود پذیری یا گمان کنی که آل فلان فرمان روا و حاکم بر تو باشد بی آن که تو آنان را برگزیده باشی یا بتوانی ردشان کنی؟ یا خیال کنی که مارکسیسم و سردمداران آن نزد تو از ۵ پرستش خدا برترند آیا استقلال اندیشه می تواند فایده ای داشته باشد؟ بدترین انواع بردگی سیطره نظامی است و از این روست که ابراهیم از خدا خواست که مکه را از این سیطره ایمن بدارد و خدا اجابت کرد و بارزترین مظاهر اجابت دعا هلاک یاران فیل بود که خداوند بلد حرام (مکه) را از غلبه نظامی نگاه داشت و همان است که خدا طاغوتش نامید.

ص: ۳۴۱

امّا بت های بردگی فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی خطرشان نهانی است و خدا دعای ابراهیم را در این مورد پذیرفت، زیرا با آزادی بشر در دنیا که خدا مقدر کرده است منافات دارد.

[۳۶]

از سوی دیگر نیرومندترین سلاح ابلیس (جبت) و پرستش بت ها این است که فرد ضرورت هماهنگی اجتماعی را قویاً احساس می کند (می خواهد هم رنگ جماعت باشد)، از این رو ابراهیم (ع) تأکید کرد که بت ها بسیاری از مردم را گمراه کرده اند و این تأکید از آن رو بود که آدمی بداند که پیروی از مردم غالباً پیروی از گمراهی است تا فریب «کثرت» را نخورد و با آن مبارزه کند.

رَبِّ إِنَّهُمْ أَضَلُّنَ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ □

ای پروردگار من! اینها بسیاری از مردم را گمراه کرده اند. بت ها به صورت نیروهای اجتماعی فرهنگی یا اجتماعی و سیاسی ظاهر می شوند و شاید از این جهت باشد که ضلالت به آن عوامل نسبت داده شده و «اضللن» به صیغه جمع مؤنث غایبه آمده نه «اضلت» به صیغه مفرد مؤنث، که اگر مراد از بت ها، سنگها و چوبهای پرستیده شده می بود، مناسب تر می نمود.

نکته دیگر این که قریش چون در مقابل بت ها سر تسلیم فرود آوردند خود را فریب دادند و موضع ضعیف خود را در برابر توحید چنین توجیه کردند که فرزندان ابراهیم اند و زیانی متوجه آنان نیست چنان که بنی اسرائیل کردند، از این رو بود که ابراهیم از آنان بیزار می نمود.

فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي وَ مَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ □

-پس هر کس از من پیروی کند از من است و هر کس فرمان من نبرد، تو آمرزنده و مهربانی. «۵/ شاید این که ابراهیم نگفت «من عصانی فَإِنَّ عَذَابَكَ شَدِيدٌ» به این سبب باشد که سخنش بوی خود خواهی ندهد و چنین تلقی نشود که وی سبب عذاب کردن است.

ص: ۳۴۲

ابراهیم پیامبری است که عمر خود را در کوشش برای توحید به سر برده است، اما گروه اندکی دعوت او را پذیرفته اند و آن گاه که وی سالخورده شده، خداوند کسانی را مقرر کرده که دعوت او را پی گیرند. اینک به وی فرمان می رسد که فرزندان را در بیابانی خشک بنشانند، و او با سپاسگزاری از خدا می پذیرد و هدف او جز این نبود که پس از او مشعل توحید را فروزان نگاه دارند، و از این رو درباره فرزندان دو چیز از خدا می خواهد:

۱- کاری کند که دل‌های مردم به سوی آنان جلب شود و به جهت محبت مردم به آنان، به تعالیم الهی گوش فرا دهند؛ ۲- از کفاف معیشت برخوردار باشند و نیز میوه‌هایی نصیب آنان کند تا دنیا جویی مانع تبلیغ حقایق نباشد.

رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بُوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ

- ای پروردگار ما! برخی از فرزندانم را به وادی بی هیچ کشته‌ای نزدیک خانه گرامی تو جای دادم. ابراهیم به فرمان خدا هاجر و اسماعیل، پسر شیرخواره او را، در سرزمین مکه که در آن روزگار خشک و لم یزرع بود رها کرد.

رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ فَاجْعَلْ أَفْنَدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ

- ای پروردگار ما! تا نماز بگزارند. دل‌های مردمان چنان کن که هوای آنها کند.

این آیه نشان می دهد که هدف از حج خانه خدا تنها این نیست که برای خضوع در برابر پروردگار گرد سنگ‌هایی چسبیده بهم طواف کنند، بلکه افزون بر آن پیرامون اولیای کعبه فراهم آیند. این اولیا وارثان ابراهیم و حاملان مشعل رسالت و پیشوایان حقیقت و عالمان خدایی، امنای حلال / ۵ و حرام او و دنباله رشته رسالت اند و راه پیامبران را ادامه می دهند، درود خدا بر آنان باد.

وَ ارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ

- و از هر ثمره‌ای روزیشان ده،

باشد که سپاس گزارند.» مراد شکر مردم از برای نیل به حج است و نیز شکر این که خدمت به حاجیان نصیب آنان شده و همچنین راهنمایی ایشان و تسلیم نشدن به فشارهای مهاجمین فرهنگی.

### چگونه خدا را سپاس گزاریم؟

[۳۸]

شایسته است که شکر خدا خالصانه باشد و خدمت به حاجیان از توجه به خدا و دعای او عاری نباشد و سقایت حاجیان و عمارت مسجد وسیله نازش و علو طلبی نگردد و سرانجام آداب و مقررات حج پوست خالی نباشد، بلکه وسیله تقرب و بازگشت به خدای سبحان گردد.

رَبَّنَا إِنَّكَ تَعْلَمُ مَا نُخْفِي وَمَا نُعَلِنُ وَمَا يَخْفَى عَلَى اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ

-ای پروردگار ما! هر چه را پنهان می داریم یا آشکار می سازیم تو بدان آگاهی و بر خدا هیچ چیز در زمین و آسمان پوشیده نیست.» [۳۹]

ابراهیم دوباره به یاد فرزندان که نعمت الاهی هستند می افتد، شاید از آن رو که در روزگار رسول اکرم (ص) همه اهل مکه از فرزندان اسماعیل بودند و این به برکت استجابت دعای ابراهیم بود، پس چرا این مردم به نعمت خدا ناسپاسی می کنند و اصل و تبار خود را از یاد می برند؟! الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ إِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبِّي لَسَمِيعُ الدُّعَاءِ -سپاس خدایی را که در این پیری اسماعیل و اسحاق را به من عطا کرد. پروردگار من دعاها را می شنود.» اگر ما نیز خدا را سپاس گزاریم و او را فرا خوانیم، دعای ما را اجابت می کند چنان که دعای پدرمان ابراهیم (ع) را اجابت کرد.

۵/

[۴۰]

ابراهیم نماز گزار بود و بزرگواری و عظمتش به نماز بود، ما که فرزندان اویم، نباید به نسبت محض با او بنازیم بی آن که از آموزشهای آسمانی پیروی کنیم. ابراهیم می خواهد همچون او باشیم.

ص: ۳۴۴

رَبِّ اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلَاةِ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي رَبَّنَا وَ تَقَبَّلْ دُعَاءِ

ای پروردگار من! مرا و فرزندان مرا بر پای دارندگان نماز گردان، ای پروردگار ما، دعای مرا بپذیر.» [۴۱]

ابراهیم خود را به گروه ایمانی عظیم منتسب می کند، ما نیز ناچاریم آن گروه را محور حرکت خود قرار دهیم نه آن که به نسب متکی باشیم. دعای ابراهیم برای عموم مؤمنان بود.

رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ

ای پروردگار ما! مرا و پدر و مادرم و همه مؤمنان را در روز شمار بیامرز.» بدین سان خداوند واقعه ابراهیم را برای ما مثل زد که چگونه به نعم الاهی سپاس گزارد و در راه رسیدن به خواسته ها دعا کرد و خدا پاداش سپاس او را داد و دعایش را اجابت کرد. پروردگار دعای مؤمنان را چنین اجابت می کند.

۵/

### [سوره ابراهیم (۱۴): آیات ۴۲ تا ۵۲]

#### اشاره

وَ لَا تَحْسِبَنَّ اللَّهُ غَافِلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ إِنَّمَا يُؤَخَّرُهُمْ لِيَوْمَ تَشْخَصُ فِيهِ الْأَبْصَارُ (۴۲) مُهْطِعِينَ مُقْنِعِي رُؤْسِهِمْ لَا يَزِيدُ إِلَيْهِمْ طَرْفُهُمْ وَ أَفْنَدْتَهُمْ هَوَاءً (۴۳) وَ أَنْذَرِ النَّاسَ يَوْمَ يَأْتِيهِمُ الْعَذَابُ فَيَقُولُ الَّذِينَ ظَلَمُوا رَبَّنَا أَخْرْنَا إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ نَجِبْ دَعْوَتَكَ وَ تَتَّبِعِ الرَّسُولَ أَوْ لَمْ تَكُونُوا أَقْسَمْتُمْ مِنْ قَبْلِ مَا لَكُمْ مِنْ زَوَالٍ (۴۴) وَ سَيَكُونُ فِي مَسَاكِينِ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ وَ تَبَيَّنَ لَكُمْ كَيْفَ فَعَلْنَا بِهِمْ وَ ضَرَبْنَا لَكُمْ الْأَمْثَالَ (۴۵) وَ قَدْ مَكَرُوا مَكْرَهُمْ وَ عِنْدَ اللَّهِ مَكْرُهُمْ وَ إِنْ كَانَ مَكْرُهُمْ لِتَزُولَ مِنْهُ الْجِبَالُ (۴۶) فَلَا تَحْسِبَنَّ اللَّهُ مُخْلِيفَ وَعْدِهِ رُسُلُهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ ذُو انتِقَامٍ (۴۷) يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَ السَّمَاوَاتُ وَ بَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ (۴۸) وَ تَرَى الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ مُقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ (۴۹) سَرَابِيلُهُمْ مِنْ قَطْرَانٍ وَ تَعْشَىٰ وُجُوهُهُمْ النَّارُ (۵۰) لِيَجْزِيَ اللَّهُ كُلَّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ (۵۱) هَذَا بَلَاغٌ لِلنَّاسِ وَ لِيُنذَرُوا بِهِ وَ لِيَعْلَمُوا أَنَّمَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ وَ لِيَذْكُرُوا الْأَلْبَابَ (۵۲)

ص: ۳۴۵

## معنای واژه ها

۴۳ [و افندتهم هواء]

دل‌هایشان خالی است و چیزی از خوف و فرع را در خود جای نمی دهد.

۴۴ [ما لكم من زوال]

برای شما انتقال از خانه دنیا به خانه آخرت وجود ندارد.

□  
۴۸ [و برزوا لله]

: «بروز» یعنی ظهور.

۴۹ [مقرنین]

: گرد آمدگان.

[الأصفاد]

: جمع صفت: زنجیری که دست را به گردن می بندد.

۵۰ [سرایلهم]

: جمع سربال یعنی جامه.

ص: ۳۴۶

## و همه در پیشگاه خدای واحد قهار حاضر آیند

### اشاره

#### رهنمودهایی از آیات:

سپاسگزاران خدا که نعم او را در راه خیر به کار می برند، به رستگاری می رسند همچون ابراهیم (ع) اما آنان که نعمتها را وسیلهٔ ستم و تجاوز قرار می دهند، باید بدانند که مدت آزمایش آنان سپری خواهد شد و خداوند از ایشان و کردارهایشان غافل نیست و تا روز قیامت مهلتشان می دهد، روزی که چشمها از هول و هراس خیره می شوند و آنان شتابان به سوی داعی می روند در حالی که سر به زیر افکنده و چشمهایشان از اختیار آنان خارج است و دلهایشان سر به هواست.

این کافران در روز قیامت آرزو می کنند که خدا اندک مدتی عذاب را به تأخیر اندازد تا دعوت حق را بپذیرند و از پیامبران پیروی کنند، اما قرآن می پرسد: «آیا شما نبودید که سوگند خوردید که زوالی بر شما نیست، حال آن که در جایگاه اسلاف ستمکاران که هالکان اند قرار گرفته اید! و دیدید که خدا چگونه آنان را عذاب کرد. خداوند از راه بیان قصه های آگاه کننده هشدارتان داده بود.» به رغم این که ستمکاران برنامه ریزی می کنند تا خود را در برابر هلاکت بیمه کنند، خدا به مکر ایشان اگر هم چنان استوار باشد که کوه ها را از جای بر کند چیرگی دارد.

۵/ خداوند چنان که ستمکاران را نابود می کند، پیامبران را بنا به وعده ای که داده است وارث آنان قرار می دهد. مبادا گمان کنی که خدا خلف وعده می کند، بلکه وی مقتدر و صاحب انتقام است. در روز قیامت زمین چنان دگرگون می شود که خیال می کنی همین زمین نیست، و آسمانها نیز دگرگون می شوند و همه در برابر

خدای یگانه که بر بندگانش قاهر است می ایستند. گناهکاران را می بینی که بسته در زنجیرند، جامه هایی از قطران بر تن دارند و صورت‌هایشان در آتش سوخته است. در اینجاست که مسئولیت نمایان می شود. هر کسی به جزای اعمالی که کرده و به حساب دقیق خدا محاسبه شده است می رسد. این پیامها و هشدارها برای این است که مردم بدانند خدا یکی است و خردمندان حق را دریابند.

## شرح آیات:

### اشاره

**خداوند به کافران تا روز قیامت که چشمها در آن روز از ترس خیره می شوند مهلت می دهد**

[۴۲]

به دل آدمی شک می افتد که چرا خداوند ستمکاران را پس از آن که ستم و تجاوزشان افزونی گرفت هلاک می کند؟ ستم دیدگان گمان می کنند که خدا از ایشان غافل است و نمی داند که حساب برخی از ستمکاران به روز قیامت موکول می شود. پس نباید پنداشت که تأخیر نشانه غفلت و اهمال است.

وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَافِلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ إِنَّمَا يُؤَخِّرُهُمْ لِيَوْمٍ تَشْخَصُ فِيهِ الْأَبْصَارُ

— و مپندار که خدا از کردار ستمکاران غافل است. عذابشان را تا آن روز که چشمها در آن خیره می ماند به تأخیر می افکند. مراد روز قیامت است که عذابش سخت است.

[۴۳]

کافران را می بینی که به قصد فرار از خطر به آن جا که داعی فرمان می دهد می شتابند، سرهایشان از هول و هراس به بالاست و حرکت چشمها در اختیار آنان نیست و دل‌هایشان خالی از هر چیزی است بجز اندیشیدن درباره منشأ خطر.

مُهْطِعِينَ / ۵ مَقْنَعِي رُؤْسِهِمْ لَا يَرْتَدُّ إِلَيْهِمْ طَرْفُهُمْ وَأَفْنَدْتُهُمْ هَوَاءَ

— می شتابند، سرها را بالا گرفته اند چشم برهم نمی زنند و دل‌هایشان خالی از خرد است. (مُهْطِعِينَ - یعنی شتابندگان و «مقنعی رءوسهم» - از «اقناع» - به معنی پایین انداختن سر است).



چنین پیدا است که کافران بر دو گونه اند: برخی تنها در آخرت گرفتار عذاب می شوند و اینان کسانی هستند که ستم دیدگان در برابر ایشان نمی ایستند و برخی دیگر در دنیا و آخرت، هر دو، عذاب می بینند و آنان در این آیه مذکورند.

وَ أَنْذِرِ النَّاسَ يَوْمَ يَأْتِيهِمُ الْعَذَابُ فَيَقُولُ الَّذِينَ ظَلَمُوا رَبَّنَا أَخْرِنَا إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ نُّجِبْ دَعْوَتَكَ وَ تَتَّبِعِ الرَّسُولَ

-مردم را از آن روز که عذاب فرا می رسد بترسان. ستمکاران می گویند: بار خدایا! ما را اندکی مهلت ده تا دعوت تو را اجابت کنیم و از پیامبران تو پیروی کنیم. یعنی از آن روز بترسید که کافران از خدا مهلت می خواهند تا دعوت خدا را بپذیرند. نقش پیامبر همین اتمام حجت است اگر چه از هشدار سودی نبرند.

أَوْ لَمْ تَكُونُوا أَقْسَمْتُمْ مِنْ قَبْلِ مَا لَكُمْ مِنْ زَوَالٍ

-آیا شما پیش از این سوگند نمی خوردید که هرگز زوال نمی یابید. [۴۵]

اما چگونه به دنیا اعتماد می کنید؟ حال آن که از دیگری به شما رسیده، و اگر هلاک نمی شدند شما صاحب خانه های آنان نمی شدید! یا از خود نمی پرسید که «آنان چرا هلاک شدند؟ آیا به سبب ستمکاری نبود؟ چرا عبرت نمی گیرید؟! وَ سَكَنْتُمْ فِي مَسَاكِنِ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ وَ تَبَيَّنَ لَكُمْ كَيْفَ فَعَلْنَا بِهِمْ وَ ضَرَبْنَا لَكُمْ الْأَمْثَالَ -در خانه های کسانی که خود بر خویشان ستم می کردند جای گرفتید و دانستید با آنان چگونه رفتار کردیم و برایتان مثلها زدیم.» این که شما در خانه های کافران مسکن گزیدید... یکی از همان امثال است.

## نیرنگ بی اثر

[۴۶]

گاهی کافران چنین می پندارند که اگر برنامه آنان بهتر از پیشینیان باشد، می توانند خود را از کیفر ستمکاری خود نجات دهند، اما هیئات! همه کافران مکر کردند و مکر آنان زیر سلطه خدا قرار داشته است، خداست که عقل و اراده و نیرو به ایشان بخشید تا آن که توانستند برنامه ریزی کنند و هر گاه بخواهد آگاهی و اندیشه را از آنان می گیرد و مکرشان به زیان خودشان باز می گردد.

وَ قَدْ مَكَرُوا مَكْرَهُمْ

-آنان نیرنگهای خود نمودند،» برای حفظ خود به هر وسیله ممکن دست یازیدند.

وَ عِنْدَ اللَّهِ مَكْرُهُمْ

-و خدا از نیرنگهایشان آگاه بود.» اما کارها در حقیقت به دست خداست نه به دست بنده، و بنده در اراده خود اختیار ندارد، و این که کسی گناه و نافرمانی می کند به معنی چیرگی بر خدا نیست، زیرا با نیرویی این عصیان را انجام می دهد که او به بندگانش داده است. و گاهی مکر بشر چنان قوی است که کوه ها را از هم می پاشد.

وَ إِنْ كَانَ مَكْرُهُمْ لِتُرْوَلَ مِنْهُ الْجِبَالُ

-هر چند که از نیرنگهایشان کوه از پای در می آمد.» جاهلیت نو که توانسته است فضا را در نوردد، در ژرفای اقیانوسها فرو رود، اتم را بشکافد و کوه ها را هموار کند، چنین می پندارد که از عقوبت ستم بر محرومان و مستضعفان می تواند بگریزد، اما هیئات! خدایی که این نیروها را به آدمی بخشیده تواناست که هر زمان که بخواهد از او پس بگیرد.

هر نسلی از کافران گمان می کرد که به قله تسخیر طبیعت رسیده است، لیکن ۵/ پس از آن که اجلش فرا رسید مکرش او را فرا گرفت و اغلب با همان نیرویی که می پنداشت حافظ اوست نابود شد. خدا فرعون را غرق کرد، و زمین قارون را با گنجهایش فرو برد و دژهای عاد که بر پایه تخته سنگها ساخته شده بود با زمین یکسان شد.

کافران می پنداشتند که خدا از ستم ایشان در می گذرد- و نه چنان است- او پیامبرانش را وعده داده است که با قدرت و غلبه خود دشمنان آنان را فرو می گیرد. اگر رحمت و غفران از بارزترین اسمای الهی باشند، در برابر آن «عزیز» و «منتقم» نیز از اسمای حسنی است و خدا به سبب وعده ای که به پیامبران داده است عزت و انتقام را در فرو گرفتن کافران اعمال می کند، از این رو نباید غرقه پندار ساده و ستمکاری بر بندگان باشند.

فَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ مُخْلِفًا وَعْدِهِ رُسُلَهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ ذُو انتِقَامٍ

-مپندار خدای وعده ای را که به پیامبرانش داده است خلاف می کند. خداوند پیروزمند و انتقام گیرنده است. [۴۸]

ممکن است پرسند: در این صورت چرا خداوند از ستمکاران با وجود کثرت ظلم آنان انتقام نمی گیرد؟ پاسخ این است که انتقام و تعذیب به روز قیامت موکول شده است.

يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ وَ بَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ

-آن روز که زمین به زمینی جز این بدل شود و آسمانها به آسمانی دیگر و همه در پیشگاه خدای واحد قهار حاضر آیند. دریاها بخار می شوند و کوه ها با زمین هموار می گردند، زمین کاملاً مسطح و هموار بی هیچ کژی و بلندی می شود، در این صورت زمین دیگر زمین معهود نیست و جز آن است که می شناسیم؛ از سوی دیگر رنگ آسمانها تغییر می یابد و اجرام آسمانی به هم در می آیند، خورشید و ماه جمع و ستاره ها پراکنده می شوند، در این صورت آسمانها همان آسمانهای معهود نیستند. در همین زمان است که کافران جلو محکمه الهی می ایستند. اینجاست که نام «عزیز ذو انتقام» تجلی می کند، آیا راه گریزی هست؟ ۵/ [۴۹]

اما گناهکاران را آشکارا با دستهای به زنجیر بسته و با زنجیری به طول هفتاد گز به محشر می آورند.

وَ تَرَى الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ مُّقْرَنِينَ فِي الْأَصْفَادِ

-مجرمان را در آن روز

به غلهایی که دست را به گردن بندد بسته بینی.» [۵۰]

جامه هایشان از قطران (ماده چسبنده سیاه قیر مانند که به شتر می مالند) است. این جامه قسمت پایین تنه را می پوشاند، حال آن که بالای بدن آنان را آتش همچون حجابی پوشانده است.

سَرَابِيلُهُمْ مِنْ قَطْرَانٍ وَ تَغْشَىٰ وُجُوهُهُمْ النَّارُ

جامه هایشان از قطران است و آتش صورت‌هایشان را فرو پوشیده است.» می توان چنین تصوّر کرد که گناهکار در اندرون مایعی سوزان است. نیمه بدن او در مایع و نیمه دیگر در شعله آن می سوزد، آیا خداوند مقتدر و منتقم نیست؟ [۵۱]

بدین سان خداوند همه را به جزای اعمال ایشان می رساند، خدایی که سریع الحساب است چنان که به همه اعمال کوچک و بزرگ احاطه دارد و ذره ای از نظر او نهفته نیست.

لَيَجْزِي اللَّهُ كُلَّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ

تا خدا هر کس را برابر عملش کیفر دهد، هر آینه خدا سریع الحساب است.» اینک کسی نمی تواند بر بستر ابریشمی تبرئه بخوابد و در آرزوی رهایی از گناهان باشد مگر آن که توبه و عمل صالح کند.

[۵۲]

عذاب خدا سخت است، اما چون وی حکیم است، بندگان را با سخنان آشکار و اثر بخش به سوی حق دعوت می کند و دل‌های آنان را به خدایی یگانه متوجه می سازد که چیزی یا کسی در الوهیت او شریک نیست و به شفاعت بت‌ها هم نباید امیدوار باشند. در نتیجه کسانی از خردمندان که خرد خود را کار می بندند متذکر می شوند و از عذاب رهایی می یابند.

۵/

هَذَا بَلَاغٌ لِلنَّاسِ وَلِيُنذَرُوا بِهِ وَ لِيَعْلَمُوا أَنَّمَا هُوَ إِلَهُ وَاحِدٌ وَ لِيَذْكُرُوا أُولَئِذَا الْأَبَابِ

این پیامی است برای مردم تا بدان بیمناک شوند و بدانند که اوست خدای یکتا و تا خردمندان پند گیرند.» خدایا ما را در زمره ایشان قرار ده.

ص: ۳۵۲

سورة حجر

اشاره

ص: ٣٥٣



### فضیلت سوره:

از پیامبر گرامی روایت شده که: «هر کس سوره های ابراهیم و حجر را بخواند خداوند ده حسنه به شمار کسانی که بت ها را پرستیده و به شمار آنهایی که پرستیده اند به وی می دهد».

(مجمع البیان، ج ۶، ص ۳۰۱) از امام حسین (ع) نیز روایت شده که: «هر کس سوره های ابراهیم و حجر را با هم در هر جمعه ای بخواند، فقر و جنون و بلا به او مسلط نمی شود».

(همان مأخذ) / ۵

### زمینه کلی سوره

قصه حجر از سرزمین قوم ثمود حکایت می کند. این قوم پیامبران را تکذیب کردند و از آیات خدا رو گردانیدند و به خانه هایی که از سنگ تراشیده بودند متکی شدند اما این خانه ها مانع امر الاهی نشد، بلکه خدا نابودشان کرد و قصه آنان برای ما مایه عبرت گردید تا نه به سنگها و اشیا بلکه به ارزشها متکی باشیم.

ص: ۳۵۵

با نگاه کلی به این سوره درمی یابیم که آیات آن به پایگاه بشر می تازد یعنی اندیشه های توجیهی او را که شیطان یادش داده و سوگند خورده که به هر وسیله ممکن فریض خواهد داد تخطئه می کند، چنان که اعتماد آدمی بر طبیعت را نیز می کوبد و ما را به پایگاهی استوار رهنمون می شود، و آن خداست که قرآن را از تزویر و تحریف و بشر را از خطرهای نگاه می دارد و حافظ آسمانها و زمین است.

همچنین این سوره بر اجل آدمی تأکید می گذارد که تغییر و تجاوز از آن ممکن نیست، زیرا شئون بشر به دست خود او نیست.

۵/ سوره الحجر

### [سوره الحجر (۱۵): آیات ۱ تا ۸]

#### اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ . الر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَقُرْآنٍ مُبِينٍ (۱) رَبِّمَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ كَانُوا مُسْلِمِينَ (۲) ذَرْهُمْ يَأْكُلُوا وَ  
يَتَمَتَّعُوا وَيُلْهِهِمُ الْأَمَلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ (۳) وَمَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْنِهِ إِلَّا وَ لَهَا كِتَابٌ مَعْلُومٌ (۴) مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّه أَجْلَهَا وَمَا يَسْتَأْخِرُونَ  
(۵) وَقَالُوا يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ (۶) لَوْ مَا تَأْتِينَا بِالْمَلَائِكَةِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ (۷) مَا نُنزِّلُ الْمَلَائِكَةَ إِلَّا  
بِالْحَقِّ وَمَا كَانُوا إِذَا مُنْظَرِينَ (۸)

ص: ۳۵۶



## آرزویی که با عمل همراه نیست

### اشاره

#### رهنمودهایی از آیات:

این کتاب که در برابر او قرار گرفته ایم، آشکارا حقایق را برای ما می خواند و می فهماند و ما را بیم می دهد از روزی که کافران آرزو می کنند کاش مسلم بودند، حال آن که امروز آرزو آنان را از قبول حق و از درک خطری که در پیش روست باز می دارد. اما خواهند دانست که اندیشه های آنان جز یک مشت آرزوهای دروغین نبوده است! خدای سبحان بر آدمیان تفضل کرد و کتابی فرستاد که آرزوهایشان را در می نوردد، و فرصت کافی برای هدایت به ایشان داد و اجل معینی برای آنان نهاد که از آن نه پیش می افتند و نه باز پس می مانند.

اما اندیشه های توجیهی، ایشان را از کتاب الاهی باز داشته است. حقایقی به طور تدریجی بر حسب نیاز به پیامبر فرود آمده و وی این حقایق را به آنان رسانیده است، اما مجنونش خوانده اند و خواستار شده اند که فرشتگانی همراه او نازل شوند.

آیا نمی دانند که خدا فرشتگان را جز به حکمت فرود نمی آورد؟ و با نزول آنها اجل و مهلت ایشان پایان می گیرد، اینک تاریخ گواه این امر است.

#### شرح آیات:

### اشاره

[۱]

بسم الله الرحمن الرحيم، به نام خدا، به علم و قدرت او، به رحمت و واسعۀ او قرآنی فرود آمده، لفظها بدان اشاره دارند و نیز نشانه های آشکارش به سوی حق راهنمایی مان می کنند.

الر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَقُرْآنٍ مُّبِينٍ

-الف، لام، را، این است آیات کتاب و قرآن روشنگر».

## آرزوی فریبنده

[۲]

آرزوست که آدمی را از کردار نیک باز می دارد، گویی بر بستر نرم خوابیده است و سرانجام کار به ندامت می کشد. آن که بر «اگر» زندگی کند، بر «ای کاش» می میرد و هر که بر مرکب آرزو سوار شود وادی حسرت را می پیماید.

رُبَمَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ كَانُوا مُسْلِمِينَ

-بسا که کافران آرزو کنند که ای کاش مسلمان می بودند».

این بسنده است که گمان بریم روزی به کار خود پشیمان خواهیم شد.

همین گمان پندی است که اعماق روح ما را می لرزاند، زیرا ندامت سودی ندارد، به قول شاعر عرب:

لیت و هل ینفع شیئا لیت

لیت شایا بوع فاشتریت

«کاش» و آیا «کاش» سودی می بخشد؟ کاش جوانی را می فروختند و من می خریدم.

[۳]

چون اجل کافران فرا رسد می فهمند که آرزو گرفتارشان کرده و هدف آنان صرفا برخورداری از مظاهر زندگی دنیا بوده است. آرزو سبب آرامش درونی و پرده ای در برابر درخشش عقلهاشان بوده است.

ذَرُّهُمْ يَأْكُلُوا وَيَتَمَتَّعُوا وَيُلْهِهُمُ الْأَمَلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ

- و اگذارشان تا بخورند و بهره ور شوند و آرزو به خود مشغولشان کند، زودا که خواهند دانست».

پشیمانی اثر عمیقی حتّی در روحیّه ما دارد و ما می توانیم آن را تصوّر کنیم، چگونه است حال کسی که فرصت موجود را از دست بدهد؟ این امر در دل

ص: ۳۵۸

ما شفقت و دل سوزی بر می انگیزد، اما خداوند می گوید: «همه وسایل را که متضمن هدایت ایشان بود، فراهم کردیم و آنان به ستیزه برخاستند».

وَمَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَرِيْبِهِ إِلَّا وَ لَهَا كِتَابٌ مَّعْلُومٌ

-هیچ قریه ای را هلاک نکردیم، مگر آن که زمانی معلوم داشت».

[۵]

لیکن فرصت ابدی نیست و چون پایان یافت، باز نمی گردد.

مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّه أَجْلَهَا وَمَا يَسْتَأْخِرُونَ

-هیچ امتی از اجل خویش نه پیش می افتد و نه پس می ماند».

درباره «امت» چند چیز شایان توجه است:

نخست این که: امت، که نه یک فرد است، اجلی معین دارد. زیرا افراد پیرو اجتماعی پاک یا فاسدند. در خیر و شر با یکدیگر شریکند، از این رو اجل هر جمعی در یک وقت پایان می گیرد.

دوم این که: پیش انداختن «اجل» همچون به تأخیر انداختنش غیر ممکن است مگر آن که خدا بخواهد. زیرا خداوند کسی را که مهلتش پایان نیافته و به او اتمام حجت نشده باشد، مجازات نمی کند.

### توجیه واپس گرایی است

[۶]

کافر کفر و ستیز خود را با حمله بر صاحب اندیشه سالم توجیه می کند و بدین سان بود که کافران پیامبر را به جنون متهم ساختند.

وَقَالُوا يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذُّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ

و گفتند: ای مردی که قرآن بر تو نازل شده حقا که تو دیوانه ای».

کافران از «ذکر» و هدایت می گریزند و بر نعمت زوال پذیری که دارند می ترسند / ۵ و با وجود اعتراف به این که آورنده پیام می خواهد خردهایشان را صیقل بخشد و دلهایشان را پاکیزه کند، او را به جنون متهم می کنند و جز «جنون» چه تهمت دیگری می توانستند بزنند؟ فرهنگ آنها صرفا مادی بود و عقل را چنین تفسیر می کردند که عبارت است از دست یابی به بیشترین

مقدار از منافع مادی. از این رو

ص: ۳۵۹

باید پیام آور قربانی هدف آنها و بی هیچ مصلحتی ذاتی مجنون باشد.

اما «جنون» نبود عقل است و در کردارهای فرد، در خوردن و آشامیدن.

آرامش و جنگ، ارادت شخص به دوستانش و ایستادگی در برابر دشمنان منعکس می شود. آیا با این مقیاس پیامبر مجنون بوده؟ و کسانی که به راه او رفته اند دیوانه بوده اند یا آن که این امر بر حسب معیار دنیا پرستانی است که فریب کالای ارزان دنیا را خورده اند؟! [۷]

کافران برای توجیه کفر خود کاری را که محال می پنداشتند از پیامبر خواستند و گفتند:

لَوْ مَا تَأْتِينَا بِالْمَلَائِكَةِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ

-اگر راست می گویی چرا فرشتگان را برای ما نمی آوری».

یعنی چرا فرشتگانی با خود نمی آوری. این چنین است که هر کس نمی خواهد اندیشه ای را بپذیرد یا به کاری برخیزد علت‌هایی برای توجیه می تراشد.

[۸]

اما این کافران نمی دانند که نزول فرشتگان به معنی کشف غیب پیش چشم آدمیان است و خدا دنیا را خانه آزمایش برای عقل و اراده آدمی نهاده است.

آیا آدمی حقیقت را بر شهوات بر می گزیند و آیا در میان شبهات حق را می جوید یا آن که در برابر آنها سر تسلیم فرو می آورد. اما خداوند آن گاه که بخواهد فرشتگانی می فرستد و کشف غیب می کند، «اختیار» را از آنان می گیرد و دیگر فرصتی برای امت باقی نمی گذارد.

مَا نُنزِلُ الْمَلَائِكَةَ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَا كَانُوا إِذَا مُنْظَرِينَ

-ما فرشتگان را جز به حق نازل نمی کنیم و در آن هنگام دیگر مهلتشان ندهند».

به هنگام نزول ملائکه مردم به حال خود گذاشته نمی شوند و کسی که محکوم به مرگ است، فرشتگان عذاب را می بیند و آن را باور می کند اما چه فایده؟!

## [سوره الحجر (۱۵): آیات ۹ تا ۱۸]

## اشاره

إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ (۹) وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي شَيْعِ الْأَوَّلِينَ (۱۰) وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا - كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ (۱۱) كَذَلِكَ نَسِلكُهُ فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ (۱۲) لَا - يُؤْمِنُونَ بِهِ وَقَدْ خَلَتْ سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ (۱۳) وَ لَوْ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَاباً مِنْ السَّمَاءِ فَظَلُّوا فِيهِ يَعْرُجُونَ (۱۴) لَقَالُوا إِنَّمَا سُكَّرَتْ أَبْصَارُنَا بَلْ نَحْنُ قَوْمٌ مَسْحُورُونَ (۱۵) وَ لَقَدْ جَعَلْنَا فِي السَّمَاءِ بُرُوجاً وَ زَيَّنَّاها لِلنَّاظِرِينَ (۱۶) وَ حَفِظْنَاهَا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ (۱۷) إِلَّا مَنْ اسْتَرَقَ السَّمْعَ فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ مُبِينٌ (۱۸)

## معنای واژه ها

۱۰ [شیع]

فرقه ها، از همین ماده است مشایعه به معنی پیروی.

۱۲ [نسلکه]

وارد می کنیم.

۱۳ [خلت]

گذشت.

۱۴ [يعرجون]

از «عروج» به معنی صعود.

۱۵ [سکرت ابصارنا]

چشمانمان پوشیده شد، و مراد گسستن چیزی از راههای عادی است، از همان است «سکر» در شراب که به معنی گسستن از آرامشی است که در حال صحو وجود دارد.

۱۶ [بروجا]

«برج» در اصل به معنی ظهور است «بروج» آسمانی نیز از همین معناست و برج به معنی قلعه است،





گویند تبرجت المرأه یعنی زینت زن آشکار شد.

[استرق السمع]

یعنی نهانی گوش داد. «سرق» برداشتن چیزی در نهان است.

۵/

## خداوند نگهبان رسالت است

### اشاره

### رهنمودهایی از آیات:

اندیشه از کید آدمی مصون نیست. انسانی که کج راه است می کوشد تا انحراف خود را توجیه کند و برای این که اندیشه درست انحراف او را در نیابد، خود کفر را از طریق تأویل و تفسیر توجیه می کند. خداوند قرآن را مقیاس نهاده و تعهد کرده که از حیلۀ تحریفش نگاه دارد. خداوند پیش از پیامبر گرامی پیامبرانی در میان گروه های مختلف مردم پیشین برانگیخت و آنان پیامبران را استهزا کردند و رسالتها را تحریف نمودند، امت تو نیز چنین اند، اما خدا نگهبان قرآن است و آن را در دل گناهکاران نفوذ می دهد تا حجت بالغه ای بر ایشان باشد و نتوانند تحریفش کنند، و سنت الاهی بر امثال آنان جاری شد و خداوند آنان را به سختی فرو گرفت، و این که ایمان نمی آورند بسبب نقص حجت نیست بلکه کوتاهی از خود آنان است. اگر خداوند دری از آسمان بگشاید و آنان صعود کنند می گویند دیدگان ما از دیدن حقیقت ناتوان شده و افسونمان کرده اند! کسی که از خورشید بهره نگیرد، شمع چه سودی برای او دارد؟ نشانه های خدا در جهان هستی از صعود به آسمان مهم تر است. اینک آسمانها و برجهای آن با زیبایی و بهجت می درخشند ۵/ و در عین حال استوارند و با شیطانها در می آویزند مگر آن که شیطانی استراق سمع کند و وحی را بدزدد که شهاب او را فرو می گیرد. آیا این نشانه ها آنان را سودی

ص: ۳۶۲

تواند بخشید؟!

## شرح آیات:

### اشاره

### خدا چگونه قرآن خود را حفظ می کند؟

[۹]

همه پیامهای آسمانی از ناحیه اهل باطل عرضه تحریف قرار گرفته، قرآن نیز به نوبت خود در معرض چنین تحریفی قرار می گیرد از دو طریق:

الف: قصد تغییر متن قرآن و تبدیل کلمه ای به کلمه دیگر.

ب: تغییر معانی قرآن و تفسیر آن طبق مصالح و خواهشهای اهل تحریف، و چون هر کتابی را کتاب دیگر نسخ می کند بجز قرآن که پایانگر پیامهاست، خداوند وعده حفظ آن را داده است تا وسیله هدایت نسلهای آینده قرار گیرد، چنان که فرمود:

إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ

— ما خود، قرآن را فرو فرستادیم و خود نگاهبان آن هستیم.

مراد از «ذکر» قرآن است که گنجینه های خرد آدمی را که غبار فراموشی آنها را فرا گرفته بپیراید. اما الفاظ قرآن، حفظ آنها به یاری امت فراهم می شود و نیز با در آمدن گروه های مردم در دین و توجه آنان به کتاب الاهی چنان که مجالی برای تحریف الفاظ باقی نمی ماند. و اما حفظ معانی قرآن بدین سان است که خداوند برای این امت پیشوایان و دانشمندان خدا پرست پدید آورد. آنان معالِم دین را از نابودی نگاه داشتند و گفتار و کردارشان تفسیری درست از متن قرآن گردید و هم اکنون دانشمندان خدا پرست و جوانان مجاهد ۵/ با نفی شبهه های گمراهان و تحریف باطل گرایان بر جای پای آنان قدم می گذارند.

### پیامها و وحدت

[۱۰]

خداوند در میان امم گذشته، با وجود اختلاف فرقه ها، پیامبرانی فرستاده بود و رسالت محمد (ص) بدعت نبود چنان که مخالفت مردم با او و



استهزایی که کردند تازگی نداشت، به هر حال خداوند به رغم ایشان حافظ رسالت خواهد بود.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي شَيْعِ الْأَوَّلِينَ

و ما رسولان خود را پیش از تو به میان اقوام پیشین فرستاده ایم.

شاید «شیع» اشاره به فرق باشد، که جمع شیعه به معنی پیروان است یادآور این نکته که رسالت هدفش هر چه باشد در پی آن است که فرقه های گوناگون را که پس از رسالت پیشین پیدا شده است وحدت بخشد.

[۱۱]

مردم با پیامبران به بدترین شیوه رفتار کردند و به استهزای آنان پرداختند.

وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ

پیامبری به میان آنها نرفت مگر آن که مسخره اش می کردند.

[۱۲]

با این همه پروردگار حجت خود را بر مردم تمام می کند و پیام خود را در دلهای گناهکاران چه آن را بپذیرند و چه نپذیرند، نفوذ می دهد تا نگویند، فراموش کردیم و حق را نشناختیم.

كَذَلِكَ نَسْلُكُهُ فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ

راهش را در دل مجرمان این چنین می گشاییم.

[۱۳]

این آیه بدان معنا نیست که خدا گناهکاران را به قبول پیام مجبور می کند، بلکه آنان مانند سایر انسانها مختارند و بر گناهکاری خود ادامه می دهند.

لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ / ۵ وَقَدْ خَلَتْ سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ

به آن ایمان نمی آورند و سنت پیشینیان چنین بوده است.

سنت الهی است که هر که گناهکار باشد عادتاً به ایمان توفیق نمی یابد.

کافران که ایمان نمی آورند دلیل آن نیست که حجّت های الاهی ناقص است. از سوی دیگر عدم ایمان مجرمین معیار قبول اندیشه رسالت نیست، به

ص: ۳۶۴

دلیل آن که اگر خداوند راهی در آسمان بگشاید تا بدان جا صعود کنند ایمان نمی آورند، زیرا پرده های شهوت خردهای آنان را فرا گرفته است.

وَ لَوْ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَابًا مِّنَ السَّمَاءِ فَظَلُّوا فِيهِ يَعْرُجُونَ

- اگر بر ایشان از آسمان دری بگشاییم که از آن بالا روند.

یعنی پیوسته در حال صعود باشند حتی لحظه ای هم نپندارند که خواب می بینند، [۱۵]

لَقَالُوا إِنَّمَا سُكَّرَتْ أَبْصَارُنَا - گویند که چشمان ما را جادو کرده اند.

در این صورت می گویند چشمانمان بسته شده است. گویی چشمهایشان به سبب وجود نشئه یا حجابی در آسمان و صعود به سوی آن را می بینند، آن گاه در می یابند که تن آنان نیز وضع صعود را حس می کنند، در این حال می گویند:

بَلْ نَحْنُ قَوْمٌ مَّسْحُورُونَ

- بلکه ما مردمی جادوزده هستیم.

[۱۶]

صعود به آسمان بزرگ ترین آیت پروردگار نیست، بزرگ تر از آن همین آسمان است که خداوند در آن منزلها و ستارگانی نهاده و شکوه و زیبایی بدان بخشیده که خردها و چشمها را مبهوت می کند.

وَ لَقَدْ جَعَلْنَا فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا وَ زِينًا لِلنَّازِرِينَ

- و هر آینه در آسمان برجهایی آفریدیم و برای بینندگانشان بیاراستیم.

آفریننده آسمان همان آفریننده زمین و انسان و غرایز اوست. هموست که حس زیبا دوستی را پدید آورده و آدمی زیبایی ستارگان آسمان را حس می کند.

۵/

[۱۷]

افزون بر آن که آسمان زیباست، خداوند از هر جنّ رانده ای حفظش کرده است. جن ها به بشر چنین تلقین می کنند که آنان (جن ها) به اموری که در آسمانها جاری است واقفند و غیب می دانند.

وَ حَفِظْنَاهَا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ رَّجِيمٍ

و آنها را از هر شیطان رانده شده ای حفظ کردیم.»

بروج را از جن های رانده حفظ کردیم: رانده شده از لطف الاهی و

ص: ۳۶۵

آری، برخی از جن ها خطر می کنند و به بعضی جایگاهها نزدیک می شوند تا خبرهایی دریابند، اما شهاب آنان را باز می دارد و نومید باز می گردند.

إِلَّا مَنِ اسْتَرَقَ السَّمْعَ فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ مُّبِينٌ

-مگر آن که دزدانه گوش می داد و شهابی روشن تعقیبش کرد».

بدین سان خداوند پرستش شیاطین و پیروان کاهنان و منجمان را که اگر چه راستگو باشند دروغ می گویند، از ریشه بر می اندازد. قرآن وجود برخی از سخنان پراکنده را نفی نمی کند، اما آنها را موثق نمی داند. از اینجاست که باید گفت وجود برخی مطالب همواره به درستی منشأ آنها دلالت ندارد، زیرا هدف شیطانها از سخنان درستی که ارائه می کنند گمراه کردن بشر در همه مسائل عمومی است مانند رسانه های طاغوتی که بیست خبر درست می پراکند تا خبر باطل مهمی را به خورد خلق الله بدهد.

## [سوره الحجر (۱۵): آیات ۱۹ تا ۲۵]

### اشاره

وَالْمَأْرُضَ مَيِّدَاتِهَا وَالْأَفْقِينَ فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْبُتًا فِيهَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْزُونٍ (۱۹) وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ وَمَنْ لَسْتُمْ لَهُ بِرَازِقِينَ (۲۰) وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ (۲۱) وَأَرْسَلْنَا الرِّيَّاحَ لَوَاقِحَ فَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَسْقَيْنَا كُومَهُ وَمَا أَنْتُمْ لَهُ بِخَازِنِينَ (۲۲) وَإِنَّا لَنَحْنُ نُحْيِي وَنُمِيتُ وَنَحْنُ الْوَارِثُونَ (۲۳) وَلَقَدْ عَلَّمْنَا الْمُسْدِقِينَ مِنْكُمْ وَلَقَدْ عَلَّمْنَا الْمُسْدِقِينَ (۲۴) وَإِنَّ رَبَّكَ هُوَ يَحْشُرُهُمْ إِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ (۲۵)



بادهایی است که ابر را باردار می کنند تا دارای آب باشند.

۵/

**قدرت و حکمت خدا سر چشمه بخشش است**

**اشاره**

**رهنمودهایی از آیات:**

زمین چگونه گسترده شده که با وجود حرکتی که دارد نمی جنبد؟ چه کسی کوه ها را نهاد و با آنها کشتی زمین لنگر انداخت خداوند چگونه معادن و گیاهان متناسب را پدید آورد؟ و برای آدمی در روی زمین وسایل زندگی را فراهم کرد چنان که روزی سایر زندگان را تأمین کرد بی آن که انسان در آن تأثیر مهمی داشته باشد؟ هر نعمتی سر چشمه ای دارد که از آن جا جاری می شود و چشمه های نعم در اختیار خداست، اما آنها را به اندازه ای جاری می کند که حکمت بالغه اش ایجاب کند. مثلاً منبع باران بخار دریاست، بادهای بخار را باردار می کنند و باران پدید می آید و مردم را سیراب می کند و زیر زمین در گنجینه هایی که از آن خداست باقی می ماند.

زندگی در دست خداست، گنجینه های حیات نزد اوست. مرگ و اسباب مرگ همه به دست اوست و پس از مرگ وارث فقط خداست.

۵/ علم خدا به امور غیبی یکی از خزاین قدرت است. خداست که علمش به

ص: ۳۶۷

گذشتگان و آیندگان احاطه دارد و بازگشت همه مردم به سوی اوست.

بدین سان امور آدمی به مشیت الهی می پیوندد: از مادرش زمین و زندگی در آن آغاز می کند، به سوی بهره گیری از باران آسمان پیش می رود و سرانجام به خدا باز می گردد، آیا بهتر نیست که تسلیم خدا باشیم؟

### شرح آیات:

### اشاره

### دلیل خدا، زمین

[۱۹]

آدمی زمینی را که از آن به وجود آمده است دوست می دارد. وی از برکات آن برخوردار شده و در روی آن حرکت کرده و در دفاع از چند وجب زمین خون خود را ایثار کرده است، آیا این آدمی نمی داند که آفریننده آن خداست؟ اوست که زمین را، پس از آن که توده ای گداخته بود، گسترده است و در آن کوه ها نهاده چنان که توازن آن با دقیق ترین نظام حفظ می شود و اوست که به وزن کوه ها آگاه است.

وَ الْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا وَأَلْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ

و زمین را گسترده کردیم و در آن کوه های عظیم افکندیم. مراد از «رواسی» کوه های ثابت و استوار است.

وَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْزُونٍ

و از هر چیز به شیوه ای سنجیده در آن رویانیدیم. «وزن» از پیمانۀ دقیق تر است و هر چیز وزن مخصوص دارد نه آن که صرفاً مجموعه باشد، بلکه چنان که می دانیم هر ماده شیمیایی از عناصر دیگری به نسبت هایی معین ترکیب می یابد و این نسبت کم و زیاد نمی شود چنان که اگر کم و زیاد گردد ماده دیگری با ویژگیها و اختلافاتی ۵/ نسبت به ماده قبلی خواهد بود.

[۲۰]

خداوند زندگی آدمی را از زمین تأمین کرده است. او را آموخته است که چگونه زندگی کند؟ انواع شکارهای بزرگ و بحری را آفریده و چگونگی صید و زراعت را به وی تعلیم کرده است. گنجهای خیر و برکت را در زمین به ودیعه نهاده

است تا آدمی با زراعت آنها را به دست آورد. وی را آموخته است که چگونه مواد زمین را دگرگون سازد تا بتواند از آنها بهره برد. چنان که برای هر موجود زنده روزی مناسب نهاده است. آیا چنین نیست که برخی از حشرات و چار پایان و پرندگان و ماهیها روزی آدمی است؟ وَ جَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ وَ مَنْ لَسْتُمْ لَهُ بِرَازِقِينَ - و معیشت شما و کسانی را که شما روزی دهشان نیستید در آن جا قرار دادیم. «معايش» جمع معیشت به معنی طلب اسباب روزی در سراسر زندگی است، در تفسیر آیه گفته اند مراد کسانی هستند که خود قادر به گذران زندگی نباشند از قبیل بیماران و زمین گیرها و مانند آن.

[۲۱]

با وجود آن که آدمی برای تأمین روزی می کوشد، مثلا زمین را شخم می کند و شکار می طلبد، کوشش او فقط وسیله ای برای جریان رحمت خداست نه چیز دیگر. گنجینه های پروردگار پر از روزی و منتظر اوامر اوست و جز به اقتضای حکمت گشوده نمی شود، کی حکمت اقتضا می کند؟ آن گاه که آدمی بکوشد.

وَ اِنْ مِنْ شَيْءٍ اِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَ مَا نُنزِلُهُ اِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ

-هر چه هست خزاین آن نزد ماست و ما جز به اندازه ای معین فرو نمی فرستیم. هر گاه خداوند آدمی را بی آن که بکوشد، نعمت دهد، او را به تبلی و ناز پروردگی سوق داده است و اگر ۵/ بیشتر از آنچه نیاز اوست نعمت بخشد، طغیان می کند.

[۲۲]

از گنجینه های رحمت الاهی برکات آسمان است. بادهای سبب حرکت خورشید می وزند و ابرها را باردار و آنها را جمع می کنند. این ابرها که دارای الکتریسته مثبت و منفی هستند، باران را می شوند.

وَ اَرْسَلْنَا الرِّيَّاحَ لَوَاقِحَ فَاَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَاسْقَيْنَاكُمُوهُ وَ مَا اَنْتُمْ لَهُ بِخَازِنِينَ

-و بادهای آبتن کننده را فرستادیم و از آسمان آبی نازل کردیم و شما را بدان سیراب ساختیم و شما را نرسد که خازنان آن باشید. آن گاه باقی آنها در خزاین اندرون کوه ها به اراده پروردگار ذخیره می شوند.

ص: ۳۶۹

[۲۳]

مرگ و زندگی به فرمان خداست و در صورتی که زندگی نبود اموال انسان چه سودی می توانست داشته باشد؟ و اِنَّا لَنَحْنُ نُحْيِي وَ نُمِيتُ وَ نَحْنُ الْوَارِثُونَ - و همانا مايميم که زنده می کنیم و می میرانيم و ما وارثان هستيم. اموال نیز سرانجام به خدا باز می گردد.

[۲۴]

از این رو نشاید که زمین و آنچه را در آن است و نیز اموال را بپرستيم بلکه تنها خدايمان را بپرستيم، خداوند به همه بشر چه خلف و چه سلف محیط و آگاه است.

وَ لَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَقْدِمِينَ مِنْكُمْ وَ لَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَأْخِرِينَ

و می دانيم چه کسانی از شما از این پیش رفته اند و چه کسانی واپس مانده اند. [۲۵]

پروردگار جهان مردم را در روز رستاخیز گرد می آورد و محاکمه می کند. وی حکيم است و برابر آنچه کرده اند جزا می دهد و به همه کردارهايشان آگاه است.

وَ اِنَّ رَبَّكَ هُوَ يَحْشُرُهُمْ اِنَّهٗ حَكِيمٌ عَلِيمٌ

و پروردگار تو همه را محشور می گرداند، زیرا اوست که حکيم و داناست. ۵/

### [سوره الحجر (۱۵): آیات ۲۶ تا ۴۴]

#### اشاره

وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْاِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ (۲۶) وَ الْجَانَّ خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نَارِ السَّمُومِ (۲۷) وَ اِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلٰٓئِكَةِ اِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ (۲۸) فَاِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيْهِ مِنْ رُوْحِي فَقَعُوْا لَهٗ سٰجِدِيْنَ (۲۹) فَسَجَدَ الْمَلٰٓئِكَةُ كُلُّهُمْ اٰجْمَعُوْنَ (۳۰) اِلَّا- اِبْلِيْسَ اَبٰٓى اَنْ يَكُوْنَ مَعَ السّٰجِدِيْنَ (۳۱) قَالَ يَا اِبْلِيْسُ مَا لَكَ اَلَّا تَكُوْنَ مَعَ السّٰجِدِيْنَ (۳۲) قَالَ لَمْ اَكُنْ لَاسِيْجِدٍ لِّبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ (۳۳) قَالَ فَاخْرُجْ مِنْهَا فَاِنَّكَ رَجِيْمٌ (۳۴) وَ اِنَّ عَلٰٓيْكَ الْاَلْغَنَةَ اِلٰى يَوْمِ الدِّينِ (۳۵) قَالَ رَبِّ فَاَنْظِرْنِيْ اِلٰى يَوْمٍ يُعْثُوْنَ (۳۶) قَالَ فَاِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِيْنَ (۳۷) اِلٰى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُوْمِ (۳۸) قَالَ رَبِّ بِمَا اَعُوْذْتَنِيْ لَازِيْنًا لَهُمْ فِي الْاَرْضِ وَ لَا اَعُوْذِيْنَهُمْ اٰجْمَعِيْنَ (۳۹) اِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِيْنَ (۴۰) قَالَ هٰذَا صِرٰطٌ عَلٰٓيْ مُسْتَقِيْمٍ (۴۱) اِنَّ عِبَادِيْ لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطٰنٌ اِلَّا مَنْ اَتَّبَعَكَ مِنَ الْغٰوِيْنَ (۴۲) وَ اِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ اٰجْمَعِيْنَ (۴۳) لَهَا سَبْعَةُ اَبْوَابٍ لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَّقْسُوْمٌ (۴۴)



## معنای واژه ها

[صلصال] ۲۶

:گل خشک که چون بزنند از آن صدا شنیده می شود و صدای آهن و رعد را صلصله گویند یعنی صدای سختی که در هوا طنین انداز شود. «صَلَّ يَصِلُّ» یعنی صدا کرد.

[حمأ]

:جمع حمأ گلی که رنگ آن به سیاهی بزند.

[مسنون]

:«سنت الماء علی وجهه»: آب را به آرامی به روی او ریختم، و «مسنون» به معنی تغییر یافته و متعفن نیز گفته اند.

[الجان]

:مفرد جانان به معنی پدر جن (ابلیس).

[السموم]

:باد گرم که در مسام بدن نفوذ می کند.

ص: ۳۷۱

در دنیا به من مهلت بده و نمیران.

:«اغواء» دعوت به گمراهی و ضلالت.

:«تزیین» آراستن چیزی در نفس آدمی است.

اغوی شیطان تزیین باطل است تا شخص را دچار آن کند.

۵/

## چگونه باید با اغوای شیطان مبارزه کرد؟

### اشاره

### رهنمودهایی از آیات:

زمینی که ما را در خود جای داده است، آفریده خداست. انسان روی زمین چه می کند؟ داستان او چیست که پایان نمی گیرد؟ او خاک بود، سپس گل شد و دگرگونی یافت و گل سخت خشک مانند سفال شد و خدا آدمی را از همان گل آفرید و پیش از آن «جان» را از آتشی که از بادهای سموم پدید آمده بود آفریده بود.

قصه از آن جا آغاز شد که خداوند به فرشتگان که در میان آنان یکی از جنیان یعنی ابلیس بود خطاب کرد: «من انسانی از گل خشک متغیر می آفرینم» و چنین کرد، آن گاه فرمان داد تا او را سجده کنند، همه سجده کردند. بجز ابلیس.

خداوند پرسید که «چرا نافرمانی کردی؟» گفت: «مرا از آتش آفریده ای و من نمی توانم به کسی که از گل سخت متغیر به وجود آمده است سجده کنم». خداوند او را از درگاهش راند و از رحمت خود دور ساخت تا ۵/ روز رستخیز فرا رسد و با او حساب کنند، امّا او تا روز قیامت مهلت خواست و خداوند تا زمان معینی مهلتش داد، و ابلیس بنی آدم را بیم داد به این که مظاهر دنیا را برای ایشان خواهد آراست و دگرگون شان خواهد ساخت، امّا می دانست که در آن جا بندگان خاصّ خدا

هستند که او را می پرستند و تسلیم فرمانهای اویند نه تسلیم فرمان ابلیس. پروردگار تأکید می کند که در آن جا راهی راست هست که زیر نظر اوست و بندگانی که ابلیس بر آنان تسلط ندارد، بدان راه می روند. ابلیس بر کسانی تسلط دارد که پیرو اویند یعنی گمراهانی که سرانجام به دوزخ که هفت در دارد خواهند رفت: هر گروهی از یک در. اما پرهیزگاران به باغهای بهشتی با چشمه های روان در سلامت و امن در می آیند. کینه به دل آنان راه ندارد. بر تختها رو به روی یکدیگر می نشینند.

نه رنجی به آنان می رسد و نه بیم اخراج هست. این است قصه آدمی بر روی زمین، آیا نتیجه و هدف را می دانیم؟

## شرح آیات:

### اشاره

### مراحل آفرینش، مرحله نخست:

[۲۶]

خدا انسان اولیّه را چگونه آفرید؟

پروردگار ما احسن الخالقین است گاهی با سخن خود «کن فیکون» چیزها را می آفریند: **إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ** - و گاهی طبق سنت و نظام می آفریند، که آدمی را به همین طریق خلق کرد و او را در خلقت تکامل بخشید، و ضمیر جمع در «خلقنا» اشاره بدان است. آن گاه به قدرت مطلقه و مباشرتاً روح خود را در او دمید و آیه «قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي» و نیز ضمیر مفرد در همین آیات که فرمود: **وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي** - به این امر اشاره دارد.

این چنین انسان از خاک سپس گل چسبنده، آن گاه گل متعفن و سپس گل سخت سفال گونه در وجود آمد، پس از آن خداوند تکمیلش کرد و روح خود را در او دمید.

۵/

**وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ**

- ما آدمی را از گل خشک، از لجن بویناک آفریدیم. چنین پیداست که خداوند آب را بر خاک روان ساخت، گل چسبنده شد، آن گاه متعفن گردید و با فعل و انفعال استعداد حیات در آن ظاهر شد. آن گاه خداوند

ص: ۳۷۳



حیات را در او پدید آورد و سپس در او روح عقل و اراده دمید تا شایسته سجود فرشتگان گردید.

صاحب مجمع البیان گوید: اصل آدم از خاک است، چنان که فرمود:

«خلقه من تراب». سپس خاک را به صورت گل در آورد: «و خلقتہ من طین»، آن گاه گل را به حال خود گذاشت تا متعفن شد: «من حمًا مّسنون» و پس از مدتی خشک شد: «من صلصال». در این سخنان تناقضی نیست، زیرا از حالات گوناگون آفرینش آدم خبر می دهد. (۱)

### طبايع بشریت

ظاهراً هر یک از اصول و مراحل آفرینش انسان در خلقت او رسوباتی دارد: چون از خاک است به زمین گرایش دارد و به آبادانی در زمین علاقه مند است و سزااست که در برابر خدا خاضع و ساجد باشد و کسی را از نظر طبیعت بر دیگری برتر نداند، زیرا طبیعت همه خاک است.

و چون انسان از گل چسبنده به وجود آمده، تابع شهوات و خواهشهای نفسانی است، لیکن به چیزی سخت دل بسته است، زیرا از صلصال (گلی سخت) است و همه اینها طبایع مادی آدمی است اما روح را ویژگیهایی دیگر است.

[۲۷]

پیش از آن که خداوند بشر را بیافریند دشمن او «جان» را که مقابل انس بود آفرید. لفظ «جان» از آن رو گفته شده که دلالت بر طبیعتش می کند، چنان که «انسان» می گوئیم و به طبیعتش، / ۵ بی ملاحظه افراد، اشاره می کنیم.

اما «جان» را چگونه آفرید؟ گویا بادی که به سبب حرارتش حامل سموم بوده وزیده است و آتشی به وجود آورده و خدا جان را از آن پدید آورده است.

وَ الْجَانَّ خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نَارِ السَّمُومِ

و جن را پیش از آن از آتش سوزنده بی دود آفریده بودیم.

ص: ۳۷۴

اما دشمن شدن جان با انسان داستان دیگری دارد و از آن جا آغاز می شود که خداوند به فرشتگان اعلام کرد که بشری می آفریند.

وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّنْ صَلْصَالٍ مِّنْ حَمَإٍ مَّسْنُونٍ

و پروردگارت به فرشتگان گفت: می خواهم بشری را از گل خشک و لجن بویناک بیافرینم. و طبیعت این آفرینش را-چنان که در سوره بقره آمده است- به فرشتگان شناسانید که ما دام که از خاک است ناچار در زمین تباهی خواهد کرد.

### مرحله دوم

اما خداوند به فرشتگان اعلام کرد که انسان طبیعت دیگری نیز دارد و آن روح الاهی اوست که بدان شایسته سجود و خضوع است.

فَإِذَا سَوَّيْتَهُ وَ نَفَخْتَ فِيهِ مِنْ رُّوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ

-چون آفرینشش را به پایان بردم و از روح خود در آن دمیدم در برابر او به سجده بیفتید. می توان گفت که «تسویه» تکامل همه اعضا و تعادل غرایز است و این مرحله پیش از مرحله دمیدن روح است.

ملائکه که ارواحی مطیع خدایند و به امر پروردگار کارگزاری امور آفرینش را بر عهده دارند به آدم سجده کردند چرا که روح الاهی در او دمیده شده بود.

فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ

-فرشتگان همگی سجده کردند. / ۵/ چنان که از آیه ای در سوره بقره در می یابیم فرشتگان به قوای طبیعت که در تسخیر انسان است اشاره می کنند حال آن که قوه ای در طبیعت باقی مانده بود و آن قوه نفسانی است که زیر سلطه ابلیس است.

از این رو ابلیس عمدا به جمع ساجدین نیوست و بر این نافرمانی اصرار کرد.

إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى أَنْ يَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ

-مگر ابلیس که از

ص: ۳۷۵

و خداوند از این کار ناخشنود شد و به ابلیس خطاب کرد:

قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا لَكَ أَلَّا تَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ

-گفت: ای ابلیس چرا در جمع سجده کنندگان نیستی، «قوای شرّ در برنامه آسمانی جایی ندارد و شرور از جانب خدا نیست بلکه بیرون از سنت الهی و تمرّد موقت از اراده اوست. از این رو نشاید که بشر بر آنها گردن نهد و شرعیت آن را بپذیرد، بلکه باید با آنها مبارزه کند تا به اذن خدا بر آنها پیروز شود.

[۳۳]

توجیه ابلیس بدتر از کاری بود که کرد: وی مدّعی شد که بر آدم برتری دارد، و دو بار خطا کرد:

یکی این که: بر این باور بود که فرزند آتش از فرزند خاک برتر است و نیز برتری مخلوق به تبار او نه به دانش و فواید اوست.

دیگر این که: چون از او امر خدا با اعتماد به پندار خود سرباز زد، حتی اگر هم در جدل بر آدم برتری داشت می بایست بداند که سجده به فرمان خدا سجده به آدم نبود بلکه برای فرمان دهنده یعنی خدا بود. مثلاً اطاعت تو از پیامبر یا امام در واقع اطاعت از او نیست بلکه از خداست.

قَالَ لِمَ أَكُنُ لَأَسْجُدَ لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمِيمٍ مَسْنُونٍ

-گفت: من برای بشر که از گل خشک و از لجن بویناک آفریده ای سجده نمی کنم.» از این آیه در می یابیم که سرشت آدمی تقدّس نداشت تا انگیزه سجود ۵/ فرشتگان باشد، بلکه کرامت او از جانب خدا و به قدر اطاعت از اوست. زیرا سرشت او گل خشک بود که از گل متعفن به دست آمده بود و بعضی قوای طبیعی از آن گل نفرت داشت، چرا که خود را از آن برتر می دانست.

[۳۴]

سرکشی از فرمان خدا و مخالفت حق خارج از برنامه زندگی است و جزئی مقدّر یا امری مقضی نیست. پروردگار ابلیس را از مقام اراده و توجیه طرد

کرد و نیز او را از مقام طبیعی که بدان مأمور بود دور ساخت. آن گاه وی را لعن نمود و وی در سه مرحله سقوط کرد:

اول: خداوند فرمود:

﴿قَالَ فَأَخْرِجْ مِنْهَا﴾

-گفت: از آنجا بیرون رو.» که به سیاق آیه مراد افتادن از مقام فرشتگان است، و برخی به معنی خروج از بهشت یا از آسمان یا از زمین دانسته اند. مقام ملائکه مقام امر است و آنان اوامر خدا را بر طبیعت جاری می کنند و واسطه های فرمانهای الهی اند. از این رو اخراج ابلیس از آن مقام که نسبت به ما آسمان است-آسمان در قرآن مصدر امر خداست-نخستین لعنت است.

دوم: پروردگار ابلیس را از مقام سایر پدیده های طبیعی که به طوع خود تسلیم اوامر الهی اند محروم ساخت و در نتیجه رانده در گاه شد و خدا فرمود:

﴿فَأِنَّكَ رَجِيمٌ﴾

-که تو مطرود هستی.» از آیه بار دوم در می یابیم که نافرمانی خروج از طبیعت است نه قاعده.

[۳۵]

سوم: هنگامی است که خداوند بر او لعنت را مقرر کرد و طبیعت بر ضد او شد و خدا فرمود:

﴿وَإِنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ﴾

و تا روز رستخیز از رحمت خدا به دوری.» / ۵/ لعنت دوری از رحمت الهی و «یوم الدین» همان روز جزاست.

**مرحله پایانی**

[۳۶]

مرحله دوم از قصیده «خلیفه» تمام شد و مرحله پایانی باقی ماند که عبرت آموزی است و بیش از همه به زندگی ما مربوط است بدین شرح که ابلیس از خدا تا روز قیامت مهلت خواست و خداوند تا روز معلومی فرصت معینی به وی داد که آن پیش از روز رستخیز یا خود رستخیز است.

﴿قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ﴾

-گفت: خدایا مرا تا روزی که



برانگیخته می شوند مهلت ده.» اینجاست که قرآن فلسفه وجود فاصله زمانی را که میان «جزاء» و «عمل در دنیا» هست روشن می سازد.

[۳۷]

□ قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ - گفت: تو از مهلت داده شدگانی.» فرمود: «ای ابلیس به تو مهلت دادم. به بشر نیز به نوبت خود تا زمان محدودی مهلت داده شده است.»

[۳۸]

این مهلت نزد خدا تا زمان معینی است و آدمی آن را نمی داند.

إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ

- تا وقتی معلوم.» بلخی گوید: اجل یا زمان وقوع قیامت را مبهم گذاشت و آشکار نکرد زیرا معلوم بودن آن اغرا به گناه است.

(۱)

[۳۹]

ابلیس بنی آدم را که باعث آزمایش و نیز ملعون بودنش گردید تهدید کرد.

□ قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي

- گفت: ای پروردگار من چون مرا نومید کردی،» ۵/ خداوند ابلیس را پس از آن گمراه کرد که با آگاهی کامل و قصد قبلی نافرمانی کرد و «باء سببیه» این معنا را روشن می کند. مفهوم آیه این است که خدا یا، چون تو مرا آزمودی و من از عهده بر نیامدم، برای آدمیان وسایل آزمون فراهم می کنم تا آنان نیز به فساد بگرایند، این چنین از آنان انتقام می گیرم. خدا بود که می خواست بندگانش را بیازماید و اینک ابلیس به این مهم پرداخته است، چنان که خدا چون بخواهد گروه ستمکار را عذاب کند، گروهی ستمکارتر را برای انتقام بر آنان مسلط می کند و آنان را به حال خود می گذارد. در حدیث قدسی آمده: «الظَّالِمُ سِيفِي أَنْتَقِمُ بِهِ وَأَنْتَقِمُ مِنْهُ.»

اما چگونه و به چه وسیله ابلیس به اغوای بشر پرداخت؟ این آیه موضوع را

ص: ۳۷۸

روشن می کند.

لَأَزِيْنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِيْنَ

-در روی زمین بديها را در نظرشان بيارايم و همگان را گمراه كنم».

ابليس گفت: «زمین را در دلهاي آنان می آرايم تا ايشان را گول زند».

[۴۰]

این که ابليس مردم را اغوا می کند همچون اغواي خداست ابليس را:

آزمون محض بی آن که اجباری باشد، و گواه این سخن آن است که بندگان مخلص بر شیطان نافرمانی می کنند.

إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلِصِينَ

-مگر بندگان مخلصت را».

[۴۱]

صراط مستقیم خدا راهی به سوی خداست و او خود راهش را محافظت می کند و گرنه تباهی و انحراف بدان می رسد، چنان که در همین سوره آمده است: إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَ إِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ .

قَالَ هَذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ

-گفت: راه اخلاص راه راستی است که به من می رسد».

ابليس هر اندازه در تحريك آدمی و آراستن مظاهر دنيا قوی باشد، خداوند اجازه نمی دهد که باطل جایگزین حق باشد و نشانه های دین به کلی نابود گردد.

۵/

[۴۲]

خدا نمی گذارد که ابليس آدمی را به پیروی خود مجبور کند. البته کسی که پیرو ابليس باشد خدا گمراهش می کند و خداوند نیز او را در برابر شیطان یاری نمی دهد.

إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ



-تو را بر بندگان من تسلطی نیست مگر بر آن گمراهانی که تو را پیروی کنند».

این گمراهان سلطهٔ ابلیس را به اختیار خود پذیرفتند و خدا مجبورشان نکرد، و این که بعضی از مردم خطا و انحراف خود را توجیه می‌کنند که مجبور بوده‌اند نادرست است.

[۴۳]

اما گمراهان، خداوند جهنم را عذاب دسته جمعی آنان نهاده است.

وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ

-و جهنم میعاد گاه همه است».

ص: ۳۷۹

اگر هم درهای گمراهی گوناگون است، اما سرانجام به یک بازگشتگاه منتهی می شود.

لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُومٌ

-هفت در دارد و برای هر در گروهی از آنان معین شده اند.

۵/

### [سوره الحجر (۱۵): آیات ۴۵ تا ۶۰]

#### اشاره

إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ (۴۵) اَدْخُلُوهَا بِسَلَامٍ آمَنِينَ (۴۶) وَ نَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ إِخْوَانًا عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ (۴۷) لَا يَمَسُّهُمْ فِيهَا نَصَبٌ وَمَا هُمْ مِنْهَا بِمُخْرَجِينَ (۴۸) نَبِيُّ عَادٍ أَنِّي أَنَا الْغُفُورُ الرَّحِيمُ (۴۹) وَ أَنَّ عَذَابِي هُوَ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ (۵۰) وَ نَبَّهْتُمْ عَنْ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ (۵۱) إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا سَلَامًا قَالَ إِنَّا مِنْكُمْ وَجِلُونَ (۵۲) قَالُوا لَا تَوْجَلْ إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ عَلِيمٍ (۵۳) قَالَ أَبَشَّرْتُمُونِي عَلَى أَنْ مَسَّنِيَ الْكِبَرُ فِيمَ يُبَشِّرُونَنِي (۵۴) قَالُوا بِشَرْنَاكَ بِالْحَقِّ فَلَا تَكُنْ مِنَ الْقَانِطِينَ (۵۵) قَالَ وَ مَنْ يَقْنَطُ مِنْ رَحْمَةِ رَبِّهِ إِلَّا الضَّالُّونَ (۵۶) قَالُوا فَلَمَّا خَطْبُكُمْ أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ (۵۷) قَالُوا إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَى قَوْمٍ مُجْرِمِينَ (۵۸) إِلَّا آلَ لُوطٍ إِذْ أَنْجَيْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ (۵۹) إِلَّا امْرَأَتَهُ قَدَرْنَا لَهَا لَمِنَ الْغَابِرِينَ (۶۰)

۵/

۴۷ [غَلَّ]

کینه ای که در دل داخل شود، و «غلول» خیانتی است که ننگ آن صاحبش را در گیرد.

[سرر]

جمع سریر، جایگاه والا که برای شادی و سرور بر آن نشینند، جمع دیگر آن اسره است.

۵۲ [وجلون]

ترسندگان.

۵۵ [القانطین]

نومید شوندگان از رحمت خدا. «قنوط» یعنی نومیدی.

۵/

## پایان کار پرهیزکاران و گناهکاران

### اشاره

### رهنمودهایی از آیات:

آغاز آفرینش بیان شد، اما پایان کار چیست؟ جایگاه پرهیزگار باغهایی است با درختانی که سایه دارند و چشمه هایی که سیرابش می کنند با آرامشی جاودانی، همدمی با اخوان صفا، آسایشی بی رنج، اقامتی بی اخراج و آمرزشی از خدای بخشنده مهربان.

به عنوان مثال در دنیا پاداشی است که خدا به ابراهیم داد: مهمانانی گرامی بر او وارد شدند و سلام دادند، اما ابراهیم بیمناک شد. گفتند: «ترس که ما آمده ایم تا مزده ولادت بچه ای دانا را بدهیم». تعجب کرد و گفت: «این چگونه ممکن است؟ من مردی سال خورده ام؟ آیا مزده ای راستین است؟» گفتند:

«آری، از رحمت الاهی نومید مباش». ابراهیم موضوع را دریافت و گفت: «چگونه

می توانم نومید شوم؟ حال آن که جز ستمکاران کسی از رحمت الاهی نومید نمی شود، و این امر از فضل خدا بر من است!»! آن گاه از سبب آمدن آنان پرسید؟ گفتند: «ما برای تعذیب گروهی گناهکار فرستاده شده ایم: قوم لوط، که باید هلاک شوند مگر مؤمنان که همه آنان را نجات می دهیم، بجز زن لوط که از هلاک شوندگان خواهد بود». این نمونه ای از عذاب الاهی است.

۵/

## شرح آیات:

### اشاره

[۴۵]

پرهیزگاران کیان اند و پاداش آنان چیست؟ کسانی هستند که به اغوای ابلیس گمراه نمی شوند و از دامهای او اجتناب می کنند و می دانند که وی چگونه دنیا را برایشان می آراید. پاداش آنان چنین است:

اولاً: بی رنج و مشقت می خورند و می آشامند.

□  
إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ

-پرهیزگاران در بهشتها و در کنار چشمه ساراند.

[۴۶]

ثانیا: سلامت ابدی را در می یابند.

□ □  
أَدْخُلُوهَا بِسَلَامٍ آمِنِينَ

-به سلامت و ایمنی داخل شوید.

پیدا است که همه مردم درباره آرامش جسم و روح و ضمانت آینده می اندیشند، اما پرهیزگاران تنها کسانی هستند که به همه آنها می رسند.

[۴۷]

ثالثاً: پس از آن که آدمی به آرامش رسید، مؤمنانی را می جوید که در استفاده از نعمت با آنان همراه باشد. مؤانست غذای روح و بخشش آسایش دل است و خداوند این خواسته پرهیزگاران را تأمین می کند و هر بیماری روحی از قبیل

حسد، بخل، طمع و جز آن را از میان می برد و جانهایشان به هم می پیوندد و پرده ها از میان می رود و بر تختها رو به روی هم می نشینند، و چه جایگاه والایی است.

و نَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ إِخْوَانًا عَلَيَّ سُرُورٍ مُتَقَابِلِينَ

-هر کینه ای را از دلشان برکنده ایم، همه برادرند، بر تختها رو به روی همند».

ص: ۳۸۲

رابعاً: نیازی نیست که خود را دچار رنج یا ترس از آینده کنند.

لَا يَمَسُّهُمْ فِيهَا نَصَبٌ وَمَا هُمْ مِنْهَا بِمُخْرَجِينَ

-هیچ رنجی به آنها نمی رسد و کسی از آن جا بیرونشان نراند».

۵/ «نصب» یعنی رنج، و شاید در این جا مراد رنجی باشد که با ترس از آینده مرتبط است. زیرا بیشترین رنج مردم ناشی از حرص به دنیا و ترس از آینده است.

این که پروردگار جهان می گوید بخشنده و مهربان است و با سخنانی سرشار از لطف و مهربانی اعلام می کند که:

نَبِّئْ عِبَادِي أَنِّي أَنَا الْغُفُورُ الرَّحِيمُ

-به بندگانم خبر ده که منم آمرزیده و مهربان».

چه اندازه در جان آدمی که گرفتار ترس از آینده مجهول است و از پی آمدهای خطاها و گناهان بیم دارد، آرامش پدید می آورد! خداوند به کسانی، که آنان را بندگان خود می خواند، رسماً اعلام می کند که آفرینش آنان برای لطف و رحمت به ایشان بوده است، چرا که وی بخشنده است.

لیکن در عین حال بجاست که از عذاب خود بیمشان دهد.

وَ أَنَّ عَذَابِي هُوَ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ

-و عذاب من عذابی درد آور است».

### مهمان ابراهیم

شاهد این امر قصه مهمان ابراهیم است: فرشتگان در حالی که حامل فرمان عذاب برای قوم لوط بودند به ابراهیم مژده آوردند.

وَبَشِّرْهُمْ عَنْ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ

و از مهمانان ابراهیم خبردارشان کن».

[۵۲]

إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا سَلَامًا قَالَ إِنَّا مِنْكُمْ وَجِلُونَ - آن گاه که بر او داخل شدند و گفتند: سلام. ابراهیم گفت: ما از شما می ترسیم».

ابراهیم اظهار کرد که از آنان می ترسد، شاید از آن رو که در زمانی غیر مناسب آمده بودند یا آن که از طعام او نخورند و عادتاً هر که در خانه ای طعام بخورد، به جهت نمک شناسی آزاری به اهل آن خانه روا نمی دارد و اگر نخورند قطعاً

ص: ۳۸۳

[۵۳]

قَالُوا لَا تَوْجَلْ إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ عَلِيمٍ - گفتند: مترس. ما تو را به پسرى دانا بشارت مى دهیم.

گفتند: ما مبشّریم نه منذر، ما فرشتگان خداييم. و مى دانيم که فرشته به صورت بشرى کامل مجسم مى شود چنان که به مریم مجسم شد.

[۵۴]

ابراهيم با شکیبایی کامل در انتظار خبر خوش بود و انتظار بسیار او را تا حدی نومید کرده بود. اینک خداوند مژده مى دهد که وی نه تنها صاحب فرزندی مى گردد، بلکه همین فرزند دارای فضل و دانش و نیز ولیّ مورد انتظار و وارث علم و هدایتش خواهد بود، و چون ابراهیم دفعتاً با این خبر مواجه شد نخستین واکنش او تعجب و تحیر بود.

قَالَ أَبَشَّرْتُمُونِي عَلَىٰ أَنْ مَسَّنِيَ الْكِبَرُ

- گفت: آیا مرا بشارت مى دهید با آن که پیر شده ام.

گفت: من عمر درازی کرده و به مرز سالخوردگی که همچون بیماری است رسیده ام، چگونه مرا مژده مى دهید؟ فَبِمَ تُبَشِّرُونَ - به چه چیزی بشارت مى دهید.

آیا مجرّد آرزو و تعارف معمول بین مردم است یا آن که وعده ای استوار از جانب خداست؟ [۵۵]

قَالُوا بَشِّرْنَاكَ بِالْحَقِّ - گفتند به حق بشارت مى دهیم.

«مژده» راستین و به فرمان خداست نه آن که مجرّد آرزو باشد.

فَلَا تَكُنْ مِنَ الْقَانِطِينَ

- از نومیدان مباش.

زیرا رحمت الاهی گسترده است و به اندازه ای که آدمی توقع داشته باشد، شامل حال او مى شود، پس چرا باید نومید بود؟ ۵/

[۵۶]

ابراهيم این مسئله را که پرسش وی به سبب نومیدی از رحمت الاهی است نفی مى کند، بلکه شاید مژده را جدیّ نمی گرفته



است. از این رو بر این نکته تأکید می‌گذازد که اشخاص گمراهی که از وسعت قدرت و علم و رحمت

ص: ۳۸۴

الاهی ناآگاهند همانها نومیدند. ما دام که خدا واسع الرّحمه، قریب و اجابت کننده دعا و نیز بر همه چیز تواناست، چرا باید نومید بود؟ قَالَ وَ مَنْ يَقْنَطُ مِنْ رَحْمَةِ رَبِّهِ إِلَّا الضَّالُّونَ - گفت: چه کسی جز گمراهان از رحمت خدا نومید می شود؟» [۵۷]

چون ابراهیم دانست که مهمانانش فرشتگان خدایند، پرسید که چرا به زمین آمده اند؟ مراد آنان مجرد مزده دادن است یا کاری مهم دیگر.

قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ

- گفت: ای رسولان کار شما چیست؟» [۵۸]

قَالُوا إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَىٰ قَوْمٍ مُّجْرِمِينَ - گفتند: ما را بر سر مردمی گنهکار فرستاده اند.»

[۵۹]

ابراهیم دانست که آنان فرشتگان عذابند و برای تعذیب قوم لوط و آگاهی از کار لوط پیامبر آمده اند. آن گاه فرشتگان گفتند:

إِلَّا آلَ لُوطٍ إِنَّا لَمُنَجُّوهُمْ أَجْمَعِينَ

-خاندان لوط از فرمان عذاب مستثنا هستند و ما همه آنان را یعنی لوط و کسانی از خانواده و قومش را که به وی گرویده اند رهایی می بخشیم.»

[۶۰]

رهایی خاندان لوط از آن رو نبود که خویشان او بودند، زیرا عذاب خدا سخت است و ستمکاران نمی توانند از آن رهایی یابند، و به همین سبب زن لوط همچون سایر کافران به هلاکت رسید.

إِلَّا أَمْرًا أَنَّهُ قَدَرْنَا لَهَا مِنَ الْغَابِرِينَ

-جز زنش را که مقرر کرده ایم از باقی ماندگان باشد.»

۵/

**[سوره الحجر (۱۵): آیات ۶۱ تا ۸۴]**

**اشاره**

فَلَمَّا جَاءَ آلَ لُوطِ الْمُرْسَلُونَ (۶۱) قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ مُّكَرُونَ (۶۲) قَالُوا بَلْ جِنَّاتِكُمْ بِمَا كَانُوا فِيهِ يَمْتَرُونَ (۶۳) وَ أَتَيْنَاكَ بِالْحَقِّ وَ إِنَّا

لَصَادِقُونَ (٦٤) فَأَسْرِبْ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ وَاتَّبِعْ أذْيَابَهُمْ وَلَا يُلَاقِيكَ مِنْكُمْ أَحَدٌ وَامْضُوا حَيْثُ تُؤْمَرُونَ (٦٥) وَقَضَيْنَا إِلَيْهِ ذَلِكَ  
الْأَمْرَ أَنَّ دَابِرَ هُوَلَاءِ مَقْطُوعٌ مُصَدِّعِينَ (٦٦) وَجَاءَ أَهْلَ الْمَدِينَةِ يَسْتَبِشِرُونَ (٦٧) قَالَ إِنَّ هُوَلَاءِ ضَعُفَاءٌ يَضَعُونَ (٦٨) وَاتَّقُوا  
اللَّهَ وَلَا تُخْزَوْنَ (٦٩) قَالُوا أَوَلَمْ نُنْهَكْ عَنِ الْعَالَمِينَ (٧٠) قَالَ هُوَلَاءِ بَنَاتِي إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ (٧١) لَعَمْرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ  
يَعْمَهُونَ (٧٢) فَأَخَذْتُهُمُ الصَّيْحَةَ مُشْرِقِينَ (٧٣) فَجَعَلْنَا عَالِيَهَا سَافِلَهَا وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ (٧٤) إِنْ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ  
لِلْمُتَوَسِّمِينَ (٧٥) وَإِنَّهَا لِبَسْبِيلٍ مُقِيمٍ (٧٦) إِنْ فِي ذَلِكَ لَآيَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ (٧٧) وَإِنْ كَانَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ لظَالِمِينَ (٧٨) فَانْتَقَمْنَا مِنْهُمْ  
وَإِنَّهُمَا لَبِإِمَامٍ مُبِينٍ (٧٩) وَلَقَدْ كَذَّبَ أَصْحَابُ الْحِجْرِ الْمُرْسِلِينَ (٨٠) وَآتَيْنَاهُمْ آيَاتِنَا فَكَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ (٨١) وَكَانُوا يَنْحِتُونَ  
مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا آمِنِينَ (٨٢) فَأَخَذْتُهُمُ الصَّيْحَةَ مُصْبِحِينَ (٨٣) فَلَمَّا أَغْنَى عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (٨٤)

## معنای واژه ها

۶۲ [منکرون]

:ناشناختگان.

۶۳ [فأسر]

:شبانۀ حرکت بدۀ «اسراء»: سیر در شب.

۷۲ [يعمھون]

:از «عمه» به معنی سخت کور بودن.

۷۵ [المتوسمین]

:نگرندگان در سمت یعنی نشانه و علامت.

۷۶ [لسییل مقیم]

:در راه راست و روشن.

ص: ۳۸۶

درخت انبوه پر شاخ و برگ و جمع آن ایک است.

۵/

### عذاب الاهی ستمکاران را نابود می کند

#### اشاره

#### رهنمودهایی از آیات:

مهمانان ابراهیم به سوی لوط آمدند. وقتی لوط پیامبر آنان را دید شناخت.

گفتند: «ما آمده ایم تا وعده ای را که این قوم در آن شک می کنند، تحقق بخشیم» آن گاه فرمان دادند که وی به همراه خانواده شبانه از قریه خارج شود و خود به دنبال خانواده حرکت کند و هیچ کس به پشت خود نگاه نکند و به جایی که خدا فرمان می دهد، بی تردید بروند. حکم الاهی یعنی هلاک آنان مقرر شده و کسی از آنان نخواهد ماند تا نسل ایشان باقی بماند. از سوی دیگر چون مردم قریه از ورود مهمانان آگاه شدند، شادمان شدند که به کار زشت با آنان دست خواهند زد، لوط خطاب به ایشان گفت: «اینان مهمانان من اند، مرا رسوا نکنید و از عذاب خدا بترسید»، اما آنان در گمراهی خود پای فشردند و گفتند: «ما پیش از این تو را از استقبال مهمانان و پناه دادن ایشان باز داشتیم». لوط به آنان گفت که دخترانش را نکاح کنند تا از کار زشت سالم مانند، ولی هم چنان در گمراهی غوطه ور بودند.

۵/ آن گاه به هنگام دیدن آفتاب صیحه آنان را فرو گرفت و قریه زیر و رو شد و باران سنگ از آسمان بارید. در این قصه عبرتی است برای کسانی که پند بیاموزند، عبرتی پا بر جا و استوار، اما جز مؤمنان کسی نمی تواند عبرت گیرد.

همانند قوم لوط قوم شعیب بودند که کشت زارهایی داشتند. انتقام خدا آنان را فرو گرفت و قریه ایشان بر سر راه مردم بود و آن را که ویران شده بود، می دیدند.

ص: ۳۸۷

اصحاب حجر نیز به نوبت خود پیامبران را تکذیب کردند و هر گاه که خدا آیاتی به آنان می فرستاد رو می گردانیدند. خانه های خود را در کوه ها ساختند تا در امن باشند، امّا عذاب الاهی بر آنان فرو آمد و صیحه به هنگام صبح آنان را فرو گرفت. آیا خانه هایشان توانست مانع عذاب الاهی باشد؟

## شرح آیات:

### اشاره

### ورود مهمانان

[۶۱]

مهمانان ابراهیم به سرزمین لوط که مسکن گروهی از گناهکاران و نیز راهزنان بود، درآمدند.

فَلَمَّا جَاءَ آلَ لُوطِ الْمُرْسَلُونَ

—چون رسولان نزد خاندان لوط آمدند.

تعبیر به کلمه «آل» نشان می دهد که آنان نظام عشایری داشتند سایر قبایل عرب نیز در آن زمان چنین بودند.

[۶۲]

چون لوط فرشتگان را که به صورت جوانان و دارای جمال و جلال بودند، دید و از آنان پذیرایی کرد، گفت:

قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ مُنْكَرُونَ

—لوط گفت: شما بیگانه اید.

۵/ «شما اهل این زمین نیستید». وی برای این که مردم به آنان آسیبی نرسانند، طبق عادت جاری آن قوم به ایشان پناه داد. مؤمن خداپرست نیز باید از سنت ها بهترین و سودمندترین آنها را فرا گیرد.

[۶۳]

فرستادگان راز خود را فاش کردند و گفتند که فرشتگان خدایند و مأمور اجرای عذاب الاهی هستند که آن قوم مدت درازی است که درباره آن شک می کنند. اینک عذاب فرو می آید.

قَالُوا بَلْ جِنَّاتِكُمْ بِمَا كَانُوا فِيهِ يَمْتَرُونَ

- گفتند: نه ما چیزی را که در آن شک می کردند آورده ایم».

[۶۴]

لوط شگفت زده شد. فرشتگان تأکید می کردند که عذاب همین روز بی تردید فرو می آید.

ص: ۳۸۸

وَ أَتَيْنَاكَ بِالْحَقِّ وَ إِنَّا لَصَادِقُونَ

-ما تو را خبر راست آورده ایم و ما راستگویانیم».

[۶۵]

سپس فرمان دادند که حرکت کند، و هجرت نیکوکاران هشدار وقوع عذاب بر دیگران است. هجرت مخفیانه بود. شاید می ترسیدند که مردم مانع هجرت باشند، و مقرر بود که لوط پشت سر آنان حرکت کند و مراقب آنها باشد تا کسی به جا نماند.

فَأَسْرِبَ أَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ

-چون پاسی از شب بگذرد خاندان خود را بیرون ببر».

چنین پیداست که تبلیغ لوط تنها در خانواده اش تأثیر کرده بود و سایر مردم بر فساد خود بودند.

وَ اتَّبِعْ أَذْيَارَهُمْ

-و خود از پی آنها رو».

پشت سر آنان حرکت کن. اشاره به سختی هجرت است.

وَ لَا يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ

-و نباید هیچ یک از شما به عقب بنگرد».

کسی به پشت سر خود نگاه نکند.

۵/

وَ امضُوا حَيْثُ تُؤْمَرُونَ

-به هر جا که فرمانتان داده اند بروید».

به حرکت خود ادامه بدهید و شک نکنید. هر پیامبری که هجرت می کند روش او باید چنین باشد: قوم خود را که از آنان نومید شده بی شفقت و دل سوزی ترک کند و گرایشی به مال و خویشاوندان که در میان ایشان باقی می ماند، نداشته باشد.

[۶۶]

فرمان خدا رسید و خدا این امر خطیر را به لوط خبر داد یعنی این که قوم تباهاکار به کلی نابود خواهند شد.



وَقَضَيْنَا إِلَيْهِ ذَٰلِكَ الْأَمْرَ أَنَّ دَابِرَ هَٰؤُلَاءِ مَقْطُوعٌ مُّصْبِحِينَ

و- برای او حادثه را حکایت کردیم که چون صبح فرا رسد ریشه آنها برکنده شود».

کسی از ایشان باقی نمی ماند تا نسل آنان ادامه یابد، حتی زن لوط که از تباهکاران بود، همراه آنان هلاک شد؛ وی به قوم لوط شفقت نشان داده و به

ص: ۳۸۹

خاندان و متاع دنیا نگریسته بود! بدین سان، حقیقت به صورت انتقامی سخت از قومی تباهکار که اصلاح به حال آنان سودی نبخشید مجسم شد.

[۶۷]

این یک سوی صحنه بود، در سوی دیگر مردم شهر به ورود مهمانان شاد شدند، زیرا عادتاً با هر کسی به کار زشت می پرداختند، و موقعیت جغرافیایی شهرشان نیز این کار را تأیید می کرد زیرا، به گفته قتاده، بر جاده اصلی مدینه به شام قرار داشتند.

وَ جَاءَ أَهْلُ الْمَدِينَةِ يَسْتَبْشِرُونَ

-اهل شهر شادی کنان آمدند.

### مسئولیت اجتماعی

[۶۸]

لوط آنان را نصیحت کرد و مهمانان را پناه داد.

قَالَ إِنَّ هَؤُلَاءِ ضَيْفِي فَلَا تَفْضَحُونِ

-گفت: اینان مهمانان منند. مرا رسوا نکنید.

۵/ تجاوز به مهمان در عرف قبایل بیابانی به منزله تجاوز به اهل خانه بود.

[۶۹]

بسیار نصیحتها کرد و از عذاب الاهی بیمشان داد و گفت که تجاوز به مهمانان او را خوار می کند، و به همین جهت وی در برابر تعرض به مهمانان از شرافت خود دفاع می کند.

وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ لَا تُخْزُونِ

-از خداوند بترسید و مرا شرمسار مسازید.

[۷۰]

امّا قوم لوط پناه دادن به مهمانان را نپذیرفتند، زیرا لوط همواره چنین می کرد، هر گاه که غریبی به شهر در می آمد او را مهمان می کرد تا از سوی آن قوم آسیبی به او نرسد، پیش از آن هم تأکید کرده بودند که هیچ مهمانی را نپذیرد.

قَالُوا أَوْ لَمْ نَنْهَكَ عَنِ الْعَالَمِينَ

-گفتند: مگر تو را از مردم منع نکرده بودیم».

از این آیه دو نکته بر می آید:

اول این که: قبیله عرب به مرور زمان خصایص انسانی همچون پناه دادن

ص: ۳۹۰

به مهمان را از دست داده بود و از ارزشهایی که غریب و ناتوان را پناه دهد، چیزی نمانده بود.

ثانیا: لوط هر آنچه داشت، فدای ضعفا کرد: شرافت و کرامت خود را در این راه بذل نمود. پس نباید که در دفاع از محرومان به دادن شعار بسنده کنیم بلکه باید به اعمال واقعی پردازیم.

[۷۱]

کار بدان جا رسید که لوط پیشنهاد کرد که دختران او را نکاح کنند تا متعرض مهمانان نباشند.

قَالَ هَؤُلَاءِ بَنَاتِي إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ

-گفت: اگر قصدی دارید، اینان دختران من هستند».

۵/ چنین پیداست که این سخن لوط، افزون بر آنچه گفتیم، یاد آوری این نکته است که راه درست برای اطفای شهوت جنسی راه طبیعی است که نسل را حفظ می کند نه انحراف جنسی، و از اینجا چنین بر می آید که سخن لوط شامل دختران صلبی خود و نیز دختران قوم بود به اعتبار این که شیخ یا پیشوای آنان بود و همه دختران دختران او محسوب می شدند.

[۷۲]

اما آنان ناز پرورد تنعم بودند و در شهوت رانی آن چنان زیاده روی می کردند که غریزه جنسی مست شان ساخته بود، میان زن و مرد، و غریب و مهمان و پناهنده و خودی فرقی نمی گذاشتند.

لَعَمْرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ

-به جان تو سوگند که آنها در مستی خویش سرگشته بودند».

یعنی سوگند به جان تو ای محمد(ص)، و ای آن که قرآن می خوانی، شهوت رانی چشم قوم لوط را کور کرد. (عمر و عمر به یک معنی است اما در سوگند عمر به کار می رود).

[۷۳]

و چون هیچ گشایشی برای لوط باقی نماند به رکن شدید، خدای توانا، پناهنده شد. فرشتگان حقیقت را آشکار کردند و به لوط اطمینان دادند که تباہکاران به وی دست نخواهند یافت. گفتگوی آنان با لوط از سیاق آیات

پیدا است، و سرانجام.

فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ مُشْرِقِينَ

چون صبح طالع شد آنان را صیحه فرو گرفت.

صبحگاهان صیحه آنان را در گرفت، چنان که نتوانستند عذاب را از خود دفع کنند.

[۷۴]

خداوند شهر را بر سر آنان ویران ساخت.

فَجَعَلْنَا عَالِيَهَا سَافِلَهَا وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ

شهر را زیر و زبر کردیم و بارانی از سجیل بر آنان بارانیدیم.

«سجیل» فارسی معرب است از «سنگ و گل» و به گفته ابو عبیده / ۵ سنگ سخت است. (۱)

[۷۵]

اینک سرزمین های آنان ویران شده است! کیست که پند آموزد؟ طبعاً نه همه مردم بلکه فقط مردم حقیقت بین که حقایق را از میانه نشانه ها و علایم کشف می کنند، پند می گیرند.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ

در این عبرت‌هاست برای پژوهندگان.

اما کسانی که ظواهر امور را می بینند و دچار جمود ذهنی هستند و تنها به توده های سنگ می نگرند بی آن که بیندیشند که آنها روزی خانه های آبادی بوده اند، از قصه قوم لوط پند نمی گیرند.

[۷۶]

وَإِنَّهَا لَبِسَبِيلٍ مُّقِيمٍ - و آن شهر اکنون بر سر راه کاروانیان است.

به گفته طبرسی مراد این است که شهر لوط در مسیری بود که مردم برای رفع حوایج از آن می گذشتند و به آثار شهر می نگرستند و پند می گرفتند، و این آثار در آن جا برقرار بود و آن شهر سدوم است.



ظاهراً ضمیر در «إنها» به «آیات» بر می گردد، از این رو معنی چنین است: نشانه ها بر طریق ثابت نهاده شده. و «ثبات» راه آشکار بودن آن است چنان که در حدیث منقول از اهل بیت (ع) آمده: «و السبیل فینا مقیم». (۱)

[۷۷]

این راه را جز مؤمنان نمی سپرند و آنان حَقّاً در زمره متوسّیّین (حق بینان) اند. زیرا ۵/ ایمان همانا بینش آدمی است که با آن بینش به حقایق آشکار می نگرد و حقایق واقعی را که در ورای آن است می بیند.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ

— مؤمنان را در آن عبرتی است.

□  
در حدیث آمده: «اتَّقُوا فراسه المؤمن فأنه ينظر بنور الله». (۲)

### اصحاب ایکه در پشت ابر

[۷۸]

در این جا به شاهد تاریخی دیگری بر می خوریم: اصحاب ایکه، که خداوند مزارعی به ایشان داده بود امّا کافر شدند و به خویشان ستم کردند.

وَإِنْ كَانَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ لظَالِمِينَ

— مردم ایکه نیز ستمکار بودند.

[۷۹]

کفر و ستمکاری آنان را گرفتار تیرگیها کرد: هفت روز گرما بر ایشان چیره شد و سپس ابری آسمان را فرا گرفت که امید داشتند هوا خنک شود.

همه در زیر آن گرد آمدند، ناگهان صاعقه ای آمد و همه را سوزانید.

فَأَنْتَقَمْنَا مِنْهُمْ

— از آنان انتقام گرفتیم.

از یاران ایکه و قوم لوط برای ما عبرتی ماند و آن این که در زندگی گاهی رحمت است و گاهی انتقام، پس به نعمت نباید

غزه شد. باید پیوسته از روز انتقام ترسید. اینک قصه های ایکه و لوط و اینک آثار ویرانه های آنها پیش چشم مردم است! وَ  
إِنَّهُمَا لَبِإِمَامٍ مُّبِينٍ - و شهرهای آن دو قوم آشکارا بر سر راهند».

ص: ۳۹۳

---

۱-۴ - مجمع البیان، ج ۶، ص ۳۴۳.

۲-۵ - بحار، ج ۱۷، ص ۷۵ شماره ۹.



۵/ و توان گفت که معنی این است: قوم لوط و اصحاب ایکه دارای پیشوایی مشخص بودند یعنی پیامبر و کتاب، و چنین نبود که ما بی هشدار قبلی آنان را عذاب کنیم!

### یاران حجر و پناهگاه سنگی

[۸۰]

گواه سوم برای قِصَّةٔ یاران حجر، قوم ثمود است که برادرشان صالح و به تبع آن همهٔ رسالتها و پیامبران را تکذیب کردند. زیرا ایمان به پیامبران گذشته در صورت تکذیب پیامبر حاضر سودی ندارد.

وَلَقَدْ كَذَّبَ أَصْحَابُ الْحِجْرِ الْمُرْسَلِينَ

-مردم حجر نیز پیامبران را به دروغ نسبت دادند.

[۸۱]

خداوند راههای هدایت را برای یاران حجر نشان داد، اما آنان عمداً از هدایت رو گردان شدند.

وَآتَيْنَاهُمْ آيَاتِنَا فَكَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ

-آیات خویش را بر آنان رسانیدیم ولی از آن اعراض می کردند.

[۸۲]

همه اینها به سبب مدئیت و نیز به جهت رفاهی بود که در سایهٔ خانه های سنگی عالی که در کوه ها تراشیده بودند، بدان دست یافته بودند.

وَكَانُوا يَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا آمِنِينَ

-خانه های خود را تا ایمن باشند در کوه ها می کنند.

[۸۳]

اما صیحهٔ بلندی که ایشان را فرو گرفت، خطای آنان را فاش کرد:

خانه ها جای ارزشها را نمی گیرد، چنان که نیروی جسمی آدمی را از انتقام حق حفظ نمی کند.

فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ مُضْبِحِينَ

-صبحگاهان آنان را صیحه فرا گرفت».

[۸۴]

فَمَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ - کردارشان از آنان دفع بلا نکرد».

ص: ۳۹۴

۵/ آیا دستاوردهای مادی توانست آنان را از عذابی که به ایشان رسید باز دارد؟ و این عذاب به سبب کفر آنان به حق و ارزشهای الهی بود.

نتیجه آن که معیار امن «نیرو» نیست بلکه «حق» است، زیرا بنای آسمانها بر پایه حق استوار است چنان که در بخش بعد خواهد آمد.

۵/

## [سوره الحجر (۱۵): آیات ۸۵ تا ۹۹]

### اشاره

وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَإِنَّ السَّاعَةَ لَأَتِيَةٌ فَاصْفَحَ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ (۸۵) إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ (۸۶) وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ (۸۷) لَا تَمِدَّنْ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَانخَفِضْ جَنَاحَيْكَ لِلْمُؤْمِنِينَ (۸۸) وَقُلْ إِنِّي أَنَا النَّذِيرُ الْمُبِينُ (۸۹) كَمَا أَنْزَلْنَا عَلَى الْمُقْتَسِمِينَ (۹۰) الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضًا مِنْكُمْ فَوَرَّكُوا عَنْهُ وَإِذْ يُرْتَلَّىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُ الْكِتَابِ وَالْحِكْمَةُ تُرْتَلَىٰ عَلَيْهِمْ فَاصْبِرْ لَهُمْ صَبْرًا مِمَّنْ قَبِضَ عَلَيْكَ كَيْفَ يُغْلَبُ الْمُغْلَبُونَ (۹۱) فَوَرَّكُوا عَنْهُ وَإِذْ يُرْتَلَّىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُ الْكِتَابِ وَالْحِكْمَةُ تُرْتَلَىٰ عَلَيْهِمْ فَاصْبِرْ لَهُمْ صَبْرًا مِمَّنْ قَبِضَ عَلَيْكَ كَيْفَ يُغْلَبُ الْمُغْلَبُونَ (۹۲) عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۹۳) فَاصْبِرْ لَهُمْ صَبْرًا مِمَّنْ قَبِضَ عَلَيْكَ كَيْفَ يُغْلَبُ الْمُغْلَبُونَ (۹۴) إِذَا كَفَرُوا فَاصْبِرْ لَهُمْ صَبْرًا مِمَّنْ قَبِضَ عَلَيْكَ كَيْفَ يُغْلَبُ الْمُغْلَبُونَ (۹۵) الَّذِينَ يَجْعَلُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ (۹۶) وَلَقَدْ نَعَلْنَا لِيُوسُفَ أَعْيُنًا عِزًّا حِينَ اتَّخَذَ الْمِصْرَ حَتْمًا يَأْتِيَ الصَّاحِقَةَ عَلَيْهِم بِالْغَتَامِ فَصَبْرًا عَلَيْهِمْ وَعَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ يَكْفُرُونَ (۹۷) فَاصْبِرْ لَهُمْ صَبْرًا مِمَّنْ قَبِضَ عَلَيْكَ كَيْفَ يُغْلَبُ الْمُغْلَبُونَ (۹۸) وَأَعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ (۹۹)

ص: ۳۹۵

## بر حسب فرمان حق را آشکار کن

### اشاره

#### رهنمودهایی از آیات:

چون حقیقت محور آسمانها و زمین است و بدان آفریده شده اند، آدمیان بی جزا نمی مانند یا همچون قوم لوط و ثمود و اصحاب ایکه در دنیا جزا می بینند و یا در آخرت که بی گمان وقوع خواهد یافت. پس چرا دلتنگ باید شد؟ بگذار کافران هر چه می خواهند بکنند. ای پیامبر، در راه خود پایداری کن. خدای آفریننده دانا مردم را برای آزمون آفریده و تو را قرآنی با آیاتی متشابه داده است. به نعمتهایی متشابه و گوناگون که کافران دارند منگر، غم خوار کافران مباش و مراقب و متوجه مؤمنان باش و کافی است که آنان را بیم دهی.

خداوند کافرانی را که قرآن را به پاره هایی تقسیم کردند و آنچه را با خواهش نفس آنان سازگار بود گرفتند و باقی را رها کردند، بیم داد. آیا می پندارند که به حال خود رها شوند؟ نه، بلکه درباره اعمالشان از آنان پرسیده خواهد شد.

پیام خود را چنان که فرمان داده اند، برسان و بت پرستان و استهزاگران را رها کن.

خداوند در جلوگیری از شرّ آنان بسنده است، این مشرکان کسانی هستند که بجز خدا معبود دیگری را پرستیدند و در آینده ۵/ به جزای اعمال خود خواهند رسید.

برای این که تحمّل و سعه صدر تو بیشتر شود تا بتوانی در برابر استهزاگران بایستی، خدای را تسبیح و سجده کن و در عبادت پایداری بورز تا به برکت عبادت دائم به برترین یقین برسی.

این سخنان چکیده ای از پندهای سوره حجر است که وضع استهزاگران را در دنیا و پایداری پیامبران و تزلزل ناپذیری آنان در برابر سخنان مخالفان را نشان

می دهد. بجاست که همهٔ اینها وسیله ای برای هدایت مؤمنان نیز باشد.

## شرح آیات:

### اشاره

[۸۵]

کافی است که به طبیعت پیرامون خود نگاهی ژرف بکنیم تا بدانیم که همه چیز بر حکمت و با هدف و برای مدّت محدود آفریده شده است و از این جا به حکمت آفرینش انسان پی می بریم.

در این مورد پرسشی هست و آن این که «اگر آفرینش آدمی نیز بر حکمت است و وی همانند جهان هستی محکوم به سنت حق است، چرا برخی از مردم مرتکب گناه می شوند و کیفر نمی بینند؟» پاسخ آن است که:

خداوند چنین وعده داده که روز جزا پس از روز آزمون بیاید، از این رو سزاست که از اعمال کافران دل تنگ نباشیم، بلکه آنان را بیم دهیم و رهایشان کنیم و به وضع مؤمنان اهتمام ورزیم.

وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَإِنَّ السَّاعَةَ لَأَتِيَةٌ فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ

-آسمانها و زمین و آنچه را که میان آنهاست جز به حق نیافریده ایم، و بی تردید قیامت فرا می رسد، پس گذشت کن گذشتی نیکو».

امّا اگر مشرکان ائتلاف کنند و مؤمنان را از انجام فرایضی دینی باز دارند و ۵/ مستضعفان را از راه ایمان منع کنند، در این صورت خدا به مؤمنان اجازهٔ جهاد می دهد: أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ .

«صفح» به معنی اعراض است و اعراض نیکو آن است که مسبوق به وعظ و ارشاد باشد و به دنبال آن توقع هدایت.

[۸۶]

خداست که جهان هستی و انسان را بر حکمت آفریده است.

بنا بر این روا نیست که کسی خود را برای خاطر مردم یا به سبب واداشتن آنان به ایمان هلاک کند.

إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ

-خدای توست آفرینندهٔ آگاه».



بت پرستان نعمتهای مادی گوناگونی از قبیل اموال، فرزندان، تجمل و نیرو دارند و ما به نوبت خود نعمتهای معنوی گوناگون داریم، پس انگیزه ای نیست که به مبارزه برای رسیدن به ثروتهای آنان پردازیم، زیرا ما با ثروت معنوی خود توانگریم.

وَ لَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ

-ما سبع المثانی و قرآن بزرگ را به تو دادیم.

«سبع مثانی» را به سوره حمد تفسیر کرده اند، زیرا دارای هفت آیه است و مترادفات و متقابلاتی از قبیل «الرحمن الرحیم» یا «ایاک نعبد و ایاک نستعین» دارد، پس «مثانی» است یعنی محتوای آیاتش دو دو است.

و چنین پیدا است که قرآن حکیم بر هفت حرف فرود آمده و به تعبیر دیگر بر هفت باب علم که در سوره حمد خلاصه می شود و محتوی معانی قرآن به ایجاز است که در سایر آیات قرآن تفصیل داده شده است.

چون قرآن نوری است که از یک چراغدان می تابد و اختلاف و تناقضی ندارد، می توان گفت آیاتش ۵/ متشابه یا مثانی است، و چنان که نعمتهای کافران رنگارنگ اند و یکدیگر را می آریند، آیات قرآن نیز یکدیگر را تفسیر می کنند.

از مطالب مذکور چنین نتیجه می گیریم که قرآن همان «سبع مثانی» است و دو تفسیر گفته شده با یکدیگر منافاتی ندارند. یک قول این است که مثانی همان الحمد است و قول دیگر این که کل قرآن مثانی است و چون بپذیریم که تمام قرآن در «الحمد» خلاصه شده است، منافاتی بین دو تفسیر نخواهد بود.

مؤمن با سرچشمه های معرفت که در اختیار اوست از مظاهر دنیوی که دیگران دارند بی نیاز است، پس نباید به مال و منال آنان که زیور این جهان است ذخیره شود.

لَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ

-اگر بعضی از مردان

و زنانشان را به چیزی بهره ور ساخته ایم تو بدان نگاه مکن».

در تفسیر المیزان آمده است که مراد از «أزواج» مردان و زنان یا اصناف مردم مانند دو گانه پرستان، یهود، نصاری و مجوس است و مفهوم آیه این است که به نعمتهای ظاهر و باطنی که داری بنگر و به نعمتهای ازواج اندک یا اصنافی از کافران اعتنا نکن.

(۱)

وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ

و غم آن را مخور».

غم کفر آنان را مخور، زیرا کسی که در کار کافران اهتمام ورزد دچار خطاهایی می شود:

نخست آن که: از اهتمام جدی به گروه مؤمنان و کوشش در تربیت آنان و بسیج نیروهایشان باز می ماند، مانند آن که خدا زمینی به او داده باشد و او شکر خدا را نگذارد و آن جا را شخم نکند بلکه به زمین دیگری که در اختیار او نیست.

بیندیشد و بدان اهتمام ورزد.

۵/ دوم این که: این غمخواری او را بر آن می دارد که کافران را به هر طریقی که باشد به ایمان مجبور کند و این با سنت اختیار منافات دارد و از سوی دیگر بدان جا می کشد که برخی از ارکان دین متزلزل شود چنان که کلیسا در دورانهای گذشته کرد: تعلیمات آسمانی را به سبب علاقه به توسعه قلمرو مسیحیت و به دست آوردن پیروان بسیار تحریف کرد.

وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ

و در برابر مؤمنان فروتن باش».

یعنی به مؤمنان مهربان باش و به کارهایشان رسیدگی کن همچون پرنده ای که بخواهد جوجه های خود را زیر بالهای خود گرد آورد. نخست بالها را می گشاید و آن گاه فرود می آورد. (۲)

ص: ۳۹۹

۱-۶) -تفسیر المیزان، ج ۱۳، ص ۹۲.

۲-۷) -همان منبع.



[۸۹]

به همان میزان که پیامبر به مؤمنان اهتمام می ورزد، کافران را به حال خود می گذارد و به بیم دادن بسنده می کند، زیرا ایمان یا کفر باید با آزادی کامل فرد باشد.

وَقُلْ إِنِّي أَنَا النَّذِيرُ الْمُبِينُ

و بگو من بیم دهنده ای روشن‌گرم.

[۹۰]

پیامبر همه مردم را با کیفری سخت بیم می دهد اگر قرآن را ترک کنند یا به پاره هایی تقسیم کنند و بخشی را که با خواهش نفس مخالف باشد رها سازند.

كَمَا أَنْزَلْنَا عَلَى الْمُقْتَسِمِينَ

همانند عذابی که بر تقسیم کنندگان نازل کردیم.

یعنی بر ایشان عذاب فرو می آورد.

[۹۱]

اما «مقتسمین» کسانی هستند که در دین دچار تفرقه شدند و ایشان:

۵/

الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ

آنان که قرآن را به اقسام تقسیم کرده بودند.

قرآن را به پاره ها تقسیم کردند. «عضین» جمع «عضه» از ریشه «عضو» (اعضاء). «عضیت الشیء» یعنی پاره پاره کردم، پراکنده نمودم.

این مقتسمین چه کسانی اند؟ برخی گفته اند: یهودیان و مسیحیان پیش از اسلام اند که در دین دچار تفرقه گردیدند و فرقه فرقه شدند، هر گروهی به آنچه داشتند شادمان بودند و مراد از قرآن کتاب آسمانی است.

برخی دیگر بر آنند که مراد از طایفه قریش است که قرآن را به پاره‌هایی تقسیم کردند و گفتند: «این سحر است، آن دروغ است، آن دیگر شعر است».

آنان در نواحی مکه به بازگرداندن مردم از قرآن می‌پرداختند. خدا عذابشان کرد و همه را هلاک نمود.

ص: ۴۰۰

چنین پیداست که معنی نخست بهتر است. قرآن مانند خورشیدی است که در دوران یهودیان و مسیحیان نور می پراکند چنان که در زمان مسلمانان نخستین در میانه استهزاگران نور می پاشید و در زمان ما نیز هم چنان روشنی می بخشد در میان مردمی که به بخشی از کتاب ایمان دارند و به بخش دیگر کافرند حال آن که قرآن «مثنی» است و لرزه بر اندام مؤمنان می اندازد و همه اش از جانب خداست.

[۹۲]

اما آیا خدا آنان را به حال خود می گذارد؟ و آیا به عذاب دنیوی بسنده می کند؟ نه، بلکه روز درازی برای حساب در پیش دارند.

فَوَرَبِّكَ لَنَسْأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ

-به پروردگارت سوگند که همه را بازخواست کنیم.

[۹۳]

عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ - برای کارهایی که می کرده اند.

یعنی درباره اعمالی که کرده اند از آنان سؤال خواهد شد.

[۹۴]

اما-ای پیامبر- تو باید آشکارا بیم دهی.

۵/

فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ

-به هر چه مأمور شده ای صریح و بلند گو.

از کافران نترس و به آنان اعتنا مکن و مبدا بخواهی که با نهان داشتن پاره ای از کتاب و آشکار کردن بخشی دیگر آنان را خرسند کنی؟ («صدع» به معنی آشکار ساختن حق است).

وَ أَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ

-و از مشرکان رویگردان باش.

[۹۵]

مسئله ای که درد آور است و اندیشه داعی را به خود مشغول می کند، وجود استهزا گران است که رسالت را خوار می شمارند و خداوند وعده می دهد که پیامبر و داعیان حق را از شر آنان نگاه دارد.

إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ

-ما مسخره کنندگان را از تو باز می داریم».

در تفاسیر آمده که در زمان رسول گرامی پنج یا شش تن از قریش بودند که خداوند همه را هلاک کرد.

[۹۶]

ای پیامبر، این کافران در واقع تو را استهزا نمی کنند، آنان بت پرست و دشمنان خدایند، (حقایق اسلام را استهزا می کنند).

ص: ۴۰۱

الَّذِينَ يَجْعَلُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ

□

-آنان که با الله خدای دیگر قایل می شوند، پس به زودی خواهند دانست».

مشکل آنان با تو نیست، پس تو نباید به سخنانشان دلتنگ شوی.

**به هنگام دلتنگی...**

[۹۷]

اما محمد(ص) بشر بود و وظیفه رسالت را دوست می داشت و از برای آن فداکاری می کرد و شنیدن استهزای کافران برایش آسان نبود. از این رو خدای سبحان تسلی اش می دهد.

وَلَقَدْ نَعَلِمُ أَنَّكَ يَضِيقُ صَدْرُكَ بِمَا يَقُولُونَ

-و می دانیم که تو از گفتارشان دلتنگ می شوی».

۵/

[۹۸]

و امر می کند که هر گاه دچار دلتنگی شد خدا را تسبیح کند و به یاد او باشد، زیرا او از سخنان ایشان منزّه است.

فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ

-به ستایش پروردگارت تسبیح کن».

«تسبیح» اشاره به اسماء جلالیه خدا و «حمد» اشاره به اسماء کمالیه اوست. مؤمن باید پروردگار را از ناتوانی، مرگ، غفلت و... مبرا بداند، چنان که خداوند خود یادآور می شود که حی، قیوم، علیم، قدیر و... است.

وَ كُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ □

-و از سجده کنندگان باش».

یعنی نماز بخوان. هر گاه بنده به خدای خود سجده کند، از تأثر در برابر آزار و استهزای کافران مصون است.

[۹۹]

و چون داعی بخواهد به بالاترین مراتب تقرب خدا برسد، ناچار از ادامه پرستش اوست.

وَ اعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ

و پروردگارت را بپرست تا لحظه یقین فرا رسد.

عبادت زمان معینی ندارد و تا لقاء الله ادامه می یابد، و برترین امتیاز شخص مسلمان این است که زندگی اش به خیر پایان یابد. یعقوب به فرزندانش سفارش

ص: ۴۰۲

می کند که «لا تموتنَّ الا و انتم مسلمون». و «یقین» به معنی مرگ است، از آن رو که حقایق عریان را برای آدمی کشف می کند تا به یقین کامل برسد.

در این آیه خطاب فقط به رسول اکرم نیست بلکه خواننده را نیز در بر می گیرد، آیا قرآن به زبان عربی نیست؟ آیا ک اعنی و اسمعی یا جاره.

ص: ۴۰۳





بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com)

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نمایم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقاتی و ترجمانی

اصفهان

گام‌های

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹